فریب های عمدی

حقایقی درباره روابط آمریکا و اسرائیل

نوشته پل فیندلی
ترجمه محمد حسین آهویی



بسم الله الرحمن الرحيم

فریب‌های عمدی

«حقایقی دربارهٔ روابط آمریکا و اسرائیل»

نوشتهٔ
پل فیندلی

ترجمهٔ
محمدحسین آهویی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
تهران ـ تابستان ۱۳۸۹

فهرستنویسی پیش از انتشار

فیندلی، پل، ۱۹۲۱ - Findley, Paul

فریب‌های عمدی: حقایقی درباره روابط آمریکا و اسرائیل / نویسنده پل فیندلی؛ مترجم محمدحسین آهویی؛ [برای] دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ـ تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸.

هفده، ۳۰۸ ص. ـ مصور.

بها: ۳۸۰۰۰ ریال ISBN 978-964-5572-38-7:

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)

عنوان اصلی: Deliberate Deceptions

Facing the FACTS about the U.S.-ISRAELI RELATIONSHIP. 1st ed.

۱. ایالات متحده ـ روابط خارجی ـ اسرائیل. ۲. اسرائیل ـ روابط خارجی ـ ایالات متحده. الف. آهویی، محمدحسین، ۱۳۱۹ ـ ، مترجم. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ج. ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. د. عنوان. ه عنوان: حقایقی درباره روابط آمریکا و اسرائیل.

۹۴ ف ۵ الف / ۸ / E ۱۸۳ ۳۲۷/۷۳۰۵۶۹۴

۱۳۷۸

کتابخانه ملی ایران ۷۸-۱۷۶۰۳ م

فریب‌های عمدی «حقایقی دربارهٔ روابط آمریکا و اسرائیل»

نوشتهٔ پُل فیندلی

ترجمهٔ محمدحسین آهویی

چاپ اول: ۱۳۷۸، چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۹

تعداد: ۱۰۰۰ جلد

صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چـاپ و انتشـارات وزارت امـور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه

تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶

فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱

تلفن: ۲۹-۶۶۴۲۹۰۲۸

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر

تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

مقدمهٔ مترجم

منطقهٔ خاورمیانه به سبب موقعیت ژئوپولتیک و ژئواستراتژیک خود، در طول تاریخ منشأ بسیاری از تحولات و حوادث تأثیرگذار بر سیاست بین‌الملل بوده و هم از این رو همواره در کانون توجهات جهانی قرار داشته است و بویژه بخش مهمی از استراتژی‌های کلان قدرت‌های بزرگ در ارتباط با آن تدوین شده و می‌شود.

شاید بتوان یکی از بزرگ‌ترین تبعات سیاستگذاری‌های کشورهای بیگانه در خاورمیانه را ایجاد رژیم صهیونیستی اسرائیل در سرزمین فلسطین دانست که به نحوی شگرف سبب ایجاد تغییرات بنیادین در سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشورهای این منطقه شده و در طول قرن بیستم زمینه‌ساز اکثر حوادث و رویدادهای مهم سیاسی و نظامی در این منطقه از جهان گردیده است. از سال ۱۹۱۷ که «لرد بالفور» وزیر امورخارجهٔ بریتانیا رسماً حمایت آن کشور را از تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین اعلام کرد تا زمانی که در سال ۱۹۴۸ این ایده توسط «بن گوریون» جامهٔ عمل پوشید و تا سال ۱۹۹۳ که «بیل کلینتون» رئیس‌جمهوری ایالات متحده، دستان نخست وزیر رژیم صهیونیستی و رهبر چریک‌های فلسطینی را بر یکدیگر نهاد، بازیگران بسیاری در این صحنه ظاهر شده و حوادث و اتفاقات گوناگونی رخ داده است امّا آنچه را که در ورای همهٔ این رویدادها بوضوح می‌توان مشاهده کرد آنکه رژیم اسرائیل از بدو تشکیل تاکنون همواره از حمایت‌های گستردهٔ قدرت‌های بزرگ خارجی بویژه انگلستان در نیمهٔ اول قرن بیستم و سپس ایالات متحده آمریکا برخوردار بوده است.

کتاب حاضر که توسط «پل فیندلی» نمایندهٔ سابق کنگرهٔ آمریکا تألیف شده است یکی از منابع بسیار ارزشمندی است که از زبان یک مقام مطلع در حکومت آمریکا بر شرح حمایت‌های پنهان و آشکار این کشور از رژیم اسرائیل می‌پردازد. مؤلف کتاب با تمام انتقاداتی که به اینگونه حمایت‌ها وارد می‌کند قائل به طرح تقسیم بیت‌المقدس است و از این رو طبعاً موجودیت رژیم اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد و این شناسایی را بعنوان پیش‌فرض مباحث خود قرار می‌دهد که بدیهی است طرح این دیدگاه در این کتاب به منزلهٔ تأیید یا پذیرش آن نمی‌باشد.

رژیم صهیونیستی می‌باشد مورد استقبال و استفاده پژوهشگران محترم حوزه مطالعات سیاسی و تاریخی و نیز عموم علاقمندان قرار گیرد.

محمدحسین آهویی

تهران ـ پاییز ۱۳۷۸

مقدمهٔ نویسنده

مخاصمه و درگیری بین اعراب و اسرائیل نتایج مصیبت باری برای ما آمریکائیان به بار آورده است. بیشتر این گرفتاری‌ها ناشی از عملکرد خود ما می‌باشد. خسارات وارده به آمریکا بسیار فراتر از مسائل مالی و بار اقتصادی مربوط به اختصاص میلیاردها دلار کمک‌های سالیانه آمریکا به اسرائیل و یا همگامی‌های سخاوتمندانه بازرگانی با آن کشور است. ارتکاب اعمال خشونت‌بار و تجاوزات دردناک اسرائیل به حقوق بشر بیشترین لطمه را به آمریکا زده است.

ایالات متحده نقشی بسیار حساس و محوری در اعمال کنترل بر سرزمین‌های اشغالی اعراب: کرانه باختری رود اردن، شرق بیت‌المقدس، نوار غزه، جنوب لبنان و بلندی‌های جولان، ایفا می‌کند. در حالی که اسرائیل همچنان بر نقض قوانین بین‌المللی ادامه می‌دهد و با درنده‌خوئی و بی‌رحمی و توسل به قوانین نظامی بر بیش از دو میلیون عرب حکمروائی می‌کند، دولت ما به نحو تزلزل‌ناپذیری بیشترین حمایت‌های مالی دیپلماتیک و نظامی را برای آن فراهم آورده و تمام این‌ها را پشت پرده فریب و نیرنگ پنهان می‌دارد.

همدستی با اسرائیل نه تنها احساسات اعراب رنجیده را جریحه‌دار کرده بلکه بیشترین ضربه را به حُسن نیت و شهرت آمریکا در خاورمیانه وارد کرده است. احترامی را که زمانی اعراب و اسرائیل به نحو یکسان و عمیق و گسترده برای ایالات متحده قائل بودند اینک بعلت تلاش‌های بی‌وقفه سیاستمداران آمریکا برای ارضای خاطر گروه‌های فشار طرفداران اسرائیل یکسره بر باد رفته است.

این تبانی و همدستی آمریکا و اسرائیل با جهت‌گیری‌های دوگانه آمریکا در قبال قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد خاورمیانه بیشتر آشکار می‌شود. هنگام تجاوز و حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ آمریکا یک نیروی نظامی گسترده چند ملیتی را بوجود آورد و تحت نام سازمان ملل فرماندهی آنرا به عهده گرفت و با جنگی برق‌آسا فاتح را وادار به عقب‌نشینی کرد در حالی که در قبال تجاوزات عدیده اسرائیل به حقوق بین‌الملل سیاستمداران این کشور فقط در مواردی معدود تنها به بیان جملاتی سرزنش‌آمیز اکتفا کرده‌اند.

در این باره مثال‌های عدیده‌ای می‌توان زد. از جمله: شورای امنیت سازمان ملل بارها از اسرائیل

عقب‌نشینی کند، الحاق شرق بیت‌المقدس و بلندی‌های جولان و همچنین خانه‌سازی اسرائیلی‌ها در سرزمینهای اشغالی را محکوم کرده است و یا در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ طی قطعنامه شماره ۷۹۹ از اسرائیل خواست حکم اخراج ۴۱۳ نفر از فلسطینی‌ها را لغو نماید. در تمام این موارد و حوادث آمریکا به جای آن که با بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی جامعه بین‌المللی را برای انجام خواست‌های شورای امنیت یاری دهد دقیقاً برعکس عمل کرده و جریان وقفه‌ناپذیر ارسال کمک‌های مالی و نظامی نامحدود خود را برای حکومت متخلف اسرائیل افزایش داده است. کمی قبل از آغاز کار پرزیدنت کلینتون در ژانویه ۱۹۹۳، دولت بوش برای مقابله با عراق که مقررات مربوط به عدم پرواز هواپیماها را در منطقه جنوب نقض کرده بود تمهیدات گسترده نظامی جدیدی را آغاز کرد. ملک فهدپادشاه عربستان با اظهار تأسف از رفتار دوگانه آمریکا اظهار داشت: «قطعنامه‌های سازمان ملل اعم از اینکه در مورد خلیج (فارس) باشد و یا درباره موضوع فلسطین باید محترم شمرده شده و اجرا شود.»(۱)

حتی در اسرائیل نیز اینک به شهرت و اعتبار ایالات متحده خدشه وارد شده است زیرا اغلب شهروندان اسرائیلی این رفتار دوگانه آمریکا را مانعی برای استقرار صلح پایدار با همسایگان می‌دانند. آنها بر این اعتقادند که اگر کمک‌های نامحدود وقفه‌ناپذیر مالی و نظامی آمریکا وجود نداشت دولت اسرائیل سال‌ها قبل سرزمین‌های اشغالی را تخلیه کرده و با دولت‌های عرب رابطه‌ای صلح‌آمیز و عادی برقرار کرده بود.

وقتی رابطه‌ای صلح‌آمیز وجود نداشته باشد طبعاً منازعه بین اعراب و اسرائیل حالت تصاعدی به خود خواهد گرفت. در اینجاست که مشکلات آمریکا سنگین‌تر و تهدیدآمیزتر خواهد شد. صحنه منازعه محل برخورد رقابت‌های مذهبی و نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی است که تمام آنها منافع حیاتی برای ایالات متحده در بردارد. برای کسب چنین منافعی باید هر دو طرف دعوا را در نظر گرفت و نمی‌توان به همراهی و مساعدت با اعراب و یا اسرائیل به تنهائی بسنده کرد.

ما آمریکائیان، تنها ملتّی هستیم که ابزارهای مورد نیاز برای همکاری با تمام طرف‌های درگیر در مخاصمه را در اختیار داریم. ایالات متحده برای انجام کاری مؤثر در وهله اول باید بر دو مانع قدرتمند و موحش که در این کشور وجود دارد، فائق آید. این دو مانع عبارتند اولاً نفوذ گسترده گروه‌های فشار طرفدار اسرائیل که عمدتاً سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده را شکل می‌دهند و ثانیاً چهره دروغین و فریبکارانه اسرائیل که اغلب آمریکائیان ناآگاهانه آن را اسرائیل واقعی می‌پندارند. حامیان اسرائیل از این چهره فریبکارانه با مهارت تمام برای همکاری و تبانی آمریکا و اسرائیل بهره‌برداری می‌کنند.

صلح عادلانه در منطقه تنها هنگامی قابل دست‌یابی خواهد بود که افسانه و جعلیاتی که چهره اسرائیل را پوشانده است شناخته شده و زدوده شود. داوری آگاهانه پیرامون سیاست آینده ایالات متحده نه بر اساس سفسطه و اغفال بلکه باید بر مبنای واقعیات باشد. برای این منظور باید کامل‌ترین و واقعی‌ترین اطلاعاتی را که قابل دسترسی هستند، از جمله سوابقی بی غرضانه از اسرائیل و پذیرفتن مسئولیت‌هائی که ایالات متحده در قبال اعمال گذشته و حال اسرائیل به عهده دارد، در نظر داشت.

باعتقاد من این کتاب این نیاز مبرم و مهم را برآورده می‌کند. خواننده با مطالعه آن در این تجربه ابهام‌انگیز برای کشف حقیقت در مورد ماهیت رفتار توسعه طلبانه اسرائیل و ساختار اجتماعی تبعیض‌آمیز آن سهیم خواهد شد. البته این راهی سخت و صعب‌العبور می‌باشد زیرا در اغلب موارد واقعیت‌ها مغشوش جلوه می‌کند. باید توده حجیم مطالب چاپ شده در مورد روابط آمریکا با اسرائیل و فلسطینیان را که بیشتر حاوی اطلاعاتی فریبکارانه و خدعه‌آمیز می‌باشد از صافی گذراند و به واقعیت دست یافت.

علاوه بر این رسانه‌های گروهی، روزنامه‌ها، کتب، مقالات، فیلم‌های سینمائی، نمایشنامه‌های تلویزیونی و برنامه‌های مستند آن تنها به جنبه‌های قهرمانی تاریخ اسرائیل نظر داشته و تجاوزهای مداوم به حقوق بشر، سیاست‌های توسعه‌طلبانه و نقض مکرر حقوق بین‌الملل توسط اسرائیل را بکلی نادیده گرفته و یا کمرنگ جلوه می‌دهند. برای مثال انتشار رمان عامه‌پسند لئون یوریس[۱] به نام «اکسدوس» توسط بنگاه معروف روابط عمومی نیویورک متعلق به ادوار گوتلیب[۲] باعث شد تا همدردی بیشتری با اسرائیل در جامعه ایجاد شود. بنا به گفته «آرت استیونس»[۳] کارشناس معروف روابط عمومی آمریکا «این رمان بیش از هر مطلبی که در رسانه‌ها منتشر می‌شد توانست افکار عامه آمریکائیان را بنفع اسرائیل برانگیزاند»

با توجه به اینکه من (نویسنده) بیست و دو سال عضو مجلس نمایندگان بودم و دوازده سال از این مدت را در کمیته روابط خارجی مجلس در امور اروپا و خاورمیانه خدمت کردم لذا از تجربه منحصر به فردی در تحقیق و تألیف این کتاب بهره برده‌ام. در خلال این سال‌ها من بارها نقض حقوق بشر توسط اسرائیل و تجاوزات نظامی آن کشور را تقبیح کردم ولی باید اعتراف کنم حتی یک بار علیه لوایحی که ابزار کار انجام این اعمال جنایت‌آمیز را برای اسرائیل فراهم می‌کرد، رأی ندادم. در مواردی چند از دولت کارتر خواستم که کلیه کمک‌ها را به تعویق اندازد ولی هنگامی‌که لایحه مربوطه در کمیته روابط خارجی و مجلس نمایندگان مطرح می‌شد به آن رأی موافق دادم. اکنون که سیل کمک‌های آمریکا همچنان ادامه دارد

۱. Leon Uris نویسنده رمان اکسدوس «مهاجرت» که فیلم پرخرجی نیز از آن تهیه شد.

و در عین حال مقامات آمریکائی از نقض حقوق بشر در اسرائیل انتقاد می‌کنند. از این دوروئی و تزویر بشدت متأسف می‌شوم و از آنچه که انجام داده‌ام دل شکسته و غمگینم.

آگاهی لازم در مورد سیاست‌های خاورمیانه‌ای را در سال‌های خدمت در کنگره کسب کردم. با استفاده از سفرهای خارجی، تماس‌های رسمی و دیدارهای خصوصی توانستم با رهبران اصلی کشورهائی که نقش عمده را در شکل‌گیری سیاست‌های منطقه دارند، آشنا شوم. در این زمینه همچنین باید از آشنایی با دست اندرکاران و گروه‌های فشار که بیشتر آنها توسط آمریکائیانی که همبستگی نژادی با ملت‌های خاورمیانه دارند، سازماندهی شده‌اند نام ببرم. مهمترین و مقتدرترین این گروه‌ها «کمیته امور عمومی اسرائیل - آمریکا»[1] می‌باشد که در کاپیتول هیل (کنگره) برای تأمین و حفظ منافع اسرائیل بیشترین فعالیت را دارد.

به همه اینها باید تجربه دوازده دوره کاندیداتوری انتخابات فدرال را اضافه کنم. از این دوره‌های مبارزات انتخاباتی دید تازه‌ای در مورد چگونگی تأثیرگذاری عوامل و مسائل داخلی بر سیاست خارجی کسب کردم به خصوص که در دو دوره آخرین شخصاً هدف اصلی گروه‌های فشار طرفدار اسرائیل بودم. با این تجارب هنگامی که در سال ۱۹۸۳ دوران نمایندگی من در کنگره آمریکا پایان یافت بدون اینکه خواسته باشم به یک کارشناس امور کشورهای عربی و اسرائیل تبدیل شده بودم.

پس از ترک کرسی نمایندگی مطالعه جدی من در این زمینه هنگامی آغاز شد که تحقیقات خود را به منظور یافتن مواد اولیه لازم برای نوشتن کتاب «آنها جرأت می‌کنند بی‌پرده سخن بگویند» آغاز کردم. در اینجا بود که دریافتم تجربیات دوران نمایندگی من در قبال آنچه که شبکه مخوف طرفداران اسرائیل برای اعمال نفوذ در سیاست‌گذاری‌های خاورمیانه و همچنین برانگیختن احساسات عمومی به نفع اسرائیل انجام می‌دهند، قطره‌ای در مقابل دریا بیش نیست. این اعمال نفوذ در سراسر آمریکا، در تمام جنبه‌های مختلف زندگی اعم از خصوصی و اجتماعی و همچنین دولت آمریکا به خوبی مشهود است. این جریان در کنگره آنچنان مقتدرانه عمل می‌کند که اجازه نداده است هیچ‌گونه بحث و گفتگوی قابل ذکری پیرامون منازعات اعراب و اسرائیل مطرح گردد. اگر استثناتاتی از قبیل «سناتور بیرد» و «سناتور باب دال» و یا اعضای مجلس نمایندگان مانند «جیمز ترافیکانت» و «نیک جورال» را کنار بگذاریم هیچ‌یک از نمایندگان کنگره با زیر سئوال بردن رفتار دولت اسرائیل خود را به زحمت و دردسر نینداختند. جرج بال معاون سابق وزارت امور خارجه آمریکا بدرستی خاطر نشان کرده است: «نمایندگان کنگره در مورد سیاست خاورمیانه‌ای همانند یک دسته از توله‌سگ‌های دست‌آموز عمل می‌کنند و از میان حلقه‌ای که گروه‌های

---

1. American Israel Public Affairs Committee (AIPAC)

فشار طرفدار اسرائیل درست کرده‌اند بالا و پائین می‌پرند.»

ـ کنگره آمریکا هر ساله مبلغ یکهزار دلار برای هر فرد اسرائیلی، زن، مرد و کودک اختصاص می‌دهد. کنگره که براحتی و سریعاً بودجه دولت فدرال را برای موارد مصرف مختلف کم کرده و یا به کلی قطع می‌کند هرگونه کمک به اسرائیل را بدون هیچ‌گونه اصلاحات محدودکننده و یا کوچک‌ترین نغمه مخالفتی تصویب می‌نماید. از سال‌های خدمت خود در کنگره دریافتم که موضوع کمک به اسرائیل از نیازهای تأمین اجتماعی و یا خدمات پزشکی برای آمریکائیان به مراتب واجب‌تر و محترم‌تر است.

نفوذ اسرائیل در درون حکومت نیز بهمین اندازه وسیع و گسترده است. «دونالدمک هنری» دیپلمات حرفه‌ای شایسته و سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد در دوران کارتر این ارزیابی دردناک را ارائه می‌دهد: «... به علت نفوذ گروه‌های فشار طرفدار اسرائیل، دولت آمریکا قادر نیست به دنبال منافع ملی خود در خاورمیانه باشد.»

در کتاب «آنها جرأت می‌کنند بی‌پرده سخن بگویند» این نکته که قدرت گروه فشار طرفدار اسرائیل چرا و چگونه به وجود آمده و به حیات خود ادامه می‌دهد توضیح داده شده است. پس از انتشار کتاب مزبور عکس العمل مردم تقریباً به همان اندازه حقایق مندرج در آن شگفت‌انگیز بود. تاکنون بیش از یکهزار پیام کتبی و تلفنی از سوی خوانندگان دریافت کرده‌ام. برخی راهی بسیار طولانی را طی کرده و بدیدارم آمده‌اند. همه آنها با نگرانی و دلهره خواستار آنند که از نفوذ گروه فشار طرفدار اسرائیل در سیاست‌گذاری خاورمیانه‌ای ایالات متحده کاسته شود. گروهی از آنان شورای منافع ملی را که مؤسسه‌ای غیرانتفاعی و غیر حزبی است در سال ۱۹۸۹ در واشنگتن تأسیس کردند. هدف این شورا متشکل کردن افکار و جریاناتی است که معتقدند به منافع ملی آمریکا در خاورمیانه باید ارجحیت داده شود.

در تماس‌هائی که خوانندگان با من (نویسنده) می‌گرفتند سئوالات بسیار مهمی را مطرح می‌کردند: آیا اسرائیل یک حکومت دموکراسی است؟ آیا مهاجرت به اسرائیل برای همگان امکان دارد؟ چرا سازمان ملل صهیونیزم را با نژادپرستی یکسان دانست؟ آیا وجود اسرائیل برای امنیت آمریکا واقعاً مهم است؟ آیا اسرائیل قروض خود را به ایالات متحده پرداخت می‌کند؟ آیا اعراب ساکن اسرائیل موقعیتی برابر با یهودیان آن کشور دارند؟ آیا اسرائیل با اشغال کرانه باختری و نوارغزه حقوق بین‌المللی را نقض کرده است؟ اسرائیل چگونه کنترل خود را بر فلسطینی‌ها توجیه می‌کند؟ کدامین طرف آغازگر جنگ‌های اعراب و اسرائیل بود؟ آیا واقعاً ایالات متحده کمک به اسرائیل برای حل مشکلاتش را به خصوص در زمینه مهاجرت و اسکان یهودیان ساکن جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی یک وظیفه اخلاقی می‌داند؟

بسیاری از آمریکائیان که تحت تأثیر دروغ‌پردازی‌های طرفداران اسرائیل قرار دارند ممکن است به سئوالات فوق این‌گونه پاسخ دهند: اسرائیل یک دموکراسی است که از نژادپرستی دوری می‌کند، با تمامی اتباع خود اعم از اعراب و یهودیان رفتاری یکسان دارد، تمام قروض خود را به ایالات متحده پرداخت خواهد کرد، وجود اسرائیل عاملی حیاتی برای امنیت آمریکا می‌باشد، آمریکا که خود از بانیان تأسیس کشور اسرائیل بود و همواره یهودیان را برای مهاجرت به آن سرزمین تشویق کرده و می‌کند لذا یک تعهد اخلاقی برای حل مشکلات اسرائیل دارد، اسرائیل تنها هنگامی به جنگ دست یازید که از سوی اعراب مورد حمله قرار گرفت، اسرائیل باید کرانه باختری و نوار غزه را به شدت تحت کنترل داشته باشد زیرا فلسطینی‌های ساکن آن مناطق درصددند در هر فرصتی اسرائیل را از صحنه روزگار محو کنند.
اما پاسخ‌های من به سئوالات مزبور با این گفته‌ها مغایرت دارد. در حالی که معتقد بودم نظریات من به بخوبی مدلل و موجه هستند ولی متأسفانه نمی‌توانستم به آسانی به منابع اصلی مورد نظرم دسترسی پیدا کنم.

پس از انتشار چاپ دوم و تجدید نظر شده «آنها جرأت می‌کنند بی‌پرده سخن بگویند» در سال ۱۹۸۹، به جست و جو و تحقیقات خود ادامه دادم. در این راستا به نکات تکان‌دهنده‌ای که بیان‌گر ماهیت دولت اسرائیل و روابط آن با ایالات متحده بود برخورد کردم. از جمله می‌توان به اسناد و مدارک موثق و معتبری که نشان دهنده دروغین بودن آنچه که ابراز می‌شده است، اشاره کرد. البته روشن است که واقع انگاشتن و حقیقت پنداشتن این‌گونه اکاذیب درباره اسرائیل کاری اتفاقی نیست بلکه نتیجه کوشش و تلاش افرادی است که با استقامت و پشت‌کار و تعهد وقت و نیروی خود را وقف انجام این مهم کرده‌اند.

از طرف دیگر گرایش یهودیان و مسیحیان برای پذیرفتن و تائید این‌گونه اغفال‌گریها و سفسطه‌ها ناشی از حرمتی است که برای اسرائیل قائل هستند. سال‌های متوالی شعار معروف «سال آینده در اورشلیم» شعاری نیروبخش و رؤیایی شیرین برای یهودیان سراسر جهان بود. با تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۸۴، که بزرگترین دستاورد یهودیان در دوران معاصر به شمار می‌آید، این رؤیا به حقیقت پیوست. در خلال جنگ دوم جهانی به علت قلع و قمع یهودیان و ظلم و فشار وارده بر آنان توسط آلمان نازی این شعار شدت و حدّت بیشتری یافت. با گشایش موزه «هولوکاست = قربان بزرگ» در نزدیکی بنای یادبود واشنگتن در پایتخت آمریکا این نمونه موحش از جنایت نسل کشی یهودیان توجه عموم را به شکلی پایدار به خود جلب کرد. ولی نکته طعنه‌آمیز در این است که تلاش‌های برنامه‌ریزی شده آلمان نازی برای نسل کشی یهودیان اروپا که دولت ایالات متحده هیچ‌گونه مسئولیت مستقیمی در آن ندارد می‌تواند موضوعی برای

برپایی یک بنای یادبود ملی در آمریکا شود ولی حوادثی مانند جنایات دوران بردهداری و یا قتل‌عام سرخپوستان آمریکا و، در دوران اخیر، نقض حقوق بشر اعراب توسط اسرائیل که دولت ما باید مسئولیت کامل تمامی این وقایع را به عهده بگیرد به کلی نادیده گرفته می‌شود.

اگرچه تأسیس دولت اسرائیل بیشتر مرهون پایداری و تلاش‌های یهودیان برجسته آمریکا بود و سوء رفتار بعدی دولت اسرائیل نیز باعث نگرانی و دل مشغولی گسترده جامعه یهود ایالات متحده می‌باشد ولی اسرائیل تلألو و درخشش خود را در سایه هوش‌مندی و ذکاوت یهودیان سرزمین‌های دیگر بدست آورده است.

کشور یهودی به منزله پناه‌گاهی برای یهودیان سراسر جهان تلقی می‌شود که در آن می‌توانند از اقدامات احتمالی آتی ضدیهود در امان باشند. یک ارزیابی از یهودیان آمریکا در سال ۱۹۸۳ خاطر نشان می‌سازد: «متداول‌ترین و گسترده‌ترین شکل همبستگی و تعهد یهودیان آمریکایی حضور در مراسم عید فصح و افروختن شمع‌های هاینوکا است که به این ترتیب علاقمندی خود را به اسرائیل ابراز می‌دارند.»(۲) خاخام آرتور هرزبرگ نیز به نتیجه مشابهی دست یافته است: «احساس تعلق به جامعه یهودیان که اسرائیل مرکز آن می‌باشند احساسی مذهبی است. اما در میان یهودیانی که فاقد اعتقادات مذهبی بود و یا به کلی ملحدند، هستند کسانی که در این احساس شریک می‌باشند.(۳)»

یک روشنفکر یهودی به نام «ایرونیک کریستول» در صفحات نشریه وال استریت ژورنال دلبستگی خود را به اسرائیل بدین‌گونه ابراز می‌دارد: «چرا من این‌گونه عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته‌ام؟ من نه تنها یک یهودی متعصب نیستم بلکه دوبار سفر به اسرائیل برای من به عنوان یک ناظر ونه یک صهیونیست جذابیت خاصی نداشت.» با تمام این احوال او می‌افزاید که نومیدانه به اسرائیل علاقمند است زیرا عمیقاً احساس می‌کند «آنچه که برای اسرائیل ممکن است اتفاق بیفتد نقشی قطعی برای تاریخ یهود و نقشی تعیین کننده نیز برای چگونگی زندگی نوه‌ها و نبیره‌های من خواهد داشت.»(۴)

در سال‌های اخیر اسرائیل خیلی بیشتر از فقط یک سرزمین برای مهاجرت مورد توجه قرار گرفته است. «رالف نورمبرگ» محقق و تحلیل‌گر یهودیت با توجه به کاهش شدید حضور یهودیان در مراسم مذهبی نتیجه می‌گیرد که: «برای بسیاری از یهودیان آمریکائی اسرائیل جایگزین یهودیت به عنوان مذهب آنان شده است.»(۵) به همین دلیل اسرائیل کانون و مرکز حمایت‌های خستگی‌ناپذیر و غیرقابل انتقاد تشکیلات سنتی یهودیان آمریکا می‌باشد.

البته استثناهائی نیز وجود دارد. در مجامع علمی، بازرگانی و روزنامه‌نگاران، هستند یهودیان

برجسته‌ای که به شکلی حرفه‌ای و به نحوی متعادل ولی با حساسیت و بی‌پرده مطالبی را درباره اسرائیل بیان می‌کنند و می‌نویسند. اگرچه این افراد سهمی ارزشمند در گفتگوهای همگانی پیرامون سیاست خاورمیانه‌ای دارند ولی به سختی می‌توانند گوش شنوائی در میان آمریکائیان افسون شده‌ای که داوری‌هایشان آکنده از التهابات احساساتی است، پیداکنند.

اسرائیل همچنین از حمایت سیاسی فزاینده میلیون‌ها تن از مسیحیان بنیادگرا که بر اساس معتقدات مذهبی خود هرگونه سفسطه‌ای را درباره اسرائیل پذیرا هستند، برخوردار است. آنها بر این باورند که که اسرائیلیان امروز وارثان همان امتیازات خداوندی هستند که در کتاب مقدس به اسرائیلیان وعده داده شده است. اینان مدعی‌اند همان‌گونه که در کتاب‌مقدس پیش‌گویی شده اسرائیل باید به عنوان قسمتی از برنامه‌های خداوند برای آخرالزمان قدرت‌مند و مقتدر باقی بماند. این گروه از مسیحیان فرقه ضدسامی و ضد کاتولیک را که مسیحیان معتقد به مکاشفات‌یوحنا هستند، نادیده می‌گیرند. بر اساس اعتقادات فرقه اخیر پیش‌گویی شده است که تمامی مردم از جمله یهودیان که با ایمان نیاوردن به مسیحیت «تولدی دوباره» نیافته‌اند، نابود خواهند شد.(۶)

مسیحیان بنیادگرا و یهودیانی که اسرائیل را به عنوان نهادی مذهبی برای خود می‌شناسند در برابر تمام انتقادات خود را موظف به دفاع از آن می‌دانند. آنها با تعصبی که در این باب دارند اغلب هر نوع انتقادی را به عنوان «یهودستیزی» و یا «تنفر از یهودیان» تلقی می‌کنند که نتیجه آن چیزی جز ارعاب دیگران نمی‌تواند باشد. به زعم آنان در این زمینه باید از آزادی بیان جلوگیری کرد و هرگونه اندیشه و ارزیابی علمی نیز ممنوع است. برعکس گفت‌وگوی بی‌پرده اتباع اسرائیل درباره کاستی‌ها و کمبودها چیزی معمولی و عادی است. مطبوعات عبری که دست مایه اصلی بحث‌های اسرائیلیان است مشحون از گزارش‌هائی پیرامون خلاف‌کاری‌ها و سوء رفتار دولتمردان اسرائیلی است ولی این گزارش‌ها به ندرت در ایالات متحده انعکاسی دارد.

همچنین در میان کسانی که با شدت تمام از اسرائیل دفاع می‌کنند باید از افرادی نام برد که دین و ایمان درستی ندارند ولی بر این باورند که اسرائیل حافظ و حامی منافع حیاتی نظامی، اقتصادی و سیاسی ایالات متحده در منطقه است. این افراد سال‌ها اسرائیل را سدی آهنین در برابر پیشرفت اتحاد شوروی در منطقه می‌دانستند و امروز نیز آن را مانعی مؤثر در مقابل تهدید تندروهای مذهبی اسلامی و همچنین تهدیدات نظامی عراق می‌شمارند.

قسمت عمده جعلیات و افسانه‌ها درباره اسرائیل ساخته و پرداخته متعصبین مذهبی اعم از

مسیحی و یهودی است که سالیان متولی آنها را تکرار کرده‌اند تا حدی که اکنون به عنوان واقعیت در جهان پذیرفته شده است. برای اغلب آمریکائیان این افسانه‌های اساطیری منطبق بر اسرائیل است که خود این باور عامل مهمی برای کمک‌های بیشتر نظامی، سیاسی و اقتصادی آمریکا به اسرائیل می‌شود.

در این کتاب هر نکته دروغین و سفسطه‌آمیز را عیناً از مأخذ کاملاً شناخته شده و معروف آن نقل می‌کنیم. آنگاه با ارائه آنچه که در گزارش‌ها و منابع عمدتاً اسرائیلی آمده است جعلی بودن گفته‌ها را ثابت می‌کنیم. به این ترتیب تصویری که بر مبنای واقعیات و نه افسانه‌ها از اسرائیل بدست می‌آید برای بسیاری از خوانندگان نوعی مکاشفه خواهد بود.

اگر تاریخ مخاصمات اعراب و اسرائیل امروز به رشته تحریر درآید به خوبی آشکار خواهد شد که اکثریت آمریکائیان، اعم از مسیحی یا یهودی، در قبال سیاست‌های غیرانسانی اسرائیل سکوت کرده‌اند و یا حتی در اجرای آن سهیم بوده‌اند. هدف اصلی این کتاب ارائه اطلاعاتی است که می‌تواند عاملی باشد تا هموطنان اندیشمند، خواستار تغییری در این زمینه شوند.

فصل اول

دعاوی اسرائیل بر سرزمین فلسطین

دعاوی اسرائیل برای استقرار یک دولت یهودی در سرزمین فلسطین بر سه پایه مهم استوار است: مندرجات کتاب مقدس «عهد عتیق»[۱]، بیانیه بالفور وزیر خارجه بریتانیا در سال ۱۹۱۷ و قطعنامه مصوب ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مبنی بر تقسیم سرزمین فلسطین برای استقرار دو دولت یهودی و عربی.

سفسطه

«با اتکاء بر حقوق طبیعی و تاریخی خود .... بدین‌وسیله استقرار یک دولت یهودی را در سرزمین اسرائیل ـ به نام دولت اسرائیل ـ اعلام می‌داریم.»

بیانیه استقلال اسرائیل، ۱۹۴۸[۲]

واقعیت

بر اساس شواهد تاریخی، یهودیان نه تنها ساکنین اولیه سرزمین فلسطین نبودند بلکه حتی بیشتر از سایر اقوام نیز بر آن سرزمین حکومت نداشتند. باستان شناسان جدید عموماً بر این باورند که مصریان و کنعانیان از حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد تا حدود ۱۷۰۰ قبل از میلاد در آن سرزمین ساکن بودند.[۳] آنگاه اقوام دیگری نظیر هیکسوها، هیتی‌ها و فلسطینی‌ها آن سرزمین را تصرف کردند. حکمروائی عبرانیان بر سرزمین فلسطین تنها در سال ۱۰۲۰ قبل از

یونانیان، مصریان و اقوام سوری حکومت اسرائیلیان سقوط کرد ولی در حدود ۱۶۴ قبل از میلاد «مکابی‌های عبرانی» موفق شدند بر قسمتی از آن سرزمین مجدداً حکومت کنند.

به هر حال در سال ۶۳ قبل از میلاد امپراطور رم بیت‌المقدس را فتح کرد. در سال ۷۰ میلادی رومی‌ها معبد دوم را ویران کرده و یهودیان را به سرزمین‌های دیگر کوچاندند.

خلاصه اینکه در تاریخ مدون پنج هزار ساله فلسطین، یهودیان باستانی فقط برای دورانی کمتر از ششصد سال بر تمام یا قسمتی از سرزمین فلسطین حکومت کردند که این دوران بسیار کمتر از دوران حکومت کنعانیان، مصریان، رومیان و مسلمانان بر سرزمین فلسطین می‌باشد.(۴) کمیسیون آمریکایی «کینگ ـ کرین» در سال ۱۹۱۹ به این نتیجه رسید که «مشکل بتوان ادعائی را که بر اساس اشغال سرزمینی در دو هزار سال قبل عنوان می‌شود جدی گرفت»(۵)

در روز ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸ یک گروه سی و هفت نفره با اجتماع در شهر تل آویو بر اساس «حقوق طبیعی و تاریخی» استقلال اسرائیل را اعلام کردند. اما منتقدین با استناد به اینکه این گروه هرگز نماینده اکثریت جمعیت یهودی در آن تاریخ نبودند عمل آنها را فاقد مبانی حقوق بین‌الملل می‌دانند. واقعیت این است که از این گروه سی‌وهفت نفره تنها یک تن از آنان متولد فلسطین بود، سی و پنج نفر از کشورهای مختلف اروپائی بودند و یک نفر نیز یهودی یمنی بود.

عیسی نخله محقق امور فلسطین می‌گوید «یک اقلیت یهودی حق نداشت در سرزمینی که متعلق به ملت عرب فلسطینی بود دولت مستقل ایجاد نماید.»(۶)

سفسطه

«گواهی تولد بین المللی اسرائیل با وعده کتاب مقدس معتبر گردیده بود.»

آیپاک[1]، ۱۹۹۲ (۷)

1. American Israel Public Affairs Committee (AIPAC)

واقعیت

تاریخ دوران باستان مشحون از ادعاهائی است که این یا آن قبیله و یا زیاده‌طلبی‌ها و اهداف این یا آن ملت مورد حمایت و لطف خداوند است. سومری‌ها، مصریان، یونانیان و رومیها همگی در فتوحات خود از حمایت‌های الهی دم می‌زدند. به قول مورخ معروف «فرانک اِپ»[1] در آن دوران «... هر پدیده و هر مرحله از زندگی به خدایانی نسبت داده می‌شد... . وعده سرزمین موعود به قوم برگزیده توسط خدایان نیز از همین مقوله است.»(۸) امروزه هیچ دادگاه حقوقی و یا مجمع جهانی به این ادعاکه مالکیتی از جانب خداوند اعطاء شده است جنبه قانونی نخواهد داد.(۹) حتی افرادی از کارشناسان کتاب مقدس مانند «دکتر دوی بیگل»[2] از دانشکده الهیات وزلی که سرسختانه معتقدند آنچه که در کتاب مقدس وعده داده شده عطیه خداوندی است، خاطر نشان می‌سازد چون یهودیان باستانی در مقابل فرامین خداوند سر فرود نیاوردند لذا مواعید الهی را از دست داده‌اند.(۱۰)

سفسطه

«حق یهودیان برای داشتن سرزمین ملی در فلسطین توسط بیانیه بالفور مورد تائید قرار گرفته است.»

بیانیه استقلال اسرائیل ۱۹۴۸(۱۱)

واقعیت

بیانیه بالفور تعمداً استقرار یک ملت یهودی را مورد تائید قرار نمی‌دهد.این بیانیه در واقع نامه‌ای است که در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ توسط آرتور جیمز بالفور وزیر امور خارجه بریتانیا برای لرد روتچیلد رئیس فدراسیون صهیونیست‌های انگلیس فرستاده شده است. در این بیانیه که کابینه انگلیس نیز آنرا تصویب کرد آمده است: «دولت پادشاهی بریتانیا استقرار یک سرزمین ملی را در فلسطین برای یهودیان با نظر مساعد تلقی می‌کند و مساعی جمیله خود را

برای وصول به این هدف به کار خواهد برد. در عین حال هیچ‌گونه اقدامی که به حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیریهودی ساکن فلسطین و یا حقوق و موقعیت‌های سیاسی یهودیان در سایر کشورها لطمه بزند به عمل نخواهد آورد.»[۱۲] کتاب سفید بریتانیا در سال ۱۹۳۹ مشخصاً تأکید می‌کند «بریتانیای کبیر به هیچ وجه در نظر نداشته است که سرزمین فلسطین برخلاف تمایلات جمعیت عرب ساکن آن به سرزمینی برای دولت یهود تبدیل گردد.»[۱۳]

سفسطه

«فلسطین سرزمین بدون سکنه برای مردمی بدون سرزمین است.»

عزرائیل زنگویل «صهیونیست قدیمی»، ۱۸۹۷[۱۴]

واقعیت

هنگام صدور بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ جمعیت عرب فلسطین حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر در مقابل ۶۰۰۰۰ نفر یهودی ساکن آن سرزمین بود.[۱۵] این نسبت طی سی سال بعد در نتیجه مهاجرت یهودیان و به خصوص سیاست‌های ضدیهودی هیتلر به تدریج تغییر کرد. ولی حتی در آستانه تصویب قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷ مبنی بر تقسیم سرزمین فلسطین هنوز اعراب اکثریت داشتند و شمار یهودیان کمتر از یک دوم جمعیت اعراب بود ـ ۶۰۸۲۲۵ نفر یهودی در مقابل ۱۲۳۷۳۳۲ نفر عرب[۱۶] ـ هنگامی‌که «ماکس نوردو»[1] ی صهیونیست و دوست نزدیک زنگویل در همان سال ۱۸۹۷ متوجه شد که اعراب بومی در فلسطین ساکن هستند فریادزنان اظهار داشت: «من این را نمی‌دانستم. ما کاری بس ناروا مرتکب شده‌ایم.»[۱۷]

در سرزمین فلسطین نه تنها مردمی سکونت داشتند بلکه آنها جامعه شناخته شده‌ای بودند که سایر اعراب تنها آنان را به عنوان «فلسطینی» می‌شناختند. آنها گروه‌های روشنفکر قابل

احترام و طبقات کارآزموده‌ای داشتند، از تشکیلات و سازمان‌های سیاسی برخوردار بودند، از اقتصاد پیشرفته کشاورزی بهره می‌بردند که به تدریج با وضعیت آغازین صنعتی نوین توسعه می‌یافت.(۱۸) همان‌طور که «جان گویگلی»[۱] می‌گوید: «اعراب برای صدها سال متمادی در آن سرزمین مستقر بودند. در قرن نوزدهم هیچ‌گونه مهاجرت واقعی به آنجا نشده است.»(۱۹)

سفسطه

«با استناد به قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد بدین‌وسیله استقرار دولتی یهودی را در سرزمین اسرائیل ـ دولت اسرائیل ـ اعلام می‌داریم.»

بیانیه استقلال اسرائیل، ۱۹۴۸(۲۰)

واقعیت

طرح تقسیم سرزمین فلسطین در نتیجه فشارهای شدید دولت هاری ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا به اعضای سازمان ملل، در مجمع عمومی با ۳۳ رأی موافق در مقابل ۱۳ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ به تصویب رسید. در میان دولت‌هایی که به فشارهای ایالات متحده تسلیم شدند می‌توان از فرانسه، اتیوپی، هائیتی، لیبریا، لوگزامبورگ، پاراگوئه و فیلیپین نام برد.(۲۱) «سانر ولز» معاون اسبق وزارت خارجه ایالات متحده می‌نویسد «طبق دستور مستقیم کاخ سفید مقامات آمریکائی هر نوع فشاری را به کشورهای خارج از جهان اسلام که با طرح تقسیم مخالف بوده و یا هنوز در تصمیم خود مردد بودند، وارد آوردند.

واسطه‌ها و نمایندگانی از کاخ سفید به کار گرفته شدند تا سرانجام توانستند اکثریت لازم را برای تصویب قطعنامه تأمین نمایند.»(۲۲)

طرح تقسیم که طی قطعنامه شماره ۱۸۱ تصویب شد سرزمین فلسطین را بین دولت‌های

مستقل عرب و یهودی تقسیم می‌کرد و شهر بیت‌المقدس را نیز تحت یک رژیم خاص بین‌المللی قرار می‌داد.[۲۳]

«موشه بشارت» وزیر خارجه بعدی اسرائیل می‌گفت: «قطعنامه مصوب مجمع عمومی سندی الزام‌آور است و بیانیه استقلال در اسرائیل در سه مورد به این قطعنامه برای استقرار دولت اسرائیل و به عنوان توجیه حقوقی استناد کرده است.»[۲۴] ولی واقعیت این است که مجمع عمومی فقط مجاز به دادن توصیه است و صدور قطعنامه از اختیارات شورای امنیت می‌باشد. جز در مورد مسائل داخلی سازمان ملل، مجمع عمومی نمی‌تواند توصیه‌های خود را به اجرا درآورد و از نظر حقوقی نیز این توصیه‌ها به هیچ‌وجه الزام‌آور نیستند.[۲۵]

فلسطینی‌ها همان‌طور که حق داشتند طرح تقسیم را نپذیرفتند زیرا طبق این طرح علی‌رغم این واقعیت که جمعیت یهودیان یک دوم اعراب بوده و تنها مالک ۶/۵۹ درصد از سرزمین فلسطین بودند نیمی از آن سرزمین به یهودیان واگذار شده بود.[۲۶] از طرف دیگر فلسطینی‌ها می‌گفتند در حالی که اکثریت ساکنین فلسطین با این طرح مخالف هستند سازمان ملل از نظر حقوقی نمی‌تواند پیشنهاد تقسیم آن را بدهد. معهذا فلسطینی‌ها با رد طرح تقسیم از ادعای خود برای داشتن کشوری مستقل دست نکشیدند. آنها با استقرار یک دولت یهودی در سرزمین فلسطین، و نه با حقوق یهودیان به عنوان ساکنین آن سرزمین، مخالف بودند.

دیوید بن گوریون رهبر یهودیان از همکاران خود خواست که طرح تقسیم را بپذیرند زیرا «چنین چیزی نه از نظر تاریخی، نه در ارتباط با مرزها، نه در ارتباط با توافق‌نامه‌های بین‌المللی و نه در ارتباط با رژیم می‌تواند نهائی باشد.»[۲۷]

ناهیم گلدمن یکی از پیشگامان بزرگ صهیونیزم، مصلحت‌گرائی خود را چنین بیان می‌کند: «برای یک کشور یهودی که مجبور است مبارزه با دشمنان عرب خود را حداقل برای پنجاه سال دیگر تحمل کند، امید دیگری وجود ندارد.»[۲۸]

سفسطه

«در اصل سرزمین فلسطین شامل اردن نیز بوده است.»

آریل شارون وزیر تجارت اسرائیل، ۱۹۸۹[۲۹]

واقعیت

در هیچ برهه از زمان در طول تاریخ اسلام و امپراطوری عثمانی، فلسطین به صورت واحد جداگانه ژئوپلیتکی و یا اداری وجود نداشته است. هنگامی که در پایان جنگ جهانی اول منطقه شرق مدیترانه، حدفاصل لبنان و مصر، توسط بریتانیای کبیر تصرف شد قسمتی از آن که فلسطین نامیده می‌شد از نظر اجرائی تحت نظر بیروت قرار داشت در حالی که شهر بیت‌المقدس به عنوان یک ناحیه خودمختار شناخته می‌شد.[۳۰] طبق گفته آرون کلیمان محقق دانشگاه تل‌آویو «ناحیه شرق اردن و ماوراء اردن، در واقع تحت حکومت ترک‌ها بود و پس از تجزیه امپراطوری عثمانی وضع مشخصی نداشت.[۳۱]»

در سال ۱۹۲۲ جامعه ملل که قیمومت فلسطین را به عهده داشت قیمومت آن منطقه و سرزمین ماورای اردن در شرق آن یعنی عراق امروزی را به بریتانیا واگذار کرد. در واقع اگر بخواهیم واژه‌های کنونی را بکارگیریم این امر شامل اسرائیل، اردن کرانه باختری، نوار غزه و بیت‌المقدس می‌شد. بریتانیا در دسامبر ۱۹۲۲ موجودیت یک دولت پادشاهی مستقل در ماوراء اردن را مورد شناسائی قرار داد. سپس در سال ۱۹۲۸ منطقه رود اردن را به عنوان فلسطین مشخص و تعریف کرد و فقط همین محدوده را به عنوان سرزمین فلسطین برای اجرای وعده بالفور مبنی بر استقرار یک وطن یهودی به رسمیت شناخت.

فصل دوم

جنگ ۱۹۴۸

در طرح تقسیم سازمان ملل متحد استقرار دو دولت یهودی و فلسطینی در سرزمین فلسطین توصیه شده بود. با رسمیت یافتن طرح تقسیم، قوای یهودی بلافاصله در صحنه حضور یافتند و علاوه بر تصرف مناطقی که یهودی نشین بودند به قسمت‌هائی که طبق طرح برای فلسطینی‌ها در نظر گرفته شده بود تجاوز کردند.

جنگ بین اعراب و یهودیان به مدت یکسال تا ششم ژانویه ۱۹۴۹ بطول انجامید. در مرحله اول جنگ، نیروهای یهود با قوای غیرمنظم اعراب وارد کارزار شدند ولی مرحله دوم یک جنگ تمام عیار بین واحدهای یهودی و نیروهای پنج کشور عربی بود که روز بعد از تأسیس دولت اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸ وارد فلسطین شده بودند.[۱]

سفسطه

«ما به هیچ‌وجه برای جنگ آماده نبودیم»

گلدامایر نخست‌وزیر اسرائیل، ۱۹۷۵[۲]

واقعیت

تهیه طرح‌های اسرائیل برای آغاز جنگ بلافاصله، روز بعد از تصویب طرح تقسیم سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ آغاز شد. به تمام یهودیانی که بین هفده تا ۲۵ سال داشتند دستور داده شد خود را برای خدمت سربازی معرفی کنند.[۳] در پنجم دسامبر، دیوید بن

در سه منطقه که سازمان ملل به دولت عربی فلسطین اختصاص داده بود. به عمل آید. آنها تا اواسط دسامبر اقدامات نظامی خود را علیه اعراب فلسطین تحت نام «طرح جیمل»[1] سر و سامان دادند.(۴) هدف «طرح جیمل» این بود که با اشغال نقاط استراتژیکی که نیروهای بریتانیا تخلیه می‌کردند فرصت و موقعیت مناسب بدست آورده و با اقدامات تروریستی اعراب را وادار به تسلیم نمایند.(۵) اولین هجوم عمده نیروهای یهودی در تاریخ ۱۸ دسامبر به وقوع پیوست در آن روز «قوای پالماخ = گروه‌های حمله» یا گروه ضربت ارتش زیرزمینی یهودی، هاگانا، شبانه به دهکده فلسطینی «خیساسا» حمله بردند و با به خاک و خون کشیدن اعراب ده کشته و تعدادی زخمی به جای گذاشتند، «کریستوفر سیکس»[2] مورخ معاصر انگلیسی بر این باور است که حمله خیساسا آغاز مرحله نوینی در مخاصمات یهودیان علیه اعراب بود و از آن پس حملات کور و ضد حملات به هجوم‌های حساب شده و بی‌رحمانه‌ای تبدیل گردید.(۶) در نوزدهم دسامبر بن گوریون با صدور دستور آغاز حملات تجاوزکارانه به قوای یهودی خاطر نشان کرد: «هر حمله باید آنچنان قاطعانه و شدید باشد که در نتیجه آن خانه‌های فلسطینی‌ها ویران و ساکنان آن آواره گردند.»(۷) به این ترتیب تا هنگام ورود نیروهای پنج‌گانه عرب به فلسطین در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۴۸ صهیونیست‌ها طرح‌های جنگی خود را به طور کامل به اجرا درآورده بودند.

سفسطه

«جنگ تمام عیار به یهودیان تحمیل شد.»

ژاکوب تزور[3]، صهیونیست معروف، ۱۹۷۷(۸)

واقعیت

قوای اسرائیل چندین هفته پس از صدور قطعنامه تقسیم فلسطین همچنان در حال

1. Gimmel Plan
2. Christofer Sykes

پیشرفت بود. عملیات نظامی سازمان یافته توسط صهیونیست‌ها «طـرح جـیمل»، در اواسـط دسامبر آغاز شد.(۹) در اوایل مارس ۱۹۴۸ یهودیان به منظور دست انداختـن بـه مـناطقی در نواحی جلیله و همچنین ناحیه بین بیت‌المقدس و تل آویو که طبق طرح تقسیم به دولت عربی فلسطین اختصاص داشت طرح دیگری را به نام «طرح دالِت»[1] به اجرا درآوردند.(۱۰) بنابراین در تاریخ پانزدهم مه ۱۹۴۸ که نیروهای پنج‌گانه عربی وارد فلسطین شدند اسرائیل مناطق وسیعی را در خارج از ناحیه‌ای که سازمان ملل به آن اختصاص داده بود متصرف شده بود.(۱۱)

کشورهای عربی تا تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۴۸ که رؤسای ستاد آنها برای اولین‌بار به منظور تهیه طرحی برای مداخله نظامی با یکدیگر دیدار کردند کوچک‌ترین اقدامی به عمل نـیاورده بودند. «سیمها فلاپان»[2] مورخ اسرائیلی می‌گوید: «حتی در این زمان دیر هنگام هـنوز رهـبران عرب در جستجوی فرمولی بودند که بتوانند آبرومندانه از درگیرشدن در یک اقدام نظامی رهائی یابند.»(۱۲) در تاریخ سیزدهم مه ۱۹۴۸ سفیر ایالات متحده در قاهره با ارسال گزارشی پیرامون روحیه بسیار پائین اعراب می‌گوید: «منابع مطلع بر این باورند که اعراب پذیرای هرگونه ترتیبات آبرومندانه‌ای که بتواند از بروز جنگ علنی جلوگیری کند، هستند.»(۱۳)

اهداف جنگ اعراب علیه دولت یهودی یا علیه طرح تقسیم، که به طور مشروط پذیرفته شده بود، نبود بلکه آنها علیه تلاش‌های اسرائیل به منظور الحاق مناطقی که طبق طرح سازمان ملل جزء مناطق یهودی‌نشین نبود، می‌جنگیدند. لذا همانطور که مورخ اسرائیلی «آبراهام سلا»[3] یادآور شده است: «تمام منازعات با لژیون عرب (اردن) خارج از قلمرو دولت اسرائیل رخ داد... از جمله می‌توان از درگیری‌های شهر بیت‌المقدس یاد کرد.»(۱۴)

در تاریخ اول ژوئن ۱۹۴۸ هیئت نمایندگی اسرائیل در سازمان ملل مـتحد بـا صـدور بیانیه‌ای اعلام کرد در طول دو هفته جنگ پس از اعلام استقلال اسرائیل این کشور نوپا موفق شده است ۴۰۰ مایل مربع از اراضی خارج از مرزهای تعیین شده در طرح تقسیم را متصرف شود

1. Dalet Plan.
2. Simha Flapan.

و هیچ‌گونه جنگی در داخل مرزهای این کشور رخ نداده است. بیانیه اضافه می‌کند: «قلمرو دولت اسرائیل کاملاً از حمله مهاجمین در امان می‌باشد.»[۱۵]

سفسطه

«اعراب چه از نظر تسلیحات و چه از نظر تعداد افراد نظامی، اعم از موظف و داوطلب، بالقوه کاملاً (بر اسرائیل) تفوق و برتری داشتند.»

ایگال آلون، معاون نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۷۰[۱۶]

واقعیت

یهودیان فلسطین همواره از وضعیت بهتر و سلاح بیشتر از فلسطینیان و اعراب کشورهای همسایه برخوردار بودند. در حالی که هم اعراب و هم یهودیان رسماً از سوی ایالات متحده و اغلب کشورهای اروپائی برای خرید سلاح تحریم شده بودند یهودیان موفق شدند در اوایل سال ۱۹۴۸ مقادیر متنابهی سلاح از چکسلواکی دریافت نمایند. تنها یکی از قراردادهای معامله تسلیحاتی بین اسرائیل و چکسلواکی شامل ۲۴۵۰۰۰ قبضه تفنگ، ۵۰۰۰ قبضه مسلسل سبک، ۲۰۰ قبضه مسلسل متوسط، ۲۵ فروند هواپیمای جنگنده مسراشمیت و ۵۴ میلیون فشنگ بود.[۱۷] هنگام آغاز جنگ سازمان یافته بین اعراب و اسرائیل در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۴۸، اسرائیل ۸۰۰ زره‌پوش، ۷۸۷ قبضه خمپاره انداز و ۴ قبضه توپ صحرائی در اختیار داشت در حالی که کل تسلیحات ارتش‌های پنج‌گانه عربی ۱۱۳ زره‌پوش، ۴۰ قبضه خمپاره‌انداز و ۱۰۲ قبضه توپ بود.[۱۸]

در همین زمان صهیونیست‌های آمریکایی با نقض تحریم تسلیحاتی ایالات متحده یک محموله بزرگ اسلحه برای یهودیان فرستادند. در میان کسانی که در ارسال اسلحه از آمریکا به اسرائیل دست داشتند می‌توان از «انستیتو سوبنورن» نام برد که گروهی متشکل از یهودیان

ثروتمند آمریکائی به ریاست «رودلف سونبورن»[1] میلیاردر نیویورکی بودند.(۱۹) همچنین **تشکیلات** دیگری مانند کمیته مشترک توزیع و خدمات هوائی به مدیریت یهودی سرشناس «**آدولف** ویلیام شوایمر»[2] نیز در این نوع فعالیت‌ها دست داشتند.(۲۰) شوایمر و سرویس هوایی او یکی از معدود گروه‌های یهودی زیرزمینی بود که باتهام تجارت غیرقانونی بعداً تحت تعقیب قرارگرفته و در سال ۱۹۵۰ در دادگاه فدرال لوس آنجلس برای صدور هواپیما و قطعات یدکی به اسرائیل و سایر کشورها به پرداخت ده هزار دلار جریمه محکوم شد. شوایمر بعدها به ریاست صنایع هواپیمائی اسرائیل منصوب گردید. وی در سال ۱۹۸۵ و در دوران حکومت ریگان در ماجرائی که به افتضاح ایران ـ کنترا معروف شد نقش عمده‌ای ایفا کرد.(۲۱) فرد دیگری که نقش **بسیار مهمی** در تهیه و ارسال غیرقانونی تسلیحات به اسرائیل داشت، «تدی کولک»[3] یهودی **اطریشی الاصل** نیویورک بود که چندی بعد شهردار قسمت یهودی‌نشین بیت‌المقدس غربی شد.(۲۲)

سفسطه

«**با اینکه نیروهای دشمن از نظر تعداد بیست برابر ما بودند در تلاش‌های خود برای درهم کوبیدن ما شکست خوردند.**»

حییم وایزمن رئیس جمهور موقت اسرائیل، ۱۹۴۸(۲۳)

واقعیت

نیروهای آموزش دیده یهودی از نظر تعداد به مراتب بیش از نیروهای کشورهای پنج‌گانه عرب که در مه ۱۹۴۸ با اسرائیل جنگیدند، بود و این برتری در طول جنگ کماکان حفظ شد. در جبهه‌های نبرد نیروهای مسلح اسرائیل بالغ بر ۲۷۰۰۰ نفر بود در حالی که نیروهای اعراب جمعاً

1. Rudlof Sonneborn.
2. Adolph W. Schwimmer.

۱۳۸۷۶ نفر می‌شدند.[۲۴] (مصر ۲۸۰۰ نفر، عراق ۴۰۰۰ نفر، لبنان ۷۰۰ نفر، سوریه ۱۸۷۶ نفر، اردن ۴۵۰۰ نفر).[۲۵] طبق برآورد انجام شده توسط منابع اطلاعاتی آمریکا در هجدهم ماه مه اسرائیل ۴۰۰۰۰ نفر نیروی منظم و ۵۰۰۰۰ نفر شبه‌نظامی در اختیار داشت در حالی که قوای اعراب شامل ۲۰۰۰۰ نفر نیروی منظم و ۱۳۰۰۰ نفر پارتیزان بود.[۲۶]

البته سمیها فلاپان مورخ اسرائیلی در کتاب خود (تولد اسرائیل، ص ۱۹۵) خاطر نشان می‌کند: «علی رغم اختلاف رقم و عدد در برآوردها، به ویژه ارقام ارائه شده توسط منابع یهودی، ناظران متعدد بر این نکته توافق دارند که اسرائیلی‌ها از نظر تعداد برتری نداشتند.»[۲۷]

سفسطه

«اعراب در ۱۹۴۸ آنچنان قدرت‌مند بودند که بسیاری از کارشناسان نظامی انتظار داشتند اسرائیل به زودی مضمحل شود.»

ترنس پریتی ـ ب دینین (مهاجرت دوباره)، ۱۹۷۶[۲۸]

واقعیت

اسرائیل چه از لحاظ نفرات و چه از نظر تسلیحاتی از آن چنان برتری برخوردار بود که ناظران آگاه کوچک‌ترین تردیدی در پیروزی آن کشور نداشتند. قبل از آغاز جنگ «ژرژ مارشال» وزیر امور خارجه آمریکا به سفارت‌خانه‌های آن کشور اطمینان می‌دهد که قوای عربی کاملاً ضعیف و غیر قابل مقایسه با اسرائیلی‌ها هستند. نگرانی اصلی وزیر خارجه آمریکا از این است که: «اگر یهودیان از روش‌های افراطیون یهودی که خواهان اعمال سیاست‌های موهن و خشن در برابر اعراب هستند حمایت کنند حکومت یهود در آن صورت تنها با کمک مداوم از خارج می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.»[۲۹]

در تاریخ سیزدهم ماه مه، تنها دو روز قبل از آغاز جنگ، سفیر ایالات متحده در قاهره طی گزارشی [illegible]

داده‌اند و اضافه می‌کند «بیم آن مـی‌رود کـه نـیروهای اعـراب بـه شـدت از یـهودیان شکست بخورند.»[۳۰]

ملک عبدالله پادشاه اردن مکرراً هشدار داده بود که: «یهودیان بسیار قوی هستند دست یازیدن به جنگ یک اشتباه وحشتناک است.»[۳۱] ژنرال کلوپ پاشا فرمانده بریتانیائی لژیـون عرب بعدها گفت: «من هیچ فرصتی را برای تذکر این نکته به دولت اردن از دست ندادم که اعراب ماوراء اردن منابع کافی برای جنگیدن با دولت اسرائیل در اختیار ندارند.»[۳۲]

«سیمها فلاپان» مورخ اسرائیلی می‌نویسد: «یک مؤسسه یهودی مأمور ارزیابی مقاصد و توانائی‌های اعراب گزارش داد که رؤسای ستادهای ارتش‌های عربی به دولت‌های متبوع خـود علیه حمله به فلسطین و درگیر شدن در یک جنگ طولانی هشدار دادند.»[۳۳]

سید علی الفردوس تاریخ نگار نظامی پاکستانی در مورد تلاش‌های اعراب می‌نویسد: «از دید نظامی‌گری حرفه‌ای در واقع کوچک‌تری طرح و نقشه‌ای وجود نداشت.»[۳۴]

چهل سال بعد «بنی موریس» مورخ اسرائیلی نوشت: «جامعه یهودیان فلسطین از نظر نظامی و اداری بر اعراب فلسطین تفوق و برتری کامل داشت.»[۳۵]

سفسطه

«با اینکه در خلال جنگ استقلال ما گروه‌های تروریستی نظیر استرن وایرگون در اختیار داشتیم ولی هیچ‌کدام از آنها رفتار شرم‌آوری نظیر آنچه که اعراب نسبت به ما انجام دادند مرتکب نشدند.»

گلدمایر، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۷۲[۳۶]

واقعیت

در سال‌های ۴۸-۱۹۴۷ که به پیدایش دولت اسرائیل منجر گردید تروریسم در فلسطین عمدتاً توسط صهیونیست‌ها دامن زده شد.

بن گوریون رهبر یهودیان در یادداشت‌های شخصی خود پیرامون تاریخ اسرائیل می‌نویسد: «در سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ به ندرت حملاتی از سوی اعراب علیه جامعه یهود فلسطینی صورت گرفت.»[۳۷] با بروز جنگ در سال ۱۹۴۸ اقدامات تروریستی از هر دو سو شدت یافت ولی عملیات اعراب به هیچ‌وجه قابل مقایسه با اقدامات سازمان یافته و منظم تروریست‌های صهیونیست نبود.[۳۸] سرگرد انگلیسی ار. دی. ویلسون در سال ۱۹۴۸ گزارش داد: «تروریست‌های صهیونیست در تهاجمات سبعانه خود به دهکده‌های عربی همه را از دم تیغ می‌گذارنند و کوچک‌ترین اغماضی نسبت به زنان و کودکانی که سر راه آنان قرار می‌گیرند روا نمی‌دارند.[۳۹]

اقدامات تروریستی صهیونیست‌ها عمدتاً توسط دو گروه اصلی ایرگون و استرن به عمل می‌آمد. قسمتی از کارنامه عملیاتی آنان عبارت است از: بمب گذاری در هتل شاه داود بیت‌المقدس در سال ۱۹۴۶ که ۹۱ کشته، چهل و یک نفر عرب، بیست و هشت نفر انگلیسی و هفده نفر یهودی، برجای گذاشت.[۴۰] دار زدن دو سرباز انگلیسی و انباشتن اجساد آنان با مواد منفجره در سال ۱۹۴۷.[۴۱] بمب‌گذاری در هتل سمیرامیس بیت‌المقدس در سال ۱۹۴۸ و کشته شدن ۲۲ نفر از اعراب از جمله تعدادی زن و کودک[۴۲] قتل عام ۲۵۴ زن و مرد و کودک در دیر یاسین ۱۹۴۸.[۴۳] قتل عام تعداد زیادی از غیرنظامیان در دهکده داوایما ۱۹۴۸[۴۴] و بالاخره ترور کنت برنادوت سوئدی نماینده ویژه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸[۴۵] گروه ایرگون توسط مناخیم بگین و گروه استرن توسط اسحاق شامیر رهبری می‌شد. این هر دو بعدها نخست وزیر اسرائیل شدند.

سفسطه

«ما هرگز در نظر نداریم اعراب را کنار بزنیم، زمین‌هایشان را بگیریم و یا از مالکیت محروم کنیم.»

دیوید بن گوریون، صهیونسیت قدیمی، ۱۹۱۵[۴۶]

واقعیت

یهودیان بعد از تصرف زمین‌های اعراب در جنگ ۱۹۴۸ با ضبط و توقیف املاک فلسطینی‌ها دست به تاراج و یغما زدند. «تام سگو»[1] مورخ اسرائیلی با تأکید بر این نکته که در آن دوران غارت و چپاول کاملاً عمومیت داشته به نقل از «موشه اسمیلانسکی» نویسنده اسرائیلی که خود شاهد عینی قضایا بود می‌نویسد: «میل به غارت و یغماگری همگانی شده بود. افراد، گروه‌ها و جوامع، زن، مرد و کودک، همه و همه در امواج چپاولگری گرفتار شده بودند.»

این کار تا بدانجا پیش رفت که «آشارون سیرلینگ»[2] وزیر کابینه به ناچار زبان به شکوه گشود: «وقتی آنها وارد شهر و دهکده‌ای می‌شوند و با زور انگشتر از انگشت و گردنبند از گردن افراد می‌ربایند کاری بس دهشتناک مرتکب می‌شوند و بسیاری از آنان برای این گونه اقدامات مجرم و گناهکار هستند.»(۴۷)

تقریباً دو سوم از جمعیت یک میلیون و دویست هزار نفری اعراب فلسطین بی‌خانمان شده و آواره گردیدند.(۴۸) بدلیل این خسارات سنگین جنگ برای اعراب فاجعه و نکبت تلقی می‌شد.(۴۹)

«آن مک کورمیک»[3] خبرنگار نیویورک تایمز نوشت: «اسرائیلی‌ها با حداکثر سرعت جمعیت سرزمین‌های اشغالی را جایگزین می‌کنند. اگر این هجوم برای جابجائی جمعیت با سرعت دویست هزار نفر در سال ادامه یابد طولی نخواهد کشید که سکنه جدید بر بی‌خانمان‌ها فزونی خواهد گرفت.»(۵۰)

محقق اسرائیلی «اسرائیل شاهاک» طی بررسی‌های خود در سال ۱۹۷۳ به این نتیجه رسید که از ۴۷۵ دهکده فلسطینی در محدوده‌ای که در سال ۱۹۴۹ اسرائیل به عنوان مرزهای خود اعلام کرده بود به تصرف درآمدند تنها ۹۰ دهکده هنوز پابرخاست و ۳۸۵ دهکده دیگر به کل ویران شده است.(۵۱)

1. Tom Segev.
2. Asharon Cizling.
3. Anne Mc Cormic.

البته در بررسی‌های بعدی تعداد دهکده‌های ویران شده بیش از ۴۰۰ فقره ذکر شده است.[۵۲] «شاهاک» در گزارش خود می‌گوید: «این دهکده‌ها کلاً به ویرانه‌ای تبدیل شده‌اند. تمام خانه‌ها، دیوارهای باغ‌ها و حتی گورستان‌ها و سنگ قبرها از بین رفته است. بنابراین می‌توان گفت حتی یک خشت سرپا نمانده است... به بازدیدکنندگان گفته می‌شود این ناحیه سراسر بیابان بوده است.»[۵۳]

سفسطه

«بهترین مدعا علیه افسانه توسعه‌طلبی اسرائیل سوابق عقب‌نشینی آن کشور از سرزمین‌های اشغالی در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۷۳ و ۱۹۸۲ می‌باشد.»

آیپاک، ۱۹۹۲[۵۴]

واقعیت

در گرماگرم جنگ ۱۹۴۸ دیپلمات برتیانیائی «سرهیوداو»[۱] گزارش داد: «یهودیان آشکارا توسعه طلب هستند.»[۵۵] اسرائیل هیچ‌گاه قسمت‌های عمده سرزمین‌هائی راکه در خلال جنگ ۱۹۴۸ خارج از محدوده تعیین شده در طرح تقسیم سازمان ملل متصرف شد به اعراب بازپس نداد. طبق طرح تقسیم وسعت سرزمین دولت یهود بالغ بر ۵۸۹۳ مایل مربع برابر با ۵۶/۴۷ درصد از کل سرزمین فلسطین بود. اما در پایان جنگ ۱۹۴۸ اسرائیل کنترل خود را بر ۸۰۰۰ مایل مربع برابر با ۷۷/۴ درصد وسعت آن سرزمین اعمال می‌کرد.[۵۶] در بیانیه استقلال اسرائیل هیچ‌گونه اشاره‌ای به مرزهای اسرائیل نشده بود و لذا دولت یهود هرگز رسماً به توسعه قلمروی خود اعتراف نمی‌کند.[۵۷]

اسرائیل ناحیه‌ای از فلسطین عربی راکه شامل ۴۵۷ شهر و دهکده فلسطینی می‌باشد اشغال کرد قسمت عمده‌ای از این مناطق بعداً در نتیجه اعمال سیاست‌های خاص خالی از سکنه شد.

مقایسه جالبی خواهد بود اگر در نظر داشته باشیم هنگام قبول طرح تقسیم سازمان ملل، ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، در سراسر فلسطین جمعاً فقط ۲۷۹ منطقه یهودی‌نشین وجود داشت.[(۵۸)]

در سال ۱۹۶۹ موشه دایان وزیر دفاع وقت اسرائیل خطاب به گروهی از دانش‌آموزان گفت: «در سراسر این کشور حتی یک محل وجود ندارد که قبلاً اعراب در آن ساکن نبودند.»[(۵۹)] در واقع اسرائیلی‌ها از مجموع ۱۷۹۳۱۶ واحد مسکونی ۱۵۸۳۳۲ باب خانه و آپارتمان را ضبط کردند.[(۶۰)] به این آمار باید حداقل ده هزار باب مغازه و یکهزار باب انبار را که توسط یهودیان ضبط شده است افزود.[(۶۱)] نود درصد از کشتزارهای زیتون و پنجاه درصد از باغ‌های لیمو در اسرائیل به زور از اعراب گرفته شده است.[(۶۲)] طبق گفته «یان لوستیک»[۱] میزان ضبط و مصادره باغ‌های لیمو و مزارع زیتون آنچنان حجیم و انباشته بود که درآمد حاصله از آن توانست برای رفع مشکل عدم موازنه پرداخت‌های اسرائیل، که از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ با آن دست به گریبان بود، کارساز باشد.[(۶۳)]

پس از جنگ ۱۹۶۷ نیروهای نظامی اسرائیل منطقه‌ای به وسعت ۲۰۸۷۰ مایل مربع شامل تمام سرزمین فلسطین، کرانه باختری، نوار غزه، بلندی‌های جولان و شبه جزیره سینا را تحت کنترل خود درآوردند.

بعد از هجوم اسرائیل به لبنان در مارس ۱۹۷۸ که تحت نام «عملیات لیتانی» انجام شد مرزهای اسرائیل بار دیگر فراتر رفت و منطقه‌ای در جنوب لبنان را با عنوان ادعائی «کمربند امنیتی» در برگرفت. این منطقه در سراسر مرز اسرائیل با لبنان به عمق سه تا شش مایل در خاک لبنان قرار دارد. با حمله مجدد اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ عمق «کمربند امنیتی» به دوازده مایل رسید.

اگرچه اسرائیل شبه جزیره سینا را در مقابل صلح با مصر به آن کشور بازگرداند ولی در سایر سرزمین‌های عربی را که طی سال‌ها با توسل به قوای نظامی اشغال کرده بود همچنان در تصرف خود نگه داشته‌است. تنها مورد استثنائی شهر سوری قنیطره بود که در مقابل توافق‌نامه ترک مخاصمه به سوریه مسترد کرد ولی قبل از عقب‌نشینی آن را با خاک یکسان نمود.

فصل سوم

آوارگان فلسطینی

در نتیجه مخاصمات اعراب و اسرائیل دو موج عمده از آوارگان بوجود آمد. جنگ ۱۹۴۸ باعث گردید حدود ۷۲۶۰۰۰ نفر، یعنی تقریباً دو سوم جمعیت یک میلیون و دویست هزار نفری فلسطینی آواره شوند. جنگ ۱۹۶۷ نیز ۳۲۳۰۰۰ از فلسطینی‌ها را بی‌خانمان کرد که ۱۱۳۰۰۰ نفر از آنان همان آوارگان جنگ ۱۹۴۸ بودند.[۱]

سفسطه

«چیزی به نام آوارگان وجود ندارد. آنها مشتی جنگ‌طلب هستند که می‌خواهند ما را از ریشه براندازند.»

دیوید بن گوریون، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۴۹[۲]

واقعیت

گزارش‌های متعدد از منابع مستقل و قابل اعتماد حاکی از آن است که فلسطینی‌های آواره عمدتاً زنان، کودکان و مردان سال خورده بودند.

پس از آن که قوای اسرائیلی به فرماندهی اسحاق رابین، نخست وزیر بعدی، در اواسط سال ۱۹۴۸ شهر عربی سیدا را متصرف شد و ساکنان آن را به بیابان‌ها راندند. کلوپ پاشا فرمانده انگلیسی ارتش اردن گزارش داد: «حدود سی هزار نفر که تقریباً همه آنها زنان و کودکان بودند هرچه را می‌توانستند از وسایل خود برداشته و با ترک خانه‌هایشان آواره بیابان‌ها شدند.»[۳]

نواحی اشغالی اسرائیل فرار کرده و یا از خانه‌هایشان رانده شدند. بیشتر آنها کودکان شیرخوار، بچه‌ها، زنان باردار و مادران شیرده هستند. همه آنها گرفتار فقر و تهیدستی می‌باشند.»[۴]

نماینده ایالات متحده در اسرائیل «جیمز مک دونالد» در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۴۸ در مورد آوارگان فلسطین گزارش فوری و مستقیمی برای پرزیدنت ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا فرستاد. وی در این گزارش نوشت: «ابعاد تراژدی آوارگان فلسطینی به سرعت به مرحله فاجعه‌آمیز خود نزدیک می‌شود و باید همانند یک بلیه با آن برخورد کرد. تدابیر انجام شده و آنچه که قرار است انجام شود برای اسکان آنها و کاستن از درد و رنجشان اصلاً مکفی نمی‌باشد. زمستان بزودی فرا می‌رسد و پیش‌بینی می‌شود بیش از یکصد هزار تن از کودکان، زنان و مردان سال‌خورده از جمعیت چهارصد هزار نفری آوارگان به علت عدم دسترسی به غذای کافی و نداشتن سرپناه در نتیجه بارندگی و سرما جان خود را از دست بدهند.»[۵]

تا فوریه ۱۹۴۹ تنها در نوار غزه آمار مرگ و میر آوارگان روزانه ۲۳۰ فقره گزارش شده بود[۶]. «ویلیام گور»[۱] نماینده صلیب سرخ آمریکا در گزارش خود می‌نویسد: «هشتاد تا هشتاد و پنج درصد این افراد بی‌خانمان کودکان، زنان باردار، مادران شیرده و افراد سال‌خورده هستند.»[۷]

یک گزارش محرمانه وزارت خارجه آمریکا در اواسط مارس ۱۹۴۹ حاکی از آن است که: «صندوق بین‌المللی کمک‌های اضطراری به کودکان حدود ۴۲۵۰۰۰ نفر یعنی ۵۸ درصد از آوارگان را واجد شرایط لازم برای دریافت کمک از آن صندوق می‌داند. این افراد عمدتاً بچه‌های شیرخوار، کودکان، زنان باردار و مادران شیرده هستند. تقریباً پانزده درصد از آوارگان سال‌خورده، بیمار و معلول می‌باشند ظاهراً زنان و مردان سالم حداکثر حدود ۲۵ درصد و یا ۱۸۰۰۰۰ نفر برآورد می‌شوند.»[۸]

در ایالات متحده با این قضایا کلاً با بی‌تفاوتی برخورد شد. رسانه‌های گروهی آمریکا وضع اسفناک آوارگان را نادیده گرفتند. در همان گزارش محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا آمده است: «افکار عمومی در ایالات متحده چیزی در مورد مشکل آوارگان فلسطینی نمی‌داند

زیرا روزنامه‌ها و رادیوها در این باره سکوت کرده‌اند.»[۹]

سفسطه

«کل تعداد آوارگان عرب که بر اساس خواست خود اسرائیل را ترک کرده‌اند حدود ۵۹۰۰۰۰ نفر می‌باشد.»

آیپاک، ۱۹۸۹[۱۰]

واقعیت

آمار ارائه شده توسط آیپاک حداقل ۱۵۰۰۰۰ نفر کمتر از تعداد واقعی است. کشورهای مختلف و مؤسسات بین‌المللی برای برآورد تعداد واقعی آوارگان تلاش‌های وسیعی به عمل آوردند. در اواخر سال ۱۹۴۹ سازمان ملل متحد به این نتیجه رسید که ۷۲۶۰۰۰ نفر از جمعیت ۱۲۰۰۰۰۰ نفری فلسطینی‌ها در نتیجه جنگ ۱۹۴۸ از خانه‌های خود رانده شده و به خیل آوارگان پیوسته‌اند. در این ارقام تعداد ۲۵۰۰۰ نفر آوارگان مناطق مرزی منظور نشده است.[۱۱] لذا رقم ۷۲۶۰۰۰ نفر رقم رسمی سازمان ملل می‌باشد که مورد قبول کشورهای خارج از منطقه خاورمیانه نیز قرار گرفته است.

اعراب بر این باورند که تعداد آوارگان به یک میلیون نفر می‌رسد در حالی که آمار رسمی اسرائیل حکایت از تعدادی بین ۵۲۰۰۰۰ تا ۵۳۰۰۰۰ نفر دارد.[۱۲] اما مدارک محرمانه دولتی اسرائیل حاکی از آن است که مقامات رسمی آن دولت در مراحل اولیه تعداد آوارگان را به مراتب بیش از آنچه که علناً اعلام شده است می‌دانسته‌اند. «بنی موریس» تاریخ‌نگار اسرائیلی تعداد واقعی آوارگان را بر اساس آنچه که در اسناد موجود در آرشیوهای دولتی اسرائیل ثبت شده است به طور مستند ارائه می‌دهد. در یکی از این اسناد از قول «رافائل ایتان» مدیر کل وزارت خارجه اسرائیل آمده است: «تعداد واقعی آوارگان نزدیک به ۸۰۰۰۰۰ نفر است.» اما مقامات رسمی

مقامات وزارت خارجه آن کشور: «به نظر می‌رسد ارقام کمتر مطلوب‌تر باشد.»[۱۳]

جنگ ۱۹۶۷ باعث شد که ۳۲۳۰۰۰ دیگر از فلسطینی‌ها از خانه‌های خود رانده شوند. از این تعداد ۱۱۳۰۰۰ نفر که در جنگ ۱۹۴۸ نیز خانه‌های خود را از دست داده بودند برای دومین بار آواره می‌شدند.[۱۴] علاوه بر کسانی که در نتیجه جنگ آواره شدند اسرائیل هزاران نفر را عالماً عامداً از محل سکونتشان بیرون راند که چهار هزار نفر فلسطینی ساکن قسمت قدیمی شهر بیت‌المقدس، ده هزار تن ساکنین دهکده‌های ایمواس، یالو، بیت نالو و همچنین ۶۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفر از بدوهای نوار غزه نزدیک شبه جزیره سینا از آن جمله‌اند.[۱۵]

سفسطه

«در موارد متعدد رهبران اسرائیل از اعراب خواستند که در فلسطین باقی مانده و تبعه اسرائیل شوند.»

آیپاک، ۱۹۹۲[۱۶]

واقعیت

نظر رهبران اسرائیل همواره بر این بود که از دست فلسطینی‌ها خلاص شوند نه اینکه آنها را به ماندن در قلمرو اسرائیل تشویق نمایند.[۱۷]

«بنی موریس» تاریخ نگار اسرائیلی می‌گوید: «بن گوریون آشکارا می‌خواست که تعداد اعراب در قلمرو حکومت یهودی به حداقل برسد. او امید داشت که شاهد فرار گسترده اعراب باشد و این مطلب در دیدارهای خود با همکاران و دستیارانش در ماه‌های اوت، سپتامبر و اکتبر ۱۹۴۸ مکرراً به زبان آورده بود.»[۱۸]

یک بررسی به عمل آمده توسط وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۴۹ حاکی از آن است که مقامات رسمی اسرائیل علی رغم قول‌های مؤکد گذشته خود تنها به گروه کوچکی از آوارگان اجازه دادند به خانه‌هایشان بازگردند.[۱۹]

گروهی از مقامات اسرائیلی در گفتگوهای خصوصی بر این نکته تأکید کردند که مایل نیستند هیچ غیریهودی در قلمرو دولت جدید سکونت داشته باشد. «الیاهو کاملی» عضو کِنِشت گفت: مایل نیستم یک نفر از اعراب و یا حتی یک غیریهودی باز گردد. کشور یهودی باید کاملاً یهودی باقی بماند.» شموئیل پدر موشه‌دایان که او نیز عضو کِنِشت بود می‌گفت: «حتی با بازگشت اعراب در قبال صلح نیز مخالفم. این چنین صلح رسمی چه دستاوردی می‌تواند برای ما داشته باشد.»[۲۰]

در اوایل مارس ۱۹۴۸ فرماندهی نظامی اسرائیل «طرح دالِت» را برای اجرا آماده کرده بود. هدف از این طرح اشغال برخی مناطق در جلیله و در ناحیه بیت‌المقدس و تل‌آویو بود که طبق طرح تقسیم سازمان ملل برای استقرار دولت عربی فلسطین اختصاص داده شده بود. بنا به گفته «بنی موریس» بر اساس طرح دالت شهرها و دهکده‌های عربی باید به تصرف و اشغال دائمی اسرائیلی‌ها در می‌آمدند و یا به کلی با خاک یکسان شده و ساکنان آن از کشور اخراج می‌گردیدند.[۲۱]

همان طور که «سیمها فلاپان» تاریخ‌نگار اسرائیلی می‌گوید: «طرح دالِت حاوی جزئیاتی پیرامون بیرون راندن جمعیت عرب محلی از مرزها بود... با نگاهی به گذشته به خوبی روشن می‌شود که هدف از این طرح الحاق سرزمین‌های تازه بود. تخریب دهکده‌های عربی استقرار یک دهکده یهودی‌نشین را به جای آن در پی داشت.»[۲۲] فلاپان می‌افزاید: «تهدید و ارعاب فلسطینی‌ها باعث شد که صدها هزار تن از آنان با ترس و وحشت پا به فرار به گذارند. علاوه بر این ارتش یهود تحت فرماندهی بن گوریون که با استفاده از نقاط ضعف طرح تقسیم سازمان ملل، اخراج فلسطینی‌ها را برنامه ریزی و اجرا کرد تعداد بی‌شمار دیگری را از خانه‌های خود بیرون راند.»[۲۳]

یکی از عملیات انجام شده در منطقه جلیله «ماتاته = جاروب» نامیده شد. ایگال آلون فرمانده یهودی آشکارا از نیاز به «پاک کردن جلیله علیا» سخن گفت.[۲۴] بن گوریون نیز به [illegible][۲۵]

گوریون معتقد بود: «زمین با سکنه عرب و زمین بدون سکنه عرب دو نوع زمین کاملاً متفاوت هستند.[۲۶]» فلاپان می‌نویسد: «در مورد هدف نهائی بن گوریون مبنی بر تخلیه هرچه بیشتر کشور یهودی از اعراب به دشواری می‌توان تردید کرد.»[۲۷]

برخلاف ادعای حییم و ایزمن نخستین رئیس جمهور اسرائیل، فرار فلسطینی‌ها به هیچ وجه یک وسیله ساده معجزه‌آسا برای حل مشکل جمعیتی اسرائیل نبود.[۲۸] بلکه برعکس اجرای دردناک و ناخوش آیند پیش‌گویی «تئودور هرتصل» بنیانگزار صهیونیزم بود. اگرچه شاید او بکارگیری خشونت کمتری را در نظر داشت: «با امتناع از دادن هرگونه شغلی به این مردم تهیدست (فلسطینی‌ها) در کشور خودمان و با ایجاد فرصت‌های شغلی در سرزمین‌های مجاور آنها را به آن سوی مرزها خواهیم فرستاد.»[۲۹]

سفسطه

«مشکل جمعیتی از بین خواهد رفت.»

عزر و ایزمن، وزیر دفاع اسرائیل، ۱۹۸۱[۳۰]

واقعیت

موضوع عدم تعادل جمعیت بین فلسطینی‌ها و یهودیان، (مشکل جمعیتی)، همواره باعث دل مشغولی و نگرانی رهبران صهیونیزم بوده است. صهیونیست‌ها از ابتدا به این نکته واقف بودند که یهودیان یک تقابل جمعیتی با فلسطینی‌ها خواهند داشت. فلسطینی‌ها نه تنها اکثریت جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند بلکه نرخ زاد و ولد آنها به مراتب بیش از یهودیان می‌باشد. اگرچه این موضوع در ایالات متحده مورد توجه اندکی قرار گرفته است ولی وجود این اکثریت نژادی در اسرائیل باعث نگرانی شدید بوده و از آن به عنوان «بمب ساعتی جمعیتی» یاد می‌شود.[۳۱]

در اوایل سال ۱۹۳۸ دیوید بن گوریون رهبر صهیونیست‌ها به همکاران خود اظهار

داشت: «بهترین نقطه آغازین برای حل مشکل اعراب ساکن فلسطین این خواهد بود که برای انعقاد موافقت‌نامه‌ای با کشورهای عربی همسایه به منظور انتقال صلح‌آمیز فلسطینی‌ها به آن کشورها تلاش شود.»(۳۲) وی در سال ۱۹۴۳ با توجه به نرخ رشد بالای زاد و ولد فلسطینی‌ها در برابر یهودیان گفت نسبت ۲/۲ بچه برای هر خانواده یهودی راضی کننده نیست و از والدین یهودی خواست که در اجرای «وظیفه جمعیتی» خود اهتمام ورزند.(۳۳)

«زیو جابوتینسکی»[1] یکی از رهبران تجدیدنظرطلب صهیونیست‌ها سال بعد نوشت: «باید از جامعه یهودیان آمریکا بخواهیم که نیم میلیون دلار به عراق و عربستان سعودی اختصاص دهند تا این دو کشور اعراب فلسطین را به داخل خود به‌پذیرند. چاره دیگری نیست، اعراب باید جای خود را در اسرائیل به یهودیان بدهند. اگر انتقال یهودیان منطقه بالتیک امکان دارد پس منتقل کردن اعراب فلسطین نیز عملی است.»(۳۴)

هنگام تصویب طرح تقسیم در سازمان ملل به سال ۱۹۴۷، مسئله جمعیت یکی از مهمترین اشتغالات خاطر صهیونیست‌ها بود زیرا در آن زمان نسبت جمعیت فلسطینی‌ها به یهودیان دو به یک بود. در کشور یهودی که طبق طرح تقسیم مصوب سازمان ملل باید ایجاد می‌شد یهودیان با اختلاف کمی نسبت به فلسطینی‌ها اکثریت داشتند، ۴۹۸۰۰۰ یهودی در برابر ۴۳۵۰۰۰ فلسطینی.(۳۵) در حالی که در کشور عربی فلسطین که طبق این طرح باید بوجود می‌آید ۷۲۵۰۰۰ نفر عرب و ۱۰۰۰۰ نفر یهودی ساکن بودند.(۳۶) با وجود آن اکثریت شکننده در کشور یهودی طبیعی بود که یهودیان نمی‌توانستند مطمئن باشند که در بلند مدت نیز همچنان اکثریت خواهند داشت. لذا در نظر بسیاری از یهودیان اخراج فلسطینی‌ها از خانه‌هایشان و آواره کردن آنها به عنوان یک راه حل عملی ضروری می‌نمود. دریک یادداشت رسمی باقی مانده از بن گوریون در سال ۱۹۴۸ آمده است: «ریشه کن کردن اعراب به عنوان راه حل مسئله اعراب مقیم اسرائیل باید مدنظر قرار گیرد.(۳۷)» بن گوریون که به خوبی از حقیقت امر آگاه بود مقرر می‌داشت: «ما نمی‌توانیم به اعراب اجازه دهیم به مناطقی که ترک کرده‌اند بازگردند.»(۳۸)

به این ترتیب دولت اسرائیل رسماً موضع سرسختانه‌ای اتخاذ کرد و به هیچ‌یک از آوارگان فلسطینی اجازه داده نشد به سرزمین نیاکان خود بازگردند و تقریباً هیچ‌کدام از آنها در طرح دعوا برای باز گرفتن خانه‌هایشان توفیقی نیافتند. تا اواخر ماه مه ۱۹۴۸ یک تشکیلات غیررسمی به نام «کمیته انتقال» به وجود آمد که هدف آن جلوگیری از بازگشت آوارگان عرب بود و برای نیل به این هدف علاوه بر تخریب دهکده‌های فلسطینی، یهودیان مهاجر را در خانه‌هائی که اعراب ترک کرده بودند، اسکان می‌داد.(۳۹)

در اول ژوئن به واحدهای نظامی اسرائیلی رسماً دستور داده شد که حتی با توسل به زور از بازگشت آوارگان جلوگیری نمایند.(۴۰)

در نتیجه برنامه‌های ریشه‌کنی فلسطینی‌ها، در پایان جنگ به سال ۱۹۴۹ تنها حدود ۱۷۰۰۰۰ نفر از آنان در سرزمین‌های تحت کنترل اسرائیل باقی ماندند که همه آنان به تابعیت اسرائیل درآمدند. اکنون فلسطینی‌های ساکن قلمرو اسرائیل اقلیتی بالغ بر ۱۵ درصد از جمعیت اسرائیل می‌شدند در حالی که اگر سیاست آواره کردن فلسطینی‌ها وجود نداشت آنها بیش از ۴۰ درصد از جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دادند. به این ترتیب این اقلیت ۱۵ درصدی برای اسرائیل قابل تحمل‌تر بود.(۴۱)

بن گوریون به حدی در مورد مشکل جمعیتی نگران بود که در سال ۱۹۴۹ برای مادرانی که دهمین فرزند خود را به‌دنیا می‌آوردند جایزه تعیین کرد. این برنامه ده سال بعد متوقف شد زیرا تعداد مادران فلسطینی که به تابعیت اسرائیل درآمده و حائز دریافت جایزه می‌شدند هر سال بیشتر می‌شد. بالاخره در سال ۱۹۶۷ برای غلبه بر این مشکل مرکز جمعیتی اسرائیل تأسیس گردید زیرا: «افزایش نرخ زاد و ولد برای آینده تمام یهودیان از اهمیت بسزائی برخوردار است.»(۴۲)

امروز نیز مشکل جمعیتی همچنان به عنوان یک کانون اصلی مورد توجه دولت اسرائیل قرار دارد. از جنگ ۱۹۶۷ تا آغاز انتفاضه در سال ۱۹۸۷ جمعیت فلسطینی دو برابر شده است اقلیت فلسطینی در داخل قلمرو اسرائیل به ۱۸ درصد بالغ می‌شود. در طی همین مدت جمعیت

یهودی اسرائیل حدود ۵۰ درصد رشد داشته است که این افزایش عمدتاً ناشی از مهاجرت یهودیان سایر کشورها به اسرائیل می‌باشد. بدون در نظرگرفتن مهاجرین، رشد جمعیت یهودیان فقط ۲۹ درصد است. برآورد می‌شود که تا سال ۲۰۰۵ تعداد فلسطینی‌های تبعه اسرائیل به ۱۳۵۰۰۰۰ نفر برسد. به این تعداد باید فلسطینی‌های ساکن مناطق اشغالی، کرانه باختری و نوار غزه را اضافه کرد که در این صورت جمع فلسطینی‌های تبعه اسرائیل و مناطق اشغالی که در اوایل دهه ۹۰ حدود دو میلیون نفر بود در سال ۲۰۰۲ به ۲/۵ میلیون نفر بالغ خواهد شد.(۴۳)

سفسطه

«تعدادی از آوارگان فلسطینی با اطاعت از دستورات مستقیم فرماندهان نظامی محلی و عده‌ای دیگر به علت جوّ ارعاب و وحشتی که توسط رهبران کشورهای مهاجم عرب در بین اعراب فلسطینی بوجود آمده بود، سرزمین خود را ترک کردند.»

موشه شارت، وزیر خارجه دولت موقت اسرائیل، ۱۹۴۸(۴۴)

واقعیت

در اوایل سال ۱۹۶۱ «ارسکین چیلدرز»[۱] روزنامه‌نگار ایرلندی تمام سخنرانی‌های رادیوئی رهبران عرب در سال ۱۹۴۸ که توسط انگلیس ضبط شده بود مورد بررسی قرار داد. وی می‌نویسد: «حتی یک مورد دستور، تقاضا یا پیشنهاد در مورد تخلیه فلسطین از اعراب در برنامه‌های رادیوئی عربی اعم از داخل یا خارج فلسطین در سال ۱۹۴۸ وجود ندارد برعکس مکرراً از طریق رادیوهای عربی از غیرنظامیان فلسطینی درخواست شده و حتی در مواردی صریحاً دستور داده شده بود همان جا که هستند باقی بمانند.»(۴۵)

حتی گلوپ پاشا فرمانده بریتانیائی ارتش اردن قبل از «چیلدرز» نوشته بود: «افسانه‌های تبلیغاتی یهودیان که می‌خواهند به دنیا بقبولانند که آوارگان عرب داوطلبانه سرزمین خود را ترک

کرده‌اند عاری از حقیقت است. مهاجرین داوطلب هرگز خانه‌های خود را تنها با یک دست لباسی که به تن دارند ترک نمی‌کنند. کسی که خود تصمیم به ترک خانه‌اش می‌گیرد، آن چنان عجولانه عمل نمی‌کند که فردی از اعضای خانواده خود را پشت‌سر باقی بگذارد. شوهرانی که همسران خود و پدران و مادرانی که فرزندان خود را نخواهند دید. واقعیت این است که اکثر این افراد با ترس و وحشت سرزمین خود را ترک کردند تا از کشتار دسته جمعی بگریزند. اسرائیلی‌ها با قتل‌عام‌هائی که گه‌گاه انجام می‌دهندبه این فرارها وسعت بیشتری می‌بخشند. همچنین با ایجادانفجارهای مختلف و اقدامات ناشایست دیگر فلسطینی‌ها را وادار به ترک خانه و سرزمینشان می‌کنند.»(۴۶)

مدارک فراوانی عمدتاً از منابع اسرائیلی حاکی از آن است که قوای اسرائیلی با دست زدن به عملیات روانی، تهدید، توسل به زور و کشتار، بسیاری از فلسطینی‌ها را وادار به ترک خانه‌هایشان کردند.(۴۷) سیمها فلاپان تاریخ‌نگار اسرائیلی به این نتیجه رسیده است که انتشار اخیر هزاران سند موجود در بایگانی دولتی و متعلق به صهیونیست‌ها از جمله یادداشت‌های دوران جنگ بن گوریون نشان می‌دهد که کوچک‌ترین مدرکی در تائید این ادعای صهیونیست‌ها مبنی بر دستور رهبران عرب به فلسطینی‌ها برای گریختن از خانه‌هایشان وجود ندارد. در واقع فاش شدن مطالب محرمانه تئوری دستور راکاملاً رد می‌کند زیرا در میان این منابع جدید شواهد فراوانی حاکی از تلاش‌های قابل ملاحظه کمیته عالی اعراب و دولت‌های عرب برای جلوگیری از مهاجرت و فرار وجود دارد.(۴۸)

به همین نحو «بنی موریس» تاریخ نگار دیگر اسرائیلی نیز می‌نویسد: «من حتی یک مدرک پیدا نکردم حاکی از اینکه کمیته عالی اعراب از طریق رادیو یا طرق دیگر به اعراب فلسطین دستور فرار داده باشد.»(۴۹)

با تمام این احوال هنوز هم صهیونیست‌ها با سفسطه بازی بر این نکته پافشاری می‌کنند که رهبران عرب به فلسطینی‌ها دستور فرار دادند. «کریستوفر هیچنز»[۱] روزنامه‌نگار در اواخر سال

۱۹۸۰ به مقاله‌ای که به صورت رپرتاژ آگهی در روزنامه «نیوریپوبلیک» چاپ شده بود برمی‌خورد که در آن نوشته شده بود: «در سال ۱۹۴۸ یک روز پس از اعلام موجودیت دولت اسرائیل قوی پنج‌گانه عربی از همه سو به این کشور نوپا حمله کردند. مهاجمین در تبلیغات خوفناک رادیوئی خود از اعراب ساکن فلسطین می‌خواستند که سریعاً سرزمین خود را ترک کنند تا ارتش‌های عربی بتواند بدون کوچک‌ترین مانعی عملیات خود را ادامه دهد.» هیچنز از بانیان آن رپرتاژ آگهی درخواست تا مدرکی پیرامون این تبلیغات خوفناک رادیوئی ارائه دهند ولی پاسخی دریافت نکرد.[۵۰]

«گزارش خاور نزدیک»، خبرنامه آیپاک در تاریخ ۲۷ مه ۱۹۹۱ نوشت: «در سال ۱۹۴۸ رهبران عرب مکرراً از اعراب فلسطین خواستند که منازل خود را ترک کنند تا ارتشهای عربی با فراغ بال به توانند کشور تازه پای یهودی را مورد تاخت و تاز قرار دهند.»[۵۱] در این تاریخ سه سال از انتشار کتاب کاملاً مستند «پیدایش مشکل آوارگان فلسطین» نوشته بنی موریس گذشته بود. نویسنده در این کتاب تأکید می‌کند حتی یک مدرک دال بر اینکه فلسطینی‌ها دستور داشتند فرار کنند وجود ندارد.[۵۲]

سفسطه

«آیا کسی می‌تواند در این نکته که دولت‌های عربی مصمم هستند آوارگان همچنان آواره باقی بمانند، تردید کند؟»

ابا ابان نماینده اسرائیل در سازمان ملل متحد، ۱۹۵۵[۵۳]

واقعیت

اگرچه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۴۸ از اسرائیل خواست که به آوارگان فلسطینی اجازه دهد به خانه‌هایشان بازگردند ولی اسرائیل از قبول این درخواست امتناع کرد.[۵۴] اسرائیل خاطر نشان ساخت که مسئولیت آوارگان به عهده دولت‌های عرب می‌باشد که

به‌زعم اسرائیل نسبت به سرنوشت آنها بی‌تفاوت هستند.[۵۵]

به هر حال یک بررسی محرمانه که درسال ۱۹۴۹ توسط وزارت‌خارجه ایالات متحده انجام شد نشان می‌دهد که مشکل آوارگان دولت‌های عرب را شدیداً تحت فشار قرار داده است. سفارت آمریکا در قاهره گزارش داد اگر آوارگان به مصر سرازیر شوند این امر از نظر مالی اثرات مصیبت‌باری برای مصر در بر خواهد داشت. سفارت آمریکا در اردن گزارش داد آوارگان یک مصرف کننده جدی منابعی هستند که حتی در حال حاضر تقریباً وجود ندارد. پول، کار و سایر فرصت‌های لازم نیز فعلاً کمیاب می‌باشد. سفارت آمریکا در لبنان گزارش داد آوارگان باری غیرقابل تحمل بدوش دولت هستند و در همان حال سوریه عملاً هزینه‌های رفاهی خود را به علت اینکه محلی برای تأمین بودجه آن نداشت قطع کرده بود.

بررسی مورد بحث به این نتیجه می‌رسد که در نه ماهه آخر سال ۱۹۴۸ دول عربی مبلغ یازده میلیون دلار به صورت نقدی و غیرنقدی به آوارگان کمک کرده‌اند که با توجه به بودجه بسیار ضعیف آنها رقم کاملاً چشم‌گیری می‌باشد. در مقابل «کل کمک مستقیم اسرائیل شامل پانصد جعبه پرتقال است.»[۵۶]

دلیل عمده اینکه اسرائیل نسبت به بازگشت آوارگان نظر موافق نداشت آن بود که خانه‌های آنها توسط یهودیان مهاجر اشغال شده بود و یا آن را تخریب کرده بودند تا برای یهودیان تازه وارد مسکن جدید بسازند.[۵۷]

یک گزارش مهم وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۴۹ حاکی از آن بود که «تعداد زیادی از آوارگان در آرزوی بازگشت به خانه‌هایشان هستند.»

به هر حال بازگشت فلسطینی‌ها امر واقع گرایانه‌ای نبود زیرا: «مقامات اسرائیل برنامه منظمی را برای تخریب خانه‌های اعراب در شهرهائی نظیر حیفا و در جوامع روستائی دنبال می‌کردند تابه جای آن مناطق مسکونی جدیدی برای سیل مهاجرین یهودی که از اردوگاه‌های اروپائی به سوی اسرائیل سرازیر شده بودند و تعداد آنها ماهانه بالغ بر ۲۵۰۰۰ نفر می‌شد، بنا کنند. به این ترتیب در اغلب موارد عملاً خانه‌ای برای آوارگان وجود ندارد که بتوانند به آنجا

بازگردند. در بسیاری موارد محل سکونت فلسطینی‌ها توسط یهودیان مهاجر تازه وارد اشغال شده است که مطمئناً به خاطر آوارگان آنرا تخلیه نمی‌کنند. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که اکثر این مردم بداقبال (آوارگان) به زودی به این واقعیت پی خواهند برد که قادر نیستند به خانه‌هایشان بازگردند.»(۵۸)

«آن مک کورمیک» خبرنگار نیویورک تایمز در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۹ گزارش داد که اسرائیلی‌ها «با حداکثر سرعت یهودیان رادر مناطقی که در نتیجه مهاجرت اعراب تخلیه شده است سکنی می‌دهند... این بدان معناست که تعداد بسیار قلیلی از انبوه آوارگان که فعلاً در قسمت عربی فلسطین و کشورهای همسایه بسر می‌برند قادر خواهند بود به محل سکونت قبلی خود در قلمرو اسرائیل مراجعت نمایند. مناطق مسکونی فلسطینی‌ها توسط مهاجرین یهودی که به تعداد نامحدود و تا آنجا که ظرفیت وسایل حمل و نقل اجازه می‌دهد به اسرائیل سرازیر شده‌اند، اشغال می‌شود.»(۵۹)

با تمام این احوال اسرائیل جنجال تبلیغاتی پر سر و صدائی را براه انداخت تا تمام سرزنش‌ها را متوجه دولت‌های عرب بنماید. میزان موفقیت در این امر در مرام‌نامه انتخاباتی سال ۱۹۶۰ حزب دموکرات بازتاب داشت که می‌گوید: «ما گفتگوهای مستقیم صلح بین اعراب و اسرائیل را تشویق می‌کنیم. آوارگان عرب باید در سرزمین‌هایی که در آن برای آنها محل زندگی و فرصت‌های لازم وجود دارد استقرار یابند. تحریم‌ها و محاصره‌ها علیه اسرائیل باید لغو شود و کلیه ملل باید از کانال سوئز بدون هیچ‌گونه محدودیتی استفاده کنند.»

آیپاک هنوز نیز به سرزنش‌های خود به اعراب برای نپذیرفتن آوارگان ادامه می‌دهد. در نشریه «افسانه‌ها و حقایق»، سال ۱۹۹۲ متعلق به آیپاک، ضمن مقایسه مهاجرت فلسطینی‌ها با آوارگان ترک از بلغارستان در سال ۱۹۵۰ خاطر نشان شده است که دولت ترکیه علی‌رغم تمام مشکلاتی که با آن دست به گریبان بود. ۱۵۰۰۰۰ تن از آوارگان ترک را در سرزمین اصلی آنها پذیرا شد. در این نشریه همچنین آمده است: «اگر دولتهای عربی می‌خواستند به آسانی می‌توانستند رفتاری شبیه دولت ترکیه را در پیش گیرند.»(۶۰)

فصل چهارم

بحران سوئز ـ ۱۹۵۶

در جریان بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶، اسرائیل، فرانسه و انگلیس با تبانی با یکدیگر و نقض آشکار قوانین بین‌المللی با هدف سرنگون کردن جمال عبدالناصر رهبر جوان مصر به آن کشور حمله کردند.(۱) اگرچه هر سه کشور روابط بسیار دوستانه‌ای با ایالات متحده داشتند ولی با زیرکی نقشه‌های خود را از واشنگتن پنهان نمودند. هنگامی‌که پرزیدنت آیزنهاور سرانجام از اهداف آنان آگاه شد با وارد آوردن فشارهای دیپلماتیک آنها را به توقف تهاجم و باز پس دادن مناطقی از سرزمین مصر که تصرف کرده بودند وادار کرد. این عملیات نظامی در ۲۹ اکتبر آغاز و در تاریخ هفتم نوامبر ۱۹۵۶ خاتمه یافت.

سفسطه

«اسرائیل درصدد آن نیست که مصر را در حلقه‌ای از آهن محصور نماید.»

بیانیه وزارت خارجه اسرائیل، ۱۹۵۶(۲)

واقعیت

قوای نظامی اسرائیل در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ به منظور تهاجمی مشترک با فرانسه و انگلیس به مصر که مخفیانه طراحی شده بود، به شبه جزیره سینا وارد شدند. اسرائیل برای پنهان داشتن اهداف خود از ایالت متحده به ابا ابان سفیر آن کشور در واشنگتن دستور دارد که مقامات رسمی ایالات متحده را مطمئن سازد که آماده باش قوای اسرائیل در راستای مسائل امنیتی

(انگلیس و فرانسه) با مصر هیچ‌گونه ارتباطی وجود ندارد.»[۳] درست در همان لحظات نیروهای اسرائیلی در سراسر شبه‌جزیره سینا دست به حمله زدند. هنگامی که پرزیدنت آیزنهاور از واقعیت حمله راهزنانه اسرائیل آگاه شد به جان فاستر دالس وزیر خارجه‌اش گفت: «فاستر به آنها بگو... ما مجازات‌هائی را درباره آنها اعمال خواهیم کرد، از طریق سازمان ملل اقدام می‌کنیم. به هر کاری که لازم باشد دست خواهیم زد تا بتوانیم آنها را متوقف کنیم.»

آیزنهاور بعدها بخاطر آورد: «ما به اسرائیلی‌ها گفتیم کاملاً غیرقابل قبول است اگر از ما انتظار داشته باشند که از آنها در خاورمیانه و درباره حفظ موقعیتی که دارند حمایت کنیم... آنها باید رفتاری صحیح و معقول در پیش گیرند... بدون ملاحظه پیش رفتیم و شدیداً آنها را تحت فشار قرار دادیم.»[۴]

بحران سوئز درست هنگامی آغاز شد که مبارزات انتخاباتی دور دوم ریاست جمهوری آیزنهاور در شرف پایان بود. شامگاه حمله اسرائیل گروهی از شخصیت‌های برجسته حزب جمهوریخواهان به دیدار ایزنهاور شتافتند. آنها نگران این نکته بودند که ممکن است آیزنهاور برای بیرون راندن اسرائیلی‌ها از نیروی آمریکائی استفاده کند زیرا آنان «مرتکب تجاوزی شده داشته بودند که نمی‌توانست نادیده گرفته شود.»[۵] اعضای حزب جمهوریخواهان از آن بیم داشتند که عکس العمل مخالفین آیزنهاور در بین طرفداران اسرائیل در ایالات متحده به حدی‌قوی باشد که وی در انتخابات ریاست جمهوری برنده نشود. آیزنهاور می‌گوید: «کمی فکر کردم و گفتم این‌گونه رفتار احساساتی قضاوت خوب آنها را تیره و تار می‌کند.»[۶]

روز بعد آیزنهاور طرح قطعنامه‌ای را به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارائه داد که طی آن خواستار آتش بس و عقب نشینی نیروهای اسرائیلی می‌شد. در خلال هفته بعد وی با وارد آوردن فشار به بریتانیا، فرانسه و اسرائیل موفق شد آنها را وادار کند به حملات خود علیه مصر پایان دهند و در انتخابات نیز براحتی برنده گردید.

سفسطه

«خطوط متارکه جنگ بین اسرائیل و مصر از این پس معتبر نیستند.»

دیوید بن گوریون، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۵۶(۷)

واقعیت

نیروهای اسرائیلی بدون اینکه با مقاومتی روبرو شوند سراسر شبه‌جزیره سینا را به سوی کانال سوئز و از جنوب به طرف شرم‌الشیخ درنوردیدند. در حالی که نیروهای مصری مشغول دفاع در مقابل حملات همزمان نیروهای فرانسه و انگلیس بودند اسرائیلی‌ها در کمتر از یک هفته موفق شدند مناطقی از قلمرو مصر را به تصرف خود درآورند. در هفتم نوامبر دیوید بن گوریون رهبر اسرائیل اعلام کرد: «توافق‌نامه ترک مخاصمه بین مصر و اسرائیل مرده ودفن شده است و نمی‌تواند دوباره احیا شود.»(۸) اعلام ابطال موافقت‌نامه ترک مخاصمه ۱۹۴۹ توسط بن‌گوریون هشداری به آیزنهاور بود که ممکن است اسرائیل درصدد باشد مناطقی از مصر راکه با توسل به قوای نظامی متصرف شده همچنان حفظ نماید.

آیزنهاور فوراً یک پیام شخصی برای بن‌گوریون ارسال داشت که در آن ضمن اعلام نگرانی عمیق خود اخطار می‌کرد: «اتخاذ جنین تصمیمی (اشغال شبه‌جزیره سینا) نتیجه‌ای جز محکومیت اسرائیل به عنوان ناقض اصول و دستورالعمل‌های سازمان ملل متحد در بر ندارد.»(۹)

در تأکید بیشتر پیرامون پیام آیزنهاور، هربرت هوور معاون وزارت خارجه آمریکا نماینده اسرائیل در واشنگتن را احضار و اخطار کرد که ایالات متحده برای اتخاذ اقدامات جدی علیه اسرائیل آماده می‌باشد. وی گفت این اقدامات شامل «تعلیق کلیه کمک‌های دولتی و خصوصی، اعمال مجازات‌های سازمان ملل متحد، و احتمالاً اخراج اسرائیل از سامان ملل می‌باشد. سخنان من کاملاً جدی و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.»(۱۰)

در همان تاریخ هفتم نوامبر مجمع عمومی سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه‌ای

خواستار خروج کلیه نیروهای بیگانه از شبه‌جزیره سینا شد. این قطعنامه بـا اکـثریت ۶۵ رأی موافق در برابر یک رأی مخالف به تصویب رسید.[۱۱] تنها رأی مخالف متعلق به اسرائیل بود. ولی حتی پس از آنکه قطعنامه دیگری در فوریه ۱۹۵۷ در مجمع عمومی تصویب شد که طی آن از امتناع اسرائیل در تخلیه مناطق اشغالی مصر اظهار تأسف شده بود.[۱۲] اسرائیل همچنان از بیرون کشیدن قوای خود طفره می‌رفت.

اینک کاسه صبر آیزنهاور لبریز شده بود. وی در یازدهم فوریه پیام دیگری بـرای بـن گوریون فرستاد و طی آن خواستار عقب‌نشینی کامل و بدون قید و شرط نیروهای اسرائیلی از غزه شد. بن گوریون این درخواست را نیز رد کرد.[۱۳]

تا بیستم فوریه آیزنهاور آنچه را که می‌توانست انجام داده بود. وی در ایـن تـاریخ یک یادداشت رسمی برای بن گوریون فرستاد و اخطار کرد ایالات متحده از اعمال مـجازات‌هـای سازمان ملل حمایت خواهد کرد و اینکه این مجازات‌ها نه تنها تعلیق کمک‌های دولتی می‌باشد بلکه شامل کمک‌های مؤسسات و افراد خصوصی نیز می‌شود. آیزنهاور همان شب در تلویزیون سراسری ظاهر شد تا از موضع خود علیه اسرائیل دفاع نماید. وی گفت: «بر این باورم که سازمان ملل در راستای حفظ صلح چاره‌ای ندارد جز اینکه بـه اسـرائـیل فشـار آورد تـا قـطعنامه‌های عقب‌نشینی را اجرا کند.»[۱۴]

بن گوریون از درخواست‌های آیزنهاور به عنوان «انحراف از عدالت» یـاد کـرد.[۱۵] امـا بالاخره این تهدیدات تأثیر خود را به جای گذاشت و نیروهای اسرائیلی کمی بعد مناطق اشغالی را تخلیه کردند و بحران سوئز سرانجام پایان یافت.

سفسطه

«مواضع ایالات متحده در بحران سوئز سال ۱۹۵۶ تأسف بار بود.»

هنری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا، ۱۹۷۹[۱۶]

واقعیت

علی‌رغم انتقادهای اسرائیل و حامیان آن آیزنهاور و ایالات متحده با بدست آوردن نتایج معنوی و کسب حیثیت فوق العاده در سراسر جهان بحران سوئز را پشت سر گذاشتند.

«استفن امبروز»[1] شرح حال نویس آیزنهاور می‌نویسد: «پافشاری آیزنهاور برای اعتلای سازمان ملل و احترام به تعهدات مندرج در قراردادها و حقوق تمام ملل موقعیتی برای ایالات متحده در افکار جهانی بوجود آورد که قبلاً هرگز از آن برخوردار نبود.

... ارائه طرح آمریکائی قطعنامه آتش بس به سازمان ملل یکی از فرازهای مهم تاریخ سازمان ملل می‌باشد.»(۱۷)

اثرات اعتبار فزون یافته آمریکا در سازمان ملل فوراً آشکار شد. «هنری کابوت لاج»[2] نماینده آمریکا در آن سازمان تلفنی به رئیس جمهور گزارش داد: «هرگز چنین ستایش تحسین‌برانگیزی درباره ریاست جمهوری وجود نداشته است. واقعاً تماشائی بود.» ریموندهِر[3] سفیر آمریکا در قاهره با ارسال تلگرافی اظهار داشت: «ایالات متحده یکباره به عنوان قهرمان حق و عدالت جلوه‌گر شد.»(۱۸)

تقریباً چهار دهه بعد مورخین از مدیریت بحران توسط آیزنهاور به عنوان نقطه اوج دوران ریاست جمهوری او یاد کردند. این سیاست بیانگر حمایت از اقتدار معنوی و مواضع اخلاقی سازمان ملل و اهداف ایالات متحده بود.

فصل پنجم

جنگ ۱۹۶۷

جنگ ۱۹۶۷ سومین درگیری اعراب و اسرائیل و موفقیت‌آمیزترین آنها برای اسرائیل بود. در این جنگ اسرائیل به تمام اهداف خود دست یافت که مهمترین آنها تصرف تمام سرزمین فلسطین از جمله شرق بیت‌المقدس و همچنین شبه‌جزیره سینا و بلندی‌های جولان بود.

برخلاف بحران سوئز ۱۹۵۶ که اسرائیلی‌ها به علت مخالفت واشنگتن مجبور شدند از مناطقی که تصرف کرده بود عقب‌نشینی کنند، در این جنگ مقامات اسرائیلی تفاهم و هم‌سوئی مقامات رسمی ایالت متحده را نسبت به مواضعشان با خود داشتند.[1] در نتیجه اسرائیل این بار مواجه با هیچ گونه فشاری از سوی آمریکا برای بازپس دادن آنچه که بدست آورده بود، نشد. این نبرد در پنجم ژوئن آغاز و در دهم ژوئن پایان یافت.

سفسطه

«دیگر هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد که دولت‌های عرب به صورت برنامه‌ریزی شده برای انجام یک حمله تجاوزکارانه که هدف آن از بین بردن فوری و کامل اسرائیل است آماده و مجهز شده‌اند.»

از بیانیه ابا ابان وزیر خارجه اسرائیل خطاب به مجمع عمومی سازمان ملل متحد،

واقعیت

مانند جنگ ۱۹۵۶، در سال ۱۹۶۷ نیز اسرائیل با حمله‌ای غافل‌گیرانه علیه مصر جنگ را آغاز کرد و این بار نیز همانند سال ۱۹۵۶یک بار دیگر آمریکا را فریب داد. اباابان وزیر امور خارجه اسرائیل شخصاً به «والورث باربور»[1] سفیر ایالات متحده در تل‌آویو اطمینان داد که مصری‌ها حمله را آغاز کردند.[(۳)] به هر حال بعد از جنگ رهبران اسرائیل، برخلاف حامیانشان در ایالات متحده آشکارا اعتراف کردند که اسرائیل آغازگر حمله بود و مهمتر آنکه اسرائیل با هیچ‌گونه تهدید فوری علیه موجودیت خود مواجه نبود.[(۴)]

مناخیم بگین در سال ۱۹۸۲ هنگامی‌که نخست‌وزیر بود اظهار داشت جنگ ۱۹۶۷ یک «انتخاب» بود و اینکه «ما تصمیم گرفتیم به او حمله کنیم» (مقصود جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر است) عزر و ایزمن پدر نیروی هوائی اسرائیل و وزیر دفاع بعدی در ۱۹۷۲ گفت: «هیچ‌گونه تهدیدی از سوی اعراب برای از بین بردن ما وجود نداشت.»

ژنرال «ماتی تیاهو پلد»[2] عضو سابق ستاد ارتش که بعدها به صف کبوترها پیوست در سال ۱۹۷۲ اظهار داشت: «این ادعا که تجمع نیروهای مصری در مرزهای ما می‌توانست موجودیت اسرائیل را به مخاطره اندازد نه تنها توهین به درک و شعور افرادی است که می‌توانند چنین وضعیتی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند بلکه توهین به ارتش اسرائیل نیز می‌باشد.» و بالاخره اسحاق رابین رئیس ستاد ارتش در سال ۱۹۶۸ گفت: «من شخصاً باور ندارم که ناصرخواهان جنگ بود. دو لشگری که او در چهاردهم ماه مه به شبه‌جزیره سینا فرستاد برای انجام عملیات تهاجمی علیه اسرائیل کافی نبود. او این را می‌دانست و ما نیز می‌دانستیم.»[(۵)] دیوید بن گوریون گفت که او خود «تردید فراوان داشت که ناصر بخواهد به جنگ دست زند.»[(۶)] به علاوه سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده قبل از آغاز جنگ به این نتیجه رسیده بودند که اسرائیل با هیچ‌گونه تهدید قریب‌الوقوعی مواجه نیست و اگر مورد حمله قرار گیرد سریعاً می‌تواند دولت عربی متجاوز یا دولت‌های عربی متحد را شکست دهد.»[(۷)]

«مُردخای بنتو»[۱] عضو کابینه اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فاش کرد که: «تمام داستان وجود خطر قلع و قمع اسرائیل توسط اعراب ساختگی و جعلی بود وبا بزرگ نمائی و دستاویز به آن می‌خواستند الحاق سرزمین‌های جدید عربی را توجیه کنند.»(۸)

سفسطه

«دولت اسرائیل قصد ندارد که از وضعیت بوجود آمده برای گسترش قلمرو خود بهره بگیرد.»

والورث باربور سفیر آمریکا در اسرائیل، ۱۹۶۷(۹)

واقعیت

دو روز پس از آغاز جنگ نیروهای اسرائیل قسمت قدیمی شهر بیت‌المقدس را که به اردن تعلق داشت تصرف کردند. رهبران اسرائیل فوراً اعلام کردند که هرگز آنرا باز پس نخواهند داد. «شلومورگورِن»[۲] خاخام بزرگ نیروهای اسرائیلی از طایفه اشکنازی، نیم ساعت پس از تصرف آن خود را به پای دیوار ندبه رساند و اعلام کرد: «من، ژنرال شلوموگورن، خاخام بزرگ نیروهای اسرائیلی به این مکان آمده‌ام و هرگز اینجا را ترک نخواهم کرد.»(۱۰) موشه دایان وزیر دفاع نیز خود را به آنجا رساند و گفت: «بیت‌المقدس پایتخت تقسیم شده اسرائیل را به هم متصل کردیم. ما به مقدس‌ترین مکان‌های مقدس خود بازگشتیم و هرگز از آن جدا نخواهیم شد.»(۱۱)

با پایان جنگ که شش روز بطول انجامید نیروهای اسرائیلی سراسر شبه‌جزیره سینا، کرانه باختری، نوار غزه و بلندی‌های جولان را درنوردیدند. در نتیجه متصرفات جدید قلمرو اسرائیل از ۵۹۰۰ مایل مربع تعیین شده در طرح تقسیم سازمان ملل به ۲۰۸۷۰ مایل مربع افزایش یافت.(۱۲) علی‌رغم قول‌های اولیه اسرائیل مبنی بر اینکه درصدد دست یافتن به مناطق تازه نمی‌باشد دولت یهود بلافاصله اقدام به اخراج فلسطینی‌ها و استقرار شهرک‌های

یهودی‌نشین در سرزمین‌های تازه تصرف شده از جمله شرق عربی بیت‌المقدس کرد.(۱۳)

سفسطه

«فراموش نکنید که ما در گفتار، کردار و اندیشه بی‌طرف هستیم.»

ایوجین روستوف[۱] معاون وزارت خارجه آمریکا، ۱۹۶۷(۱۴)

واقعیت

بیانیه طعنه‌آمیز «ایوجین روستوف» با پوزخند سایر مقامات رسمی آمریکا مواجه شد زیرا ایالات متحده هرگز و در هیچ مقطعی از جنگ ۱۹۶۷ بی‌طرف نبود. اعضای کابینه لیندون جانسون همگی از طرفداران پر و پا قرص اسرائیل بودند. لذا هنگامی که «رابرت مک کلوسکی» سخن‌گوی وزارت خارجه در اولین روز جنگ بیانیه روستوف را در مورد بی‌طرفی آمریکا برای نمایندگان رسانه‌های گروهی قرائت کرد خبرنگاران با دیرباوری با آن برخورد کردند. این چنین بیانات شگفت‌انگیز اگر جدی تلقی می‌شد می‌توانست خبر بسیار مهمی باشد. آسوشیتدپرس بلافاصله بولتن خبری مخصوصی را به سراسر جهان مخابره کرد.(۱۵)

حامیان آمریکائی اسرائیل عکس‌العمل خشمگینانه‌ای به بیانیه روستوف نشان دادند. «جان روشه» نویسنده نطق‌های رئیس جمهور یادداشت اعتراض‌آمیز مستقیمی برای جانسون فرستاد: «از وقوف به این نکته وحشتزده شدم که احساسات و نیات مخفیانه‌ای برای کرنش درمقابل اعراب وجود دارد... تنها نتیجه حاصل از این گونه تلاش‌ها به منظور اظهار (سخنان شیرین) برای اعراب این است که آنها ما را تحقیر کنند و ما نیز حمایت یهودیان آمریکا را از دست بدهیم.»(۱۶)

از اولین روز جنگ حامیان قدرتمند اسرائیل در کابینه جانسون رفتاری پست و بی‌شرمانه در پیش گرفتند.(۱۷) وزارت خارجه آمریکا خلاصه‌ای از آنچه که در روز اول جنگ رخ

داده بود برای رئیس‌جمهور تهیه کرد. «والت روستوف» مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور و برادر ایوجین، بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای یادداشتی بر روی آن گذاشت و نوشت: «گزارش همراه با نقشه اولین روز شکار بوقلمون ضمیمه است.»(۱۸)

در حقیقت روابط ایالات متحده و اسرائیل در دوران ریاست جمهوری جانسون به قدری نزدیک بود که غالبا خط مشی آنها به هزینه اعراب هماهنگ می‌شد. «مک جورج بوندی» مشاور مخصوص ریاست جمهوری بخوبی این نزدیکی بین دو کشور را بیان می‌کند. وی در یادداشتی که در بحبوحه جنگ برای جانسون فرستاد ضمن پیشنهاد به رئیس جمهور برای ایراد یک سخنرانی عمومی می‌نویسد: «در این سخنرانی باید تأکید شود که وظیفه تأمین یک اسرائیل قدرتمند و یک خاورمیانه با ثابت در درجه اول وظیفه دولت‌های منطقه است. این یک دکترین سودمند لیندون جانسون و دکترین سودمند اسرائیلی است و بنابراین دکترین سودمندی برای ارائه به عموم خواهد بود.»(۱۹)

نزدیکی دو کشور آن چنان بود که این سوءظن را برمی‌انگیخت که جانسون و مقامات رسمی آمریکا برای آغاز جنگ به اسرائیل «چراغ سبز» نشان داده‌اند. با توجه به تمایل مشترک آمریکا و اسرائیل برای سرنگونی جمال عبدالناصر این گمان منطقی می‌نمود. اما در آن زمان وجود ناصر با اینکه مسئله ناراحت کننده‌ای بود ولی مشغله عمده واشنگتن به شمار نمی‌رفت زیرا تشدید جنگ در ویتنام تمام پایتخت را بخود مشغول کرده بود.

اگرچه قرینه‌ای از تبانی دو کشور به چشم نمی‌خورد اما تردیدی نیست که جانسون حداقل به نحوی مؤثر که می‌توان آن را نوعی تبانی به حساب آورد، رضایت خود را از تصمیم اسرائیل برای آغاز جنگ نشان داده است. «ویلیام کوانت»[۱] عضو سابق شورای امنیت ملی در دوران کارتر و کارشناس امور خاورمیانه تمام شواهدی راکه در طول یک ربع قرن پس از جنگ ۱۹۶۷ بدست آمده است مورد مطالعه قرار داده و در بررسی خود پیرامون این موضوع در سال ۱۹۹۲ می‌نویسد: «اینک با وجود کلیه اطلاعات قابل دسترسی این امکان وجود دارد که بحث (چراغ قرمز) در برابر (چراغ سبز) را مورد تحلیل قرار داد. هر دو نظریه هر یک به نحوی ناصحیح

به نظر می‌رسد.» کواندت نتیجه‌گیری می‌کند که پرزیدنت جانسون در ماه مه درصدد بود که از حمله اسرائیل جلوگیری می‌کند - چراغ قرمز - اما بعداً تشخیص داد که ایالات متحده فاقد آنچنان قدرتی است که بتواند اسرائیل مصمم را از تعقیب سیاست خود باز دارد. در این مقطع کابینه جانسوی به اسرائیل (چراغ زرد) نشان داد. این بدان معنا بود که «رئیس‌جمهور تصمیم اسرائیل را برای آغاز یک حمله بازدارنده می‌پذیرفت.» کواندت اضافه می‌کند: «به طور خلاصه در آن روزهای بحرانی قبل از آنکه اسرائیل تصمیم خود را برای آغاز جنگ قطعی کند چراغ دریافتی از واشنگتن از قرمز به زرد تغییر رنگ دارد. این چراغ هرگز سبز نشد ولی چراغ زرد برای اسرائیلی‌ها کافی بود که مطمئن شوند بدون نگرانی از عکس‌العمل واشنگتن می‌توانند اقدام نمایند.»[۲۰]

نمونه برجسته‌ای از چگونگی همکاری مقامات آمریکائی و اسرائیلی در خلال جنگ در سازمان ملل متحد رخ داد. «گیدون رافائل» سفیر وقت اسرائیل در سازمان ملل بخاطر می‌آورد که «آرتور گلدبرگ» سفیر آمریکا در آن سازمان «به نحوی وحشتناک در مورد اسرائیل و تعادل نظامی نگران بود.» گلدبرگ بدیدار رافائل شتافت و پرسید «گیدون انتظار داری که من چه کاری انجام دهم»[۲۱] رافائل پاسخ می‌دهد که اسرائیل تنها نیاز به زمان دارد تا مانع صدور قطعنامه آتش بس در شورای امنیت شود. این در حالی بود که قوای اسرائیلی در اولین روز جنگ فتوحات خیره‌کننده‌ای کسب کرده بودند. برای این منظور رافائل از گلدبرگ خواست که در خلال چند روز آینده از دیدار با همتای روسی خود «نیکلا فدرنکوف» طفره رود و گلدبرگ نیز به همین نحو عمل کرد.[۲۲]

سفسطه

«با بررسی تمام شواهد و تطبیق و مقایسه یادداشت‌های روزانه جنگ این نتیجه روشن و غیرقابل تردید حاصل شد که حمله به کشتی آمریکائی لیبرتی از روی سوء نیت نبود. همچنین غفلت و اهمال مجرمانه‌ای صورت نگرفته است. این حمله تنها ناشی از یک اشتباه محض بود»

(۲۳)

واقعیت

در تاریخ هشتم ژوئن ۱۹۶۷، در روزی روشن و آفتابی، کشتی اطلاعاتی آمریکا به نام لیبرتی که در اطراف سواحل شبه‌جزیره سینا گشت می‌زد مورد حمله هواپیماهای جنگی و قایق‌های اژدرافکن اسرائیلی قرار گرفت. در منطقه مورد بحث هیچ‌گونه درگیری دیگری گزارش نشده بود. در این حمله که ۳۴ کشته و ۱۷۱ زخمی به جای گذاشت مهاجمین از بمب‌های ناپالم، راکت، مسلسل و اژدر استفاده کردند. قبل از آغاز حمله هواپیماهای شناسائی اسرائیل حداقل حدود پنج ساعت و نیم برفراز لیبرتی پرواز می‌کردند و در تمام این مدت پرچم کشتی برفراز آن در اهتزاز بود و به علت نسیم سبکی که می‌وزید آن پرچم کاملاً قابل رؤیت و شناسائی بود.[۲۴]

اگرچه اسرائیل در خلال سال‌ها همواره تأکید کرده است که این حمله ناشی از اشتباه در شناسائی و کاملاً تصادفی بوده است ولی مدارک و شواهد فراوانی از حمله عمدی و آگاهانه اسرائیل به این کشتی مأمور جمع‌آوری اطلاعات حکایت می‌کند. اسرائیلی‌ها بیم داشتند که مبادا این کشتی مکالمات مربوط به آمادگی اسرائیل برای حمله به بلندی‌های جولان را که قرار بود روز بعد صورت گیرد، شنود نماید. کابینه جانسون ادعای اسرائیل را دائر بر اینکه حمله به علت عدم شناسائی صورت گرفته است، پذیرفت. حتی در سال‌های بعد نیز جانسون از پذیرفتن واقعیت پیرامون این حادثه طفره می‌رفت. وی در خاطرات خود مدعی شد که در این حادثه تنها ده نفر جان باختند.[۲۵] این خود قرینه بسیار روشنی از چگونگی تبانی و همدستی جانسون با اسرائیل بود.

در اواخر سال ۱۹۹۱، بازماندگان این حادثه دولت آمریکا را به ادامه پنهان کردن نقش اسرائیل متهم کردند. «جیمز اِنس»[۱]، ستوانی که روز حمله در عرشه کشتی حضور داشت، می‌نویسد: «سرپوش گذاشتن رسمی روی این قضیه تقریباً به همان شدت روزهای اول وقوع آن ادامه دارد.» این پنهان‌کاری علی‌رغم این واقعیت صورت می‌گیرد، که بر اساس مذاکرات ثبت

شده، مقامات رسمی نظیر «دین راسک»[1] وزیر امور خارجه و دریادار «توماس مورر»[2] رئیس ستاد مشترک، اسرائیل را به خاطر حمله تعمدی به لیبرتی مقصر می‌دانستند.

دین راسک در خاطرات خود می‌نویسد: «من هرگز با توضیحات اسرائیلی‌ها قانع نشدم. نه آنروز و نه امروز سخنان آنها را باور ندارم. این حمله تجاوزی وقیحانه بود.»

«اِنس» نتیجه می‌گیرد: «با وجود چنین نظریات صریحی از سوی مقامات کلیدی تا به امروز حتی یک نفر در دستگاه حکومت تلاشی هرچند ظاهری به عمل نیاورده است که سوابق امر را بر ملا سازد.»(۲۶)

در تاریخ هشتم ژوئن ۱۹۹۱ به بازماندگان حادثه لیبرتی به عنوان قهرمانان جنگ تقدیرنامه ریاست جمهوری اهدا شد. این تقدیرنامه‌ها در سال ۱۹۶۷ توسط جانسون امضاء شده بود ولی در آن هنگام از اهدای آن خودداری کردند.(۲۷)

در تاریخ ششم نوامبر ۱۹۹۱ دو تن از روزنامه‌نگاران آمریکائی، «رونالد ایوانز»[3] و «رابرت نواک»[4] به این نکته پی بردند که سفارت ایالات متحده در بیروت در همان زمان یک مکالمه رادیوئی نظامی اسرائیلی‌ها را ضبط کرده بود که طی آن یک خلبان اسرائیلی گزارش می‌دهد: «این کشتی یک کشتی آمریکائی است.» فرمانده اسرائیلی بدون توجه به این گزارش به خلبان دستور آتش می‌دهد. «ایوانز» و «نواک» نیز به این نتیجه می‌رسند که اسرائیل عمداً به لیبرتی حمله کرد زیرا ممکن بود: «لیبرتی تمام مکالمات بین فرماندهی نیروهای دفاعی اسرائیل و واحدهای اسرائیلی راکه آماده تجاوز به سوریه می‌شدند شنود و ضبط نماید.» تجاوز اسرائیل به سوریه یک روز پس از ساکت کردن لیبرتی انجام شد. این گزارش مورد تائید «دوایت پورتر»[5] سفیر وقت آمریکا در لبنان قرار گرفته است.(۲۸)

سرانجام پس از گذشت ۲۴ سال حقیقت آشکار گردید.

---

1. Dean Rusk.
2. Thomas Moorer.
3. Ronald Eveans
4. Robert Novak.

فصل ششم

قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت

تصویب قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد ـ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ ـ دستاورد دیپلماتیک بزرگی در مخاصمه اعراب و اسرائیل به شمار می‌رود.[۱] قطعنامه با تأکید بر غیرقابل قبول بودن الحاق قلمرو دیگران از طریق جنگ فرمولی را ارائه می‌دهد که از آن پس تحت عنوان (زمین در برابر صلح) زمینه اصلی برای تمام ابتکارات مربوط به استقرار صلح گردید. در قبال تخلیه سرزمین‌های مصر، اردن و سوریه که در جنگ ۱۹۶۷ به تصرف اسرائیل درآمده بود کشورهای عربی برای استقرار صلح با آن کشور متعهد می‌شدند. این قطعنامه اصولی را فراهم آورد که بر مبنای آن گفت‌وگوهای صلح بین اعراب و اسرائیل به سال ۱۹۹۱ در مادرید آغاز شد.

سفسطه

«نه این سند بین المللی (ترک مخاصمه ۱۹۴۹ با اردن) و نه قطعنامه ۲۴۲ نمی‌تواند در برابر خواست اساسی یهودیان که سرزمین اسرائیل را حقاً متعلق به یهودیان می‌داند مانع و سدی ایجاد کند.»

مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۷۷[۲]

واقعیت

پس از به قدرت رسید مناخیم بگین در سال ۱۹۷۷، اختلاف نظر عمده‌ای بین ایالات

اسرائیل پذیرفته بودند که قطعنامه شامل تمام مناطق اشغالی، شبه‌جزیره سینا، شرق بیت‌المقدس، نوار غزه، کرانه باختری و ارتفاعات جولان می‌شود ولی بگین اصرار داشت که قطعنامه را نمی‌توان به منطقه کرانهٔ باختری و رود اردن، و یا به قول او «یهودیه و سامریه» تسری دارد. هنگامی که بگین برای اولین بار اظهار داشت که قطعنامه ۲۴۲ ادعای اسرائیل را بر کرانه باختری نفی نمی‌کند وزارت خارجه آمریکا سریعاً عکس‌العمل نشان داد و علناً اعلام کرد: «از نظر ما این قطعنامه شامل عقب‌نشینی از هر سه جبهه درگیری در خاورمیانه است.... این بدان معناست که هیچ ناحیه‌ای از جمله کرانه باختری نمی‌تواند خارج از دستور مذاکرات قرار گیرد.»(۳)

در حالی که بگین همچنان بر تفسیر منحصر به فرد خود از قطعنامه ۲۴۲ پافشاری می‌کرد وزارت خارجه ایالات متحده بررسی مجددی، در سال ۱۹۷۸، پیرامون موضوع به عمل آورد و نتیجه گرفت: «ما تمام سوابق اعم از مذاکرات علنی و گفت و گوهای خصوصی را که منجر به قبول قطعنامه ۲۴۲ گردید و همچنین تمام توضیحات هنگام رأی‌گیری را مورد مطالعه قرار دادیم و به این نتیجه غیرقابل تردید رسیدیم که اعضای شورای امنیت و اسرائیل به این تفاهم مشترک رسیدند که اصل عقب‌نشینی شامل هر سه جبهه می‌گردد.»(۴)

این موضوع سپس با شدت تمام از سوی «لُرد کاراوان» نماینده بریتانیا در سازمان ملل متحد که تدوین کننده متن قطعنامه بود مورد تائید قرار گرفت. وی نوشت: «در قطعنامه عقب‌نشینی از تمام مناطق اشغالی درخواست شده است. متن قطعنامه در مورد سرزمین‌هائی که اشغال شده‌اند می‌باشد. این متنی است که امکانی برای تردید باقی نمی‌گذارد. بیت‌المقدس، کرانه باختری، غزه، جولان و سینا در جریان درگیری‌های ۱۹۶۷ اشغال شده بودند و قطعنامه نیز بر عقب‌نشینی از این مناطق اشغالی پافشاری می‌کند.»(۵)

مقامات آمریکائی به کرات این نظریه را تکرار کردند. کابینه کارتر در ژوئن ۱۹۹۷ متنی را منتشر کرد که در آن نظریات خود را پیرامون عوامل اصلی استقرار یک صلح همه جانبه بیان می‌داشت. در این متن خاطر نشان شده بود که: «از مفهوم عبارات قطعنامه ۲۴۲ چنین بر می‌آید

که اسرائیل در قبال چنین صلحی باید از سرزمین‌های اشغالی عقب‌نشینی کند. ما بر این باوریم که منظور قطعنامه عقب‌نشینی از هر سه جبهه یعنی شبه جزیره سینا، جولان، کرانه باختری و غزه است. هیچ منطقه‌ای از جمله کرانه باختری خود به خود از دستور مذاکرات خارج نخواهد بود.»(۶)

ده سال بعد جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا نیز تائید کرد که: شرایط مندرج در قطعنامه ۲۴۲ شامل کلیه جبهه‌ها می‌شود.»(۷)

سفسطه

«قطعنامه ۲۴۲ در مورد عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی صحبت می‌کند بدون آنکه حدود مشخصی از این عقب‌نشینی ارائه دهد.»

آرتور گلدبرگ، سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد، ۱۹۷۳(۸)

واقعیت

در قطعنامه ۲۴۲ یک ابهام آگاهانه وجود دارد. به جای آنکه گفته شود مناطق یا کلیه مناطق می‌گوید «از مناطق». هدف از این عبارت این بوده است که برخی اصلاحات کوچک را در خطوط مرزی کج و معوج، (زیگزاک)، باقی مانده در پایان جنگ ۱۹۴۹ را مجاز می‌داند. از شرق عربی بیت‌المقدس مشخصاً در قطعنامه ذکری به میان نیامده است ولی کلیه کشورها باستثنای اسرائیل معتقدند که پاراگراف مقدماتی قطعنامه که بر «غیرقابل قبول بودن الحاق قلمرو دیگران از طریق جنگ» تأکید دارد شامل این منطقه نیز می‌شود.(۹)

علی‌رغم این ابهام در روزهای قبل از تصویب قطعنامه مقامات عالی رتبه آمریکائی به ملک حسین پادشاه اردن اطمینان دادند که تنها اصلاحات کوچکی مورد نظر است و هرگونه تغییری در مرزها به صورت متقابل و دو جانبه خواهد بود. دین راسک وزیر امور خارجه در ... قبل از تصویب قطعنامه، به ملک حسین توضیح داد که: «ایالات

متحده آماده شده است تا از استرداد قسمت عمده‌ای از کرانه باختری به اردن، باستثنای برخی اصلاحات کوچک مرزی، حمایت کند. ایالات متحده همچنین نفوذ خود را به کار خواهد گرفت تا در قبال آنچه که ممکن است از اردن خواسته شود واگذار کند، امتیازی معادل آن برای اردن بدست آید. در توضیح این نکته دین راسک اظهار داشت اگر اردن منطقه غیرقابل استفاده بین بیت‌المقدس و تل‌آویو را که به ناحیه لاترون سالینت[1] معروف است از دست بدهد در مقابل «ایالات متحده تمام نفوذ سیاسی و دیپلماتیک خود را بکار خواهد برد تا اردن به یکی از بنادر مدیترانه‌ای اسرائیل دسترسی پیدا کند» پرزیدنت جانسون و آرتور گلدبرگ نیز اطمینان خاطر مشابهی به ملک حسین دادند.(۱۰)

از زمان جانسون به بعد تمام کابینه‌های ایالات متحده مکرراً در این مورد به ملک‌حسین اطمینان خاطر دادند. از جمله در ژانویه ۱۹۸۳ جورج شولتز وزیر خارجه ریگان طی نامه‌ای به ملک حسین اعلام‌کرد «رئیس‌جمهوری بر این باور است که بر اساس مفاد قطعنامه ۲۴۲ از طریق جنگ نمی‌توان قلمروئی بدست آورد. او همچنین اعتقاد دارد که قطعنامه ۲۴۲ تغییراتی را در مرزهای قبل از ژوئن ۱۹۶۷ مجاز می‌داند مشروط بر آنکه این تغییرات مورد توافق طرفین ذینفع قرار گیرد.» شولتز اضافه می‌کند: «ایالات متحده شرق بیت‌المقدس را نیز قسمتی از مناطق اشغالی می‌داند.»(۱۱)

تنها در دوران حکومت بوش بود که این حمایت زبانی از قطعنامه ۲۴۲ با اقدامات ایالات متحده توأم شد. در اوایل سال ۱۹۹۲ بوش از تصویب اعطای تضمین وام ده میلیارد دلاری به اسرائیل خودداری کرد مگر آنکه اسرائیل قول دهد فعالیت شهرک‌سازی در مناطق اشغالی را کاملاً متوقف سازد و مذاکرات صلح را بر اساس مفاد قطعنامه ۲۴۲ آغاز کند. ولی در اواسط سال ۱۹۹۲ با شروع مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری و همچنین روی کار آمدن اسحاق رابین در اسرائیل بوش در مواضع خود نرمش نشان داد. او تقریباً تمام شرایطی را که قائل شده بود حذف کرد و تضمین لازم برای وام مورد بحث به اسرائیل داده شد.

سفسطه

«قطعنامه ۲۴۲ خواهان مذاکره بین طرفین درگیر می‌باشد.»

اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۷۹[۱۲]

واقعیت

در قطعنامه ۲۴۲ هیچ‌گونه اشاره‌ای به مذاکرات مستقیم و یا نیاز به مذاکره قبل از انجام عقب‌نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی نشده است. عبارات قطعنامه مشخصاً حاکی از آن است که:

«به منظور ایجاد توافق و کمک به مساعی مبذوله در جهت دستیابی به یک راه حل قابل قبول و مسالمت‌آمیز طبق اصول و شرایط مندرج در این قطعنامه از دبیرکل می‌خواهد که نماینده ویژه‌ای را تعیین و به خاورمیانه اعزام نماید تا ضمن برقراری تماس و ارتباط با دول ذینفع در این باب اقدام کند.» مقامات آمریکائی در خفا و به طور خصوصی با اسرائیل توافق کردند که مذاکرات مقدم بر عقب‌نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ خواهد بود ولی آنچه که آمریکائیان از مذاکره مد نظر داشتند با آنچه که اسرائیل بعداً درباره آن مجادله و بگو و مگو را آغاز کرد کاملاً متفاوت بود.

مقامات آمریکائی ساده لودحانه می‌پنداشتند پس از قبول قطعنامه، تنها روشن شدن نکات فنی و مذاکرات مختصری بین اسرائیل و همسایگان عربش پیرامون جزئیات عقب‌نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی مورد لزوم خواهد بود. آمریکا اعراب را مطمئن ساخت که تنها این مسئله وجود دارد و اعراب نیز معتقد شدند که اسرائیل باید بدون و قید و شرط عقب‌نشینی کند. اما اسرائیل مدعی شد که مذاکرات باید تمام جنبه‌های عقب نشینی و صلح، از جمله نه تنها وضع آوارگان فلسطینی بلکه موضوع مهاجرین یهودی از کشورهای عربی را نیز دربرگیرد.[۱۳]

اسرائیل با پافشاری بر موضوع تقدم مذاکرات مسیر جریان قطعنامه را مدت شش سال متوقف کرد. ایالات متحده بارها خواستار عقب‌نشینی اسرائیل بدون انجام گفت‌وگوهای

تفصیلی شد ولی هر بار اسرائیل با پافشاری بر انجام مذاکرات مستقیم این درخواست را رد کرد. در تاریخ نهم ژون ۱۹۷۰ «ویلیام راجرز» وزیر خارجه آمریکا، با انتقاد از موضع اسرائیل اظهار داشت: «اسرائیل باید صریحاً اعلام کند که اصل عقب‌نشینی را آنگونه که در قطعنامه نوامبر ۱۹۷۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد آمده است می‌پذیرد و بیش از این در باب فرمول (گفت‌وگوهای مستقیم بدون شرط قبلی) پافشاری نمی‌کند.»[۱۴] اما اسرائیل از پذیرفتن این درخواست نیز سرباز زد.

مصر و سوریه که تنها چاره را برای درهم شکستن بن بست دیپلماتیک توسل به حمله نظامی می‌دانستند در سال ۱۹۷۳ به سرزمین‌های عربی تحت اشغال اسرائیل حمله کردند. موضوع تقدم مذاکرات سرانجام در پایان جنگ ۱۹۷۳ و با تصویب قطعنامه شماره ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد حل و فصل شد. در این قطعنامه آمده است: «مذاکرات بین طرف‌های ذینفع با بذل مساعی جمیله به منظور استقرار یک صلح عادلانه و پایدار در خاورمیانه آغاز خواهد شد.»[۱۵]

به هر حال اسرائیل که اینک در این مورد برنده شده بود همچنان بر این نظریه خود که عقب‌نشینی شامل تمام جبهه‌ها نمی‌شود پافشاری کرد و تا به امروز نیز از این تفسیر منحصر به فرد خود از قطعنامه ۲۴۲ دست برنداشته است.

فصل هفتم

جنگ فرسایشی ۱۹۷۰-۱۹۶۸

جنگ فرسایشی بین مصر و اسرائیل در طول کانال سوئز در شبه جزیره سینا همچنان ادامه یافت. طرفین در این جنگ از توپخانه و افراد کوماندو استفاده می‌کردند و موشک‌ها و جت‌های جنگنده اسرائیلی آسمان مصر را در می‌نوردیدند. دامنه این نبردها هرگز به داخل خاک اسرائیل کشیده نشد. تصمیم اسرائیل برای باقی ماندن در قلمرو مصر که در نتیجه جنگ ۱۹۶۷ متصرف شده بود و تلاش‌های مصریان برای باز پس گرفتن این مناطق علت اصلی این درگیری‌ها بود.(۱)

سفسطه

«ما موافقت‌نامه آتش بس را رعایت می‌کنیم درحالی که طرف مقابل آنرا نقض می‌کند.»

لوی اشکول، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۶۸(۲)

واقعیت

استمرار آتش بسی که به جنگ ۱۹۶۷ پایان داد برای سیاست توسعه‌طلبی اسرائیل سودمند بود. این جنگ در حالی خاتمه پذیرفت که نیروهای اسرائیل در سرزمین‌هایی که به همسایگان عربش تعلق داشت، باستثنای لبنان، مستقر شده بودند. رعایت آتش بس بدان معنا بود که اسرائیل می‌توانست بدون صرف هزینه سنگین همچنان به اشغال آن مناطق ادامه داده و هم زمان از آنها بهره برداری کند.

نخست وزیر بود که گفت: «موقعیتی، که اکنون بوجود آمده است هرگز به وضع اول باز نخواهد گشت.» این سخنان برای اعراب این پیام را دربرداشت که اسرائیل در نظر دارد مناطق اشغالی را همچنان در تصرف خود نگهدارد و تنها راه باقیمانده برای وادار کردن اسرائیل به استرداد این مناطق بر اساس محتوای قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت اعمال فشار نظامی می‌باشد.[۳]

نبرد فرسایشی به آرامی گسترش یافت. یک مرحله عمده این نبرد یک سال پس از جنگ ۱۹۶۷ شکل گرفت. در آن زمان تفنگ‌داران اسرائیل شهر سوئز در جنوب کانال را زیر آتش توپخانه گرفتند. در نتیجه شلیک ۴۵۰ گلوله توپ چهل و سه غیر نظامی مصری کشته و شصت و هفت نفر دیگر زخمی شدند. همچنین در حدود یکصد ساختمان شامل خانه‌های مسکونی و مغازه، یک مسجد، یک کلیسا و یک سینما در اثر این گلوله باران خسارت دیده و یا بکلی ویران شد.

اسرائیل مدعی شد که نیروهای مصری با گشودن آتش بر روی قوای اسرائیل مستقر در کناره کانال سوئز آغازگر این حادثه بودند و نیروهای اسرائیلی به منظور ساکت کردن توپخانه مصری‌ها شهر سوئز را هدف قرار دادند. شهر سوئز قبلاً ۲۶۰۰۰۰نفر جمعیت داشت ولی پس از حمله سنگین قبلی اسرائیل به این شهر در ماه اکتبر حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر شهر را ترک گفته بودند. از این تعداد حدود ۴۰۰۰۰ نفر در فاصله دو حمله به مساکن قبلی خود بازگشتند. در زمان وقوع این حادثه حدود یکصد هزار نفر در شهر سوئز ساکن بودند که بسیاری از آنان پس از گلوله باران شهر توسط اسرائیلی‌ها از شهر گریختند.[۴]

مرحله عمده دیگر در توسعه این نبردها هنگامی رخ داد که اسرائیل در سپتامبر ۱۹۶۸ تصمیم گرفت خط دفاعی «بارلو» را در سراسر طول کانال احداث کند. این خط دفاعی یک سیستم بسیار قدرتمند از مواضع نظامی بطول یکصد و یک مایل ایجاد می‌کرد و از استحکامات فراوانی برخوردار بود. هدف از احداث این خط دفاعی کم اثر کردن حملات توپخانه مصری‌ها در طول کانال بود. اما از نظر مصری‌ها این اقدام نشان دهنده تصمیم اسرائیل برای حضور همیشگی در شبه جزیره سینا و ابقای دائمی سربازان آن کشور در طول کانال سوئز به شمار می‌آمد.[۵]

جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بارها علناً اخطار کرد اگر اسرائیل همچنان به اشغال قلمرو مصر ادامه دهد او با توسل به زور آنرا بازپس خواهد گرفت. او گفت: «اولین و مهمترین اولویت در این نبرد با جبهه نظامی است. زیرا ما باید درک کنیم. که دشمن عقب‌نشینی نخواهد کرد مگر آنکه با توسل به جنگ او را وادار به عقب‌نشینی کنیم.»(۶)

رئیس جمهور ناصر در اوایل سال ۱۹۶۹ با گشودن آتش سنگین توپخانه و حملات کوماندوئی علیه نیروهای اسرائیلی در شبه جزیره سینا به گفته‌های خود جامه عمل پوشاند.

قبل از پایان این مرحله از نبرد اسرائیل با به کارگیری جنگنده‌های جدید اِف ۴ آمریکائی به حملات وسیعی در عمق خاک مصر دست زد و با وارد آوردن تلفات سنگینی به غیرنظامیان حملات خود را تا حوالی قاهره گسترش داد. اتحاد شوروی بسرعت به درخواست مصر پاسخ گفت و در اقدامی فوق العاده تعداد زیادی هواپیما و خلبان روسی را برای دفاع از آسمان مصر اعزام داشت. بار دیگر خاورمیانه به نحو تهدیدآمیزی به صحنه برخورد مستقیم ابرقدرت‌ها تبدیل می‌شد.(۷) ورود روسها به صحنه نبرد ایالات متحده را بر آن داشت که فعالانه برای استقرار آتش بس بکوشد. سرانجام در اوت ۱۹۷۰ آتش بس مجدداً برقرار گردید.(۸)

سفسطه

«از ماه مارس امسال، ناصر کانال را به کانون یک تهاجم گسترده تبدیل کرده است.»

گلدامایر، نخست‌وزیر اسرائیل، ۱۹۶۹(۹)

واقعیت

نبرد فرسایشی به طور جدی در روز هشتم مارس ۱۹۶۹ آغاز شد. توپخانه مصر همه روزه حملاتی را به مواضع اسرائیل و استحکامات خط دفاعی بارلو در امتداد کرانه شرقی کانال سوئز وارد می‌کرد.(۱۰) اهداف این حملات مشخصاً نیروهای اسرائیلی بود که خاک مصر را در

«لارنس ورتن»[1] تاریخ نگار می‌گوید: «هدف اعراب از دست یازیدن به جنگ اعاده افتخارات ملی از طریق بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته می‌بود.»[۱۱] مبادله آتش توپخانه به آنچنان حد دهشتناکی رسید که اوتانت دبیرکل سازمان ملل متحد در هفتم ژوئیه ۱۹۶۹ اخطار کرد که شدت درگیری‌ها در طول کانال سوئز از زمان جنگ ۱۹۶۷ تاکنون به بدترین وضعیت خود رسیده است.[۱۲]

در این نبردها اسرائیلی‌ها حملات هوائی گسترده‌ای علیه غیرنظامیان مصر بعمل آوردند در حالیکه از جانب مصری‌ها هیچ‌گونه حمله‌ای علیه غیرنظامیان اسرائیلی انجام نشده بود. اسرائیل با بکارگیری جنگنده‌های F4 آمریکائی و نفوذ عمیق به داخل خاک مصر مبادرت به حمله می‌کرد و تعداد بی‌شماری از غیرنظامیان را به خاک و خون کشید. در حمله هوائی اسرائیل - فوریه ۱۹۷۰ - به یک کارخانه آهن قراضه در «ابوزمبال» واقع در پانزده مایلی شمال شرقی قاهره ۶۸ تن از کارگران مصری از پای درآمدند.[۱۳] همچنین در هشتم آوریل همان سال در حمله به یک مدرسه ابتدائی در «بحر البکر» چهل و شش کودک کشته شدند.[۱۴]

سفسطه

«اسرائیل هرگز این چنین قدرت‌مند نبوده و یا تسلط بیشتری نداشته است»

جان کیمچه، نویسنده صهیونیست، ۱۹۷۰[۱۵]

واقعیت

در پایان جنگ فرسایشی، اوت ۱۹۷۰، اسرائیل رسماً اعلام کرد که برنده نبرد است زیرا هنوز سربازانش در قلمرو مصر در ساحل شرقی کانال سوئز مستقر هستند. اما رهبران نظامی فکورتری نظیر «عزر و ایزمن» و «ماتی تیاهوپِلِد» آن جنگ را اولین جنگی تلقی کردند که نیروهای اسرائیلی در آن شکست خورده بودند. «پلد» اظهار می‌داشت که یکی از درماندگی‌های

اساسی رهبری سیاسی اسرائیل این بود که نتوانست درک کند مصری‌ها نمی‌توانند به ادامه اشغال سرزمینشان توسط اسرائیل تن در دهند. مورخ نظامی اسرائیلی «ژاکوب با رسیمانتوف»[۱] با اذعان به شکست‌های عمده اسرائیلی‌ها می‌نویسد: «اشتباهات سیاسی و نظامی اسرائیل در جنگ یوم کیپور (۱۹۷۳) ریشه در ارزیابی اشتباه‌آمیز نتایج جنگ فرسایشی دارد.»(۱۶)

نتیجه هرچه باشد، برای امتناع اسرائیل از دست برداشتن از فتوحات نظامیش بهای گزافی پرداخت شد. از مصریان حداقل پنج هزار کشته در این سلسله نبردها برجای ماند. ضایعات اسرائیلی‌ها به یکهزار و یکصد تن می‌رسید که بیش از چهارصد تن از آنها کشته شده بودند.

فصل هشتم

جنگ ۱۹۷۳

از تهاجم مصر و سوریه علیه قوای اسرائیلی در سال ۱۹۷۳ با عناوین گوناگون یاد می‌شود: جنگ اکتبر، جنگ رمضان و جنگ یوم‌کیپور. اهداف اعراب از این جنگ همانند جنگ فرسایشی سه سال قبل بازپس‌گیری سرزمین‌هایی بود که اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ تصرف کرده بود. اگرچه اعراب در این نبرد شکست خوردند ولی زلزله سیاسی حادث از این جنگ به آنچنان فعالیت دیپلماتیک دیوانه واری از سوی ایالات متحده منجر شد که انجام آن امضای قرارداد صلح بین مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ بود. این جنگ از ششم تا بیست و پنجم اکتبر ۱۹۷۳ بطول انجامید.

سفسطه

«از زمان جنگ ۱۹۶۷ هیچ‌گونه تغییر اساسی در مواضع دول عربی، به سرکردگی مصر، در امتناع از دستیابی به صلحی مورد توافق بوجود نیامده است.»

گلدامایر، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۷۲[1]

واقعیت

انور سادات که در پائیز ۱۹۷۰، پس از درگذشت جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر شد سه ماه پس از رسیدن به قدرت پیام فوری و محرمانه‌ای برای پرزیدنت نیکسون فرستاد: «من خواهان صلحم. بجنبید!»[2]

امنیت ملی رئیس جمهور با این برداشت اسرائیلی‌ها موافق بود که سادات رهبری جدی نیست و مدت زیادی در رأس قدرت باقی نخواهد ماند.[۳]

در خلال سال ۱۹۷۱ سادات بارها علناً خواستار عقب‌نشینی اسرائیل شد و اخطار کرد: «امسال، سال تصمیم است.» اسرائیل یا به نحو مسالمت‌آمیز عقب‌نشینی می‌کند و یا به این کار مجبور خواهد شد. اسرائیل که تهدید سادات را توهین آشکاری به خود تلقی می‌کرد اعلام داشت: «اسرائیل به مرزهای قبل از پنجم ژوئن ۱۹۶۷ باز نخواهد گشت.»[۴] در سال ۱۹۷۲ سادات با اخراج مشاورین نظامی شوروی از مصر گامی برجسته برداشت. اگرچه اتحاد شوروی حامی اصلی مصر بود ولی سادات امید داشت بتواند حمایت واشنگتن را برای وصول به صلح با اسرائیل جلب کند. اما کیسینجر قادر به درک اهمیت اقدام سادات نبود و با بی‌پروائی اشارات او را نادیده انگاشت.[۵] در اوایل سال ۱۹۷۳ سادات انجام یک سری گفت‌وگوهای محرمانه بین کیسینجر و یک مقام عالی رتبه مصری را به منظور پیداکردن راه حلی مسالمت‌آمیز تشویق کرد. اما کیسینجر که هنوز درباره قابلیت‌های سادات تردید داشت انجام هر حرکتی را تا بعد از انتخابات اسرائیل، ۳۰ اکتبر، به تعویق انداخت.[۶] این دوران طولانی رکود که به عنوان دوران نه جنگ نه صلح شناخته شده است چیزی بود که اسرائیل آرزویش را داشت.

همان‌گونه که کیسینجر اظهار عقیده کرده است یکی از اهداف عمده نخست وزیر گلدامایر این بود که تا حدامکان زمان بدست آورد زیرا هرچه طولانی‌تر در وضعیت موجود تغییری بوجود نمی‌آید اسرائیل در تصرف مناطق اشغالی پابرجاتر می‌شد.[۷] کیسینجر خود نیز تمایل داشت که از این خواست اسرائیل حمایت کند زیرا باور داشت که این رکورد باعث وارد آوردن فشار به اعراب خواهد شد تا امتیاز بیشتری بدهند.[۸] «ویلیام کواندت» که در کابینه کارتر به عنوان کارشناس خاورمیانه در شورای امنیت ملی خدمت می‌کرد به این نتیجه رسیده است که: «در خلال سال ۱۹۷۲ سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده چیزی بیشتر از حمایت آشکار از اسرائیل بود... جنگ اکتبر لازم بود تا سیاست ایالات متحده تغییر کند.»[۹]

سفسطه

«مصر به هیچ‌وجه نمی‌تواند راه حل نظامی را برگزیند»

ایگال آلون، معاون نخست‌وزیر اسرائیل، ۱۹۷۳(۱۰)

واقعیت

نخوت و تکبری که در مقابل اعراب به اسرائیلیان دست داد نه تنها باعث گمراهی جهانیان می‌شد بلکه این امر دامن‌گیر خود آنها نیز شده بود. عدم پیش‌بینی حمله مشترک مصر و سوریه به نیروهای اسرائیل در مناطق اشغالی ـ ۶ ژوئن ۱۹۷۳ ـ یکی از بزرگترین شکست‌هائی بود که سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل متحمل گردید.

در ماه‌های قبل از آغاز جنگ اسرائیلی‌ها جار و جنجال فراوانی پیرامون قدرت اسرائیل و ضعف اعراب به راه انداختند. کمتر از دو ماه قبل از جنگ، موشه دایان وزیر دفاع به اعضای ستادش گفت: «توازن قوا آنچنان به نفع ما می‌باشد که تحرکات و ملاحظات اعراب را برای از سرگیری فوری عملیات خصمانه خنثی کرده است.»(۱۱) ژنرال آریل شارون اعلام کرد: «هیچ هدفی بین بغداد و خارطوم وجود ندارد که نیرهای ما قادر به تصرف آن نباشند.» وی به اسرائیلی‌ها اطمینان که: «با وجود مرزهای جدید هیچ‌گونه مشکلی امنیتی نخواهیم داشت.»(۱۲) اسرائیل آنچنان به خود اطمینان داشت که در پانزدهم ژوئیه تصمیم گرفت سه ماه از دوره سه ساله خدمت نظام وظیفه کم کند. این تصمیم قرار بود از سال بعد اجرا شود.(۱۳)

شکست اطلاعاتی اسرائیل ناشی از دو عامل، اطمینان بیش از حد به قدرت خود و تکبر و نخوت نسبت به مسئله اعراب بود. سربازان اسرائیلی که از جنگ ۱۹۶۷ در سرزمین‌های اعراب مستقر شده بودند از عقب‌نشینی بر اساس مفاد قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت خودداری می‌کردند. گلدامایر نخست وزیر اسرائیل در خلال دیدار خود از کاخ سفید ـ مارس ۱۹۷۳ ـ به نیکسون اظهار داشت: «هرگز چنین وضعی خوبی نداشتیم.» مایر در عین حال که تمایل خود را برای آغاز گفت و گوهای صلح ابراز می‌کرد ولی تردید باقی نگذاشت که برای مشاهده یک اقدام

سیاست ما به چشم نمی‌خورد.»[۱۴]

موشه دایان وزیر دفاع اسرائیلی‌ها را تشویق می‌کرد که در مناطق اشغالی سکونت گزینند زیرا: «برای ده تا پانزده سال آینده هیچ‌گونه احتمالی برای گفت‌وگو بین اعراب و اسرائیل وجود نخواهد داشت.»[۱۵] در همین زمان نتایج یک نظرخواهی حاکی از آن بود که اکثر اسرائیلی‌ها با استرداد بیشتر مناطق اشغالی مخالف می‌باشند.[۱۶]

در آوریل ۱۹۷۳ سادات طی مصاحبه‌ای گفت: «همه‌چیز بسیار دلسرد کننده است. درماندگی و یأس کامل حکمفرماست... هر دری راکه من گشودم توسط اسرائیل که از الطاف آمریکا برخوردار است، به صورتم کوبیده شد. زمان برای یک ضربه شدید مناسب است و اینک همه چیز برای آغاز نبردی که غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد، بسیج شده است.»[۱۷]

هیچ یک از مقاماتِ بلند پایه اسرائیل و آمریکا کوچک‌ترین توجهی به این مطالب نکردند.

سفسطه

«ما در جنگ یوم کیپور برنده شدیم.»

گلدامایر، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۷۵[۱۸]

واقعیت

«برنده بودن» اسرائیل در جنگ ۱۹۷۳ تا حد زیادی شباهت به «برنده بودن» لیندن جانسون در حمله فاجعه‌آمیز عید «تت» ۱۹۶۸ در ویتنام داشت. اقدام‌های اولیه اعراب در میدان نبرد باعث شد که در مقیاس وسیعی اعتماد به نفس و اعتبار لازم را کسب کنند. این نکته به خصوص در مورد عبور تماشائی مصری‌ها از کانال سوئز صدق می‌کرد. بسیاری از خبرگان نظامی در سراسر جهان بر این باور بودند که هیچ تهاجمی علیه استحکامات بسیار نیرومند اسرائیل در ساحل شرقی کانال نمی‌تواند صورت بگیرد.[۱۹]

البته قوای اسرائیل نیز آن‌چنان آن‌طور که بعداً ادعا کردند، از جامع فاتح شدند، اما عظمت

این جنگ و پایان آن که با تشویق و دلهره از احتمال درگیری مستقیم بین ایالات متحده و اتحاد شوروی همراه بود توجه دنیا را به مسائل اساسی در مخاصمات اعراب و اسرائیل جلب کرد. جامعه جهانی در این نکته اتفاق نظر پیدا کرد که مصر و سوریه در باز پس‌گیری سرزمین‌های از دست داده محق هستند و اسرائیل با نادیده گرفتن قطعنامه ۲۴۲ و امتناع از استرداد متصرفاتش در جنگ ۱۹۶۷ در مسیری غلط گام برمی‌دارد. تقریباً تمام کشورهای جهان اعم از اروپائی، آسیائی و آفریقایی، باستثنای ایالات متحده، اسرائیل را محکوم کردند.[۲۰]

اگرچه اسرائیل و حامیانش مدعی بودند که ترس از تحریم نفتی اعراب ـ و یا حربه کهنه ـ تمایلات ضد یهود، جامعه جهانی را به تحرک واداشته است ولی ناظران آگاه بخوبی متوجه شدند که اسرائیل به باقی ماندن در سرزمینهای اعراب بیش از دست یابی به صلح علاقمند است.[۲۱]

اکنون کاملاً روشن شده است که برخلاف ادعای اسرائیل مبنی بر اینکه اعراب به منظور نابود کردن دولت یهود به جنگ اقدام کردند در واقع آنها به علت نومیدی از باز پس گرفتن سرزمین‌هایشان از طرق مسالمت‌آمیز به جنگ دست یازیدند. این واقعیت همواره فراموش می‌شود که جنگ ۱۹۷۳، همانند جنگ فرسایشی قبل از آن، منحصراً در سرزمین‌های اشغالی اعراب جریان داشت و هیچ‌گونه درگیری در داخل قلمرو اسرائیل صورت نگرفت. این مطلب حتی مورد قبول اسحاق رابین نخست وزیر بعدی اسرائیل نیز می‌باشد. «جنگ یوم کیپور که توسط مصر آغاز شد تهدیدی علیه موجودیت اسرائیل نبود. آنها با تمام نیرو، قوانین نظامی خود را به کار گرفتند تا به یک هدف محدود سیاسی دست یابند. سادات با عبور از کانال می‌خواست که واقعیت سیاسی را تغییر داده و یک جریان سیاسی مساعدتری را نسبت به آنچه که وجود داشت آغاز کند. از این نقطه نظر او موفق شده بود.»[۲۲]

یا به گفته سادات: «ما نمی‌توانستیم به سادگی اجازه دهیم وضعیت نه صلح و نه جنگ که پیش از اکتبر وجود داشت ادامه پیدا کنند. هر دو ابرقدرت مخاصمه خاورمیانه را به حالت انجماد درآورده بودند. پس از جنگ شش روزه ۱۹۶۷، آمریکائی‌ها به ما به صورت اجساد بدون تحرکی نگاه می‌کردند. این امر خود بدتر از جنگ می‌بود.»[۲۳]

فصل نهم

تجاوز به لبنان ـ ۱۹۸۲

ورود نیروهای اسرائیلی به لبنان در سال ۱۹۸۲ یک تهاجم تمام عیار بود که در آن انواع تسلیحات جنگی، هواپیما و کشتی‌هائی که بیشتر آنها ساخت آمریکا بودند بکار گرفته شد. این عملیات «صلح برای جلیله» نام‌گذاری شده بود و هدف از آن عقب راندن پارتیزان‌های فلسطینی از مرز مشترک لبنان و اسرائیل بود تا بدینوسیله از حملات آنها به داخل خاک اسرائیل جلوگیری شود. ولی در عمل نیروهای اسرائیلی به داخل شهر بیروت نیز نفوذ کردند و برای اولین بار یک پایتخت عربی را به اشغال درآوردند. بعداً فاش شد که هدف اسرائیل بیرون راندن پارتیزان‌های فلسطینی و نیروهای سوری از خاک لبنان و همچنین ارعاب و تهدید لبنان برای امضای قرارداد صلح با اسرائیل بود. نبرد اصلی بین ششم ژوئن تا ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۲ ادامه یافت و در این تاریخ نیروهای اسرائیلی از غرب بیروت عقب نشستند.

سند

«یک سلسله حوادث تحریک‌آمیز و عملیات تلافی جویانه در اولین ماههای سال ۱۹۸۲ رخ داد. این عملیات با تیراندازی بسوی «شلومو آرگف»[1] سفیر اسرائیل در لندن بـه اوج خـود رسید. . . نیروهای اسرائیلی در ششم ژوئن ۱۹۸۲ وارد لبنان شدند.»

هایمن بوکباینڈر[2] نماینده سابق کمیته یهودیان آمریکائی ۱۹۸۷(۱)

واقعیت

تا زمان تهاجم اسرائیل به لبنان در تاریخ ششم ژوئن ۱۹۸۲ پارتیزان‌های فلسطینی با دقت نظر و وسواس فراوان آتش بسی را که از تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۱ باجرا درآمده بودند رعایت می‌کردند. مرز شمالی اسرائیل با لبنان کاملاً آرام بود و هیچ حمله‌ای گزارش نشده بود.[۲]

هنگامی که در تاریخ سوم ژوئن به سفیر اسرائیل در لندن سوء قصد شد مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل از این حادثه برای توجیه تهاجم به لبنان استفاده کرد. این تصمیم علی‌رغم این واقعیت اتخاذ شد که تحلیل‌گران اطلاعاتی اسرائیل فوراً خاطر نشان کردند که سوء قصدکنندگان به گروه تروریستی شورای انقلابی فتح که هیچ‌گونه ارتباطی با ساف ندارد، تعلق داشتند. رهبر این گروه ابونضال بود که یکی از بدترین دشمنان یا سر عرفات رهبر ساف بشمار می‌آمد.[۳] ولی بگین با اعلام اینکه «همه اینها عضو ساف هستند»، دستور یک حمله هوائی سنگین را صادر کرد. این حمله روز بعد به ادارات ساف در محله پرجمعیت غرب بیروت و جنوب لبنان انجام شد که طی آن ۴۵ نفر کشته و ۱۵۰ نفر مجروح شدند. تهاجم سنگین اسرائیل سه روز پس از زخمی شدن آرگف صورت گرفت.[۴]

یکی از منقدین با انتقاد از آریل شارون وزیر دفاع اسرائیل نوشته است: «آریل شارون کشوری نسبتاً صلح‌جو را که مرزهای شمالی ما با آن برای تمام سال آرام بود، اشغال کرد: آن را چنان در گرداب ویرانی و نابودی غوطه‌ور ساخت که اثرات مصیبت‌بار آن در هر گوشه و کناری به چشم می‌خورد.»[۵]

سفسطه

«ما چشم طمع حتی به یک اینچ از خاک لبنان نداریم.»

مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۸۲[۶]

واقعیت

با گذشت بیش از یک دهه از تهاجم ۱۹۸۲، اسرائیل همچنان به کنترل جنوب لبنان ادامه می‌دهد تا اواخر سال ۱۹۹۲ حدود یک هزار تن از نیروهای اسرائیلی «کمربند امنیتی» در جنوب لبنان را که در سال ۱۹۷۸ تصرف کرده و در جریان تهاجم ۱۹۸۲ آن را به دوازده مایل در داخل خاک لبنان توسعه داده بودند، در اشغال داشتند.[۷] این «کمربند امنیتی» که برخی از اسرائیلی‌ها آن را کرانه شمالی می‌نامیدند، حدود ۹ درصد از قلمرو لبنان را در بر می‌گرفت و به این ترتیب چند صد مایل مربع به فهرست سرزمین‌های اعراب که اسرائیل از سال ۱۹۴۸ به آن دست درازی کرده بود، افزوده می‌شد.[۸]

از همان ابتدای استقرار دولت اسرائیل رهبران آن کشور آرزوی اشغال ناحیه جنوبی لبنان را در سر می‌پروراندند. به عنوان نمونه در سال ۱۹۵۵ موشه دایان رئیس وقت ستاد ارتش اسرائیل موضوع را با بن‌گوریون نخست‌وزیر در میان گذاشت و گفت: «تنها چیزی که ما لازم داریم این است که افسری را، حتی با درجه سرگردی، در ارتش لبنان پیدا کنیم. سپس با اغفال او و یا با پرداخت پول موافقتش را جلب کنیم که خود را بعنوان رهائی‌بخش جمعیت مارونی (مسیحی) لبنان قلمداد کند. او از ما کمک خواهد خواست و در پاسخ به تقاضای کمک او نیروهای اسرائیلی مناطق لازم را اشغال خواهند کرد. در آن مناطق یک رژیم مسیحی ایجاد خواهد شد که خود را متحد اسرائیل اعلام می‌کند. ناحیه‌ای از لیتانی به طرف جنوب کلاً به اسرائیل منضم خواهد گردید و آب از آب تکان نخواهد خورد.»[۹]

سفسطه

«تهاجم به لبنان عملیاتی است که حدود دوازده ساعت وقت خواهد گرفت. چون دقیقاً نمی‌دانم کارها چگونه پیش خواهد رفت لذا پیشنهاد می‌کنم برای این کار بیست و چهار ساعت وقت در نظر گرفته شود.»

آریل شارون، وزیر دفاع اسرائیل، ۱۹۸۲[۱۰]

واقعیت

سخنان اطمینان‌بخش آریل شارون وزیر دفاع شب قبل از تهاجم به لبنان خطاب به کابینه اسرائیل ایراد شد و دولت اسرائیل نیز به نوبه خود به واشنگتن اطمینان خاطر داد. ولی تمام اینها گمراه‌سازی عمدی و تلاشی فریبکارانه برای پوشاندن ماسک بر طرحهای شارون مبنی بر وادار کردن لبنان به امضای قرارداد صلح، درهم کوبیدن ساف و در صورت لزوم وارد آوردن شکست بر ارتش سوریه بود.(۱۱)

در واقع نیروهای تهاجمی اسرائیل که بالغ بر دهها هزار تن بودند نمی‌توانستند طی مدت مورد نظر شارون به خاک لبنان وارد شوند. در چنین مدت کوتاهی او فقط به میزان اندکی از اهدافش دست می‌یافت همان‌گونه که بعداً مشخص شد نیروهای اسرائیلی مدت سه سال در لبنان باقی ماندند. در هفته‌های اولیه تهاجم، اسرائیل نود هزار نفر پیاده نظام، ۱۲۰۰۰ کامیون تدارکاتی و حمل و نقل، ۱۳۰۰ تانک، ۱۳۰۰ نفر برزرهی، ۶۳۴ فروند هواپیمای جنگی و تعداد کشتی جنگی وارد صحنه کارزار کرد. تنها دستاوردهای نهائی این نیروی عظیم بیرون راندن حدود ۸۳۰۰ تن از مبارزان فلسطینی از بیروت بود.(۱۲) اگرچه اسرائیل اعلام کرد که عقب‌نشینی نیروهایش از لبنان در تاریخ ششم ژوئن ۱۹۸۵ بطور کامل انجام شده است ولی در واقع یک هزار تن از آنان در «کمربند امنیتی» باقی مانده و تا امروز نیز همچنان در آن منطقه باقی هستند.»(۱۳)

سفسطه

«عملیات صلح برای جلیله نه به منظور اشغال بیروت، بلکه برای دور نگهداشتن مناطق مسکونی خودمان از تیررس راکت‌ها و توپخانه سازمان آزادی‌بخش فلسطین طراحی شده است. درباره مسافتی حدود ۲۴ مایل سخن می‌گوییم.»

آریل شارون، وزیر دفاع اسرائیل، ۱۹۸۲(۱۴)

واقعیت

یک هفته پس از آغاز تهاجم، نیروهای اسرائیلی در بیروت، شصت مایلی مرز اسرائیل بودند. تا آن زمان ناحیه جنوب لبنان درهم‌کوبیده شده بود. دویست هزار تن از ساکنان آن منطقه آواره و حداقل بیست هزار تن کشته و زخمی شده بودند.[۱۵]

مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل تمام درخواست‌های بین‌المللی را برای توقف خونریزی ردکرد و مدعی شد که این تهاجم یک دوران «صلح چهل ساله» را نوید خواهد داد.[۱۶] در مقابل وی دستور محاصره غرب بیروت و پانصد هزار تن سکنه غیرنظامی آن منطقه را صادر کرد.[۱۷] غرب بیروت بارها هدف حملات هوائی قرارگرفت. توپخانه و کشتی‌های جنگی نیز بدون وقفه آن منطقه راگلوله باران کردند. بمب‌های خوشه‌ای، ناپالم، فسفری و حتی سلاح‌های پیشرفته آتش زا بارها علیه مناطق مسکونی بکارگرفته شد.[۱۸]

سفسطه

«هرگز به خاطر کسی خطور نکرد واحدهای نظامی لبنان که بعداً وارد اردوگاه‌های صبرا و شتیلا شدند مرتکب یک قتل عام خواهند شد.»

مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۸۲[۱۹]

واقعیت

تا شانزدهم سپتامبر دیگر آشکار شده بود که یک برنامه کشتار دسته جمعی در برخی اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی در حال اجرا می‌باشد.[۲۰] «موریس دراپر»[۱] فرستاده مخصوص ایالات متحده به قدری نگران این مطلب بود که موضوع را با آریل شارون وزیر دفاع و رافائل ایتان رئیس ستاد در میان گذاشت. چون شارون اصرار داشت که «تروریست‌ها» در اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی مخفی شده‌اند لذا «دراپر» پیشنهاد کرد که واحدهائی از ارتش لبنان برای

جستجوی آنها به داخل اردوگاه‌ها فرستاده شوند. ایتان گفت که ارتش منظم لبنان برای انجام این کار مناسب نیست. وی اضافه کرد: «لبنان در آستانه انفجار برای یک انتقام‌گیری دیوانه‌وار است... به شما می‌گویم برخی از فرماندهان ارتش لبنان با من دیدار کردند و من می‌توانستم از چشمان آنها بخوانم که یک قصابی بی‌رحمانه رخ خواهد داد.»[۲۱]

تا آن زمان نیروهای اسرائیلی اردوگاه‌های صبرا و شتیلا را محاصره کرده و تمام منطقه را کاملاً تحت کنترل خود داشتند. ایتان علی‌رغم سخنانش به فرستاده آمریکائی در شانزدهم سپتامبر به شبه نظامیان فالانژ مسیحی لبنان اجازه داد به این اردوگاه وارد شده و «روش‌های مخصوص خود را» به کار گیرند. ایتان در توضیحات خود به کابینه اسرائیل اظهار داشت: «آن شب در حالی که اردوگاه‌ها در محاصره ما بودند فالانژها عملیات خود را آغاز کردند. آنها کاملاً تابع دستورات ما بودند در حالی که دستور دادن به ارتش لبنان غیرممکن بود.»[۲۲]

قصابی زنان، کودکان و مردان سالخورده همان شب ۱۶ سپتامبر آغاز شد و تا هیجدهم سپتامبر ادامه یافت. در این عملیات از «تروریست‌ها» که اسرائیل مدعی بود در اردوگاه مخفی شده‌اند کسی کشته نشد زیرا در واقع نتوانستند آنها را بیابند. هنگامی که اخبار مربوط به قتل عام منتشر شد و انتقادات جهانی از هر سو بر اسرائیل باریدن گرفت مناخیم بگین با اوقات تلخی گفت: «غیریهود، غیر یهود را می‌کشد[۱] آنوقت یهودیان را سرزنش می‌کنند.»[۲۳]

کابینه اسرائیل با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: «افترائی خون‌آلود علیه یهودیان شکل گرفته است.»[۲۴]

بگین در نامه‌ای خطاب به «آلن کرانستون»، سناتور دموکرات و یکی از حامیان قدرتمند اسرائیل، نوشت: «به نظر من، پیرمردی که چیزهای زیادی در دوران زندگی خود دیده است، تمام این مبارزه‌جوئی‌ها، متهم کردن اسرائیل، مقصر جلوه دادن این کشور و تمام مسؤولیت‌های اخلاقی را متوجه آن دانستن حربه‌ای قدیمی، غیرقابل باور و البته کاملاً قابل نکوهش می‌باشد.»[۲۵]

با تمام اینها در خلال چند ماه بعد کمیسیون رسمی تحقیق اسرائیل (کمیسیون کاهان) به این نتیجه رسید که در این قتل عام تقصیرات عمده‌ای متوجه مقامات رسمی اسرائیل می‌باشد. طبق گزارش این کمیسیون در حالی که «مسؤولیت مستقیم» این قتل عام متوجه شبه نظامیان فالانژ بود ولی هشت تن از مقامات اسرائیلی نیز «مسؤولیت غیرمستقیم» داشتند. مناخیم بگین نخست وزیر، اسحاق شامیر وزیر امور خارجه، آریل شارون وزیر دفاع، سپهبد ایتان رئیس ستاد، سرلشگر یهوث ساگی رئیس اداره اطلاعات نظامی، سرلشگر آمیردروری، سرتیپ آموس یارون و رئیس موساد، که هویتش فاش نشد، از جمله مقامات اسرائیلی «مسئول غیرمستقیم» بودند. آموس یارون بعداً بعنوان وابسته نظامی سفارت اسرائیل به واشنگتن رفت. قبل از آن دولت کانادا به علت دخالت وی در این قتل عام از پذیرش او خودداری کرده بود.[۲۶]

در گزارش کمیسیون تحقیق همچنین آمده است: «اگر فالانژیست‌های مسلح بدون هماهنگی با نیروهای دفاعی اسرائیل و بدون اِعمال دقت و نظارت مؤثر به اردوگاه‌ها وارد شده‌اند پس هر اسرائیلی که به نحوی با حوادث لبنان در ارتباط بوده است در مورد قتل عام در اردوگاه‌ها باید احساس گناه و شرمساری کند.»[۲۷]

اسرائیل نه تنها تسهیلات لازم را برای ورود فالانژها به اردوگاه‌ها فراهم کرد بلکه مقامات اسرائیلی، هنگامی که معلوم شد کشتارها جریان دارد، کوچک‌ترین اقدامی برای متوقف کردن آن بعمل نیاوردند. گزارش کمیسیون تحقیق می‌گوید: «کاملاً روشن است هیچ‌گونه اقدام فوری و جدی برای جلوگیری از فالانژیست‌ها و متوقف کردن عملیات آنها بعمل نیامده است.»[۲۸]

«توماس فریدمان» خبرنگار نیویورک تایمز بعداً نوشت: «اسرائیلی‌ها که به فالانژها اجازه دادند به اردوگاه‌ها داخل شوند دقیقاً می‌دانستند چه می‌کنند.»[۲۹]

اسرائیل اعلام کرد بین هفتصد تا هشتصد نفر در جریان قتل عام صبرا و شتیلا کشته شدند[۳۰] ولی سایر برآوردها به مراتب بیشتر است. هلال احمر فلسطین رقم کشته‌شدگان را دو هزار نفر اعلام کرد ولی مقامات لبنانی اعلام کردند ۷۶۲ نفر از فلسطینی‌های مجروح مداوا شدند و ۱۲۰۰ فقره گواهی فوت صادر شده است.[۳۱]

سفسطه

«به شما قول می‌دهم... که نیروهای دفاعی اسرائیل با متابعت از دستورات دولتی حتی در یک مورد نیز عمداً به غیرنظامیان صدمه وارد نکردند.»

مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۸۲[۳۲]

واقعیت

علاوه بر کشتار در صبرا و شتیلا بسیاری از غیرنظامیان لبنانی نیز در نتیجه تهاجم اسرائیل کشته شدند. خود اسرائیلی‌ها، خبرنگاران، دیپلمات‌ها، ناظرین بین‌المللی و بسیاری دیگر همه در مورد از بین رفتن وحشتناک غیرنظامیان شهادت داده‌اند.[۳۳] برآوردهای انجام شده از تلفات غیرنظامیان بسیار متفاوت است ولی همه آنها از تلفات هزاران نفری سخن می‌گویند. مقامات نظامی اسرائیلی تعداد کشته شدگان را ۱۲۲۶۷ نفر اعلام کردند.[۳۴] ولی گزارش پلیس لبنان حاکی از ۱۹۰۸۵ کشته و ۳۰۳۰۲ زخمی می‌باشد. از این تعداد ۶۷۷۵ نفر کشته از شهر بیروت است که ۸۴ درصد جمعیت آن غیرنظامی و یک سوم آنها کودک می‌باشند.[۳۵]

کمیته خدمات دولتی آمریکا که به عنوان کمیته مشورتی حقوق بشر فعالیت دارد برآورد کرد که حداقل ۲۰۰۰۰۰ تن از آوارگان فلسطینی در نتیجه تخریب برنامه‌ریزی شده اردوگاه‌ها توسط نیروهای اسرائیلی در چهار ماهه اولیه تهاجم مجدداً بی‌خانمان شده‌اند.[۳۶]

افزون بر اینها، همانند جنگهای قبلی، دست سربازان اسرائیلی برای غارت اموال غیرنظامیان کاملاً بازگذاشته شده بود.[۳۷] هنگامی که سربازان اسرائیلی در اواخر سپتامبر شروع به عقب‌نشینی کردند کامیون‌های متعددی مملو از اموال تاراج شده در صفوف آنها به سوی اسرائیل در حرکت بودند. دکتر «صبری جریس» مدیر مرکز تحقیقات سازمان آزادی‌بخش فلسطین در بیروت، شکوه می‌کرد که سربازان اسرائیلی حتی به کتابخانه این مرکز رحم نکردند و تمام ۲۵۰۰۰ جلد کتاب‌هایی که به زبانهای عربی، انگلیسی و عبری در این مرکز وجود داشت به یغما بردند. دکتر جریس گفت سربازان اسرائیلی طی یک هفته تمام مرکز را زیر و رو کرده کلیه

پرونده‌ها، دست نوشته‌ها، اسناد، میکروفیلم‌ها، یک دستگاه چاپ، تلفن‌ها و تمام لوازم الکتریکی را با خود بردند.[۳۸] سربازان روی در و دیوار شعارهای زشت و شرم‌آوری درباره فلسطینی‌ها نوشتند.[۳۹] در ۲۴ نوامبر ۱۹۸۳ بالاخره اسرائیل تحت فشارهای سازمان ملل متحد با اکراه آرشیوهای مرکز را بازگرداند.[۴۰]

علی‌رغم وجود موافقت‌نامه با آمریکا مبنی بر اینکه اسرائیل تنها در مقاصد دفاعی مجاز به استفاده از بمب خوشه‌ای آمریکائی است، بمب‌های خوشه‌ای در مقیاس وسیعی علیه غیرنظامیان لبنان به کار گرفته شد. به همین دلیل بود که در گزارش دولت ریگان به کنگره در تاریخ ۲۴ ژوئیه آمده است که «متحملاً» اسرائیل با بکارگیری سلاح‌های آمریکائی در تهاجم به لبنان قانون کنترل صدور تسلیحات را که بر استفاده از این‌گونه سلاحها در مقاصد دفاعی تأکید دارد، نقض کرده باشد. سه روز بعد از ارسال یک محموله بمب‌های خوشه‌ای به مقصد اسرائیل جلوگیری شد.[۴۱] البته پس از مدت کوتاهی این ممنوعیت لغو گردید.

روزنامه انگلیسی ساندی تایمز نوشت در دو ماهه اولیه تهاجم منتهی به ششم اوت، در بیروت تعداد ۶ دستگاه از ساختمان‌های سازمان ملل، ۱۳۴ سفارتخانه و اماکن دیپلماتیک، ۶ باب بیمارستان و کلینیک، یک انستیتوی بیماریهای روانی، بانک مرکزی، ۵ باب هتل، اداره مرکزی صلیب سرخ و تعداد بی‌شماری منازل مسکونی توسط توپخانه اسرائیل صدمه دیده و یا بکلی ویران شده‌اند.[۴۲] حمل و نقل در ناحیه غرب بیروت کاملاً متوقف می‌باشد. توزیع و ارسال آب، غذا، الکتریسیته، مواد سوختی و سایر نیازمندیهای اولیه غیرنظامیان توسط نیروهای اسرائیلی قطع شده است.[۴۳] هنگامی که پرزیدنت ریگان از بگین خواست که سربازان اسرائیلی را از نقض آتش بس مورد حمایت سازمان ملل متحد باز دارد، بگین پاسخ داد: «هیچ‌کس و هیچ‌کس نمی‌تواند اسرائیل را بزانو درآورد. نباید فراموش کنید که یهودیان فقط در برابر خداوند زانو می‌زنند.»[۴۴]

یک هفته بعد با آغاز ویرانگرانه‌ترین حملات اسرائیل به بیروت این گفتار جسورانه بگین با عمل توأم شد. حمله سنگین دوازدهم اوت که در آن هواپیماها، توپخانه و توپهای

دریایی شرکت داشتند به نام «پنج‌شنبه سیاه» معروف شد. روز ویرانی با آتش سنگین توپخانه در سپیده دم آغاز شد و سپس با بمباران بدون توقف یازده ساعته هواپیماها ادامه یافت.(۴۵) در نتیجه این حملات بیش از پانصد تن از ساکنین شهر کشته شدند.(۴۶)

پرزیدنت ریگان بقدری برآشفته شد که شخصاً در آن روز دوبار به بگین تلفن کرد و اسرائیل را متهم نمود که باعث «خونریزی و ویرانی غیرضروری شده است»(۴۷) ریگان شکوه کرد که «بمبارانها غیرقابل درک و بی‌معنی است.»(۴۸) کاخ سفید رسماً اعلام داشت: «رئیس‌جمهور صبح امروز از شنیدن خبر بمباران سنگین غرب بیروت توسط اسرائیل بشدت تکان خورده است.»(۴۹)

طبق برآورد روزنامه لبنانی النهار، در آخر ماه اوت جمع تلفات در بیروت بالغ بر ۵۵۱۵ کشته و ۱۱۱۳۹ زخمی می‌شد. اگرچه اسرائیل مدعی شد که در این حملات «فقط سه هزار نفر» کشته شدند که اغلب آنها «تروریست» بودند ولی سایر برآوردها حاکی از آن بود که در برابر هر یک کشته یا مجروح از پارتیزان‌های فلسطینی، چهارتن از غیرنظامیان کشته یا زخمی شده‌اند.(۵۰)

سفسطه

«جنگ لبنان، همانند تمام جنگ‌های اسرائیل، اقدامی تدافعی بوده است.»

آریل شارون، وزیر دفاع اسرائیل، ۱۹۸۹(۵۱)

واقعیت

حتی بگین نخست‌وزیر اسرائیل بر این باور نبود که تهدید از جانب لبنان باندازه‌ای سهمگین می‌بود که اسرائیل چاره‌ای جز دست یازیدن به جنگ نداشت. بگین طی نطقی در کالج دفاع ملی اسرائیل اظهار داشت اسرائیل سه جنگ را پشت سر گذاشته است که در آنها راه دیگری جز آغاز جنگ نداشت ولی در سه جنگ دیگر می‌توانست راه دیگری برگزیند که تهاجم ۱۹۸۲

به لبنان یکی از آنها بود.[۵۲] به نظر بگین جنگهای استقلال ۱۹۸۴، جنگ فرسایشی ۷۰ـ۱۹۶۸ و جنگ رمضان/ یوم کیپور ۱۹۷۳ سه جنگی بودند که اسرائیل انتخاب دیگری نمی‌توانست داشته باشد. ولی اضافه کرد، «اما در سایر جنگ‌ها ما بدون حق انتخاب نبودیم.»

جنگهائی که به نظر بگین اسرائیل می‌توانست انتخاب دیگری داشته باشد، جنگهای ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۸۲ بودند. وی گفت: «در ۱۹۵۶ میتوانستیم راه دیگری برگزینیم ولی چون لازم بود (فدائیان) که در واقع خطری برای موجودیت کشور نبودند از بین بروند در آن زمان به جنگ دست زدیم. در ژوئن ۱۹۶۷ باز ما حق انتخاب داشتیم. تجمع نیروهای مصر در شبه‌جزیره سینا نمی‌توانست دلیلی بر این باشد که ناصر واقعاً قصد داشت به ما حمله کند. باید با خودمان رو راست باشیم. ما تصمیم گرفتیم به او حمله کنیم. عملیات صلح برای جلیله، ۱۹۸۲، واقعاً از آن جنگ‌های بدون حق انتخاب نبود... بله ما شاهد زخمی شدن غیرنظامیان خودمان در متولا یا قیراط شیمونا یا نهاریه بودیم. اینها همه صحیح است ولی هیچیک از این اقدامات تهدیدی علیه موجودیت کشور به حساب نمی‌آمد.»

سفسطه

«بسیاری از مطالبی راکه در مورد لبنان، در روزنامه‌ها و مجلات خوانده‌اید و یا حتی از رادیوها شنیده و در تلویزیونها دیده‌اید، حقیقت ندارد.»

مارتین پرتز، ناشر نیوریپابلیک، نشریه آیپاک، ۱۹۸۲[۵۳]

واقعیت

تهاجم سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان اولین جنگ خاورمیانه بود که تمام جنبه‌های دهشتناک آن در تلویزیونها منعکس شد. گزارش‌های روزانه از بمباران غیرنظامیان توسط نیروهای اسرائیل اعتراض‌های بین‌المللی را در پی داشت. در ایالات متحده حامیان اسرائیل در

نیکی وجود دارد. هنری کیسینجر وزیر خارجه سابق آمریکا اعلام کرد که: «تهاجم فرصت‌های فوق‌العاده‌ای را برای اعمال یک دیپلماسی فعال آمریکائی در خاورمیانه بوجود آورده است.»[۵۴]

آرتور گلدبرگ سفیر سابق آمریکا در سازمان ملل متحد اظهار داشت: «اکنون این امکان فراهم شده است که با شتابی سنجیده توافق‌نامه خود مختاری را به نتیجه رساند.»[۵۵] بـاربارا تاچمن تاریخ نگار معتقد بود که اسرائیل راه دیگری نداشت زیرا عملیات اعراب خارج از کنترل اسرائیل بود. وی اضافه می‌کند آنچه که بیش از هر چیز برای من اهمیت دارد «بقا و آینده اسرائیل و یهودیان سرگردان و نومید از جمله خود من است.»[۵۶]

همچنان که اعتراضات جهانی علیه اسرائیل بالا می‌گرفت، اسرائیل و حامیانش مبارزه بی‌رحمانه‌ای را علیه رسانه‌ها آغاز کردند. رادیو نظامی اسرائیل «توماس فریدمان» از نیویورک تایمز رایک «ضد یهود» قلمداد کرد. نیوریپابلیک مطبوعات را ضد اسرائیل نامید و نویسنده یک مقاله در مجله «پنت هاوس» از خوانندگانش می‌پرسد: «چرا روزنامه‌نگاران آمریکائی مشتاقانه به صف مُثله کنندگان اسرائیل پیوسته‌اند؟». روزنامه معتبر عبری زبان‌ها آرتص مقاله‌ای با عنوان «رسانه‌ها وجدان خود را به ساف فروختند» منتشر کرد. یک نویسنده آمریکائی الاصل اسرائیل در کتابش نوشت: «جنایت پیشگان مسلمان روزنامه‌نگاران غربی را در بیروت مورد تهدید قرار دادند و آنها تصادفاً با طراحی قبلی در توطئه‌ای به منظور رسوا کردن اسرائیل درگیر شدند.» و «جین پاتریک» نماینده سابق آمریکا در سازمان ملل نیز اعلام کرد که تمام گزارشها در مورد اسرائیل «غیرمنصفانه» است.[۵۷]

حامیان اسرائیل علاوه بر بی‌آبرو کردن مطبوعات طرق دیگری را نیز برای معذور داشتن و چشم‌پوشی کردن از رفتار اسرائیل در پیش گرفتند. «موریس آبرامز»[۱] نماینده پیشین آمریکا در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد کوشید اقدامات اسرائیل را در مقایسه با رفتارهای سبعانه‌ای که غرب مرتکب شده است توجیه کند. وی در نیویورک تایمز نوشت: «محکومیت

اخلاقی برای وارد شدن تلفات و خسارات به بیگناهان در لبنان، همانند آنچه که در درِسدن آلمان ونرماندی فرانسه در خلال جنگ دوم جهانی گذشت، پیش از آنکه متوجه کسانی باشد که برای خاتمه دادن به فعالیت‌های تروریستی و پایان دادن به ترس و وحشت تلاش می‌کنند در درجه اول متوجه کسانی است که دست به این‌گونه اقدامات می‌زنند.» و نتیجه می‌گیرد که «اگر کشورهای عربی آوارگان فلسطینی را سرو سامان داده بودند جنگ هرگز رخ نمی‌داد.»[۵۸]

«نورمن پادهورتز»[۱] نویسنده صهیونیست و سایرین از جمله مخالفین جنگ ویتنام مانند جین فوندا، ریشه‌های انتقاد از تهاجم اسرائیل را در مسائل «ضدسامی» می‌دیدند.

«پادهورتز» نوشت: «منتقدین این تهاجم، یهودیان و حق آنها را برای دفاع از خود انکار می‌کنند... آنچه که وجود دارد همان افکار ضد سامی قدیمی است که برای هماهنگی با الگوهای زندگی بین‌المللی ملایم‌تر شده است.»[۵۹]

پس از خاتمه جنگ گروهی که «آمریکائی‌های حامی اسرائیل امن» نامیده می‌شدند خواستار اعمال فشار سنگین به شبکه تلویزیونی NBC در اعتراض به نحوه پوششی که این تلویزیون به جریانات جنگ داده بود، شدند. این گروه فیلم مستند گونه‌ای تحت عنوان «NBC در لبنان: مطالعه دربارهٔ اشتباه‌کاری رسانه‌ها» تهیه و همچنین رساله‌ای تحت عنوان «جنگ NBC در لبنان: آئینه بدنما» منتشر نمود که هدف آن بی‌اعتبار کردن پوشش‌های این شبکه تلویزیونی بود. شبکه تلویزیونی ABC نیز بعداً مورد حمله قرار گرفت. در خلال جنگ در ایالات متحده سازمان دیگری به طرفداری از اسرائیل بوجود آمد که «کمیته برای صحت گزارش‌های خاورمیانه» نام داشت. این کمیته موفق شد از پخش تبلیغات انجمن ملی اعراب آمریکائی در مخالفت با کمک به اسرائیل از پانزده ایستگاه رادیوئی بالیتمور، مریلند جلوگیری کند.[۶۰]

چرا این‌گونه عکس العمل‌های افراطی نسبت به پوشش‌های خبری رسانه‌ها بعمل آمد؟ «رابرت فیسک»[۲] خبرنگار کهنه کار تایمز لندن که در تمام طول مدت تهاجم اسرائیل در بیروت مستقر بود این چنین نتیجه گیری می‌کند که علت این‌گونه ابراز احساسات دیوانه‌وار آن است که

تهاجم ۱۹۸۲ به جهانیان نشان داد سربازان اسرائیلی در خلال جنگ رفتاری همانند سایر سربازان دارند. تفاوت از اینجا ناشی می‌شد که در ۱۹۸۲ «خبرنگاران به طرف عرب جنگ خاورمیانه دسترسی راحتی داشتند. آنها پی بردند که ارتش به ظاهر شکست‌ناپذیر اسرائیل با آن زمینه بالای اخلاقی و اینکه آشکارا هدف خود را (تروریست‌ها) قلمداد کرده بود در مسیری که برای آن تعیین شده بود پیش نرفت: اسرائیلی‌ها با شقاوت تمام عمل کردند، با زندانیان بدرفتاری نمودند، هزاران تن از غیرنظامیان را به خاک و خون کشیدند، در مورد فعالیت‌های خود دروغ گفتند و سپس نظاره‌گر قصابی متحدان شبه نظامی خود در اردوگاه‌های آوارگان شدند. در واقع رفتار آنها کاملاً شبیه رفتار به اصطلاح «غیر متمدنانه» ارتش‌های عربی بود که طی سی سال گذشته بطور مداوم آن را دستاویز تبلیغات رسواگرانه خود قرار داده بودند.»[۶۱]

فصل دهم

دولت‌های لیکود

استقرار دولت لیکود (وحدت) به رهبری مناخیم بگین در سال ۱۹۷۷ بمثابه بروز زلزله‌ای در سیاست‌ها و خط مشی اسرائیل بود. بگین با پیروزی خود حزب سوسیالیست کارگری دیوید بن‌گورین را که از زمان استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بر آن کشور حکومت می‌کرد کنار زد و صهیونیزم تجدید نظر طلب را جانشین آن نمود. این در واقع پیروزی ناسیونالیزم مذهبی افراطی بر صهیونیزم عملی و تمایلات غیر مذهبی بود. لیکود از ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۲ ـ باستثنای یک دوره حکومت ائتلافی با حزب کارگر ۸۸-۱۹۸۴ ـ قدرت را در دست داشت.

سفسطه

«حقوق یهودیان نسبت به سرزمین اسرائیل ابدی و غیرقابل بحث است.»

مانیفست حزب لیکود، ۱۹۷۳[1]

واقعیت

دو جناح صهیونیزم غیرمذهبی و مذهبی افراطی برای چند دهه با یکدیگر تفرقه داشتند و بین رهبران برجسته این دو جناح، دیوید بن گوریون و مناخیم بگین، نیز اختلاف نظر شدیدی وجود داشت. بن گوریون تجدید نظر طلب‌ها را نازی می‌نامید و بگین را با هیتلر مقایسه می‌کرد. در مقابل بگین و پیروانش بن‌گوریون را خائن به آمال یهودیان می‌دانستند. مقامات حزب کارگر چهره‌ای انسانی و مصالحه‌جویانه از صهیونیزم ارائه می‌دادند. اگرچه همواره به آن عمل

امنیت را مبنی بر اصل زمین در برابر صلح پذیرفته بود ولی مقامات حزب لیکود هرگز چنین مواضعی را اتخاذ نکردند. ولی به هر حال کانون و اصل اساسی اعتقاد هر دو گروه ادعای یهودیان نسبت به «**سرزمین اسرائیل**» می‌باشد.

در زبان عبری «ERETZ YISRAEL» به معنای سرزمین اسرائیل، عبارتی با مفهوم سنگین ناسیونالیستی و مذهبی می‌باشد و بر حکم‌روائی یهودیان بر سراسر فلسطین و اردن حکایت دارد ولی در نظر تجدیدنظرطلبان سرزمین اسرائیل و حکم روائی بر آن شامل تمام سرزمین‌های بین نیل تا فرات می‌شود.[۲]

مفهوم سرزمین اسرائیل، «اسرائیل بزرگتر»، مهمترین نکته اعتقادی دو نخست وزیر حزب لیکود بگین و شامیر، و همچنین چکیده فلسفه آن حزب بود. این دو مرد که یهودی لهستانی بودند در سال‌های قبل از ۱۹۴۸ رهبری دو گروه عمده تروریستی یهودی را در فلسطین بعهده گرفتند. هر دو تن از مریدان «ولادیمیر ژابونیتسکی» بوده و زندگی خود را وقف استقرار کنترل یهودیان تمام سرزمین فلسطین کرده بودند. به همین دلیل هر دوی آنها طرح تقسیم ۱۹۴۷ سازمان ملل راکه تمام سرزمین فلسطین را به یهودیان نمی‌داد، رد کردند.

بگین در سال ۱۹۴۷ گفت «سرزمین پدری ما غیرقابل تقسیم است، هر تلاشی برای تکه تکه کردن آن نه تنها مجرمانه بلکه بی‌اعتبار می‌باشد. کسی که حق ما را بر تمام این سرزمین برسمیت نشناسد حق ما را بر قسمت‌هائی از آن نیز برسمیت نخواهد شناخت.»[۳] وی اضافه کرد: «ما هرگز به تقسیم سرزمین خود تن در نخواهیم داد.»[۴] شعار سازمان تروریستی بگین، ایرگون، «هر دو سوی اردن» بود که اشاره به ادعاهای یهودیان بر تمام سرزمین فلسطین و اردن داشت.[۵] بگین هرگز این آرزو را انکار نکرد.

سفسطه

«برخی مفسران اسرائیلی پیش‌بینی کردند که بوجود آمدن اتحاد جدید (لیکود) آغازی برای پایان دوران بگین است.»

اریک سیلوربگین، ۱۹۸۴[۶]

واقعیت

در اسرائیل به طور قابل ملاحظه‌ای حمایت بیشتری از بگین و سیاست‌های توسعه‌طلبانه او وجود داشت. شکل‌گیری اتحاد لیکود در ۱۹۷۳ که از اتحاد احزاب دست راستی به رهبری حزب هروت بگین بوجود آمد زمینه را برای به قدرت رسیدن بگین در چهار سال بعد آماده کرد. ائتلاف لیکود، همانند خود بگین، آشکارا تمام همّ خود را برای حفظ فتوحات ۱۹۶۷ بکار می‌برد. مانیفست ۱۹۷۳ لیکود اعلام می‌داشت: «کشور اسرائیل این حق را دارد که خواهان حاکمیت بر یهودیه و سامریه و نوار غزه باشد. در عین حال اسرائیل به این ادعا شکلی قانونی داده و برای شناسائی آن تلاش می‌کند. هر طرحی که حاوی واگذار کردن قسمت‌هائی از شرق (سرزمین اسرائیل) به حاکمیت بیگانگان باشد، آنچنان که حزب کارگر پیشنهاد کرده است، نافی حقوق ما در این کشور خواهد بود.»[۷] بکار بردن عبارت «شرق سرزمین اسرائیل» برای اشاره به کرانه غربی در واقع نشانه‌ای از ادعای لیکود برای تمام ناحیه اردن بود.

از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۳ بگین مدت شش سال و سه ماه در رأس قدرت بود. او بیش از هر نخست‌وزیر دیگری، باستثنای دشمن قدیمی خود بن گوریون، حکومت کرد. او در دوران حکومت خویش تمام نیروی خشونت بار خود را بکار گرفت تا وطن باستانی یهود را به طور کامل برای اسرائیل تأمین نماید.

وقتی بگین به قدرت رسید حدود پنجاه هزار تن از یهودیان در منطقه اشغالی شرق بیت‌المقدس زندگی می‌کردند و حدود هفت هزار تن نیز در ۴۵ شهرک یهودی نشین در سایر مناطق اشغالی سکونت داشتند.[۸] [البته این آمار خود قرینه‌ای است بر اینکه حزب کارگر با ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین مخالف نبوده است. مقامات این حزب در بیان اهدافشان صداقت کمتری داشتند.] هنگام استعفای بگین در شش سال بعد تعداد شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه غربی به یکصد و دوازده و در نوارغزه به پنج مورد بالغ می‌شد. ارتفاعات جولان و شرق بیت‌المقدس نیز رسماً به اسرائیل منضم شده بود. بدون در نظر گرفتن حدود یکصد هزار یهودی ساکن شرق بیت‌المقدس، تعداد یهودیان مهاجر نشین بالغ بر ۴۰۰۰۰ نفر می‌شدند.[۹]

هنگامی که از بگین سئوال شد دوست دارد تاریخ از او چگونه یاد کند؟ پاسخ داد: «به عنوان مردی که مرزهای (سرزمین اسرائیل) را برای ابد تثبیت کرده است.»(۱۰) اریک سیلور آگاه‌ترین شرح حال نویس بگین نتیجه می‌گیرد: «اولویت اصلی برای بگین حفظ تمام وطن‌باستانی شرق اردن برای یهودیان بود. در زمان کناره‌گیری بگین از قدرت حتی مخالفین او اذعان داشتند که هیچ رهبری با بذل مساعی کمتر و وسعت دید کمتر نمی‌توانست مرزهای باقی مانده از تقسیم را اصلاح کند. اسرائیلی که مناخیم بگین در ذهن خود بوجود آورده بود بیشتر یهودی، بیشتر مهاجم و بیشتر درون‌گرا می‌بود.»(۱۱)

سفسطه

«آنان که در صمیمت و اشتیاق اسرائیل برای دادن قربانی به منظور دستیابی به صلح تردید دارند باید اسرائیل را در بوته آزمایش قرار دهند.»

موشه آراد، سفیراسرائیل در ایالات متحده، ۱۹۸۸(۱۲)

واقعیت

هنگامی که در ۱۹۸۳ اسحاق شامیر جانشین بگین شد در سخنرانی آغاز کارش تعهد کرد که به «کار مقدس» ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه غربی ادامه دهد.(۱۳) شامیر به گفته خود وفا کرد. او به روند شهرک سازی در مناطق اشغالی به نحو چشمگیری سرعت بخشید. بیشترین فعالیت‌های شهرک‌سازی یهودی‌نشین در تاریخ حکومت اسرائیل در دوران او انجام گرفت.

طبق گزارش وزارت خارجه آمریکا، در هنگام شکست شامیر در انتخابات سال ۱۹۹۲ شمار یهودیان مهاجر نسبت به زمان آغاز حکومت او دو برابر شده بود. در شرق بیت‌المقدس تعداد یهودیان به ۱۲۹۰۰۰ نفر می‌رسید، ۹۷۰۰۰ یهودی در ۱۸۰ شهرک یهودی‌نشین کرانه غربی سکونت داشتند و نیمی از این منطقه به طور انحصاری توسط یهودیان کنترل می‌شد.

۳۶۰۰ نفر در ۲۰ شهرک نوار غزه و ۱۴۰۰۰ نفر در ۳۰ شهرک بلندی‌های جولان ساکن بودند.(۱۴)

شکست شامیر هنگامی رخ داد که وی درگیر یکی از بزرگترین عملیات ساختمانی در مناطق اشغالی بود. یک بررسی گروه اسرائیلی «صلح اکنون» حاکی است که اسرائیل در سال ۱۹۹۱ ساخت ۱۳۶۵۰ واحد مسکونی را در مناطق اشغالی آغاز کرد. این رقم یک افزایش ۶۵ درصدی را در طول یک سال نسبت به آنچه که در خلال ۲۳ سال گذشته ساخته شده بود، نشان می‌دهد(۱۵)، البته این رقم تعداد ۱۰۰۰۰ واحدی را که در شرق بیت‌المقدس در دست ساختمان بود، شامل نمی‌شد.(۱۶) بنا به نقل واشنگتن پست: «در ۱۸ ماه آخر دولت شامیر، اسرائیل بزرگترین عملیات خانه‌سازی را در تاریخ ۲۴ ساله حکومت بر مناطق اشغالی آغاز کرد.»(۱۷)

یک نمونه واقعی از موضع رهبران لیکود در قبال برنامه زمین در برابر صلح در بیانیه شامیر پس از شکست در انتخابات ۱۹۹۲ دیده می‌شود: «من مدت ده سال مذاکرات خودگردانی را ادامه دادم و در این فرصت نیم میلیون نفر را در کرانه‌غربی مستقر کردیم»(۱۸) شامیر مبارزات انتخاباتی خود را با اعلام این مطلب آغاز کرده بود که او درصدد است به غیرکلیمیان جهان بگوید هیچ چیز نمی‌تواند ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین را در مناطق اشغالی متوقف کند.(۱۹)

در نتیجه روند رو به رشد جابجائی یهودیان مهاجر به مناطق اشغالی در خلال حکومت دو نخست وزیر حزب لیکود مبارزه بین اسرائیل و فلسطینی‌ها بیش از هر زمان دیگر پیچیده‌تر شد. اگر صلحی باید برقرار می‌شد اسرائیل مجبور بود زمین‌هائی را که به شهرک‌سازی اختصاص داده می‌شد به فلسطینی‌ها باز پس دهد و اکنون با حضور هزاران تن از یهودیان در زمین‌های متعلق به فلسطینی‌ها اقدام اساسی مشکل‌تر و مشکل‌تر می‌شد.

فصل یازدهم

انتفاضه

جنبش انتفاضه، (لغت عربی به معنای بلرزه درآوردن)، در نهم دسامبر ۱۹۸۷ در ناحیه پرجمعیت نوار غزه آغاز شد و با سرعت سراسر کرانه باختری را فرا گرفت. تمام جمعیت یک میلیون و هفتصد هزار نفری فلسطین که از سال ۱۹۶۷ در مناطق تحت اشغال اسرائیل بسر می‌بردند، به این جنبش پیوستند. اولین محرک ظاهری این جنبش را می‌توان حادثه تصادفی دانست که در هشتم دسامبر در نزدیکی اردوگاه آوارگان فلسطین موسوم به «جبالیا» به وقوع پیوست. در این حادثه یک کامیون نظامی اسرائیلی با گروهی از فلسطینیان برخورد کرد و درنتیجه چهار کشته و هفت زخمی برجای گذاشت. قبل از آن در ششم دسامبر یک فروشنده یهودی در نوار غزه در اثر ضربات کارد از پای درآمده بود و فلسطینی‌ها با ارتباط دادن این دو حادثه به یکدیگر گمان داشتند که این تصادف عمدی بوده است.[1] ناظرین امور همچنین اعتقاد دارند که دو واقعه غم‌انگیز که در ماه گذشته رخ داده بود به شکل‌گیری جنبش دامن زده است: واقعه اول ماجرای یک جوان فلسطینی بود که با انجام عملیات جسورانه انتحاری شش سرباز اسرائیلی را به هلاکت رساند؛ واقعه دوم بی‌اعتنائی آشکار دول عربی نسبت به وضع اسفناک فلسطینی‌ها در اجلاس سران اتحادیه عرب در امان بود که فلسطینی‌ها را دچار سرخوردگی شدید کرد.

انتفاضه در مبارزه‌ای درگیر شد که یک سوی آن سربازان کاملاً مجهز اسرائیلی و در سوی دیگر آن هزاران تن از نوجوانان و زنانی هستند که تنها اسلحه آنها سنگ می‌باشد. در نتیجه روش وحشیانه اسرائیل در سرکوب این قیام تاکنون، (تاریخ تحریرکتاب)، بیش از هزار تن جان باختند که این امر محکومیت جهانی اسرائیل را در پی داشته است. انتفاضه همچنان ادامه دارد.

سفسطه

«به نظر ما اسرائیل نه تنها حق دارد بلکه ملزم است که برای حفظ و یا اعاده نظم در مناطق اشغالی اقدام نماید و برای دستیابی به این هدف می‌تواند به نحو مقتضی به زور متوسل شود.»

ریچارد شیفتر، دستیار وزیر خارجه آمریکا در امور حقوق بشر، ۱۹۸۸[۲]

واقعیت

اسرائیل در تلاش برای سرکوب قیام فلسطینی‌ها، بیش از ده‌ها هزار تن از آنان را کشته و یا زخمی کرده است، آنها را شکنجه نموده، دچار نقص عضو کرده و زندانی و تبعید نموده است.

در آغاز پنجمین سال قیام، اواخر ۱۹۹۱، مرکز اطلاعات حقوق بشر فلسطین در بیت‌المقدس و شیکاگو گزارش آماری زیر را منتشر نمود: ۹۹۴ مورد کشتار فلسطینی‌ها توسط نیروهای اسرائیلی، ۱۱۹۳۰۰ مجروح، ۶۴ مورد تبعید، ۱۶۰۰۰ مورد بازداشت، مصادره ۹۷۸۳۰ جریب زمین، تخریب و یا مهر و موم ۲۰۷۴ باب منزل مسکونی، ده هزار ساعت منع عبور و مرور، و ریشه‌کن کردن ۱۲۰۰۰۰ اصله درخت.[۳]

اگرچه این آمار از سوی کسانی است که در قیام درگیر هستند اما حتی ارقام محافظه‌کارانه وزارت خارجه آمریکا حاکی از آن است که در چهار سال اول انتفاضه ۹۳۰ تن از فلسطینی‌ها به دست سربازان اسرائیلی کشته شده‌اند.[۴]

اقدامات بی‌رحمانه اسرائیل برای سرکوب انتفاضه اول بار در سخنان اسحاق رابین وزیر دفاع انعکاس داشت. وی در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۸ ضمن اعلام سیاست «استخوان‌های شکسته» اظهار داشت اسرائیل برای سرکوب قیام از «زور، قدرت، جنگیدن» استفاده خواهد کرد.[۵]

اسحاق شامیر نخست وزیر گفت: «اکنون وظیفه ماست که حصاری از ترس و وحشت بین فلسطینی‌ها و نظامیان اسرائیلی ایجاد کنیم. بار دیگر باید وحشت مرگ را در میان اعراب منطقه گسترش دهیم تا آنها را از دست زدن به حملات بیشتر علیه خودمان باز داریم.»[۶]

به نظر می‌رسد دولت اسرائیل نصایح هنری کیسینجر وزیر خارجه سابق آمریکا را آویزه گوش کرده بود بنابه گزارش نیویورک تایمز کیسینجر در فوریه ۱۹۸۸ به گروهی از رهبران یهودیان آمریکا در نیویورک پیشنهاد کرده بود که «اسرائیل باید سریعاً با بی‌رحمی و شدت عمل هرچه زودتر انتفاضه را سرکوب کند. این قیام باید فوراً فرو نشانده شود. در مرحله اول باید مانند آفریقای جنوبی دوربین‌های تلویزیونی را دور نگهداشت. بدون تردید انتقادات جهانی برانگیخته می‌شود ولی در مدت کوتاهی همه چیز منتفی خواهد شد. برای باخت به علت اعتدال و میانه روی جایزه‌ای وجود ندارد.»(۷)

سربازان اسرائیلی برای سرکوب قیام مشخصاً مردان سالخورده، زنان و کودکان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. «آنجلا ویلیامز» کفیل آژانس معاضدت و کار ملل متحد برای پناهندگان در نوار غزه در آغاز سرکوبی‌ها گفت: «از مشاهده بی‌رحمی‌های اعمال شده در ضرب و شتم افراد بخصوص مردان سالخورده و زنان به شدت تکان خوردیم.»(۸) بنیاد سوئدی «حفظ کودکان» در اواسط سال ۱۹۹۰ گزارش داد: «سربازان اسرائیلی با کودکان فلسطینی رفتاری فوق‌العاده خشونت‌بار و ددصفتانه دارند.» این گزارش می‌افزاید: در خلال دو سال اول قیام ۱۵۹ کودک با حد متوسط سنی ده سال کشته و ۶۵۰۰ کودک در نتیجه تیراندازی سربازان اسرائیلی زخمی شده‌اند. در همین مدت ۳۵۰۰۰ تا ۴۸۰۰۰ کودک دیگر (که چهل درصد آنها ده ساله و کوچک‌تر بودند) برای درمان صدمات وارده تحت معالجه قرار گرفتند.(۹)

اسرائیل و حامیان آن مدعی هستند که انتفاضه ناشی از خشم فلسطینی‌ها برای اشغال سرزمینشان نیست بلکه نیروهای خارجی عامل بوجود آمدن و گسترش آن هستند اما این ادعائی کاملاً دور از حقیقت می‌باشد. خبرنگار نیویورک تایمز در آن هنگام «توماس فریدمان» بود که به خاطر پوشش خبری تهاجم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ و همچنین اوضاع اسرائیل در سال ۱۹۸۷ برنده جایزه پولیتزر شد. وی در آغاز قیام نوشت: «برخوردهای اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها در دو هفته گذشته تنها تأکیدی است بر جنگ داخلی که از قبل در اینجا جریان دارد... اینکه در هر هفته تعداد زیادی از اسرائیلی‌ها یا فلسطینی‌ها کشته نمی‌شوند به معنای عدم ادامه جنگ نیست.

در سه سال گذشته به ندرت هفته‌ای می‌گذشت که در خلال آن یک اسرائیلی یا فلسطینی کشته یا زخمی نشده باشد.»(۱۰)

«مراک گلدینگ»[۱] معاون دبیرکل سازمان ملل در امور سیاسی خاص پس از دیداری از مناطق اشغالی در اوایل سال ۱۹۸۸ گزارش داد: «طغیان و آشوب در شش هفته گذشته بیانگر احساس سرخوردگی و نومیدی مردم مناطق اشغالی است. مردمی که بیش از نیمی از آنها چیزی نمی‌دانند جز اینکه اشغالگران منکر حقوق مشروع آنها هستند.»(۱۱)

سفسطه

«اداره کرانه باختری و نوار غزه توسط اسرائیل نسبتاً مشفقانه و ملاطفت‌آمیز بوده است»
آیپاک، ۱۹۸۹(۱۲)

واقعیت

هیچ چیز ملاطفت‌آمیزی در سرزمین‌های اشغالی که اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ متصرف شده، وجود ندارد شاباک، پلیس مخفی اسرائیل، (سابقاً شین بت)، به طور منظم و سیستماتیک به حقوق مشروع فلسطینیها تجاوز می‌کند. شاباک در سرزمین‌های اشغالی حاکم مطلق است. یکی از مؤثرترین اشکال این تعدی در قدرت تصمیم‌گیری این سازمان در صدور اجازه به فلسطینی‌های مناطق اشغالی برای انجام معمولی‌ترین امور زندگی روزانه نمایان می‌شود.(۱۳) در نگاه اول این رویه ممکن است مشفقانه به نظر آید ولی مقامات اسرائیلی در مناطق اشغالی صدور چنین اجازه‌ای را تبدیل به انجام یک سلسله کارهای اداری زجر آور کرده‌اند.

واشنگتن پست گزارش می‌دهد اسرائیل آگاهانه و عمداً سیستمی را اتخاذ کرده است که زندگی روزانه را برای فلسطینی‌های مناطق اشغالی سخت و دردناک می‌کند. طبق گفته «جاناتان

کُتّاب»[1] وکیل دعاوی سرشناس فلسطینی: «منظور اصلی این جریان اداری خرد کردن مردم، درهم شکستن مقاومتشان و وادار کردن آنها به درک این نکته است که هرچه انجام می‌دهند نظام حاکم قادر به کنترل آنها بوده و در عین حال می‌تواند منکر حقوق آنان شود.»(۱۴)

سیستم اعطای مجوز همه جانبه از اوائل سال ۱۹۸۸ به اجرا درآمد و از آن زمان به بعد زندگی را برای فلسطینی‌ها زجر آور کرد. کانون و مرکز اصلی این سیستم یک فرم درخواست یک صفحه‌ای با عنوان «تقاضای صدور مجوز اداره امور کشوری ناحیه یهودیه و سامریه» می‌باشد. از ۱۹۸۸ به بعد فلسطینی‌ها برای انجام هر یک از کارهای بیست و سه گانه، از شماره‌گذاری اتومبیل گرفته تا ساخت یک کارخانه، باید این فرم را پر کنند. تمام متقاضیان در هر گروه سنی برای انجام کارهای روزانه و معمولی از قبیل ثبت تولد نوزاد، ثبت نام در مدرسه، گرفتن یک خط تلفن، دریافت مستمری، مسافرت به خارج و حتی خرید قبر ملزم به پرکردن این فرم هستند.

این فرم‌ها برای تائید باید توسط هفت اداره مختلف اسرائیلی که هر یک با دیگری ساعت‌ها فاصله دارند مهر و امضاء شود. متقاضیان باید اثبات کنند که هیچ‌گونه تعهد مالی انجام نشده از جمله برگ جریمه رانندگی و یا مالیات پرداخت نشده ندارند. بنا به گفتهٔ «جکسون دیهل»[2] خبرنگار واشنگتن پست: «برای فلسطینی‌ها نبرد زندگی روزانه به معنای انجام امور ساده‌ای مانند ثبت نام برای دریافت گواهینامه رانندگی و یا شناسنامه می‌باشد. تشریفات انجام اینگونه امور مستلزم صرف هفته‌ها وقت در بیش از نیم دو جین از ادارات دولتی از جمله ممیزی مالیات محلی و ناحیه‌ای است.»(۱۵)

این احساس سرخوردگی و خشم در فلسطینی‌های مناطق اشغالی بود که آتش قیام را شعله‌ور ساخت. روش‌هائی که اسرائیل، به خصوص از آغاز قیام، اتخاذ کرده است به طور مداوم توسط تمامی سازمان‌های حقوق بشر در سراسر جهان، شهود منحصر به فرد، اعضای سازمان ملل متحد از جمله ایالات متحده محکوم شده است.(۱۶) نمونه‌ای از گزارش‌های بی‌شمار انتقادگونه عبارتند از:

■ گزارش گولدینگ، ۱۸ ژانویه ۱۹۸۸ ـ مارک گولدینگ معاون دبیرکل سازمان ملل متحد برای امور سیاسی خاص در اوایل سال ۱۹۸۸ در یک بررسی که به عمل آورد به این نتیجه رسید که اسرائیل در زمینه‌های وسیع و متعددی حقوق بشر را که در کنوانسیون چهارم ژنو برای حمایت از غیرنظامی در زمان جنگ، مصوب ۱۲ اوت ۱۹۴۹، تضمین شده نقض کرده است.

اسرائیل با انجام تنبیهات دسته جمعی، تلاش برای تغییر وضع حقوقی بیت‌المقدس، اخراج فلسطینی‌ها و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی و ویران کردن منازل مسکونی و املاک مشخصاً مواد ۲۳، ۴۷، ۴۹ و ۵۳ کنوانسیون مزبور را نقض کرده است. بعلاوه انجام اعمال وحشیانه علیه غیر نظامیان حاکی از نقض آشکار ماده ۳۲ می‌باشد.(۱۷)

■ گزارش جامعه اروپائی، ۸ فوریه ۱۹۸۸ ـ دوازده کشور عضو جامعه اروپائی اقدامات خشونت بار اسرائیل را محکوم کردند. در گزارش کشورهای عضو آمده است: «از اقدامات سرکوب گرانه اسرائیل که طی آن حقوق بین‌الملل و حقوق بشر آشکارا نقض شده است عمیقاً اظهار تأسف می‌کند. اسرائیل باید این اقدامات سرکوب‌گرانه را متوقف کند.» اعضای جامعه اروپائی «نگرانی عمیق خود را از وخامت اوضاع ابراز می‌دارند.»(۱۸)

■ گزارش پزشکان حقوق بشر، ۱۱ فوریه ۱۹۸۸ ـ گروهی مرکب از چهار پزشک آمریکائی، سه نفر از هاروارد و یک نفر از دانشگاه نیویورک، به نمایندگی از سوی پزشکان حقوق بشر، یک سازمان مستقل در بوستون، پس از دیدار یک هفته‌ای از مناطق اشغالی گزارش دادند که: «اسرائیل خشونت لجام گسیخته‌ای را توسط ارتش و پلیس در مناطق اشغالی آغاز کرده است.» پزشکان مزبور گفتند با بررسی وضعیت فلسطینی‌های صدمه دیده مشخص شد که بسیاری از این صدمات به طور سیستماتیک توسط سربازان اسرائیلی وارد آمده است. آنها در گزارش خود اضافه کردند سربازان ضربات خود را عمداً به نحوی وارد می‌کنند که به شکستن دست و بازو و پاها منجر می‌شود.(۱۹)

■ گزارش گروه‌های پزشکی و حقوق بشر، ۳۰ مه ۱۹۸۸ ـ پزشکان فلسطینی، مقامات سازمان ملل متحد و نمایندگان سازمان عفو بین‌الملل گزارش دادند بکارگیری گسترده و بدون

۱۲۰۰ تن از فلسطینی‌ها، ده‌ها مورد سقط جنین و یازده فقره مرگ شده است. گزارش این گروه‌ها حاکی است که مدارک کاملاً مستندی وجود دارد مبنی بر اینکه سربازان اسرائیلی گلوله‌های گاز اشک آور را به داخل خانه‌ها، اطاق‌های دربسته و بیمارستان‌ها شلیک کرده‌اند.(۲۰)

■ گزارش سازمان عفو بین‌الملل، ۱۷ ژوئن ۱۹۸۸ ـ سازمان عفو بین‌الملل گزارش ویژه‌ای را منتشر نمود که در آن از به کارگیری گسترده گلوله‌های واقعی توسط سربازان اسرائیلی که منجر به کشته شدن زنان، کودکان زیر چهارده سال و مردان سالخورده شده است، شدیداً انتقاد می‌کند. بسیاری از این کشته‌شدگان در تظاهرات خشونت‌آمیز شرکت نداشتند. این گزارش می‌گوید: «قرائنی وجود دارد حاکی از اینکه مقامات بلند پایه اسرائیلی اگر بکار بردن مهمات واقعی و اعمال خشونت غیرضروری را تشویق نکرده باشند، آشکارا از آن چشم‌پوشی کرده‌اند.»(۲۱)

■ محکومیت اسرائیل توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۳ نوامبر ۱۹۸۸ ـ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه‌ای که با ۱۳۰ رأی موافق در برابر ۲ رأی مخالف تصویب شد اسرائیل را به خاطر «کشتار و مجروح کردن فلسطینی‌های بی‌دفاع» محکوم کرد. این قطعنامه همچنین از اینکه اسرائیل قطعنامه پیشین سازمان ملل مبنی بر محکومیت چنین اقداماتی را نادیده گرفته است به شدت اظهار تأسف می‌کند. دو رأی مخالف این قطعنامه به ایالات متحده و اسرائیل تعلق داشت.(۲۲)

■ محکومیت اسرائیل توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۲۰ آوریل ۱۹۸۹ ـ مجمع عموم سازمان ملل متحد طی قطعنامه‌ای اسرائیل را به خاطر نقض مکرر حقوق بشر محکوم کرد و از آن کشور خواست که به تیراندازی به سوی غیرنظامیان و محدودیت‌های اعمال شده برای انجام فرائض مذهبی در کرانه باختری و نوار غزه پایان دهد. این قطعنامه با ۱۲۹ رأی موافق و ۲ رأی مخالف تصویب شد. ایالات متحده و اسرائیل به این قطعنامه رأی مخالف دادند.(۲۳)

■ گزارش شاهد غیردولتی، ۲ مارس ۱۹۹۰ ـ دکتر «مارین رابنبرگ»[۱] پزشک ساکن

فلوریدا که در سال ۱۹۸۹ به عنوان پزشک داوطلب در نوار غزه خدمت می‌کرد دریافت که اسرائیلی‌ها از انجام مراقبت‌های کامل پزشکی در مورد فلسطینی‌ها جلوگیری می‌کنند وی گزارش داد: «کارشکنی‌های اداری مراقبت‌های پزشکی را محدود می‌کند... استفاده از تسهیلات رادیوئی از جمله فراخوان (بیپر) برای پزشکان ممنوع است... مقامات اسرائیلی با ممانعت از بازگشت پزشکان فلسطینی که در خارج تحصیل کرده‌اند امکانات پزشکی را محدودتر می‌کنند. عدم وجود سرویس‌های مناسب؛ منع عبور و مرور مداوم شبانه، منع عبور و مرور ۲۴ ساعته برای روزها و هفته‌ها، مقررات نظامی که اقامت شبانه را در اسرائیل برای اهالی غزه ممنوع کرده است، تمام اینها دست به دست هم داده تا درد، رنج و ناتوانی و مرگ و میر بیماران فلسطینی افزایش یابد.»[۲۴]

■ گزارش جیمی کارتر، ۱۹ مارس ۱۹۹۰ ـ کارتر رئیس جمهور اسبق آمریکا در اوایل سال ۱۹۹۰ از اسرائیل دیدن کرد. او گفت: «آنچه که درباره آن صحبت می‌کنم یک حکومت خودکامه است که فلسطینی‌های تحت کنترل خود را از حقوق اولیه انسانی محروم کرده است.»[۲۵] وی اضافه کرد: «به سختی می‌توان خانواده‌ای را در کرانه باختری و نوار غزه یافت که یکی از اعضای ذکور آن توسط مقامات نظامی اسرائیل زندانی نشده باشد... حدود ۶۵۰ فلسطینی در نتیجه آتش سلاح‌های سربازان اسرائیلی کشته شده‌اند... آنها هنوز خانه‌ها را ویران می‌کنند و هنوز مردم را بدون هیچ اتهامی به زندان می‌اندازند.»[۲۶]

■ دیده‌بان خاورمیانه، ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۰ ـ سازمان حقوق بشر ایالات متحده دریافت که مقررات حاکم بر استفاده از سلاح گرم در اسرائیل به نحوی است که اجازه استفاده بی‌جهت از این نوع سلاح را می‌دهد. این سازمان به منظور کاهش تلفات ناشی از تیراندازی بی‌مورد توسط سربازان اسرائیلی خواستار اصلاح فوری این مقررات گردید. این گزارش دولت اسرائیل را به خاطر کوتاهی در مجازات سربازانی که به طور غیرقانونی مرتکب کشتار شده‌اند مورد انتقاد قرار می‌دهد.[۲۷]

■ گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد، اول نوامبر ۱۹۹۰ ـ خاویر پرز دکوئیار، دبیرکل

برای حمایت از زندگی فلسطینی‌های تحت کنترل اسرائیل در مناطق اشغالی برآید.[۲۸] یکی از پیشنهادات دکوئیار این بود که از ۱۶۴ کشور امضاء کننده کنوانسیون چهارم ژنو، در ارتباط با حمایت از غیرنظامیان در زمان جنگ، دعوت شود تا پیرامون نقض حقوق بشر توسط اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی در جنگ ۱۹۷۶ به گفتگو بنشینند. وی اضافه کرد «تصمیم فلسطینی‌ها برای مقاومت از طریق انتفاضه قرینه‌ای است بر اینکه اشغال سرزمینشان را رد می‌کنند و خود را برای اعمال حقوق سیاسی مشروع خویش از جمله حق خود مختاری متعهد می‌دانند. آنچه که امروز در برابر ما قرار داد این است که چه اقدام عملی توسط جامعه بین‌المللی می‌تواند به عمل آید تا امنیت و حمایت از غیر نظامیان فلسطینی را که در مناطق اشغالی تحت کنترل اسرائیل زندگی می‌کنند تأمین نماید. واضح است که درخواست‌های بی‌شماری که از سوی شورای امنیت، از سوی اینجانب به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد، از سوی دولت‌های عضو این سازمان و بالاخره از سوی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از مقامات اسرائیلی به عمل آمده است تا به تعهدات خود در مورد کنوانسیون چهارم ژنو پای بند باشند تاکنون بی‌نتیجه مانده است.»[۲۹] اسرائیل این گزارش را با دستاویز اینکه «یک طرفه» است رد کرد و ایالات متحده نیز تمایلی به پیگیری موضوع نشان نداد.[۳۰]

■ محکومیت اسرائیل توسط شورای امنیت، ۶ ژانویه ۱۹۹۲ ـ شورای امنیت سازمان ملل متحد باتفاق آراء قطعنامه‌ای را تصویب کرد که در آن: «تصمیم اسرائیل برای از سرگیری اخراج غیرنظامیان فلسطینی» به شدت محکوم شده و آن را نقض مفاد کنوانسیون چهارم ژنو می‌داند. در این قطعنامه به سرزمین‌های اشغالی به عنوان «قلمرو فلسطین... شامل بیت‌المقدس»[۳۱] اشاره می‌شود. از آغاز قیام انتفاضه این هفتمین بار بود که شورای امنیت قطعنامه‌ای را تصویب می‌کرد که در آن از اسرائیل می‌خواست از اخراج فلسطینی‌ها خودداری کند و یا از انجام چنین اقدام‌هایی اظهار تأسف شده بود. ایالات متحده در سه مورد به این قطعنامه‌ها رأی ممتنع داده بود.[۳۲] در مجموع این شصت و هفتمین بار بود که شورای امنیت قطعنامه‌ای را در محکومیت اسرائیل تصویب می‌کرد.

سفسطه

«من تردیدی در ذهن خود ندارم که اسرائیل نسبت به دیگران (سایر کشورها) در سطح بالاتری قرار دارد.»

ریچارد شیفتر، دستیار وزیر خارجه آمریکا در امور حقوق بشر، ۱۹۹۰(۳۳)

واقعیت

شیفتر این سخنان را در نهم مه ۱۹۹۰، دو سال و نیم پس از آغاز قیام انتفاضه، در خلال ادای شهادت در کمیته مجلس نمایندگان که برای بررسی انتفاضه تشکیل شده بود، ایراد کـرد. ولی سایر شهود نظیر «میشل پوزنر»[۱] مدیر اجرائی کمیته حقوق‌دانان برای حقوق بشر «کِـنِث روث»[۲] معاون سازمان دیده‌بان حقوق بشر و «سارا روی»[۳] کارشناس علمی نوار غزه شـهادت شیفتر را رد کردند. همه آنها تائید کردند که بکارگیری روش‌های افراطی و شدت عمل تـوسط اسرائیل بسیاری از مرگ‌های بی مورد و اجتناب‌پذیر از جمله مرگ ۱۰۲ نوجوان زیـر شـانزده سال، ادرپی داشته است. آنها همچنین از اسرائیل به خاطر شکنجه زندانیان، بازداشت‌های بدون اتهام و محاکمه فلسطینی‌ها، تخریب خـانه‌های اعـراب و اخـراج فـلسطینی‌ها بشـدت انـتقاد کرد.(۳۴)

کمیته ضد تبعیض اعراب آمریکائی خواستار برکناری شیفتر شدند و او را متهم کردند که آگاهانه انتقادات علیه اسرائیل را فرو نشانده است. کابینه بوش این درخواست را رد کرد. کمیته ضد تبعیض پی برد که شیفتر یکی از بنیانگذاران انستیتوی یهود برای امور امنیت ملی می‌باشد. این سازمان به منظور آگاه کردن محافل دفاعی و امنیت ملی از ارزش همکاری استراتژیک بین آمریکا و اسرائیل تشکیل شده است. «عابدین جابارا» رئیس کمیته ضد تبعیض شیفتر را متهم کرد که: «بیش از آنکه در فکر حمایت از حقوق بشر و فراهم آوردن موجبات اجرای تـعهدات

آمریکا باشد نگران تصویر اسرائیل در اذهان است». «جابارا» تقاضای ملاقات و مناظره با شیفتر را مطرح کرد ولی با آن موافقت نشد.[۳۵]

علیرغم شهادت شیفتر، دفتر خود او در وزارت خارجه آمریکا گزارش‌هایی را در مورد انتفاضه منتشر کرد که هیچ‌گونه تردیدی در مورد ماهیت و وسعت دامنه سوء رفتار اسرائیل باقی نگذاشت. برخی موارد برگرفته از این گزارش‌ها، منتشره از سوی وزارت خارجه ایالات متحده ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱، به شرح زیر است:

■ ۱۹۸۸: وزارت امور خارجه ایالات متحده گزارش داد که ۳۶۶ فلسطینی توسط نیروهای اسرائیلی کشته شدند. همچنین ۲۳ تن دیگر از هنگام آغاز قیام در نهم دسامبر ۱۹۷۷ تا آخر آن سال بقتل رسیده‌اند. بنابراین مجموع کشته‌شدگان در مدتی کمتر از سیزده ماه به ۳۸۹ نفر یعنی هر روز بیش از یک نفر بالغ شده است. در گزارش اشاره می‌شود: «در سال ۱۹۸۸ پنج نفر از فلسطینی‌های غیرمسلح بازداشت شده و در وضعیتی سئوال‌برانگیز به قتل رسیده‌اند. بیش از بیست هزار فلسطینی زخمی و مجروح شده‌اند که این به معنای ۵۵ زخمی در هر روز می‌باشد.»

همچنین در این سال ۳۶ فلسطینی از سرزمین خود اخراج شده‌اند. ۱۰۸ باب منزل مسکونی ویران و ۴۶ باب مهر و موم شده است. در گزارش اضافه شده است: «علت بسیاری از این مرگ و جرح‌های قابل اجتناب این بود که سربازان اسرائیلی در موارد متعددی که خطری مهلک آنان را تهدید نمی‌کرد از سلاح گرم استفاده کردند... مقررات حاکم بر چگونگی بکارگیری سلاح گرم آن طور که باید رعایت نمی‌شود. تنبیهات متخلفین معمولاً بسیار ملایم و مداراگونه است و در قبال بسیاری از کشتارهای غیرقابل توجیه هیچ‌گونه اقدام انضباطی یا تعلیق متخلفین صورت نمی‌گیرد.» گزارش همچنین موارد ضرب و شتم گسترده را مورد توجه قرار می‌دهد: «سربازان نیروهای دفاعی اسرائیل با استفاده از باطوم و چماق استخوان‌های فلسطینی‌ها را شکستند و حتی افرادی را که در تظاهرات شرکت نداشتند و یا هنگام بازداشت مقاومت نمی‌کردند مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. سربازان مردم را شب هنگام از خانه‌ها بیرون می‌کشیدند و ساعت‌ها سرپا نگه می‌داشتند و مردان و پسربچه‌ها را جمع می‌کردند و به اتهام

واهی سنگ پرانی کتک می‌زدند. طبق گزارش‌ها حداقل سیزده تن از فلسطینی‌ها در نتیجه ضرب و شتم بقتل رسیده‌اند. از اواسط آوریل ۱۹۸۸ دیگر گزارشی درباره درهم شکستن عمدی استخوان‌های افراد نرسیده است ولی وصول گزارش‌های مربوط به ضرب و شتم‌های غیرقابل توجیه و کتک زدن‌های خشونت بار هنوز ادامه دارد.»(۳۶)

■ ۱۹۸۹: وزارت خارجه آمریکا گزارش داد در خلال سال ۱۹۸۹ اسرائیلی‌ها ۳۸۹ فلسطینی را به قتل رسانده‌اند که از جمله باید از یازده فقره قتل توسط مهاجران اسرائیلی و ده مورد قتل در نتیجه ضرب و شتم در خلال بازجوئی‌ها نام برد. تعداد فلسطینی‌هائی که توسط سربازان اسرائیلی مجروح و زخمی شده‌اند از پنج هزار تا بیست هزار نفر گزارش می‌شود. در خلال سال ۲۶ فلسطینی اخراج و بیش از ۱۲۷۰ نفر بازداشت شده‌اند، ۸۸ باب منزل مسکونی ویران و ۸۲ باب مهر و موم شده است. گزارش اضافه می‌کند: «رفتار خشونت‌بار و تحقیرآمیز با زندانیان در خلال بازجوئی‌ها و همچنین ضرب و شتم افراد مظنون همچنان ادامه دارد.»(۳۷)

■ ۱۹۹۰: وزارت خارجه آمریکا گزارش داد در سال ۱۹۹۰ اسرائیلی‌ها ۱۴۰ فلسطینی را بقتل رسانده‌اند. ده نفر از این تعداد توسط مهاجرین یهودی و بقیه توسط نیروهای امنیتی اسرائیل کشته شدند. گروه‌های حقوق بشر اطلاع دادند اعضای پلیس امنیتی که لباس معمولی بر تن دارند مانند جوخه‌های مرگ عمل می‌کنند. آنها بدون هیچ اخطار قبلی تظاهرکنندگان فلسطینی را پس از آنکه تسلیم شدند و یا از دستورات آنها اطاعت کردند، به قتل می‌رسانند.(۳۸) تعداد مجروحین فلسطینی در این سال بین چهار هزار تا ده هزار نفر گزارش شده است. ۱۲۶۳ نفر بازداشت شده و ۹۳ باب منزل مسکونی ویران و ۸۳ باب مهر و موم گردیده است. این گزارش مانند گزارش سال قبل می‌افزاید: «رفتار خشونت‌بار و تحقیرآمیز با زندانیان در خلال بازجوئی‌ها و همچنین ضرب و شتم افراد مظنون همچنان ادامه دارد.»(۳۹)

■ ۱۹۹۱: وزارت خارجه آمریکا گزارش داد که در سال ۱۹۹۱ نیروهای اشغالگر اسرائیلی ۹۷ فلسطینی را به قتل رساندند. گزارش می‌گوید گروه‌های حقوق بشر مانند سال ۱۹۹۰ مأموران امنیتی بدون یونیفرم اسرائیلی را متهم کردند که مانند جوخه‌های مرگ عمل کرده

و تظاهرکنندگان فلسطینی را که وارد به اطاعت نموده و یا تسلیم شده‌اند به قتل می‌رسانند.[۴۰] تعداد زخمی‌شدگان فلسطینی توسط سربازان اسرائیلی از ۸۴۱ تن تا ۵۰۰۰ نفر گزارش شده است. همچنین هشت تن از فلسطینی‌ها اخراج و ۱۴۰۰ نفر بازداشت شده‌اند. ۵۵ باب منزل مسکونی ویران و ۶۲ باب مهر و موم شده است. گزارش می‌افزاید: «گروه‌های حقوق بشر گزارش‌های مفصل و معتبری از شکنجه‌ها، فحاشی و بدرفتاری با فلسطینی‌های بازداشت شده در زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها منتشر کرده‌اند.»[۴۱]

فصل دوازدهم

شهروندان فلسطینی اسرائیل

شهروندان فلسطینی تبعه اسرائیل اقلیت قابل توجهی را در آن کشور تشکیل می‌دهند. تعداد آنها در سال ۱۹۹۲ به هشتصد هزار نفر یعنی ۱۸ درصد از کل جمعیت اسرائیل بالغ شده است.[۱] به طور رسمی این فلسطینی‌ها تبعه اسرائیل محسوب می‌شوند ولی در عمل از مزایای محدودی در رابطه با حقوق شهروندان برخوردارند. بر اساس تعدادی از قوانین که در آن‌ها حقوق انحصاری برای اتباع یهودی ملحوظ شده با فلسطینی‌ها به نحوی تبعیض گونه رفتار می‌شود.[۲] هیچ یک از حکومت‌های اسرائیل، اعم از کارگر یا لیکود، استقرار یک برابری واقعی را برای فلسطینی‌ها در نظر نداشته‌اند.

سفسطه

یهودی بودن دولت اسرائیل بدان معنا نخواهد بود که در آن شهروندان یهودی حقوقی بیشتر از غیر یهودیان خواهند داشت.

بیانیه آژانس یهود، ۱۹۴۷[۳]

واقعیت

یک کتاب تاریخ بسیار معتبر تحت عنوان فلسطین و اسرائیل، که در سال ۱۹۸۹ منتشر شد چنین نتیجه‌گیری می‌کند: « در عمل .... همواره به نحو گسترده و منظمی رفتار تبعیض آمیزی نسبت به شهروندان فلسطینی اسرائیل اعمال شده است. برخی از اسرائیلی‌ها،

اجتماعی و اقتصادی دارد. آنها این واقعیت را یکسره نادیده می‌گیرند که این امر اساساً سیاسی می‌باشد و با قدرت حکومت ارتباط دارد. فلسطینی‌ها هرگز نقشی در قدرت سیاسی کشور نداشتند و بنظر نمی‌رسد در آینده قابل پیش بینی بتوانند نقشی ایفا کنند. اگر چه برخی از فلسطینی‌ها بعنوان اعضای احزاب سیاسی صهیونیستی اجازه دارند در رأی گیری‌های داخلی احزاب فعالیت کنند ولی هرگز نمی‌توانند به موقعیتی مانند وزارت و یا مقامی در حزب دست یابند. نقش فلسطینی‌ها در این گونه موارد به این ادعا که اسرائیل رأی اعراب را مد نظر دارد مقبولیت می‌بخشد و به این ترتیب تصویری از اعمال یک دموکراسی با قابلیت بالا ارائه می‌دهد اما برای فلسطینی‌ها این یک دموکراسی بی پایه و عاری از مفهوم می‌باشد.»[۴]

رفتار تبعیض آمیز به محض آغاز کار اولین دولت اسرائیل شروع شد. در نتیجه جنگ ۱۹۴۸ حدود ۱۶۰۰۰۰ نفر از اعراب، اقلیتی معادل ۱۲/۵ درصد جمعیت آن زمان اسرائیل، در داخل مرزهای آن کشور باقی ماندند که با وجود اینکه در موطن خود بودند با آنها به مثابه بیگانگان رفتار می‌شد.[۵]

آنها هرگز از خطر آوارگی در امان نبودند. هزاران تن از فلسطینی‌ها از وطن خود آواره شدند. در اواخر سال ۱۹۵۰ دولت اسرائیل چهارده هزار نفر از فلسطینی‌های ساکن مجدلیه را از مساکن خود بیرون راند تا شهرک یهودی نشین «اشکلون» را در زمین‌های آنان ایجاد کند.[۶] همچنانکه مرزهای اسرائیل گسترش می‌یافت فلسطینی‌هائی که در داخل این مرزها زندگی می‌کرند خود بخود تبعه اسرائیل شناخته می‌شدند اگر چه آشکارا شهروند درجه دوم بشمار می‌امدند.

شهروندان فلسطینی تابع مقررات اضطراری دفاعی اسرائیل بودند که به موجب آن به جای حضور در برابر دادگاه‌های کشوری، باید در دادگاه‌های نظامی محاکمه می‌شدند. هر گونه تغییر مکان و جابجائی آنها بشدت محدود بود. هر لحظه در معرض خطر تبعید و یا بازداشت بدون حق پژوهش خواهی قرار داشتند. هر گونه فعالیت سیاسی سازمان یافته برای آنها ممنوع بود. مجبور بودند متون روزنامه و کتب درسی خود را قبل از چاپ برای سانسور ارائه دهند و

برای دریافت پروانه ساختمان نیز کاملاً محدودیت داشتند.(۷)

این مقررات نظامی تا سال ۱۹۶۶ در باره اعراب اسرائیلی اجـرا مـی‌شد. در ایـن سـال بالاخره کنشت قوانین ویژه‌ای راکه علیه آنها اعمال می‌گردید لغو کرد.(۸) اما به هر حال بسیاری از مقررات قوانین اضطراری دفاعی در قالب قوانین دیگری تا به امروز هـمچنان عـلیه اعـراب اسرائیلی بکار گرفته می‌شود.(۹)

سفسطه

«تنها فرقی که قانوناً بین اتباع یهودی و عرب اسرائیلی وجود دارد این است که اعراب ملزم نیستند در ارتش اسرائیل خدمت کنند.»

آیپاک، ۱۹۹۲(۱۰)

واقعیت

وقتی اسرائیلی‌ها می‌گویند شهروندان فلسطینی اسرائیل ملزم نیستند در ارتش اسرائیل خدمت نمایند سعی دارند این واقعیت راکه فلسطینی‌ها مجاز به خـدمت در ارتش اسـرائـیل نیستند، پنهان کنند. فلسطینی‌ها با محروم بودن از خدمت در ارتش اسرائیل بسیاری از مزایای اجتماعی راکه برای سربازان در نظر گرفته شده است، مانند بـرخـورداری از مسکـن مـناسب، خدمات اجتماعی و سایر یارانه‌ها را از دست می‌دهند.(۱۱)

تبعیض علیه فلسطینی‌هائی که در اسرائیل زندگی می‌کنند بسیار عمیق و خاصّ خود آنان می‌باشد و کاملاً در قوانین اسرائیل و مقررات حکومتی به چشم مـی‌خورد.(۱۲) نـمونه بسـیار آشکاری از این تبعیض، وجود این واقعیت است که هیچ فلسطینی از حق ابتدائی بازگشت به موطن خود برخوردار نیست در حالی که به موجب قانون موسوم به «قانون بازگشت» مصوب ۱۹۵۰ به یهودیان در سراسر جهان خود بخود تابعیت اسرائیل اعطاء می‌شود.(۱۳) نمونه دیگر اینکه فلسطینی‌ها مجبورند همواره کارت شناسائی خود را که در آن تأکید شده است دارنده آن

یهودی نیست، با خود داشته باشند.

به موجب قانون تابعیت ۱۹۵۲ داشتن هویت یهودی باعث می‌شود که تابعیت اسرائیلی یهودیان در هر جا که باشند داده شود ولی همین قانون آنچنان مقررات سختی را در مورد غیر یهودیان اعمال می‌کند که بسیاری از فلسطینی‌ها با آنکه خانواده آنها نسل اندر نسل در فلسطین زندگی کرده‌اند، نمی‌توانند از تابعیت اسرائیل برخوردار شوند.(۱۴)

طبق قانون دیگری که در ۱۹۵۲ از تصویب گذشت: «قانون وضعیت حقوقی آژانس یهود»، مزایای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خاصی فقط برای یهودیان در نظر گرفته شده است. بر اساس این قانون به اسرائیلی‌هائی که «هویت یهودی» دارند حقوق انحصاری از جمله حق خرید زمین اعطاء شده است. مؤسسات یهودی مانند «صندوق ملی یهود» از فروش زمین به غیر یهودیان منع شده‌اند و مقرر شده است که «تمام زمین‌ها را فقط برای یهودیان نگه دارند».(۱۵) این قانون تأکید می‌کند که کشور اسرائیل خود را بوجود آمده توسط تمام مردم یهودی می‌انگارد و بنابراین درهای آن بر روی تمام یهودیان باز است.(۱۶)

سایر قوانین تبعیض آمیز علیه اعراب مجموعه قوانینی است که برای مصادره املاک اعراب وضع شده است: قانون مصادره املاک در هنگام وضع فوق‌العاده (۱۹۴۹)، قانون املاک شخص غایب (۱۹۵۰) و قانون تملک زمین (۱۹۵۳) از جمله این قوانین می‌باشد. بر اساس قانون ۱۹۵۳ حدود یک میلیون جریب زمین که به هیجده هزار فلسطینی تعلق داشت، مصادره شد.(۱۷) «موشه کِرِن» خبرنگار روزنامه عبری زبان «هاآرتص» قوانین مربوط به زمین و مصادره آنرا «یک راهزنی عمده با ظاهری قانونی» توصیف کرد و نوشت: «صدها هزار دونام[۱] زمین متعلق به اقلیت عرب ضبط شده است.»(۱۸)

زمانی که قطعه زمینی به وسیله دولت یا صندوق ملی یهود، وابسته به سازمان جهانی صهیونیزم، تصرف می‌شد دیگر نمی‌توانست فروخته شده و یا به هر شکلی واگذار شود. این بدان معناست که این زمین باید «برای همیشه» به عنوان امانتی برای مردم یهود تلقی گردد. یک

معاهده بین دولت و صندوق ملی یهود وظیفه صندوق را «سودمند بودن برای مردمی که دارای مذهب، نژاد و اصل یهودی هستند» می‌داند. تا اوایل سال ۱۹۹۰ صندوق و حکومت مالک ۹۳ درصد زمین‌های اسرائیل بودند که اغلب آنها از فلسطینی‌ها مصادره شده بود. در سال ۱۹۶۷ هنگامی‌که معلوم شد برخی از یهودیان زمین‌های کشاورزی را به فلسطینی‌ها اجاره مجدد داده‌اند قانونی وضع شد که اجاره مجدد زمین را بدون کسب اجازه از وزیر کشاورزی ممنوع می‌کرد. به این ترتیب فلسطینی‌ها در جائی که می‌توانستند زندگی کنند و کسب و کاری داشته باشند، محدود تر شدند.[۱۹]

همان طور که «دانی رو بنشتاین» خبرنگار امور عربی روزنامه عبری زبان «داوار» در ۱۹۷۵ نوشت:« سیاست رسمی در قبال اعراب اسرائیلی این بوده و هست که در چهارچوب مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اجازه انجام هیچ گونه فعالیتی که ماهیت مستقل و عربی دارد، داده نشود.»[۲۰]

سفسطه

«دولت اسرائیل تساوی کامل حقوق سیاسی و اجتماعی را بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های عقیدتی، نژادی و جنسیت برای شهروندانش تأمین خواهد کرد.»

بیانیه استقلال اسرائیل، ۱۹۴۸[۲۱]

واقعیت

اگر چه بیانیه استقلال اسرائیل تساوی کامل تمام شهروندانش را وعده می‌دهد ولی همین بیانیه تأکید دارد: «اسرائیل یک کشور یهودی است .... که در آن بروی تمام یهودیان مهاجر گشوده است» و از تمام یهودیان در گوشه و کنار جهان می‌خواهد که: «نیروهای خود را به ما بپیوندید.» در خلال سال‌ها اسرائیل همواره به طور روز افزون بر صفت اختصاصی یهودی بودن کشور تأکید کرده است. به طور مثال به موجب قانونی که در سال ۱۹۸۵ تصویب

شد کسی که «موجودیت کشور اسرائیل را به عنوان کشور مردم یهود» قبول نداشته باشد نمی‌تواند مدیریت یک اداره دولتی را بعهده بگیرد[۲۲]، قانون پرچم و سمبل کشور مصوب ۱۹۴۹، ستاره داود را به عنوان پرچم رسمی کشور شناخت که «هویت بین کشور جدید و یهودیان» را منعکس می‌کند. همچنین MENORAH شمعدان هفت شاخه‌ای بعنوان سمبل کشور شناخته شد.[۲۳]

در نتیجه وجود اینگونه قوانین انحصار طلبانه بود که «دیوید شیپلر»[۱] خبرنگار نیویورک تایمز در سال ۱۹۸۳ گزارش داد که: «فلسطینی‌ها در سرزمین خود بیگانه هستند و به عنوان بخشی از یک ملت در یک کشور یهودی شناخته نمی‌شوند.[۲۴]» ایگال آلون وزیر خارجه سابق اسرائیل زمانی گفته بود: «لازم است آشکارا اعلام شود اسرائیل کشور یهودی یک ملیتی است. این واقعیت که اقلیت عربی در این کشور زندگی می‌کنند آنرا به یک کشور چند ملیتی تبدیل نمی‌کند.»[۲۵]

غم انگیز ترین جنبه اعمال تبعیض رسمی اسرائیل در سندی به تاریخ ۱۹۷۶ آشکار می‌شود. این سند بنام تهیه کننده آن «اسرائیل کوئینگ[۲]» نماینده وزارت کشور در ناحیه شمالی (جلیله)، گزارش کوئینگ نامیده شده است. در این گزارش طولانی از رشد فزاینده احساسات ناسیولیستی در بین فلسطینی‌ها اظهار نگرانی شده و راه‌های متعددی برای مضمحل کردن فلسطینی‌هائی که تابعیت اسرائیل را دارند، پیشنهاد می‌گردد. از جمله این راه‌ها «امکان تقلیل تمرکز موجود جمعیت اعراب»، «اتخاذ روش‌های ترجیحی در مورد گروه‌ها و افراد یهودی در زمینه اقتصادی از جمله واگذاری مشاغل»، تشویق دانشجویان و دانش آموزان عرب برای تحصیل در رشته‌های دشوار علمی زیرا «این گونه تحصیلات وقت کمتری برای درگیری در مسائل ناسیونالیستی باقی می‌گذارد و تعداد رد شدگان در امتحانات این رشته‌ها نیز بالاتر است و بالاخره تشویق دانشجویان عرب به ادامه تحصیل در خارج از کشور «در حالی که هم زمان بازگشت و اشتغال آنان مشکل‌تر خواهد شد ـ اتخاذ این سیاست باعث تشویق آنها به مهاجرت

نیز می‌شود.»[۲۶]

دولت اعلام داشت که این گزارش یک نظر شخصی است و سیاست رسمی محسوب نمی‌شود. ادعائی که به طور کلی توسط اعراب و سایر ناظران امور پذیرفته نشد.[۲۷] منتقدین این سیاست باقی ماندن کوئینگ را در پست خود به عنوان نماینده وزارت کشور در جلیله، تائیدی بر صحت نظریات خویش می‌دانند. بعلاوه «زوی آلدوراتی»[۱] همکار کوئینگ در تهیه گزارش، از سوی اسحاق رابین نخست وزیر به عنوان کاندیدای او برای پست مدیریت حوزه عربی حزب کارگر پیشنهاد شده است.

به هر حال رابین که در سال ۱۹۹۲ مقام نخست وزیری را در دست گرفت در سخنرانی آغاز کارش اظهار داشت: «امروز ۴۵ سال پس از تأسیس کشور اسرائیل، هنوز در بسیاری از مناطق شکاف‌های عمیقی بین یهودیان و اعراب وجود دارد. از طرف دولت جدید مایلم به تمام اعراب، دروزی‌ها و بدوها قول دهم که هر گونه تلاشی را برای از بین بردن این شکاف‌ها بعمل خواهم آورد.»

فصل سیزدهم

گروه فشار اسرائیلی

نفوذ اسرائیل بر دولت ایالات متحده، اساساً به علت آن چیزی که گروه فشار اسرائیلی نامیده می‌شود، به صورت افسانه‌ای در آمده است. علی رغم برخی بیانیه‌هاکه متواضعانه از عدم قدرت و کارآئی این گروه سخن می‌گویند تمام سیاست مداران، روزنامه‌نگاران و کسانی که تجربه مستقیمی با (لابی اسرائیل) دارند به نفوذ شدید هواداران اسرائیل در کنگره و در تنظیم سیاست خارجی ایالات متحده گواهی می‌دهند. از میان گروه‌های فراوان طرفدار اسرائیل هیچ یک سازمان یافته‌تر فعال تر و قدرتمند تر از «کمیته امور عمومی اسرائیل آمریکا = آیپاک[1]» نمی‌باشد. از سال ۱۹۵۱ به بعد این کمیته مهم ترین گروه فشار حامی اسرائیل در ایالات متحده است.[(۱)] نفوذ این کمیته در کنگره آنچنان است که اسرائیل برای بیش از دو دهه از کمک‌های فوق‌العاده مالی و مزایای خاص برخوردار شد و تمام این کمک‌ها بدون مطرح شدن حتی یک کلمه بحث جدی اعطاء گردیده است. در عین حال آیپاک به خاطر دسترسی آسان به عالی ترین سطوح دولتی مورد زشک و حسادت سایر گروه‌های فشار قرار دارد.[(۲)] امروز بودجه سالیانه آیپاک ۱۵ میلیون دلار است، حدود پنجاه هزار نفر عضو مقرری بگیر دارد و علاوه بر اداره مرکزی در واشنگتن در هشت شهر عمده دیگر ایالات متحده نیز دفاتری دائر کرده است. تأیید این کمیته از یک کاندیدای سیاسی معمولاً سرازیر شدن سیل اعانات و کمک‌ها را از سوی بیش از یک صد کمیته کاری طرفدار اسرائیل در گوشه و کنار کشور در پی خواهد داشت.[(۳)]

سفسطه

«در تجزیه و تحلیل نهائی، وجود منافع (برای طرفین) عامل استمرار روابط نزدیک ایالات متحده و اسرائیل می‌باشد و اعمال قدرت از سوی گروه‌های فشار نقشی در این باب ندارد.»

استفن سولارز[1] نماینده دموکرات از نیویورک، ۱۹۸۵[(۴)]

واقعیت

در سال ۱۹۸۷ نیویورک تایمز گزارش داد که آیپاک «به یک نیروی عمده در شکل دادن به سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده تبدیل شده است...... تشکیلات مزبور این قدرت را کسب کرده است که در برگزیدن کارکنان ستادی ریاست جمهوری اعمال نفوذ می‌کند عملاً هرگونه معامله تسلیحاتی با کشورهای عربی را متوقف می‌سازد و روابط صمیمانه بین پنتاگون و ارتش اسرائیل را تسریع می‌نماید. مقامات رهبری این تشکیلات به طور دائم طرف مشورت سیاست پردازان کاخ سفید، وزارت خارجه، سناتورها و ژنرال‌های عالیرتبه قرار می‌گیرند.» گزارش نیویورک تامیز نتیجه می‌گیرد که آیپاک «مورد غبطه و حسادت گروه‌های فشار رقیب بوده و عامل مهلکی برای کارشناسان امور خاورمیانه که مایل به تقویت روابط با کشورهای عربی طرفدار غرب هستند می‌باشد.[(۵)]»

یک سال بعد «اریک آلترمان[2]» گزارشگر مستقل، سازمان آیپاک را مورد بررسی قرار داد و به نتیجه مشابهی رسید. وی نوشت: «بدون هیچ تردیدی آیپاک متقدر ترین گروه فشار نژادی می‌باشد که در تاریخ آمریکا مشاهده شده است. نفوذ آیپاک نه تنها در کاپیتول هیل (کنگره)، بلکه در کاخ سفید، پنتاگون، وزارت خارجه، خزانه داری و تمام سازمان‌ها و ادارات بین آنها بخوبی احساس می‌شود. این نفوذ بر اساس یک همکاری دوستانه در اداره امور شکل نگرفته است بلکه غالباً بر عکس می‌باشد.»[(۶)]

«کاتلین کریستی سُن»[1] تحلیلگر سابق سیا در ۱۹۸۸ نوشت: «در دوران پرزیدنت ریگان، آیپاک به صورت یکی از تعیین کنندگان خط مشی سیاسی درآمد. نفوذ کمیته روابط عمومی اسرائیل آمریکا در کاخ سفید و همچنین در کنگره و در جریان تصمیم‌گیری‌ها آنچنان عمیق و همه جانبه است که امکان ندارد بتوان تشخیص داد در چه مقطعی فشار آنها پایان یافته و اندیشه‌های مستقل ریاست جمهوری آغاز می‌شود.»(۷)

سفسطه

«افسانه پردازی دیگری از وسعت دامنه نفوذ آیپاک و شکست ناپذیری آن حکایت می‌کند»

آی. اِل. کِنِن[2] یکی از بنیانگزاران آیپاک، ۱۹۸۱

واقعیت

در دوران ریگان آیپاک از نظر نفوذ و قدرت به نقطه اوج دیگری دست یافت. به آنچنان قدرتی رسید که «هدریک اسمیت» خبرنگار کهنه کار نیویورک تایمز با «اَبَر گروه فشار» نامیدن آیپاک نوشت: «آنچنان قدرت سیاسی کسب کرده است که در سال ۱۹۸۵ پرزیدنت ریگان را مجبور کرد قولی راکه به ملک حسین پادشاه اردن برای انجام یک معامله تسلیحاتی داده بود، زیر پا بگذارد. در ۱۹۸۶ این گروه فشار طرفدار اسرائیل موفق شد ریگان را از انجام معامله فروش جت‌های جنگنده به عربستان سعودی باز دارد. کار به جائی رسید که جورج شولتز وزیر خارجه به جای مشورت با رهبران کنگره با مدیر امور اجرائی آیپاک به گفتگو نشست تا دریابد چه میزان فروش سلاح به عربستان سعودی از نظر آیپاک قابل تحمل است.(۸) آیپاک آنچنان بر کابینه ریگان مسلط بود که «توماس داین» مدیر اجرائی آیپاک در بیست و هفتمین کنفرانس خط مشی سالیانه در ۱۹۸۶ اظهار داشت روابط بین اسرائیل و آمریکا (و یا تلویحاً برای آیپاک) هیچ گاه

بهتر از این نبوده است.[۹] «داین» گفت در سایه این پیشرفت یک مجموعه کلان از حمایت برای اسرائیل شخصاً در محدوده‌ای که ما بیشترین ضعف را داریم در حال شکل گیری است. در میان مقامات دولتی در وزارت خارجه، وزارت دفاع، خزانه داری، سیا، و همچنین در زمینه‌های علوم، بازرگانی، کشاورزی و سایر زمینه‌ها نفوذ خود را گسترش می‌دهیم. وی اضافه کرد پرزیدنت ریگان و شولتز وزیر امور خارجه دو تن از بهترین دوستان اسرائیل هستند و آنچه از خود باقی می‌گذارند برای امنیت اسرائیل در دهه‌های آتی مهم خواهد بود. «داین» گفت: «شولتز به او تعهد سپرده است آن چنان ترتیبات زیر بنائی را پی ریزی خواهد کرد تا اگر از امروز الی هشت سال آینده وزیر خارجه‌ای روی کار آید که نظر مثبت به اسرائیل نداشته باشد قادر نخواهد شد بر روابط پیچیده اداری بین اسرائیل و آمریکا که ما ایجاد کرده‌ایم فائق آید.»[۱۰] در سال ۱۹۶۸ «ریچارد اشتراس» یکی از کارکنان سابق آیپاک در واشنگتن پست نوشت: «سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده ناگهان به نفع اسرائیل تغییر جهت داد. این تغییر به نحوی بود که اینک می‌توانیم آنرا یک (انقلاب) بنامیم.» او از قول «داین» نقل می‌کند که گفته است: «روابط خاص با اسرائیل یک مشارکت عمیق و همه جانبه است که روز بروز به سوی یک اتحاد تمام عیار نظامی و دیپلماتیک پیش می‌رود.» اشتراوس می‌افزاید «طرفداران اعراب در وزارت خارجه تصدیق می‌کنند که این روزها در واشنگتن برای منافع اعراب به دشواری گوش شنوائی پیدا می‌شود.»[۱۱]

یک مقام سابق وزارت خارجه گفت: «ما قبلاً یک سیاست دو جانبه را اتخاذ کرده بودیم ولی اکنون فقط منافع اسرائیل مورد توجه قرار دارد.»[۱۲]

در واقع روابط در دوران ریگان آنچنان نزدیک گردید که برای یک مقام عالی رتبه در وزارت خارجه ایالات متحده غیر عادی نبود که به طور خصوصی با «داین» درباره مسائل سیاسی خاورمیانه و چگونگی اداره آن در کنگره به گفتگو بنشیند.[۱۳] پرزیدنت ریگان حتی طی یک تماس مستقیم تلفنی با «داین» از کمک آیپاک برای کسب موافقت کنگره در مورد تمدید

قبل از اینکه ریچارد مورفی معاون وزارت خارجه در امور خاور نزدیک از تصمیم کابینه ریگان در سال ۱۹۸۴ مبنی بر لغو فروش تسلیحات به اردن و عربستان سعودی مطلع شود، از این تصمیم آگاه شده بود.[۱۵]

این رابطه در دوران بوش رو به سردی گذاشت ولی کاملاً از بین نرفت. جیمز بیکر وزیر امور خارجه شخصاً به دیدار «داین» شتافت و ملتمسانه خواستار کمک او شد که اسرائیل را قانع نماید تا تقاضای خود را از آمریکا برای تضمین وام ده میلیارد دلاری در سال ۱۹۹۱ بتعویق اندازد ولی «داین» این درخواست را رد کرد.[۱۶]

سفسطه

«هیچ توجیهی برای فروش پیشرفته ترین هواپیماهای موجود در زرادخانه آمریکا به عربستان سعودی وجود ندارد.»

آیپاک، ۱۹۸۹[۱۷]

واقعیت

عربستان سعودی هر آنچه را که برای دفاع از خود نیاز دارد باید داشته باشد. ارزش روابط نزدیک با پادشاهی سعودی، که در خلال نیم قرن گذشته گسترش یافته است، با مصرف نفت از سوی آمریکائیان هر روز بیش از روز قبل آشکار می‌گردد. عربستان سعودی نه تنها یک تولید کننده عمده نفت و تثبیت کننده قیمت آن، بلکه یک متحد استراتژیک نیز می‌باشد. همچنانکه در سالهای ۹۱ـ۱۹۹۰ نشان داده شد نیروهای آمریکائی از قلمرو سعودی، و نه از اسرائیل، برای بیرون راندن قوای مهاجم عراق از کویت استفاده کردند. مزیت دیگر فروش سلاح به عربستان سعودی این است که ریاض بهای سلاح‌های خریداری شده را نقداً می‌پردازد بر خلاف اسرائیل که تسلیحات آمریکائی را مجانی ـ اهدائی مالیات دهندگان آمریکائی ـ دریافت می‌دارد.

علی رغم منافع آمریکا در کمک به عربستان سعودی برای تأمین تجهیزات دفاعی،

ایالات متحده یک برنامه کنترل تسلیحاتی داشت که در مورد هر کشوری اجرا می‌شد، آنگاه این مخالفت با گسترش تسلیحات می‌توانست معنائی داشته باشد. اما در حالیکه تقاضاهای نامحدود و مکرر اسرائیل برای دریافت سلاح‌های آمریکائی فوراً اجابت می‌شد و حجم سلاح‌های ارسالی به حدی است که بقول معروف دارد بالا میاورد، دیگر نهایت دوروئی و ریاکاری است که با فروش محدود تسلیحات به عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی به مقابله برخیزد.

بزرگ ترین، طولانی ترین و سخت ترین منازعه بین آیپاک و کاخ سفید پیرامون فروش تسلیحات در سال ۱۹۸۱ پدید آمد.[۱۸] در آن سال پرزیدنت ریگان تصمیم گرفت پنج فروند هواپیمای فوق پیشرفته آواکس را به بهای ۸/۵ میلیارد دلار به عربستان سعودی بفروشد. آیپاک و اسرائیل با هدف متوقف کردن معامله فشار خود را متوجه نمایندگان کنگره و سناتورها کردند و تقریباً هم داشتند موفق می‌شدند. پس از یک مبارزه سخت و طولانی بود که ریگان با ۵۲ رأی موافق در برابر ۴۸ رأی مخالف سرانجام پیروز شد. او به قانونگزاران و مردم متذکر گردید که «به سایر کشورها مربوط نیست که سیاست خارجی ایالات متحده را تعیین کنند.»[۱۹]

در پایان یکی از ناظران امور این مبارزه را یکی از «شدیدترین تلاش‌های گروه فشار که تا کنون توسط کنگره تجربه شده است» توصیف کرد.[۲۰] اما در حالی که کابینه مبارزه را برده بود ولی اسرائیل و آیپاک نکته بسیار مؤثری را آشکار ساختند: اگر کابینه جلوی خواست‌های اسرائیل را سد کند، با صرف وقت و تلاش و کوشش و نهایتاً حیثیت سیاسی باید بهای آن را بپردازد. این پیام برای قوه مقننه نیز به همان اندازه شوم و مهیب بود. همان طور که پروفسور «چریل روبنبرگ[۱]» منتقد روابط اسرائیل و آمریکا می‌گوید: «از آن پس چگونگی رأی یک سناتور درباره این موضوع مهم ترین نقش را در تعیین یک (دوستی) منحصر به فرد در قبال اسرائیل از نظر این گروه فشار داشت. آنها که برچسب (غیر دوستانه) خورده بودند در انتخابات بعدی با مشکلات جدی مواجه شدند.»[۲۱] در واقع علت عمده شکست سناتور جمهوری‌خواه

«چارلز پرسی[1]» در انتخابات ۱۹۸۲ حمایت او از فروش آواکس به عربستان بود. «توماس داین» مدیر اجرائی آیپاک پس از انتخابات اعلام کرد: «تمام یهودیان آمریکا از این کرانه تا آن کرانه، گرد آمدند تا پرسی را خلع کنند و تمام سیاستمداران آمریکا چه آنها که اکنون بر سر کار هستند و چه آنها که در آرزوی دست یافتن به مقامی می‌باشند، این پیام را دریافت کردند.»[۲۲]

پس از شکست در مبارزه آواکس، آیپاک عملیات خود را بطور کامل بازنگری کرد و بنحو چشمگیری گسترش یافت. «هدریک اسمیت» در نیویورک تامیز نوشت: «بودجه آن در مدت نه سال هشت برابر شد، اعضای آن از نه هزار نفر به پنجاه و پنج هزار نفر رسید. کادر ستادی آن از ۲۵ نفر به ۸۵ نفر بالغ شد و بالاخره رهبری آن حدود ۴ میلیون دلار بصورت اعانه برای کمک به مبارزات انتخابی کاندیداهای دوست و تنبیه دشمنان سیاسی خود پرداخت کرد.»[۲۳]

«داین» بعدها گفت: «مبارزه بر سر آواکس محکی برای ما بود. ما در یک جبهه مغلوب شدیم ولی جنگ را بردیم.»[۲۴]

سفسطه

«هرگاه به اطلاعاتی در مورد خاورمیانه نیاز داشتم، دانستن این نکته که می‌توانم به مساعدت حرفه‌ای و قابل اعتماد آیپاک تکیه کنم باعث اطمینان خاطر مجدد بود.»

سناتور دموکرات، فرانک چرچ، ۱۹۸۲[۲۵]

واقعیت

آیپاک سریع ترین و کارآمدترین سیستم نشر و توزیع رایگان را در اختیار دارد. هر نماینده یا سناتوری که علاقمندی خود را بدانستن هر مطلبی درباره خاورمیانه ابراز دارد بلافاصله سیلی از اوراق حاوی اطلاعات مورد نظر از طرف آیپاک بسوی او سرازیر می‌شود.

همان طور که «چارلز ماتیاس [1]» سناتور سابق مریلند از حزب دموکرات نوشت: «هرگاه که موضوع مهمی در رابطه با اسرائیل در کنگره مطرح می‌شود آیپاک بدون معطلی و به شکلی پایان ناپذیر اطلاعات، سوابق و مستندات لازم را تدارک دیده و برای تمام اعضای کنگره ارسال می‌دارد و البته همه این کارها با مکالمات تلفنی متعدد و ملاقات‌های شخصی تکمیل می‌شود. علاوه بر اینها، با مشاهده کوچک ترین نشانه‌ای از تردید یا مخالفت در یک نماینده یا سناتور معمولاً ارسال نامه‌ها و تلگراف‌ها و یا مکالمات تلفنی و ملاقات‌های خصوصی از سوی اعضای متنفذ را در پی خواهد داشت.»(۲۶)

اشکال اساسی در تکیه کردن به اطلاعاتی که از سوی آیپاک ارائه می‌شود این است که این اطلاعات قطعاً فقط نقطه نظرهای اسرائیل را در بر دارد. در نشریات آیپاک عناوین تحقیقی مانند «منطقه آزاد تجاری آمریکا ـ اسرائیل: چگونه هر دو طرف منتفع خواهند شد.» بچشم می‌خورد که کثرت پاورقی‌ها و ایرادات و تذکرات آن‌ها را به یک کار علمی دانشگاهی شبیه می‌سازد ولی هیچ یک از خوانندگان آنها نمی‌توانند این واقعیت را که هدف عمده این گونه نشریات ارتقاء و پیشبرد منافع اسرائیل است، نادیده بگیرند. آیپاک همچنین بر طبع و نشر خبرنامه هفتگی «گزارش خاور نزدیک» نظارت دارد. این نشریه برای حدود شصت هزار نفر از جمله مقامات عالی رتبه دولتی، اعضای کنگره، مراکز علمی و تحقیقاتی و بسیاری از نمایندگان رسانه‌های گروهی ارسال می‌شود. اگر چه این نشریه از نظر حقوقی به آیپاک وابستگی ندارد ولی مؤسس آن «سی کِنِن [2]» یکی از بنیانگزاران آیپاک است و کاملاً در خط سیاسی اسرائیل حرکت می‌کند. این خبر نامه به طور مرتب حکایاتی را به عنوان نمونه‌هائی از چگونگی رأی دادن اعضای قوه مقننه به چاپ می‌رساند و به این ترتیب به نمایندگان کنگره یادآوری می‌کند که وضع قانون جدید بر اسرائیل تأثیر می‌گذارد و آراء آنها همواره مورد توجه خواهد بود.

تهیه کنندگان این خبرنامه همچنین نشریه ضمیمه‌ای را به نام «افسانه‌ها و حقایق» توزیع می‌کنند که هدف از مندرجات آن کمرنگ کردن «افسانه‌ها»! درباره مخاصمات اعراب و اسرائیل

از جمله وضع بد آوارگان فلسطینی می‌باشد. این ضمیمه به طور گسترده‌ای در محافل دانشگاهی به عنوان یک «کمک مطالعه» توزیع می‌شود و برای دوستان فراوان اسرائیل در کنگره و رسانه‌ها ارسال می‌گردد.

فعالیت‌های آیپاک تنها محدود به این گونه تبلیغات قانونی نمی‌شود. آیپاک در سال ۱۹۷۴ با الحاق به کمیته یهودیان آمریکائی و سایر گروه‌های یهودی تشکیلاتی را به نام «جوخه حقیقت» بوجود آورد که هدف آن مقابله با آنچه که «تبلیغات طرفدارانه از اعراب» نامیده می‌شد بود. طبق گزارش تحقیقی «رابرت فریدمان» جوخه حقیقت به یک «پلیس عقیدتی یهودی» تبدیل شد. از مأموران تحقیق این جوخه که دانشجویان پر شور و شوق یهودی و یا افرادی با امکانات دستیابی به آژانس‌های اطلاعاتی ایالات متحده بودند، برای یافتن انتقاد کنندگان از اسرائیل، اعم از کلیمی یا غیر کلیمی، در هر جاکه ممکن بود باشند، استفاده می‌شد. سخنرانی‌ها، نوشته‌ها و در برخی موارد فعالیت‌های حرفه‌ای و شغلی افراد مورد نظر بشدت تحت مراقبت و پیگیری قرار می‌گرفت و در موقع مقتضی با اتهاماتی نظیر یهود ستیزی لجن مالی می‌شا.ند و یا برچسب تباه کننده «تنفر از یهودی» به آنها زده می‌شد. هدف اصلی از این گونه اعمال این بود که از هر گونه مناظره‌ای که ممکن بود در بین جامعه یهودی، رسانه‌های گروهی و محافل دانشگاهی درباره مسائل خاور میانه صورت بگیرد، با این دستاویز که انتقاد از هر نوع که باشد، باعث تضعیف دولت یهود می‌شود، جلوگیری کند.[۲۷]

در سال ۱۹۸۳ آیپاک جزوه‌ای را تحت عنوان «مبارزه برای بی اعتبار کردن اسرائیل» منتشر کرد. «توماس داین» مدیر اجرائی آیپاک در مقدمه آن نوشت: «این جزوه با این هدف منتشر شده است که تجزیه و تحلیل کامل تر و قانع کننده تری از فعالیت‌های ضد اسرائیلی بدست دهد.» اما علی رغم این سخنان جزوه مزبور چیزی بیش از یک «لیست سیاه» کهنه و قدیمی نبود. در جزوه «مبارزه برای بی اعتبار کردن اسرائیل» از افرادی مانند «جرج بال[۱]» معاون سابق وزارت

خارجه آمریکا که از منتقدین اسرائیل بود و «آلفرد لیلینهال[1]» یهودی ضد صهیونیست که در اوایل سال ۱۹۵۴ کتابی تحت عنوان «اسرائیل به چه قیمتی؟» را نوشت و در آن درباره روابط آمریکا و اسرائیل اخطار کرده بود، نام برده شده است. در این جزوه لیستی از ۲۱ سازمان و ۳۹ شخصیت حقیقی ارائه شده که «برای تضعیف رشته‌های همبستگی اسرائیل و آمریکا تلاش می‌کنند و در تلاش برای توسعه روابط اعراب و آمریکا به زیان اسرائیل هستند و یا برای وصول به این اهداف خدماتی را برای دولتهای عرب انجام می‌دهند و در قبال آن دستمزد دریافت می‌کنند.»(۲۸) گروه یهودی دیگری به نام «انجمن ب نائی ب ریث[2]» نیز لیست سیاه خود را در جزوه‌ای تحت نام «تبلیغات عرب در آمریکا: وسایل و اصوات» منتشر کرد.

محقق معروف «چریل رابنبرگ» یادآوری می‌کند که در هر دوی این جزوات «تکنیکهایی به کار گرفته شده است که یادآور دوران مک کارتی می‌باشد...... مخالفین خود را با زدن برچسب «حمایت از ساف» لجن مالی می‌کنند.»(۲۹)

با توجه به عکس‌العمل‌های منفی در قبال این لیست سیاه، آیپاک طرحی را برای انتشار گزارش تجدید نظر شده سالیانه ارائه کرد. ولی به جای اجرای آن تلاش خود را برای ادامه همان روش قبلی ولی به صورت محرمانه معطوف نمود. فعالیت اشخاص و گروه‌های ضد اسرائیلی را همچنان تحت نظر داشت ولی نتایج حاصله راکاملاً محرمانه منتشر می‌کرد. طبق گفته «گریگوی اسلابودکین[3]» محقق جوانی که زمانی خود جزو محققین آیپاک بود: «تمام افشاگری‌ها در باره تاکتیک‌های لجن مالی و لیست‌های سیاه آیپاک کوچکترین لطمه‌ای به فعالیت‌های سری این گروه فشار حامی اسرائیل وارد نکرده است. آیپاک بخش محرمانه‌ای در شعبه تحقیقات خود دارد که فعالیتهای سیاستمداران، روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان، فعالان اعراب آمریکائی، لیبرالهای یهودی و خلاصه تمام کسانی راکه با برچسب «ضد یهود» مشخص شده‌اند تحت نظر دارد و سوابق آنها را نگه داری می‌کند. آیپاک از این سوابق اطلاعاتی راکه می‌خواهد دستچین می‌کند و

سپس صورت «مجرمین» را همراه با جرائم سیاسی آنها به صورت محرمانه توزیع می‌نماید.»(۳۰)

لیست سیاه جدید آیپاک یک نشریه هفتگی به نام «فعالیتها» می‌باشد که عمدتاً اختصاص به معرفی افراد و سازمانهای انتقاد کننده از اسرائیل دارد. آیپاک که می‌کوشد ارتباط خود را با نشریه «فعالیتها» پنهان نگه دارد به خوانندگان هوشدار می‌دهد که از مطالب مندرج در این نشریه تنها به این شرط استفاده کنند که آیپاک به عنوان منبع آن تلقی نشود.(۳۱)

نشریه «فعالیتها» بین کارکنان آیپاک در واشنگتن و سایر دفاتر آن درکشور، رهبران عمده سازمانهای یهودی، فدراسیون و شوراهای ارتباط جامعه یهود، طرفداران فعال اسرائیل و همچنین سفارت اسرائیل و برخی اسرائیلیهای دستچین شده توزیع می‌گردد.

شاخه پنهان کاری آیپاک اخیراً توسط «مایک لویس[1]» فرزند «بارنار لویس» استاد شرق شناسی دانشگاه پرینستون هدایت و رهبری می‌شود. «مایکل لویس» در مورد نشریه «فعالیتها» می‌گوید: «سرانجام از میان تمام اطلاعاتی که از سوی آیپاک انتشار یافت فعالیتها با بیشترین اشتیاق مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و از آن برای بهره برداری بهینه استفاده می‌شود.»(۳۲)

بر اساس نظر «اسلابودکین» یکی از موارد «بهره برداری بهینه» لجن مالی چهره فعالان ضد اسرائیلی است که می‌کوشد به تمام کسانی که از سیاست‌های اسرائیل انتقاد می‌کنند انگ «یهودستیزهای نوین» زده شود. اسلابودکین فاش کرد لویس در دفتر خود بی‌اغراق صدها و صدها پرونده از افراد و مؤسساتی که به زعم آیپاک ضد اسرائیلی هستند، نگهداری می‌کند. از میان سیاستمدارانی که چنین پرونده‌هایی دارند می‌توان از «جان سانانو[2]» رئیس سابق ستاد، «گاسپار واینبرگ[3]» و «فرانک کارلوچی[4]» وزیران دفاع دولت ریگان، «جیمی کارتر» رئیس جمهور پیشین، «جرج مک گاورن[5]» کاندیدای سابق ریاست جمهوری از حزب دموکرات،

1. Michael Lewis
2. John Sununu
3. Caspar Weinberger
4. Frank Carlucci

«رابرت دال[1]» رهبر اقلیت سنا، «جان چافی[2]» سناتور جمهوری خواه، «دیوید بونیور[3]» رهبر اکثریت در مجلس نمایندگان، تعدادی از اعضای جمهوری‌خواه مجلس نمایندگان و بسیاری دیگر را نام برد.»

پرونده‌های موجود در دفتر لویس تنها اختصاص به سیاستمداران ندارد. از اعضای رسانه‌های گروهی، هنرمندان و دانشگاهیان بیشماری نیز به عنوان دشمنان اسرائیل در پرونده‌های سیاه و محرمانه آیپاک نام برده شده است.

سفسطه

«در همان حال که درگیر تلاشهایی برای یک اسرائیل امن هستیم از دلمشغولیهای خود برای یک آمریکای بهتر و یک دنیای بهتر غافل نیستیم.»

هایمن بوکبایندر، نماینده پیشین کمیته یهودیان آمریکایی، ۱۹۸۷[۳۳]

واقعیت

در همان حال که فعالان یهودی پیرامون مسائل مختلف از حقوق بشر گرفته تا فقر و تنگدستی در گوشه و کنار جهان سخن می‌گویند تنها چیزی که برای آیپاک و کمیته‌های کاری سیاسی طرفدار اسرائیل، که جمع‌آوری و توزیع کمکهای مالی را به عهده دارند، اهمیت دارد فقط و فقط اسرائیل است. این واقعیتی است که از همان آغاز ظهور گروه‌های فشار سازمان یافته طرفدار اسرائیل در دهه پنجاه کاملاً بچشم می‌خورد. همان طور که «دیوید اشتیز[4]» رئیس آیپاک در ۱۹۹۲ اظهار داشت: «من به وفاداری سیاسی اعتقاد دارم، اگر کسی برای اسرائیل مفید باشد، هر کس که می‌خواهد باشد، حتی اگر برادر من با آنها برخورد کند چون آنها دوست اسرائیل هستند من شخصاً از آنان حمایت خواهم کرد.»[۳۴] پرزیدنت ریچارد نیکسون در خاطرات خود

1. Robert Dole
2. John Chaf

می‌نویسد: «یکی از بزرگ ترین مشکلاتی که من همواره با آن دست به گریبان بودم برداشتهای کوته بینانه و غیر قابل انعطاف از (با اسرائیل بودن) در محافل متنفذ جامعه یهودیان آمریکایی، کنگره، رسانه‌های گروهی و همچنین در محافل فرهنگی و روشنفکری بود یک ربع قرن پس از خاتمه جنگ جهانی دوم این برداشت آنچنان عمیقاً ریشه دوانده و رسوخ کرده بود که برای بسیاری (با اسرائیل نبودن) دقیقاً به معنای ضد اسرائیل بودن و یا حتی یهود ستیزی تلقی می‌شد بدون آنکه توفیقی داشته باشم کوشیدم آنان را قانع کنم که این طرز تلقی نمی‌تواند مورد داشته باشد.»[۳۵]

شکوه مشابهی نیز از جان فاستر دالس وزیر خارجه پیشین ایالات متحده وجود دارد که تاریخ آن به سال ۱۹۵۶ باز می‌گردد. وی در مقابل دوستان خود زبان به شکایت گشود: «من به این نکته تجربی آگاهم که در این کشور تقریباً غیر ممکن است بدون تأیید یهودیان بتوان یک سیاست خارجی مشخصی را در مورد خاور میانه پی گرفت. جورج مارشال وزیر خارجه سابق و جیمز فورستال وزیر سابق دفاع نیز به این نکته پی برده بودند.»

دالس بعداً با یادآوری کنترل شگفت انگیزی که یهودیان بر اخبار رسانه‌ها دارند و سدی که آنها در مقابل نمایندگان کنگره بنا کرده‌اند اظهار داشت: «من بشدت نگران این واقعیت هستم، نفوذ یهودیان در اینجا بر تمام صحنه مسلط است و به علت این نفوذ کنگره نمی‌تواند به هیچ کاری که مورد تأیید آنان نباشد دست یازد. سفارت اسرائیل هر چه راکه بخواهد از طریق یهودیان متنفذ این کشور به کنگره دیکته می‌کند.»[۳۶] این تأثیر و نفوذ تصادفی نیست. برای اولین بار در سال ۱۹۵۴ کمیته صهیونیست آمریکایی برای امور عمومی، سلف آیپاک، از تمام ۷۵۰ داوطلب احراز کرسی نمایندگی در مجلس نمایندگان و سنا نظر خواهی کرد. تنها سؤالی که از هر کاندیدا به عمل آمد این بود که نظرشان در مورد اسرائیل و خاور میانه چیست؟[۳۷] از آن پس پاسخ به این سؤال ملاک منحصر به فرد برای تصمیم گیری آیپاک در مورد هر یک از کاندیداها می‌باشد. «توماس داین» مدیر اجرایی آیپاک از این که تمام توجه‌ها را به سوی اسرائیل معطوف کرده است مغرور و خوشحال است. وی می‌گوید: «ما در مورد یک موضوع کاملاً رو راست و یک بعدی

هستیم.»[۳۸] چنین صراحت و رو راستی خود بیانگر چگونگی کامیابی حیرت انگیز آیپاک در کمک به حامیان قدرتمند اسرائیل می‌باشد که در انتخابات کنگره پیروز می‌شوند. این امر عمدتاً ناشی از مبالغ کلانی است که برای تأمین هزینه‌های مبارزات اتنخاباتی در اختیار سیاستمدارانی که در حمایت از اسرائیل گریبان چاک می‌دهند، گذاشته می‌شود. اگر چه آیپاک قانوناً نمی‌تواند مستقیماً به کاندیداها پولی پرداخت کند ولی بسیاری از کمیته‌های کاری سیاسی طرفدار اسرائیل از نرخی که توسط آیپاک برای هر یک از کاندیداها تعیین شده است خط گرفته و بر اساس آن مبالغ لازم را هزینه می‌کنند.

یک بررسی انجام شده در سال ۱۹۹۱ توسط «مرکز مطالعات سیاسی واکنشی» حاکیست که در انتخابات سال ۱۹۹۰ کمیته‌های کاری سیاسی طرفدار اسرائیل مبلغ ۴ میلیون دلار برای کاندیداهای نمایندگی اختصاص داده‌اند. در همین حال کمک کنندگان انفرادی به کمیته‌های کاری سیاسی نیز مبلغ ۳/۶ میلیون دلار به همین کاندیداها کمک کرده‌اند. تمامی دریافت کنندگان این وجوهات از حامیان سرسخت اسرائیل بودند. شانزده تن از کاندیداهای متعهد سنا هر یک مبلغ یکصد هزار دلار از دو منبع مختلف دریافت کردند. کاندیداهای مجلس سنا که بیشترین مبلغ را دریافت داشتند عبارت بودند از: کارلوین دموکرات از میشیگان ۵۶۳۷۰۳ دلار، پل سیمون دموکرات از ایلینویز ۴۴۹۴۱۷ دلار، تان هارکین دموکرات از آیوا ۳۴۴۶۵۰ دلار، کلایبورن پل دموکرات از ردآیلند ۲۲۵۸۱۱ دلار، میچمک کونل جمهوری خواه از کنتاکی ۲۱۳۹۰۰ دلار، از میان کاندیداهای مجلس نمایندگان نیز بیشترین دریافت کنندگان عبارت بودن از: مل لوین دموکرات از کالیفرنیا ۸۹۷۷۹ دلار، سیدنی یاتس دموکرات از ایلیوینویز ۷۲۲۵۰ دلار، دیوید اوبی دموکرات از ویسکونسین ۵۷۹۴۹ دلار، رنویدن دموکرات از ارگون ۵۳۳۴۰ دلار و واین اونس دموکرات از یوتا ۵۲۴۵۰ دلار.[۳۹]

روزنامه وال استریت ژورنال گزارش داد که در انتخابات سال ۱۹۸۶ هشتاد کمیته کاری سیاسی طرفدار اسرائیل مبلغ ۶۹۳۱۷۲۸ دلار هزینه کردند که از این لحاظ در کشور مقام اول را داشتند. مقام دوم از آن کمیته‌های کاری سیاسی سازمان‌های املاک و مستغلات به مبلغ

۶۲۹۰۱۰۸ دلار بود و پس از آن کمیته‌های کاری سیاسی سازمان‌های پزشکی آمریکا به مبلغ ۵۷۰۲۱۳۳ دلار در جای سوم قرار داشت.(۴۰) یک بررسی دیگر نشان می‌دهد که سناتورهایی که در سالهای ۸۶ـ۱۹۸۵ به لوایحی به نفع اسرائیل رأی دادند به طور متوسط مبلغ ۵۴۲۲۳ دلار از کمیته‌های کاری سیاسی طرفدار اسرائیل دریافت کردند. سناتورهایی که در سال ۱۹۸۶ برای بار اول و یا مجدداً انتخاب می‌شدند مبلغ ۱/۹ میلیون دلار از کمیته‌های کاری سیاسی طرفدار اسرائیل دریافت داشتند که این مبلغ تقریباً سه برابر مبلغی بود که آنها توانستند از سایر کمیته‌های سیاسی با ایدئولوژی‌های متفاوت جمع‌آوری کنند.(۴۱)

همان طور که «ادوارد تیونان[۱]» نویسنده معروف نوشته است: «تنها معدودی از سیاستمداران جاه طلب می‌توانستند بدون چشمداشت به پول یهودیان رویای مقام بالاتری را در سر بپرورانند.»(۴۲) دان کوئل[۲] معاون رئیس جمهور سابق گفت: «شما آمریکائیان حق دارید حمایت خود را از اسرائیل آشکارا اعلام کنید. مشارکت در جریانات سیاسی یک امتیاز نیست بلکه حق افراد است.»(۴۳) اما در مورد اسرائیل این حق در برخی مواقع به نتایج رعب آوری منتهی می‌شود.

در جریان جنگ ۱۹۷۳ برخورد تندی بین دریا سالار مورر[۳] رئیس ستاد مشترک ایالات متحده و ژنرال مُردخای‌گور[۴] وابسته نظامی سفارت اسرائیل در واشنگتن پیش آمد. مُردخای‌گور اصرار داشت که ایالات متحده هواپیماهای مجهز به موشک‌های هوا به زمین ضد تانک «ماوریک» را در اختیار اسرائیل قرار دهد. مورر توضیح داد که آمریکا فقط یک اسکادران از این نوع هواپیماها را در اختیار دارد و اگر آن را به کشور دیگری بدهیم کنگره جنجال به پا خواهد کرد. مورر به خاطر می‌آورد: «گور گفت شما هواپیماها را به ما بدهید ما خودمان با کنگره کنار خواهیم آمد.» مورر اضافه می‌کند: «او واقعاً چنین کرد. من هرگز ندیده‌ام یکی از رئسای جمهور ما هر که می‌خواهد باشد، در مقابل اسرائیلیها ایستادگی کند آنها فقط اخطار می‌دهند و همیشه

1. Edward Tivnan
2. Dan Quayle
4. Mordecai Gur

هر چه راکه می‌خواهند به دست می‌آورند.»(۴۴)

مورد مشابه دیگری در خلال همین جنگ رخ داد. هنگامی که اسرائیل احساس کرد ایالات متحده تجهیزات کافی را در اختیارش نمی‌گذارد «سیمچادینیتز[1]» سفیر اسرائیل در واشنگتن به دیدار هنری کیسینجر وزیر خارجه ایالات متحده شتافت و با لحنی تهدید آمیز گفت: «اگر حمل هوائی انبوه تجهیزات آمریکائی فوراً آغاز نشود من خواهم دانست که ایالات متحده قول خود را زیر پا گذاشته و سیاستش تغییر کرده است و به این ترتیب به نتایج وخیمی خواهیم رسید.» برادران کالب که برای تهیه بیوگرافی کیسینجر یک مصاحبه اختصاصی با دینیتز داشتند از این اخطار چنین برداشت می‌کنند: «دینیتز مجبور نبود پیام خود را شرح و بسط دهد. کیسینجر سریعاً دریافت که اسرائیلیها فوراً به افکار عمومی متوسل خواهند شد و این که امواج اسرائیل خواهی می‌توانست اثر فاجعه آمیزی روی دولتی که قبلاً تضعیف شده بود، (در نتیجه رسوائی واتر گیت)، داشته باشد.»(۴۵) نمونه دیگری از این قبیل ارعاب و تهدیدات مربوط به مذاکرات پرزیدنت کارتر و موشه دایان وزیر خارجه وقت اسرائیل است. در خلال مذاکرات مربوط به روند صلح در سال ۱۹۷۷ کارتر ناگهان موضوع سخن را عوض کرد و گفت: «قدری در باره سیاست صحبت کنیم» کارتر در این گفت و گوی خودمانی اعتراف کرد که باکنگره و یهودیان آمریکایی مشکلاتی دارد. این اعتراف ساده لوحانه موقعیت درخشانی را در مذاکرات برای دایان فراهم آورد. وزیر خارجه اسرائیل از این اشتباه احمقانه بیشترین بهره را گرفت. وی برای موافقت با طرح صلح با مصر یک سلسله شرایط مختلفی را پیش روی رئیس جمهور آمریکا قرار داد و موافقت کارتر را با آن شرایط خواستار شد. از جمله این که: هیچ گونه فشاری از سوی آمریکا برای تحمیل یک توافق نباید وجود داشته باشد، در کمکهای نظامی و اقتصادی به اسرائیل نباید کوچکترین خللی بوجود آید، و بالاخره این که ایالات متحده باید طی یک بیانیه رسمی اعلام کند که اسرائیل مجبور نیست به مرزهای سال ۱۹۶۷ بازگردد. اگر کارتر این شرایط را بپذیرد آنگاه «دایان می‌توانست به یهودیان آمریکائی بگوید که توافقی صورت گرفته و آن ها خوشحال

خواهند شد.» دایان اضافه کرد: «اما اگر او (کارتر) مجبور است بگوید که اسرائیل باید با ساف برای تشکیل یک کشور فلسطینی معامله کند فریاد اعتراض و جنجال از هرگوشه و کنار آمریکا و اسرائیل بلند خواهد شد.»[۴۶] به نظر برخی دیپلمات‌های آمریکائی این چیزی همانند یک باج‌خواهی بود اما کارتر اعتراض نکرد و فقط با لحنی ملایم اظهار داشت «چنین رویاروئی برای اسرائیل هم مناسب نخواهد بود.»[۴۷]

در سال ۱۹۷۲ که اسحاق رابین سفیر اسرائیل در واشنگتن بود برای حمایت علنی از انتخاب مجدد ریچارد نیکسون تردید نکرد. وی در مصاحبه‌ای با رادیوی ملی اسرائیل اظهار داشت: «در عین حال که ما از حمایتی که به صورت کلمات از سوی یک جبهه نصیب ما می‌شود تقدیر می‌کنیم اما باید حمایت عملی راکه از جبهه دیگر به دست می‌آوریم ترجیح دهیم.»[۴۸] وال استریت ژورنال آنچنان از آنچه که خود آن را مداخله رابین در سیاست‌های داخلی آمریکا می‌نامید بر آشفته شده بود که با چاپ سر مقاله‌ای تحت «دیپلمات آداب ندان» به شدت رابین را به باد انتقاد گرفت.[۴۹]

در نشست سالانه آیپاک در سال ۱۹۹۲ «داین» مدیر اجرائی آیپاک مستقیماً پرزیدنت بوش را به خاطر اظهاراتش در سپتامبر همان سال که از تلاش‌های آیپاک برای اعطای تضمین‌های وام ده میلیارد دلاری به اسرائیل انتقاد کرده بود، به چالش طلبید. داین مدعی شد که پرزیدنت بوش «حقوق اتباع آمریکائی را زیر سئوال برده است. خاطره رسوائی روز دوازدهم سپتامبر ۱۹۹۲ همواره برای جامعه آمریکائی طرفدار اسرائیل زنده خواهد ماند. ما هرگز نباید آن را فراموش کنیم. همان طور که فیل‌های هندی ضربات چکش را فراموش نمی‌کنند. ما جائی نمی‌رویم و همین جا هستیم، ترسی نداریم و مرعوب نخواهیم شد.» داین گفت هنوز مسأله تضمین‌های وام ده میلیارد دلاری منتفی نشده است: «تا هنگامی که موفق نشویم از این موضوع دست بر نخواهیم داشت و نمی‌توانیم دست برداریم. برای تأمین این تضمین‌ها سرانجام موفق خواهیم شد. کار ما تازه شروع شده است. ما نیاز داریم که دوستان جدیدی بیابیم و آنها را به کنگره بیاوریم.»[۵۰]

در خلال سال ۱۹۹۲ آیپاک ضربات سنگینی را تحمل کرد. در ماه اوت اسحاق رابین که به تازگی نخست وزیر اسرائیل شده بود آن سازمان را علناً مورد سرزنش قرار داد. رابین برای اینکه راه را برای پریزیدنت بوش هموار نماید تا راحت تر بتواند اعطای تضمین‌های وام ده میلیارد دلاری را تأیید کند و در عین حال به منظور تحکیم کنترل شخصی خود بر روابط آمریکا و اسرائیل سخنان گزنده‌ای را خطاب به رهبران آیپاک ایراد کرد: «شما در همه زمینه‌ها شکست خورده اید. شما به نبردهائی دست زدید که از قبل بازنده آن بودید. شما باعث برانگیخته شدن مخالفت‌های بسیاری شده‌اید.»

در ماه نوامبر «دیوید اشتیز» رهبر آیپاک مجبور به کناره گیری شد. انتقاد شدید مطبوعات از ادعاهای او مبنی بر نفوذ یک گروه فشار قدرتمند در ستاد انتخاباتی کلینتون علت کناره گیری او بود.(۵۱) در جریان انتخابات عمومی چند تن از قابل اعتمادترین و پر سر و صدا ترین حامیان این گروه فشار شکست خوردند. در رأس آنها می‌توان از رابرت کاستن[۱] نماینده سنا، استفن سولارز[۲]، مل لوین[۳] و لارنس اسمیت[۴] اعضای مجلس نمایندگان نام برد.

علی رغم این سیر قهقرائی پیش بینی‌هائی که در مورد اضمحلال آیپاک می‌شود هیچ گونه پایه و اساسی ندارد.(۵۲) با یک بودجه سالانه پانزده میلیون دلاری و بیش از ۵۵۰۰۰ نفر حامی فعال و پر انرژی، که بسیاری از آنها در اعمال نفوذ سیاسی مهارت دارند، ادامه حیات قدرتمند این گروه فشار تضمین شده است.

فصل چهاردهم

کمک‌های ایالات متحده به اسرائیل

کمک‌های ایالات متحده به اسرائیل در هر سال از مجموع آنچه که به سایر کشورها داده می‌شود بیشتر است. از سال ۱۹۸۷ کمک مستقیم اقتصادی و نظامی به اسرائیل سالانه به سه میلیارد دلار بالغ شده است. به علاوه توافق‌نامه‌های مالی که منحصراً با اسرائیل منعقد گردیده میزان این کمک‌ها را به پنج میلیارد دلار می‌رساند. تازه در این محاسبه برنامه‌های سخاوتمندانه‌ای نظیر تضمین وام ده میلیارد دلاری که در سال ۱۹۹۲ به اسرائیل اعطاء شد، در نظر گرفته نشده است.(۱)

در قوانین ایالات متحده لغو تمامی کمک‌های آن کشور به هر کشوری که در راه توسعه سلاح اتمی قدم بردارد و یا بطور فاحش ناقص حقوق بشر باشد، پیش بینی شده است. دولت ایالات متحده سال‌ها است که از توسعه زرادخانه اتمی اسرائیل و نقض مبرم حقوق بشر توسط آن دولت مطلع می‌باشد اما هیچ یک از رؤسای جمهور و یا کنگره کوچک‌ترین اقدامی برای لغو این کمک‌ها، که قانوناً مکلف به انجام آن هستند، و یا حتی تقلیل آن به عمل نیاورده‌اند.(۲)

سفسطه

«در مقام مقایسه کمک به اسرائیل معامله‌ای پر سود است.»

آیپاک، ۱۹۸۳(۳)

واقعیت

کمک و امتیازات خاص در اختیار دولت اسرائیل قرار داده است. این مبلغ معادل ۱۳٪ کل کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به سایر کشورها طی این مدت می‌باشد. از این مبلغ معادل ۴۰/۱ میلیارد دلار تنها از سال ۱۹۷۹، سال انعقاد قرار داد صلح مصر و اسرائیل، تا سال ۱۹۹۱ اعطاء شده است که معادل ۲۱/۵ درصد مجموع کمک‌های ایالات متحده اعم از کمک‌های دو جانبه و چند جانبه است.(۴)

با توجه به جمعیت حدوداً پنج میلیون نفری اسرائیل، حجم کمک‌های ایالات متحده به آن کشور هیچ تناسبی با کمک به سایر کشورها و یا حتی به سایر نقاط جهان ندارد. همان طور که «چریل روبنبرگ» اظهار عقیده می‌کند: «گستردگی و وسعت حمایت ایالات متحده از اسرائیل ـ نظامی، سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک ـ بسیار فراتر از روابط معمول بین دولت‌ها در سیستم بین‌المللی می‌باشد.»(۵)

با تمام این احوال این ارقام به سختی بیانگر تمام داستان کمک آمریکا به اسرائیل است. سناتور «رابرت بیرد» رهبر سابق اکثریت دموکرات سنا در اوایل سال ۱۹۹۲ برای اولین بار از برخی جزئیات کمتر شناخته شده این کمک‌ها پرده برداشت. وی در اجلاس سنا گفت: «برای دهها سال سیل کمک‌های خارجی را به میزان و با شرایطی که به هیچ کشور دیگری در جهان نداده‌ایم، به سوی اسرائیل سرازیر کرده‌ایم و ما تنها ملتی هستیم که چنین کرده‌ایم. در مقام قیاس متحدین اروپائی ما تقریباً هیچ چیز نداده‌اند.»

به سخنان کاملاً مو شکافانه و تحقیقی سناتور بیرد از سوی رسانه‌های گروهی تقریباً توجهی نشد. ذیلاً نکاتی از افشاگری‌های سناتور بیرد به نظر می‌رسد:(۶)

■ «در سال مالی ۱۹۷۹ میزان کمک به اسرائیل به ۴/۹ میلیارد دلار و یا تقریباً پنج میلیارد دلار بالغ شد. این میزان در سال ۱۹۸۰ به ۲/۱ میلیارد دلار تقلیل پیدا کرد ولی از آن پس به طور مداوم افزایش یافت و در سال ۱۹۹۱ به ۳/۷ میلیارد دلار رسید. در سال ۱۹۸۵ برای مقابله با بحران اقتصادی اسرائیل تمام کمک‌های نظامی و اقتصادی که ظاهراً به صورت وام به اسرائیل داده می‌شد به کمک‌های بلاعوض نقدی تبدیل شد و با تصویب یک کمک تکمیلی به

مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار جمع کمک‌های بلاعوض در سال ۱۹۸۵ به ۴/۱ میلیارد دلار بالغ گردید.»

■ «در هنگام بروز بحران‌ها هرگز اسرائیل را فراموش نکردیم...... در سال ۱۹۹۱ ایالات متحده در قبال هجوم روز افزون مهاجرین یهودی از اتحاد شوروی و اتیوپی به اسرائیل یک وام چهار صد میلیون دلاری را برای خانه سازی در اسرائیل تصویب کرد. ایالات متحده همچنین در خلال جنگ خلیج فارس کمک‌های بیشتری را برای اسرائیل تدارک دید.»

■ «علاوه بر تمام اینها چند فقره از کمک‌های ویژه‌ای که در خلال سال‌های مالی ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ به تصویب رسید به قرار زیر است:

استمرار برنامه کمک آمریکا برای ساخت مدرسه و بیمارستان به مبلغ ۲/۷ میلیون دلار در سال ۱۹۹۱، اعطای ۷ میلیون دلار برای برنامه همکاری اعراب و اسرائیل که نیمی از آن به اسرائیل اختصاص یافت. اختصاص ۴۲ میلیون دلار برای برنامه مشترک تحقیق و توسعه موشک‌های بالستیک این مبلغ در سال مالی ۱۹۹۲ به ۶۰ میلیون دلار افزایش یافت. همچنین اجازه داده شد که اسرائیل تا میزان ۴۷ میلیون دلار از کمک‌های نظامی را به جای خرج کردن در ایالات متحده در اسرائیل هزینه نماید. علاوه بر اینها یک ذخیره نفتی ۴/۵ میلیون بشکه‌ای به مبلغ ۱۸۰ میلیون دلار به اسرائیل اختصاص داده شد تا آن کشور بتواند در هنگام وضع فوق‌العاده از آن استفاده کند، ۱۵ میلیون دلار در سال ۱۹۹۱ برای بهینه سازی امکانات نظامی اسرائیل در بندر حیفا اعطاء شد. به موجب تبصره‌ای خاص در «برنامه انجام کار در کشورهای خارجی» به اسرائیل اجازه داده شده است در مناقصه‌های مربوط به تعمیر و نوسازی و تجهیز وسایل نظامی ایالات متحده در سایر کشورها شرکت کند و بالاخره یک میلیون دلار پرداختی به منظور کمک به سرمایه گزاری در صنعت بیمه اسرائیل.

■ «مصوبات قبلی امتیازات خاصی را برای اسرائیل در نظر می‌گرفت از جمله انتقال فوری سالیانه ۱/۲ میلیارد دلار کمک بلاعوض صندوق حمایت اقتصادی و ۱/۸۹ میلیارد دلار کمک بلاعوض نظامی. یه این ترتیب کمک‌های بلاعوض ما به اسرائیل منبعی برای تأمین دارائی سود ده برای اسرائیل می‌شود در حالی که ما خود دچار کسر بودجه هستیم که نتیجه آن پرداخت بهره بالاتری از سوی ما می باشد. از این انتقال فوری تقریباً ... در سال مالی ۱۹۹۱

حدود ۸۶ میلیون دلار بهره نصیب اسرائیل شد. این گونه موافقت نامه‌ها برای صندوق حمایت اقتصادی از سال ۱۹۸۲ در دست اجرا بود ولی در سال ۱۹۹۱ به کمک‌های نظامی نیز تسری داده شد. هیچ کشور دیگری در جهان از چنین امتیازاتی برخوردار نیست. به علاوه در نتیجه برنامه استمهال بدهی که در اواخر دهه هشتاد صورت گرفت این امکان برای اسرائیل پدید آمد که سالیانه حدود ۱۵۰ میلیون دلار بهره کمتر پرداخت کند. ضمناً به علت قیمت گذاری مطلوب در برنامه فروش‌های خارجی تسلیحات اسرائیل امکان یافت هزینه‌های اداری خریدهای تسلیحاتی خود را نپردازد که نتیجتاً آن کشور توانست از این بابت در سال ۱۹۹۱ حدود ۶۰ میلیون دلار صرفه جویی کند.»

■ «از سال ۱۹۸۴ به اسرائیل اجازه داده شد که قسمتی از اعتبارات مالی اعطائی برای خریدهای نظامی خارجی را در جهت تهیه اقلام نظامی ساخت اسرائیل هزینه نماید. بر خلاف سایر کشورهائی که کمک‌های نظامی از ایالات متحده دریافت می‌کنند، اسرائیل مجبور نیست تمام اعتبارات دریافتی را صرف خرید اقلام نظامی آمریکائی نماید. از ۱/۸ میلیارد دلار از کمک‌های بلاعوض نظامی ما به اسرائیل در سال ۱۹۹۱ آن کشور مبلغ ۴۷۵ میلیون دلار را صرف خرید از صنایع نظامی خود کرد. به علاوه اسرائیل اجازه یافت که یک مبلغ اضافی ۱۵۰ میلیون دلاری علاوه بر کمک‌های متداول را صرف هزینه‌های تحقیقاتی و گسترش برنامه‌های نظامی خود در ایالات متحده بنمایدو ما همچنین مبلغ ۱۲۶ میلیون دلار برای توسعه سیستم دفاع ضد موشکی اسرائیل و ۶۰ میلیون دلار دیگر برای برنامه‌های موشکی آن کشور در سال ۱۹۹۲ اختصاص دادیم و در آینده نیز باید پرداخت چند صد میلیون دلار بیشتر را انتظار داشته باشیم.»

سفسطه

«قسمت عمده‌ای از کمک‌های ایالات متحده به اسرائیل به صورت وام‌های با بهره می‌باشد و اسرائیل بر خلاف سایر کشورها قروض خود را به موقع پرداخت می‌نماید.»

واقعیت

سال‌های سال اسرائیل کل قروض ناشی از وام‌های ایالات متحده را با مبالغ بلاعوض دریافتی از خزانه داری آمریکا پرداخت نموده است. از سال ۱۹۸۵ تمام کمک‌های آمریکا به اسرائیل به صورت بلاعوض می‌باشد و این بدان معناست که حتی یک سنت از این کمک‌ها باز پرداخت نشده است. پرداخت بهره واصل وام‌های دریافتی قبل از سال ۱۹۸۵ در واقع با دلارهای مالیاتی انجام می‌گیرد. این روش عجیب و غریب در سال ۱۹۸۲ با مصوبه پیشنهادی سناتور دموکرات «آلن کرانستون» آغاز شد. این مصوبه که بعدها به نام «اصلاحیه کرانستون» معروف شد تصریح می‌کند که کمک‌های اقتصادی به اسرائیل باید هر سال برابر با باز پرداخت سالیانه، (اصل وام و بهره آن)، اسرائیل به آمریکا باشد.[۸] در نتیجه این اصلاحیه اسرائیل همواره این تضمین را دارد که برای انجام تعهدات مالی خود در قبال آمریکا کمک لازم را از آن کشور دریافت خواهد کرد. جیمز بیکر وزیر خارجه وقت هنگام ادای شهادت در برابر سنا، ضمن بازی با کلمات گفت: «اصلاحیه کرانستون این امکان را فراهم کرده است که ما همیشه بتوانیم دیون اسرائیل به خودمان را با پولی که برای این منظور به آن کشور اختصاص داده‌ایم پرداخت کنیم.»[۹] در واقع کنگره همواره مبالغی بیش از تعهدات اسرائیل در اختیار آن کشور گذاشته است و هیچ کشور دیگری در جهان از چنین امتیازاتی برخوردار نیست.

سفسطه

«بسیاری از جنبه‌های سیاست آمریکا در جهت مساعدت با اعراب است.»

آیپاک، ۱۹۸۹ [۱۰]

واقعیت

کمک‌های ایالات متحده به کشورهای عربی، به استثنای مصر، بسیار اندک و اغلب به

امضای قرارداد صلح با اسرائیل در سال ۱۹۷۹ به آن کشور آغاز شد. مصر باید این کمک‌ها را برای پروژه‌های معینی هزینه نماید و برای آنها حساب پس دهد. اسرائیل برعکس تمام کمک‌های اقتصادی را به عنوان اعانه دریافت می‌کند و بدون هیچ گونه حسابرسی آن را در بودجه عمومی خود منظور می‌نماید و می‌تواند آن را به هر نحو که مایل است هزینه کند. کمک‌های آمریکا به اسرائیل بسیار فراتر از مساعدت‌های اقتصادی است. واشنگتن اسرائیل را یک «متحد استراتژیک» و «متحد غیر ناتو» می‌داند روابط بازرگانی آزاد را با آن برقرار کرده و آن کشور اجازه دارد در تحقیقات بسیار پیشرفته تکنیکی ایالات متحده در زمینه دفاع استراتژیک شرکت کند البته این تمام داستان نیست. ایالات متحده از منافع اسرائیل در سراسر جهان و مخصوصاً در سازمان ملل متحد حمایت می‌کند. تنها تهدید علنی آمریکا مبنی بر اینکه سهم خود را در هزینه‌های سازمان ملل متحد پرداخت نخواهد کرد مانع شد تا سایر کشورها بتوانند اسرائیل را به عنوان «کشور غیر صلح دوست» از این سازمان جهانی اخراج کنند.(۱۱)

تنها وتوهای مکرر ایالات متحده در شورای امنیت باعث رهائی اسرائیل از مجازات‌های سنگینی که هدف آن وادار کردن آن کشور به پذیرفتن قطعنامه‌های شورای امنیت بود، گردیده است.(۱۲)

فصل پانزدهم

تضمین وام برای اسرائیل

یکی از تلخ ترین درگیری‌ها با اسرائیل در سال ۱۹۹۱ پدید آمد. در این سال اسرائیل از آمریکا خواست وامی راکه در نظر داشت به منظور اجرای برنامه های خانه سازی برای مهاجرین جدید و سایر فعالیت های ساختمانی از بازارهای پولی دریافت کند، تضمین نماید. به علت پائین بودن اعتبار اسرائیل وام دهندگانی که شرایط جالب توجهی داشتند حاضر نبودند بدون ارائه تضمین از سوی ایالات متحده به آن کشور وام دهند.[۱] این درگیری بیش از یک سال بطول انجامید و در خلال این مدت پرزیدنت بوش برای توقف کامل فعالیت های ساختمانی شهرک های یهودی نشین در تمام مناطق اشغالی پافشاری می‌کرد. اسحاق شامیر نخست وزیر ارتباط بین این دو قضیه را بی‌مورد می‌دانست. پس از آنکه اسحاق رابین در ژوئن ۱۹۹۲ به قدرت رسید بوش از ربط دادن این دو موضوع به یکدیگر دست برداشت و کنگره نیز در اول اکتبر ۱۹۹۲ دادن تضمین های لازم را تصویب کرد.

سفسطه

«تضمین های‌وام برای اسرائیل یک کمک بشر دوستانه است که هزینه‌ای برای مالیات دهندگان آمریکایی در بر نداد»

سناتور جمهوریخواه رابرت کاستین، ۱۹۹۲[۲]

واقعیت

تصریح شده است که کلیه هزینه های مربوط به دریافت وام توسط اسرائیل پرداخت خواهد شد. ولی در عین حال در ماده دیگری از این لایحه ذکر شده است که اسرائیل می‌تواند این هزینه ها را از اقلامی که به عنوان کمک اقتصادی از ایالات متحده دریافت می‌کند بپردازد.[۳] مفهوم این عبارت، بدون توجه به اینکه این مبلغ از کدامین بودجه پرداخت می‌شود، این است که نهایتاً مالیات دهندگان آمریکایی این هزینه ها را می‌پردازند.

به علاوه به موجب همین مصوبه دولت ایالات متحده موظف می‌شد که مبلغ معینی را در بودجه خود برای جبران خسارت عدم اجرای احتمالی تعهدات وام دهندگانی که تضمین های این کشور را دریافت کرده‌اند در نظر بگیرد. این جبران خسارت عدم اجرای احتمالی تعهدات ارقامی تا بیش از ۸۰۰ میلیون دلار را شامل می‌شد.[۴] به این ترتیب مالیات دهندگان آمریکایی بودند که عدم اجرای تعهدات وام دهندگان را جبران می‌کردند. زیرا صرف نظر از مبلغ آن، آنچه که باید برای پوشش خطرات تضمین های وام در نظر داشت از بودجه عمومی که شامل مصارف بین المللی، دفاعی و محلّی بود پرداخت می‌شد و این بدان معنا بود که اجرای پروژه های بین المللی، دفاعی و محلّی ایالات متحده دستخوش تزلزل می‌گردید.

این تضمین ها همچنین در برگیرنده موارد مساعد بیشتری در جهت منافع اسرائیل بود که معمولاً در توافق نامه هایی از این نوع در نظر گرفته نمی‌شود. طبق تصمیم کنگره صددرصد بازپرداخت اصل وام ها به اسرائیل و بهره آن تضمین می‌شد.[۵] هفته نامه«واشنگتن جویش» در شماره مورخ یازدهم فوریه ۱۹۹۳ خود اعلام کرد تضمین های وام به اهدافی در اسرائیل که مشخصاً غیر بشردوستانه هستند، از جمله سرمایه گذاری در امور ساختمانی، تقویت ذخائر ارزی، و قابل دسترس بودن وام های ارزان و کم بهره برای جامعه بازرگانی اسرائیل، خدمت می‌کند.

سفسطه

«هرگز این چنین بهره برداری آشکار و جنجالی از یک کمک بشردوستانه به منظور وادار کردن اسرائیل به اتخاذ یک خط مشی معین سابقه نداشته است.»

اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۹۲[۶]

واقعیت

اسرائیل تحت حکومت اسحاق شامیز در تقاضای خود برای دریافت تضمین های وام از ایالات متحده درصدد دستیابی به یک کمک بشردوستانه نبود بلکه هدف اصلی آن کشور دسترسی به منابع مالی برای تأمین هزینه های فعالیت های غیر قانونی شهرک سازی در مناطق اشغالی و حمایت از برنامه اقتصادی شکست خورده سوسیالیستی آن دولت بود. کابینه بوش بارها آشکارا اعلام کرد که به منظور اسکان یهودیان مهاجر اتحاد شوروی تضمین های لازم را برای دریافت وام در صورتی اعطاء خواهد کرد که اسرائیل فعالیت های شهرک سازی را در مناطق اشغالی متوقف کند که این امر با امتناع شامیر مواجه شد. اگر چه بسیاری از یهودیان آمریکا با این پافشاری بوش در ارتباط دادن این دو موضوع مخالفت کردند ولی جالب این بود که تعدادی از یهودیان با نفوذ با این خط مشی موافق بودند. یکی از این افراد«میخائیل لرنر»[1] سردبیر مجله یهودی «تیکن»[2] بود که نوشت:«این اشتباه شامیر است نه بوش.... شامیر می‌کوشد وضعیتی را در کرانه باختری بوجود آورد که اجرای برنامه زمین در قبال صلح را غیر ممکن می‌سازد. او اینک از ایالات متحده می‌خواهد که به او پول بدهد تا مانع اجرای سیاست آمریکا شود. این چه نوع گستاخی است؟»(۷)

دو تن از روزنامه نگاران اسرائیلی رفتار نخوت آمیز شامیر را برای دریافت تضمین وام به نحو کنایه آمیزی منعکس کردند:« پیام ما به آمریکایی‌ها نوع حقیقی اسرائیلی آن است، به ما پول بدهید و به ما اطمینان کنید، همه چیز درست خواهد شد، وانگهی چرا باید نگران باشید؟ بین دوستان واقعاً ده میلیارد دلار هم چیز مهمّی است؟ مادامی که آمریکایی‌ها این چنین می‌خواهند خیلی راحت می‌توانند به زیر سبیلی درکردن تمام خدعه ها ادامه دهند.»(۸)

شامیر همچنین مدعی شد که ایالات متحده برای اعطای تضمین وام به اسرائیل یک «تعهد اخلاقی» دارد.(۹) این سخنان در واقع نوعی رد گم کردن بود زیرا در نتیجه سیاست های خود اسرائیل بود که مهاجرین یهودی اتحاد شوروی به اسرائیل سرازیر شدند. سال ها بود که

اسرائیل به ایالات متحده فشار می‌آورد برای پذیرفتن مهاجرین یهودی شوروی در آمریکا محدودیت ایجاد کند تا آنها ناچار شوند به اسرائیل بروند.[۱۰] دلیل این درخواست آن بود که در سال ۱۹۸۸ حدود ۹۱ درصد یهودیانی که اتحاد شوروی را ترک کردند کشورهای دیگری غیراز اسرائیل را برای سکونت برگزیدند. این رقم در سال قبل از ان به ۷۰ درصد می‌رسید و اسرائیل از آن واهمه داشت که روند این افزایش به صددرصد برسد و هیچ یک از آنان به اسرائیل مهاجرت نکنند.[۱۱]

ایالات متحده سرانجام به خواست اسرائیل تسلیم شد و در اول اکتبر ۱۹۸۹ پذیرش مهاجرین یهودی اتحاد شوروی را در آمریکا به پنجاه هزار نفر در سال محدود کرد. در نتیجه بیشترین تعداد مهاجرین یهودی اتحاد شوروی مجبور شدند به سوی اسرائیل سرازیر شوند و این دقیقاً همان چیزی بود که اسرائیل خود می‌خواست.[۱۲]

به هر حال عدم توفیق اسرائیل در تأمین شغل و مسکن کافی و مناسب برای مهاجرین جدید بطور چشمگیری تعداد آنها را تقلیل داد. طبق پیش بینی های قبلی برآورد شده بود که در خلال سه تا پنج سال حدود یک میلیون مهاجر یهودی از اتحاد شوروی وارد اسرائیل خواهند شد. از سپتامبر ۱۹۸۹، آغاز موج مهاجرت یهودیان شوروی، تا آخر سال ۱۹۹۱ جمعاً ۳۲۸۱۸۷ نفر از این مهاجرین وارد اسرائیل شدند.[۱۳] از ژانویه ۱۹۹۲ تعداد مهاجرین ماهانه به ۶۲۳۷ نفر یعنی پائین ترین تعداد در سال قبل رسید.[۱۴] در ماه مه این تعداد فقط ۳۳۶۰ نفر بود و گزارش شد که هزاران تن با سرخوردگی کامل به اتحاد شوروی سابق بازگشتند.[۱۵] «شلدون ریچمن» محقق انستیتو کاتو در ماه اوت ۱۹۹۲ برآورد کرد که: «معاودت مهاجرین بیشتر است .... زیرا بیش از نیمی از مهاجرین اتحاد شوروی سابق بدون شغل هستند.»[۱۶]

به این ترتیب برآوردهای اولیه از تعداد مهاجرین که بر اساس آن درخواست اعطای تضمین برای وام ده میلیارد دلاری شده بود ظاهراً به نصف تقلیل پیدا کرد. بنظر می‌رسید که تا سال ۱۹۹۴ کمتر از پانصدهزار تن یهودیان شوروی به اسرائیل مهاجرت کنند لذا بر این اساس

یعنی پنج میلیارد دلار بالغ می‌شد.

اسرائیل نمی‌توانست بدون داشتن تضمین های ایالات متحده این کار را بـه سـرانـجام برساند. علی‌رغم صدور بیانیه های مکرر توسط مقامات اسرائیلی مبنی بر اینکه آن کشور نیازی به کمک ایالات متحده در این زمینه ندارد اسرائیل بدون کمک آمریکا منابع لازم را برای ادامه اسکان یهودیان در مناطق اشغالی آنهم به آن میزان بی‌سابقه، در اختیار نداشت و شامیر نیز پس از مبارزه طلبی با پرزیدنت بوش که اعطای تضمین‌ها را متوقف کرده بود، نتوانست حمایت رأی دهندگان اسرائیلی را در انتخابات ۱۹۹۲ بدست آورد و مجبور به ترک پست نـخست وزیـری گردید.

با تمام این احوال شامیر برای دستیابی به هدف خود به هر آنچه که ممکن بود دست یازید. روزنامه عبری زبان اسرائیلی «هاداشوت» گزارش داد پس از آنکـه کـابینه بـوش اعـطای تضمین را موکول به توقف ساخت و ساز شهرک‌های یـهودی نشـین در مـناطق اشـغالی کـرد سازمان های عمده یهودیان آمریکایی کوشیدند تضمین کنندگانی را در بین ثروتمندان یهودی آمریکایی پیداکنند. این گزارش اضافه می‌کند سازمان های یهودی با بیست میلیاردر یهودی که از یک لیست پانصد نفری ثروتمندترین افراد جهان برگزیده شده بودند وارد مذاکره شدند و از آنها خواستند که وام های اسرائیل را برای جذب یهودیان شوروی تضمین کنند. تمام این بهست نفر اگر چه از نظر سیاسی حامی اسرائیل بودند ولی این تقاضا را رد کردند. آنها گفتند تنها انگـیزه سوددهی است که یک کاسبکار را به فعالیت و امیدارد و آنها نمی‌توانند این خطر را بپذیرند و در مورد کشوری که درباره توانائی آن برای بازپرداخت وام‌هـا تـردید وجـود دارد تـضمینی ارائـه دهند.(۱۷)

سفسطه

«من بر این باورم که موضع قوه مجریه در ربط دادن دو موضوع اعطای تضمین وام و توقف شهرک سازی در اسرائیل مخصوصاً برای گفتگوهای جاری صلح در خاورمیانه مشکـل

آفرین است، زیرا این امر موقعیت ایالات متحده را بعنوان یک واسطه صدیق تضعیف می‌کند»
سناتور جمهوریخواه آلن اسپکتر، ۱۹۹۲ [۱۸]

واقعیت

واقعیت این است که کابینه بوش و کنگره با اعطای تضمین‌های وام بار دیگر ثابت کردند که ایالات متحده اصولاً یک واسطه صدیق در خاورمیانه نیست. از هنگام اشغال سرزمین های عربی در سال ۱۹۶۷ توسط اسرائیل سیاست رسمی ایالات متحده، همگام با سایر کشورهای جهان، مخالفت با اسکان یهودیان در مناطق اشغالی از جمله شرق بیت المقدس بود. با این وجود کنگره همچنان با اعطای کمک های گسترده به اسرائیل منابع مالی برای آن کشور را تأمین می‌کرد و مقامات اسرائیلی نیز با اینکه همواره قول می‌دادند که این کمک ها را در مناطق اشغالی هزینه نخواهند کرد ولی همواره این قول خود را زیر پا گذاشته‌اند و واشنگتن نیز چشمان خود را بر این عهدشکنی بسته است.[۱۹] اسرائیل بدون کمک ایالات متحده به هیچ وجه نمی‌توانست به تسلط خود بر مناطق اشغالی ادامه دهد.

سفسطه

«بر اساس خط مشی های موجود، کمک های خارجی ایالات متحده به اسرائیل نمی‌توانند در ماوراء مرزهای سال ۱۹۶۷ این کشور مصرف شود. اسرائیل دقیقاً به این خط‌مشی‌ها پایبند است و هر سال گزارش تفصیلی کاملی را از چگونگی مصرف کمک های ایالات متحده ارائه می‌دهد.»

آیپاک، ۱۹۹۲[۲۰]

واقعیت

دولت بوش دریافت به قول های اسرائیل تحت حکومت حزب لیکود به نخست وزیری

اسحاق شامیر نمی‌توان اعتماد کرد. این نکته هنگامی آشکار شد که به دنبال تعهد دولت اسرائیل در سال ۱۹۹۱مبنی بر اینکه مبالغ دریافتی از وام را در مناطق اشغالی خرج نخواهد کرد کاخ سفید تضمین هایی برای یک وام ۴۰۰ میلیون دلاری در اختیار آن کشور گذاشت ولی اسرائیل براحتی این تعهد خود را نادیده انگاشت.

گزارش سال ۱۹۹۲ دفتر حسابرسی کل پیرامون چگونگی انجام این تعهدات حاکی است که اسرائیل از تهیه و تدارک اطلاعاتی که متعهد بود در مورد نحوه هزینه های دولت در مناطق اشغالی ارائه دهد، سرباز زده است. گزارش می‌گوید، «ما دریافتیم که تضمین وام ۴۰۰ میلیون دلاری هیچ اثر مشهودی بر سیاست های خانه سازی اسرائیل ندارد و تأثیری بر تصمیمات دولت در تعیین مناطق مورد نظر برای خانه سازی و یا حجم فعالیت های شهرک سازی در مناطق اشغالی نگذاشته است. تأثیر عمده تضمین مزبور این است که امکان دستیابی دولت اسرائیل را برای قرض گرفتن مبالغی با بهره پائین فراهم می‌کند.»(۲۱)

این بررسی همچنین نشان دهنده یک اختلاف نظر گسترده بین وزارت خارجه ایالات متحده و دولت اسرائیل در مورد ارقام مربوط به تعداد مهاجرین تازه وارد به مناطق اشغالی می‌باشد. بر اساس این گزارش مقامات رسمی اسرائیل برآورد می‌کنند که تنها حدود ۱۵۰۰ نفر از مهاجرین که در سال ۱۹۹۰ وارد اسرائیل شدند مناطق اشغالی را برای سکونت برگزیدند. ولی برآورد وزارت خارجه ایالات متحده بسیار بالاتر از این رقم است.......«وزارت خارجه بر این باور است که از ۱۸۵۰۰۰ نفر مهاجرین یهودی اتحاد شوروی که در سال ۱۹۹۰ به اسرائیل وارد شدند حدود ۸۸۰۰ نفر در مناطق اشغالی سکنی داده شده‌اند. ما نتوانستیم این اختلاف و تفاوت کلی را باهم وفق دهیم و به نتیجه‌ای برسیم.»(۲۲)

سناتور دموکرات«رابرت بیرد»، گفت این تعهد اسرائیل مبنی بر اینکه مبالغ دریافتی را در مناطق اشغالی هزینه نخواهد کرد چیزی مانند ساخت یک بنای کاغذی است پول‌هایی را که اسرائیل در قبال تضمین‌های اعطایی ایالات متحده از وام دهندگان دریافت می‌کند مستقیماً به خزانه آن دولت سرازیر می‌شود و دیگر نشانه‌ای از اینکه این پول از کجا آمده است باقی

نمی‌ماند.(۲۳) متأسفانه مربوط کردن دوموضوع اعطای تضمین و توقف خانه سازی در مناطق اشغالی به یکدیگر در تأثیرگذاری بر سیاست دولت اسرائیل به هیچ وجه کافی نبوده است..... در واقع تعداد ساکنین یهودی در مناطق اشغالی از ۷۵۰۰۰ نفر در سال ۱۹۸۹ به ۱۰۴۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۱ بالغ شده است.(۲۴)

در ابتدای سال ۱۹۹۲ در سرزمین های عربی که در سال ۱۹۶۷ توسط اسرائیل اشغال شده بود، ۲۴۲۰۰۰ نفر از یهودیان سکونت داشتند که به طور تفکیک عبارت بودند از ۱۲۹۰۰۰ نفر در شرق بیت المقدس، ۹۷۰۰۰نفر در ۱۸۰شهرک در کرانه غربی، ۱۴۰۰۰نفر در بیست شهرک در بلندی‌های جولان و ۵۰۰۰ نفر در نوار غزه. شمار فلسطینی‌ها در همین تاریخ عبارت بود از یک میلیون نفر در کرانه غربی، ۷۵۰۰۰۰ در نوار غزه و ۱۵۰۰۰۰نفر در شرق بیت المقدس، به علاوه ۱۵۰۰۰نفر سوری نیز در بلندی‌های جولان سکونت داشتند. آریل شارون وزیر خانه سازی دولت شامیر در اواخر سال ۱۹۹۱ اظهار داشت در طرح های خانه سازی او ساخت و ساز واحدهای مسکونی در مناطق اشغالی به نحوی پیش بینی شده است که در خلال سه سال آینده بتواند هر ساله بین ۴۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ نفر از مهاجرین جدید را در خود جای دهد.(۲۵)

یک بررسی انجام شده توسط گروه اسرائیلی «صلح اکنون» نشان می‌دهد که اسرائیل در سال ۱۹۹۱ ساخت و ساز ۱۳۶۵۰ واحد مسکونی را با هزینه یک میلیارد دلار در مناطق اشغالی آغاز کرده است. این تعداد ساختمان بیان کننده یک افزایش ۶۵ درصدی در طول یک سال نسبت به آنچه که در خلال ۲۵سال گذشته در این مناطق ساخته شده است، می‌باشد.(۲۶) این ارقام البته شامل ده هزار واحد در دست ساخت در شرق بیت المقدس و یا بلندی‌های جولان نمی‌باشد.(۲۷)

طبق گفته «جکسون دیهل»[۱] خبرنگار واشنگتن پست در اوایل سال ۱۹۹۲: «در ۱۸ ماه گذشته دولت شامیر وسیع ترین عملیات خانه سازی در مناطق اشغالی را در تاریخ ۲۴ ساله

حکومت اسرائیل بر این مناطق آغاز کرده است.[۲۸] چنین به نظر می‌رسد که دولت شامیر در مورد مقیاس واقعی و هزینه های این عملیات سیاست پیچیده و مبهمی راتعقیب می‌کند.»[۲۹]

سناتور بیرد طی سخنانی در مجلس سنا اظهار داشت:« مجموع هزینه های برنامه شهرک سازی اسرائیل در مناطق اشغالی از جمله شرق بیت المقدس در سال ۱۹۹۱ بالغ بر سه میلیارد دلار شده است.»[۳۰]، «فرانسیس بویل»[۱] کارشناس حقوق بین الملل معتقد است اعطای تضمین های وام باعث کمک و تشویق اسرائیل در نقض حقوق فلسطینی‌ها شده است.

اعطای تضمین برای وام ده میلیارد دلاری تبانی و همدستی آمریکا را با اسرائیل برای اشغال سرزمین های عربی دائمی و ابدی کرد. اگر چه در مصوبه کنگره تصریح شده بود که وام ها باید تنها در محدوده مرزهای قبل‌از پنجم ژوئن ۱۹۶۷ اسرائیل هزینه شود ولی این قید و شرط معنائی ندارد. اسحاق رابین نخست وزیر علناً اعلام کرد اسرائیل اجازه تکمیل حدود یک هزار واحد مسکونی ناتمام درکرانه غربی را خواهد داد و همچنین خانه سازی یهودیان در شرق بیت المقدس و یا ایجاد «شهرک های امنیّتی» در دره اُردن و بلندی‌های جولان را محدود نخواهد کرد.[۳۱] او گفت اسرائیل حق تصمیم گیری در این مورد را که کدامین شهرک ها برای «امنیّت» ضروت دارد برای خود محفوظ می‌دارد. اتخاذ این سیاست باعث شد که اسرائیل بدون آنکه با محدودیّت جدّی مواجه شود خانه سازی برای یهودیان را در مناطق اشغالی توسعه دهد. بیانات رابین هیچ گونه اعتراضی را در دو انتهای خیابان «پنسیلوانیا»[۲] بر نیانگیخت.

1. Francis Boyle

فصل شانزدهم

جاسوسی اسرائیل در آمریکا

ده‌ها سال است که اسرائیل به طور مداوم به انجام عملیات جاسوسی در ایالات متحده مشغول است. دستگیری و محکومیت جاسوس آمریکایی اسرائیل بنام «جاناتان پولارد» و همسرش تنها یکی از بزرگ ترین شواهد فعالیت های اسرائیل علیه ایالات متحده می‌باشد.

طبق نوشته واشنگتن پست: «سازمان های اطلاعاتی اسرائیل در تلاش برای جمع آوری اطلاعات حساس و دانش فنی به تهدید و باج خواهی، میکروفن گذاری، ضبط مکالمات تلفنی و پیشنهاد رشوه به کارمندان دولت ایالات متحده متوسل می‌شدند.»[1]

سفسطه

«جاسوسی در ایالات متحده با سیاست ما کاملاً مغایرت دارد.»

شیمون پرز، نخست وزیر اسرائیل ۱۹۸۵[2]

واقعیت

واشنگتن پست با استناد به گزارش محرمانه ۴۷ صفحه‌ای سازمان سیا تحت عنوان: «اسرائیل: سرویس های امنیتی و اطلاعاتی خارجی» منتشره در ماه مارس ۱۹۷۹ از وسعت دامنه جاسوسی اسرائیل در ایالات متحده پرده برداشت. این گزارش همراه با اسناد محرمانه دیگری در جریان اشغال سفارت آمریکا در تهران در نوامبر ۱۹۷۹ بدست کسانی که آنجا را تصرف کرده بودند افتاد. اگر چه اسرائیل و حامیانش صحت و اعتبار این اسناد را زیر سئوال برده و سعی کردند تردید

طبق این گزارش کشورهای عربی هدف اصلی اطلاعاتی اسرائیل هستند ولی جمع آوری اطلاعات درباره تصمیمات و سیاست های محرمانه ایالات متحده درباره اسرائیل و جمع آوری اطلاعات علمی و فنی در ایالات متحده و سایر کشورهای پیشرفته در اولویت دوم و سوم برای اسرائیل قرار دارد اسرائیلی‌ها سهم عمده‌ای از عملیات پنهانی خود را مصروف دستیابی به اطلاعات علمی و فنی می‌کنند. این فعالیت ها شامل تلاش هایی برای نفوذ در پروژه های دفاعی طبقه بندی شده در ایالات متحده و سایر کشورهای غربی می‌باشد. بعدها فاش شد که در خلال سالهای آخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ اف بی آی و اداره ضد اطلاعات نظامی برنامه‌ای را تحت عنوان:«اسکپ» اجرا کردند که هدف آن جلوگیری از فعالیت اسرائیل برای بکارگیری آمریکائیان به منظور سرقت تکنولوژی پیشرفته نظامی آمریکا بود. در این عملیات از ضبط مکالمات تلفنی و مراقبت های الکترونیکی از سفارت اسرائیل استفاده می‌شد. این عملیات در اواسط دهه ۷۰ به بهانه اینکه ممکن است حقوق اساسی آمریکایی‌ها را نقض کند، متوقف شد.(۳)

«ویکتور اُستراوسکی»[1] مأمور اطلاعاتی پیشین اسرائیل در کتابی در سال ۱۹۹۰ فاش کرد که اسرائیل ۲۴ تا ۲۷ مأمور موساد در ایالات متحده دارد. این افراد به یک شعبه فوق سرّی اطلاعاتی اسرائیل بنام «عال» تعلق دارند. این لغت عبری بمعنای «برتر» یا«در رأس» می‌باشد. استراوسکی می‌گوید:« سازمان اطلاعاتی اسرائیل به صورت فعالی به جاسوسی، استخدام افراد، سازمان دهی و انجام عملیات پنهانی مخصوصاً در نیویورک و واشنگتن، که از آن به نام زمین بازی خود یاد می‌کند، اشتغال دارد.» او می‌نویسد اسرائیل با بهره گیری از کمک های یهودیان به نمایندگان و سناتورهایی که در کمیته‌های کلیدی خدمت می‌کنند می‌کوشد تا نفوذ خود را بر کنگره اعمال نماید.(۴)

محقق دیگری می‌نویسد از اواسط دهه ۶۰ تا اواسط دهه ۸۰ شمار عملیات پنهانی اسرائیل در ایالات متحده به حدّی بود که چهل مورد بازجویی رسمی از امریکائیانی که برای اسرائیل کار می‌کردند وجود دارد. وی اضافه می‌کند.«مقامات آمریکایی می‌گویند اسرائیلی‌ها از

توان خود برای جاسوسی در ایالات متحده و گریختن از عواقب آن کاملاً مطمئن هستند.»[۵]

سفسطه

«بلافاصله پس از بازداشت پولارد اسرائیل عذرخواهی کرد و توضیح داد که این عملیات بدون مجوز انجام شده است.»

آیپاک، ۱۹۹۲[۶]

واقعیت

در تاریخ چهارم مارس ۱۹۸۷«جاناتان پولارد» و همسرش «آن هندرسون پولارد» اتباع آمریکا به جاسوسی برای اسرائیل اعتراف کردند. جاناتان به حبس ابد محکوم شد ولی مجازات همسرش پنج سال زندان بود که پس از گذراندن دوسال و نیم آن آزاد گردید.[۷] «سیمون هرش»[۱] در کتاب خود ضمن توصیف پولارد بعنوان اولین جاسوس اتمی اسرائیل مدعی شده است که نامبرده اسنادی را در مورد اهداف اتمی آمریکا در اختیار اسرائیل قرار داده است و اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل نیز شخصاً تصمیم گرفت برخی از آن اسناد را به مسکو که در آن زمان، اوائل دهه ۸۰، در جنگ سرد با واشنگتن درگیر بود، تسلیم کند.[۸]

پولارد در خلال هیجده ماه جاسوسی خود خواسته برای اسرائیل بیش از یک هزار فقره سند طبقه بندی شده را که حدود ۸۰۰ فقره آن در رده بکلی سرّی بود به سرقت برد.[۹] برخی از این اسناد شامل اوراقی بیش از یک صد صفحه و بیشتر آنها حاوی مطالعات تحلیلی تفصیلی، محاسبات فنی، نمودارها و عکس های ماهواره‌ای بودند. پاره‌ای دیگر از این اسناد در برگیرنده جزئیاتی درباره موقعیت ناوهای جنگی ایالات متحده، تاکتیک‌های دریایی و عملیات آموزشی بود. همچنین اسناد دیگری درباره تجزیه و تحلیل سیستم موشکی اتحاد شوروی وجود داشت که چگونگی جمع آوری اطلاعات توسط ایالات متحده را فاش می‌کرد و سرنخ هایی برای

شناسایی مأمورانی که برای این کشور کار می‌کردند بدست می‌داد. در این اسناد مشخصات تهیه کنندگان آمریکایی مطالعات انجام شده فاش می‌شد که به این ترتیب آنها به صورت اهداف ضربه پذیر برای سایر سرویس های اطلاعاتی درآمدند.(۱۰)

حجم انبوه اسناد سرقت رفته این سوء ظن را پدید آورد که پولارد در این راه از همراهی و مساعدت دو یا چند مقام عالی‌رتبه آمریکایی برخوردار بوده است.(۱۱) ولی بهرحال هیچ آمریکایی دیگری در این ماجرا مورد اتهام قرار نگرفت.

«کاسپاروانبرگر» وزیر دفاع ایالات متحده بعدها گفت: «نظر به اهمیت بسیار زیاد و حساسیت بالای اطلاعاتی که به اسرائیل فروخته شده است برای من بسیار مشکل است ضربه‌ای را شدیدتر از آنچه که توسط متهم به امنیت ملی ما وارد شده است تصور کنم.»(۱۲)

سرقت این اسناد آنچنان وسیع و پردامنه بود که برآورد شد برای تصحیح سیستم امنیتی و بی‌اثر کردن عملیات افشا شده ۳ تا ۴ میلیارد دلار باید هزینه شود.(۱۳)

سفسطه

«همانطور که به دولت ایالات متحده قول داده شد واحد جاسوسی که پولارد را هدایت می‌کرد منحل و اداره کنندگان او تنبیه شدند و اسناد سرقت شده مسترد گردید.»

آیپاک، ۱۹۹۲(۱۴)

واقعیت

هیچ یک از آمریکائیان نمی‌دانند بر سر واحد جاسوسی اسرائیل به نام «لاکام» که پولارد و همسرش عضو آن بودند چه آمد. ولی «ویکتور استراوسکی» مأمور سابق اطلاعاتی اسرائیل در موقعیتی بود که از چگونگی ماجرا اطلاع داشته باشد. وی می‌نویسد: «تنها کاری که انجام شد تغییر آدرس پستی بود و لاکام نیز در وزارت امور خارجه ادغام شد.»(۱۵)

این قضیه بشمار می‌آمدند، ارتقاء درجه یافتند. «رافائل ایتان»[1] عامل کهنه کار اطلاعاتی و مدیر سازمان اطلاعات فنی لاکام[(۱۶)] بعداً به مدیریت بزرگترین شرکت دولتی اسرائیل، «اسرائیل کمیکان» منصوب شد و در این سمت به اندازه کافی وقت آزاد داشت که مشاور پرزیدنت «ویرگیلیوبارکووارگاس»[2] رئیس جمهور کلمبیا نیز باشد.[(۱۷)] سرهنگ هوایی «آویم سلا»[3] که عامل تماس با پولارد بود و به اتهام جاسوسی در ایالات متحده تحت تعقیب قرار داشت به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و به فرماندهی پایگاه هوایی «تل نوف» پستی که از آن معمولاً بعنوان سکوی پرتاب برای رسیدن به فرماندهی کل نیروی هوایی یاد می‌شود، منصوب گردید.[(۱۸)]

در سال ۱۹۸۸ مقامات اسرائیلی با ارائه پیشنهادهای مختلفی به کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا درصدد انجام معامله برای آزادی پولاردها برآمدند.[(۱۹)] یک مبارزه تبلیغاتی در اسرائیل آغاز شد که در آن از پولاردها بعنوان «زندانیان صهیون» یاد می‌شد. هفتاد نفر از اعضای کنشت عریضه‌ای را خطاب به پرزیدنت ریگان امضاء کردند که در آن آزادی پولاردها درخواست شده بود. همچنین دو تن از خاخام‌های کل نیر نامه مشابهی به ریگان نوشتند.[(۲۰)] ارسال اینگونه تقاضاها در سال ۱۹۸۹ نیز ادامه یافت. «ژاکوب تسور»[4] وزیر بهداشت اسرائیل از «ویلیام براون» سفیر آمریکا در تل‌آویو خواست که همسر پولارد بدلائل پزشکی آزاد شود زیرا«او به یک بیماری نادر گوارشی مبتلا می‌باشد.» یک گروه از سازمانهای زنان اسرائیل متشکل از نمایندگان حزب کارگر، احزاب مذهبی، مشاور نخست وزیر در امور زنان نیز این درخواست راتکرار کردند. «روث رازنیک»[5] مدیر مرکز زنان هرزلیا[6] مستقیماً تلگرافی برای باربارابوش فرستاد و از او کمک خواست.[(۲۱)]

«آن پولارد» سرانجام پس از تحمل دو سال و نیم حبس از زندان آزاد شد و هم اکنون در اسرائیل زندگی کند. اولین سفر او پس از آزادی به مقصد اسرائیل انجام شد و در اول اوت ۱۹۹۰ در فرودگاه بن گوریون تل‌آویو به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. «گیولاکوهن» معاون نخست

---

1. Rafael Eitan
2. Vergilio Barlo Vargas
3. Aviem Sella
4. Jacov Tsur

وزیر و عضو حزب دست راستی «ت هیا»[1] و «ادنا سولار» نماینده کنشت از حزب کارگر در بین‌مستقبلین بودند.(۲۲) کمیته‌ای تشکیل گردید تا برای آزادی پولارد فعالیت کرده و اعانه جمع کند. به علاوه یک شرکت بیمه اسرائیلی پرداخت هزینه‌های پزشکی «آن پولارد» را به عنوان «حرکتی بشر دوستانه» تقبل کرد.(۲۳)

«جاناتان پولارد» تاکنون(زمان انتشار کتاب) آزاد نشده است. درخواست استیناف توسط وکیل دعاوی «آلن دشوتیز» در دادگاه استیناف فدرال شهر واشنگتن مطرح گردید ولی این دادگاه در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۹۲ حکم صادره-زندان ابد-را تائید کرد.(۲۴) دادگاه عالی ایالات متحده نیز درخواست تجدید نظر را رد کرد.(۲۵) معهذا در گرماگرم مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، بیل کلینتون کاندیدای حزب دموکرات به گروههای یهودی قول داد که اگر انتخاب شود شخصاً ماجرای پولارد را مورد بررسی قرار خواهد داد.(۲۶) تعدادی از خاخام های آمریکا در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۹۲ در یک درخواست آگهی گونه که در یک صفحه کامل روزنامه نیویورک تایمز چاپ شده بود از پرزیدنت بوش خواستند که پولارد را بی‌درنگ آزاد کند.(۲۷)

اما در مورد بازگردانیدن اسناد سرقت شده: اسرائیل فقط ۱۶۳ فقره از آن اسناد را مسترد کرد. بعلاوه اینکه اصولاً تعهد به بازگرداندن اسناد تعهدی بی‌اساس بود زیرا اسرائیل بیش از اندازه لازم وقت داشت تا از تمام آنها نسخه برداری کند.(۲۸) همچنین اسرائیل قولی راکه داده بود مبنی بر اینکه در تحقیق و بازجوئی از پولارد ها کاملاً همکاری خواهد کرد، زیر پا گذاشت. در ژوئن ۱۹۸۸«ویلیام وبستر» رئیس اف بی آی دست به عمل بی‌سابقه‌ای زد و علناً زبان به شکوه گشود که اسرائیل در جریان تحقیقات فقط بصورت موردی همکاری کرده است. او خواستار همکاری کامل اسرائیل گردید.(۲۹) درخواستی که از سوی اسرائیل هرگز به آن پاسخ داده نشد.

فصل مقدمم

تسلیحات هسته‌ای اسرائیل

طرح‌های اسرائیل برای تولید سلاح هسته‌ای به اندازه خود کشور اسرائیل قـدمت دارد. اولین بانی این کار فرانسه بود که کمک‌های لازم را به اسرائیل برای ایجاد تأسیسات سرّی اتمی «دیمونا» در صحرای نقب در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت ارائه داد. مقامات اسرائـیلی هرگز رسماً به این نکته که اسرائیل تسلیحات هسته‌ای در اختیار دارد اعتراف نکردند و تنها به این عبارت بسنده نمودند که اسرائیل اولین کشوری نخواهد بود که در خاور میانه این گونه تسلیحات را بکار گیرد. شواهد کافی وجود دارد که اسرائیل از اواسط دهه شصت سلاح هسته‌ای در اختیار داشته است.[۱]

سفسطه

«اسرائیل هرگز در پی تولید سلاح هسته‌ای نیست و برنامه هسته‌ای این کشور منحصراً به منظور استفاده صلح جویانه از نیروی اتمی طراحی شده است.»

بیانیه دولت اسرائیل، ۱۹۶۰[۲]

واقعیت

در تاریخ نوزدهم دسامبر ۱۹۶۰ اسرائیل رسماً به واشنگتن اطمینان داد که هـیچ گـونه برنامه‌ای برای تسلیحات هسته‌ای ندارد. دو روز بعد دیوید بن گوریون نخست وزیر در جلسه کنشت اظهار داشت که یک راکتور اتمی در دیمونا واقع در صـحرای نـقب در دست سـاخت

شد[۳] و تعهد نمود که تأسیسات دیمونا در خدمت نیازهای صنعتی کشاورزی بهداشتی و علمی خواهد بود و درهای آن به روی کارآموزان سایر کشورها باز می‌باشد.[۴] هیچ یک از این اظهارات حقیقت نداشت.

اعتراف بن گوریون در سال ۱۹۶۰ مبنی بر اینکه تأسیسات دیمونا یک تأسیسات هسته‌ای است خود یک نقطه عطف عمده‌ای بشمار می‌آمد. زیرا تا قبل از آن مقامات اسرائیلی در توضیح آنچه که در دیمونا با کمک فرانسه، در دست ساخت بود می‌گفتند یک کارخانه نساجی و یا یک ایستگاه پمپاژ (تلمبه زنی) می‌باشد.[۵] توضیحات قبلی اسرائیل به ایالات متحده در مورد مقصود اصلی از تأسیسات دیمونا خشم تعدادی از اعضای کنگره را برانگیخته بود.

در جلسه غیر علنی کمیته روابط خارجی سنا در اوایل سال ۱۹۶۱، سناتور «بورک هیکنلوپر»[1] در حالی که از شدت خشم منفجر می‌شد اظهار داشت:«من فکر می‌کنم اسرائیلی‌ها مانند اسب دزدها در این مورد به ما دروغ گفتند. آنها در گذشته همه حقایق را بصورت تحریف شده و مشتبه بد جلوه داده‌اند. من فکر می‌کنم این موضوع بسیار جدّی است، با وجود تمام آنچه که ما برای آنها انجام دادیم آنها در رابطه با تأسیسات رآکتوری که به صورت محرمانه می‌سازند چنین رفتاری در پیش گرفته‌اند و مهم تر اینکه دائماً با گردنی برافراشته و چهره‌ای جدّی نزد ما تکذیب می‌کردند که مشغول ساخت چنین تأسیساتی هستند.»[۶]

علی‌رغم وجود چنین احساساتی، ایالات متحده هرگز هیچ گونه اقدام جدّی برای جلوگیری از ادامه برنامه تسلیحات هسته‌ای اسرائیل بعمل نیاورد. فقط پرزیدنت کندی در اوایل دهه شصت یک تلاش نیمه جدّی معمول داشت و تأکید کرد اسرائیل باید به بازرسان ایالات متحده اجازه دهد که از تأسیسات دیمونا بازدید نمایند. امّا تکنسین های اسرائیلی در محل یک اطاق کنترل قلّابی تعبیه کردند تا آمریکایی‌ها را فریب داده و نوع واقعی تحقیقات و کارهایی که در آنجا انجام می‌شد را از آنها پنهان دارند. این نیرنگ کارگر افتاد و بازرسی بدون آنکه چیز مشکوکی در آنجا یافت شود در آخر سال ۱۹۶۹، یک سال پس از آنکه سیا گزارش داد اسرائیل

تسلیحات اتمی در اختیار دارد، پایان یافت.[۷]

در خلال سال ها بیانیه‌های دولت اسرائیل شکل دیگری برخود گرفت. در ابتدا این بیانیه‌ها در قالبی که لوی اشکول نخست وزیر در اواسط دهه ۶۰ بیان کرده بود، محدود می‌شد: «من قبلاً گفته‌ام و بار دیگر تکرار می‌کنم که اسرائیل سلاح اتمی ندارد و اولین کشوری نخواهد بود که از آن در منطقه استفاده کند.»[۸] از آن پس اسرائیل از تکذیب اینکه طرح های هسته‌ای و یا سلاح هسته‌ای ندارد دست برداشت و خیلی ساده اظهار می‌کرد: «اولین کشوری نخواهد بود که در خاورمیانه از سلاح های هسته‌ای استفاده کند.»[۹]

سیا و سایر کارشناسان در سراسر جهان بر این باورند که اسرائیل نه تنها تسلیحات هسته‌ای بلکه وسایل لازم را برای انتقال آن به مسافات دور دست نیز در اختیار دارد.

یک گزارش پنج صفحه‌ای سیا بتاریخ چهارم سپتامبر ۱۹۷۴ می‌گوید: «تهیه مقادیر معتنابهی اورانیوم عمدتاً از راههای پنهانی و محرمانه، ماهیت ناشناخته تلاش های اسرائیل در زمینه غنی سازی اورانیوم و سرمایه گذاری وسیع برای طراحی و ایجاد یک سیستم موشکی پر هزینه برای حمل کلاهک های اتمی همگی شواهدی است مبنی بر اینکه اسرائیل یک قدرت هسته‌ای می‌باشد.[۱۰] اسرائیل می‌تواند با موشک‌های بالستیک جریکو کلاهک‌های اتمی را تا مسافت ۲۶۰ مایلی و با انواع پیشرفته تر آن تا مسافت ۵۰۰ مایلی حمل نماید و یا برای این منظور توپخانه، توپ های دریایی و هواپیما را بکار گیرد.»[۱۱]

در سپتامبر ۱۹۸۸ اسرائیل با استفاده از راکت، ماهواره آزمایشی خود بنام «هاریزون۱»را به فضا پرتاب کرد و آنرا در یک مدار بیضوی ۲۵۰ در ۱۰۰۰کیلومتری قرار داد. یک تحلیل گر آمریکایی گفت مشخصات راکتی که ماهواره را به فضا پرتاب کرد نشان دهنده آن است که این راکت قادر خواهد بود سلاح هسته‌ای را به مسکو یا لیبی حمل نماید.[۱۲]

«سیمون هرش» گزارشگری که مطالعات عمده‌ای درباره برنامه های هسته‌ای اسرائیل انجام داده است می‌گوید: «تا اواسط دهه ۸۰ کارشناسان فنی اسرائیل در دیمونا صدها کلاهک نوترونی با بُرد متوسط تولید کرده بودند که هر یک از آنها می‌توانست تعداد زیادی از نیروهای

دشمن را به هلاکت برساند و در عین حال کم ترین آسیب را به تأسیسات و ساختمان ها وارد نماید. حجم و توان زرادخانه اسرائیل این اجازه را به افرادی مانند آریل شارون می‌دهد که با تهدید ضمنی قدرت هسته‌ای رویای طراحی مجدد نقشه خاور میانه را در سر بپرورانند.»(۱۳)

هیچ یک از اقدامات عمده اسرائیل برای توسعه تسلیحات هسته‌ای از چشم منابع اطلاعاتی ایالات متحده پنهان نمانده است و با تمام این احوال آمریکا کوچک ترین تلاشی ننمود تا غول هسته‌ای اسرائیل را درون بطری نگه دارد. «هرش» نتیجه می‌گیرد: «سیاست آمریکا در قبال زرادخانه اسرائیل نه یک مسامحه کاری مشفقانه بلکه سیاستی هوشیارانه برای نادیده انگاشتن واقعیت ها بود.»(۱۴)

ژنرال «آمنون شاهاک ـ لیپکن»[1] معاون ستاد مشترک نیروهای دفاعی اسرائیل در آوریل ۱۹۹۲ اعلام کرد:«من بر این باورم که دولت اسرائیل از این پس باید تمام مساعی خود را معطوف این هدف نماید تا از دستیابی دولتهای عرب به نیروی هسته‌ای، در هر سطحی که باشد،جلوگیری کند. به عقیده من تمام طرق و وسایلی که برای وصول به این هدف به‌کار گرفته خواهد شد مشروع و قانونی می‌باشد.»(۱۵)

تهدیدات اسرائیل درباره بهره برداری چنین سلاحی، توسط اعراب بکلی مزوّرانه و ریاکارانه می‌باشد و صرف نظر از تمام این ها اسرائیل خود اولین کشوری در منطقه بود که از سلاح های هسته‌ای بهره برداری کرد.

نکته دیگر اینکه سازمان بین‌المللی انرژی اتمی مستقر در وین ـ اتریش موظف است با تولید و گسترش تسلیحات هسته‌ای مقابله نماید و این وظیفه بر اساس پیمان منع تولید و گسترش سلاح‌های هسته‌ای به آن سازمان محول شده است. بیشتر کشورهای عربی این پیمان را امضاء کرده‌اند در حالی که اسرائیل تاکنون از امضای آن طفره رفته است. اسرائیل همانند ژاندارم هسته‌ای در منطقه اقداماتی را مرتکب شده که نتایج فاجعه آمیزی ببار آورده است. اسرائیل در سال ۱۹۸۸ تأسیسات تحقیقات اتمی عراق بنام «اُسیراک» را که در نزدیکی بغداد و در فاصله

۶۰۰ مایلی مرزهای اسرائیل قرار داشت بمباران کرد. این بمباران که با استفاده از کمک های مستقیم ایالات متحده و با هواپیماهای ساخت آن کشور انجام گردید عاملی شد تا عراق روش سرسختانه‌تری در پیش گیرد.[۱۶] تأسیسات «أُسیراک» پیشرفته ترین پروژه فنی در دنیای عرب بود و با از دست دادن آن ضربه سختی به پیکر عراق وارد شد. از جهت دیگر نیز این ضربه برای عراق دردناک بود زیرا عراق که از امضاء کنندگان پیان منع تولید و گسترش تسلیحات هسته‌ای بود توسط کشوری که از امضای این پیمان خودداری می‌کرد، مورد حمله قرار گرفت.[۱۷]

حامیان آمریکایی در جریان جنگ ۱۹۹۱ خیلج فارس به اسرائیل به خاطر واردکردن این ضربه زود هنگام به ساختار نظامی عراق تبریک گفتند. این اقدام باعث شد که صدام از روابط خاص بین ایالات متحده و اسرائیل رنجیده خاطر گردد، سوء ظن او نسبت به غرب افزایش یافته و عاملی برای خیره سری های بیشتر او گردد. به این ترتیب صدام حسین، هر چند که به عنوان یک رهبر در نظر ما غیر منطقی جلوه کند، دلایل بسیار خوبی برای این فرضیه داشت که آمریکا و اسرائیل در صددند تا عراق را دستخوش بی‌ثباتی کنند.[۱۸] سرمقاله‌ای در نیویورک تایمز در همان زمان اقدام اسرائیل را عملی غیر قابل توجیه و تهاجمی کوته بینانه خواند.[۱۹]

این حمله صدام را تحریک کرد تا به اقدامات برجسته‌ای دست زند که هیچ کدام آنها در راستای منافع ایالات متحده نبود. در این مورد می‌توان از افزایش دخالت های آن کشور در جریان جنگ های داخلی لبنان و حمایت از برخی گروه های تروریستی تندرو در منطقه نام برد.[۲۰] حمله اسرائیل همچنین صدام را تشویق کرد تا تلاش های خود را برای دستیابی به تکنولوژی غربی از جمله اقدام به یک سلسله عملیات پنهانی برای توسعه تسهیلات هسته‌ای را مجدداً از سر گیرد. این تلاش ها توفیق همه جانبه‌ای را برای عراق در برداشت و این کشور توانست تکنولوژی بسیار پیشرفته‌ای را به ماشین نظامی خود اضافه نماید.[۲۱]

در واقع حمله اسرائیل نقطه اوج یک سری عملیات ترور و وحشت اسرائیل بنام «عملیات ابوالهول» علیه برنامه هسته‌ای عراق بود.[۲۲] شروع این عملیات به ششم آوریل ۱۹۷۹ باز می‌گردد. در این روز وقوع سه انفجار پیاپی در یک کارخانه تولید تجهیزات هسته‌ای فرانسه در

سین- سور- مر نزدیک مارسی رآکتوری را که آماده حمل به عراق بود منهدم کرد. این خرابکاری برنامه های هسته‌ای عراق را حدود شش ماه بتعویق انداخت.[۲۳]

در خلال همین سال انفجارهایی در دفاتر کار و منازل مقامات اصلی شرکت های تأمین کننده تجهیزات اتمی عراق در فرانسه و ایتالیا نیز رخ داد.[۲۴] در سیزدهم ژوئن ۱۹۸۰ دکتر یحیی مشاد فیزیکدان هسته‌ای مصری که در کمیسیون انرژی اتمی عراق کار می‌کرد در هتل محل اقامتش در پاریس ترور شد. مشاد بمنظور بازرسی از یک محموله اورانیوم غنی شده که قرار بود بزودی بعنوان اولین سوخت رآکتوری اتمی عراق به آن کشور حمل شود، در پاریس بسر می‌برد. طبق گفته ویکتور استراوسکی مشاد توسط عوامل اطلاعاتی اسرائیل بقتل رسیده بود.[۲۵]

سفسطه

«علت عمده و اصلی تصمیم اسرائیل در عدم الحاق به پیمان منع تولید و گسترش تسلیحات هسته‌ای این است که پیمان مزبور تأثیر اندکی در جلوگیری از توسعه سلاح های هسته‌ای در منطقه داشته است.»

آیپاک، ۱۹۹۲[۲۶]

واقعیت

اسرائیل مدتها قبل از برسمیت درآمدن پیمان منع تولید و گسترش تسلیحات هسته‌ای در سال ۱۹۶۸ فعالیت خود را برای تولید سلاح های هسته‌ای آغاز کرده بود. در آن زمان هیچ یک ازکشورهای عربی در موقعیتی نبودند که در آستانه دستیابی به یک وسیله و ابزار هسته‌ای باشند. با وجود این اسرائیل در برابر تمام فشارهای بین المللی برای امضای این پیمان و یا گشودن درهای تأسیسات هسته‌ای خود بروی بازرسان بین المللی مقاومت کرد. دلیل آن نیز روشن است: طبق نظریه سیا، اسرائیل از سال ۱۹۶۸ سلاح های هسته‌ای در اختیار داشته است.[۲۷]

از آن زمان یک سلسله گزارش های اطلاعاتی که به خارج درز کرد و همچنین برخی

گزارش های خبری از وجود یک برنامه هسته‌ای بلند پروازانه در اسرائیل حکایت می‌کرد.[۲۸] امّا جزئیات مستند و موثق پیرامون این برنامه در تاریخ پنجم اکتبر ۱۹۸۶ آشکار شد. در آن تاریخ «مردخای وانیونیو»[۱] یک کارگر ناراضی در تأسیسات دیمونا با ساندی تایمز مصاحبه‌ای انجام داد و اظهار داشت اسرائیل اقلاً بین یکصد تا دویست عدد سلاح هسته‌ای در اختیار دارد. او فاش کرد اسرائیل حدود بیست سال است که به تولید این گونه سلاح ها مشغول می‌باشد و اینک به یک قدرت هسته‌ای مهّم تبدیل شده است. هیچ یک از مقامات رسمی آمریکا و یا فیزیک دانان هسته‌ای این توصیفات را تکذیب نکردند.

فصل هجدهم

اسرائیل و آفریقای جنوبی[1]

روابط بین اسرائیل و آفریقای جنوبی بسیار عمیق و مستحکم بوده و برای سالیان متمادی ادامه داشته است انزوای این دو کشور در جامعه بین المللی که عمدتاً به علت اتخاذ سیاست های سرکوب گرانه در قبال مردمان بومی سرزمین هایشان بود باعث بروز ملاحظات مشترک امنیتی بین آنان شد که سرانجام به یک همکاری فعالانه نظامی انجامید. اسرائیل تکنولوژی پیشرفته نظامی در اختیار آفریقای جنوبی گذاشت و در عوض از آن کشور مواد خام مخصوصاً الماس تراش نخورده وارد کرد. این همکاری همچنین شامل تلاش های مشترک آنها برای تولید سلاح هسته‌ای نیز می‌شد.(1)

سفسطه

«مخالفت باتبعیض نژادی در اسرائیل بحدی قوی است که روابط نسبتاً اندک کنونی با آفریقای جنوبی مورد تجدید نظر قرار گرفته است.»

هایمن بوکبایندر نماینده پیشین کمیته یهودیان آمریکایی، ۱۹۸۷(2)

واقعیت

روابط اسرائیل با آفریقای جنوبی عمدتاً محرمانه باقی مانده است زیرا انعکاس هر گونه گزارشی در مورد همکاری‌های نظامی دو کشور در داخل اسرائیل به علت وجود سانسورهای

نظامی کاملاً ممنوع است.[۳] اما «سیمون هرش» فاش کرد که همکاری‌های هسته‌ای دو کشور در سال ۱۹۶۷ به طور جدی آغاز شد و محقق اسرائیلی «بنجامین بیت ـ هالحمی» گزارش داد که اسرائیل در سال ۱۹۵۵ سلاح های سبک به آفریقای جنوبی فروخته است.[۴]

علی‌رغم وجود چنین همکاری دیرپایی پوشش خبری مربوط به آن بسیار کمرنگ و سهل انگارانه بود. فقط در سال ۱۹۷۱«سی.ال.سالزبرگ» مفسر مسائل خارجی روزنامه نیویورک تایمز در یک گزارش اختصاصی از وجود روابط دوستانه بین اسرائیل و آفریقای جنوبی و همکاری های نظامی آنان پرده برداشت.[۵] اینگونه گزارش های باعث گردید تا مجمع عمومی سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه‌ای اسرائیل را به علت داشتن « روابط همکاری با رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی در امور سیاسی، نظامی و اقتصادی و سایر زمینه ها» محکوم نماید.[۶]

در سال ۱۹۸۲«یونل مارکوس» مفسر برجسته سیاسی روزنامه«هاآرتص» معتبرترین روزنامه اسرائیل، آفریقای جنوبی را مهم ترین متحد اسرائیل پس از ایالات متحده نامید.[۷] در سال ۱۹۸۹«استفن سولارز» نماینده حزب دموکرات و یکی از پرحرارت ترین هواداران اسرائیل درکنگره، پس از آنکه سیا او را در مورد روابط اسرائیل و آفریقای جنوبی توجیه کرده بود، اظهار داشت:«روابط نظامی اسرائیل و آفریقای جنوبی بمراتب وسیعتر و گسترده‌تر از آن است که در افواه شایع است.»[۸]از آن زمان تا پایان دوران حکومت آپارتاید در آفریقای جنوبی چیزی رخ نداد که این برداشت سولارز را تغییر دهد.

اولین نشانه از پیشرفت چشمگیر روابط دو کشور در آوریل ۱۹۷۶ آشکار شد. در آن زمان «جان فاستر» نخست وزیر آفریقای جنوبی یک دیدار کاملاً علنی از اسرائیل داشت. اگر چه مقامات اسرائیلی این دیدار را به عنوان زیارت از اماکن مقدس توصیف کردند ولی فاستر که دوستدار نازی‌ها در جنگ جهانی دوم بود با شکوه و تشریفاتی بسان دیدار رسمی یک رهبر کشور خارجی مورد استقبال قرار گرفت.[۹] در ضیافت شامی که اسحاق رابین بافتخار فاستر برپا
... دلایل آن کشور برای داشتن روابط نزدیک با آفریقای

جنوبی چنین توضیح داد:«من بر این باورم که ما هر دو در کشورهای خود برای ایجاد گفتگو در منطقه، همزیستی و ثبات در برابر عدم ثبات و بی‌پروایی که توسط بیگانگان به آن دامن زده می‌شود، دچار مشکل مشابهی هستیم. به همین دلیل است که ما در اینجا با همدردی و احساس مشترک تلاش های تاریخی شما را برای دستیابی به همزیستی در قاره سیاه، ایجاد پل هایی برای وصول به یک آینده بهتر و مطمئن و برقراری همزیستی که فضای مساعد را برای همکاری تمام مردم آفریقا بدون دخالت و تهدید خارجی تضمین خواهد کرد، دنبال می‌کنیم.»(۱۰)

چند ماه پس از دیدار فاستر روابط اسرائیل و آفریقای جنوبی بیش از هر وقت دیگر نزدیک تر گردید. علت اصلی این امر اشتیاق اسرائیل برای فروش سلاح به آفریقای جنوبی بود. بر اساس گزارش‌ها اسرائیل دو تا شش فروند کشتی توپدار مجهز به موشک و دوازده فروند هواپیمای جنگنده«کِفیر» به آفریقای جنوبی فروخته است. پنجاه نفر از پرسنل دریائی آفریقای جنوبی در اسرائیل دوره‌های کارآموزی دیدند و تجهیزات الکترونیکی نظامی پیشرفته نیز در اختیار آفریقای جنوبی گذاشته شد. در مقابل ذغال سنگ مورد نیاز صنایع ذوب آهن اسرائیل که خجم آن به یک میلیون تن در سال برآورد شده است از آفریقای جنوبی وارد گردید.(۱۱)

در دهه ۸۰ اسرائیل تکنولوژی و نقشه های لازم برای تولید هواپیمای جنگی پیشرفته را به آفریقای جنوبی تحویل داد. علت این امر لغو پروژه تولید هواپیمای جنگنده لاوی در اسرائیل بود. علی‌رغم کمک مالی ۱/۵ میلیارد دلاری ایالات متحده به اسرائیل برای تولید هواپیماهای جنگی، اسرائیل‌موفق نشد اعتبار لازم را در بودجه خود منظور نماید و به علت فشار آمریکایی‌ها از این پروژه صرف نظر کرد. اسرائیل سپس قراردادی را با آفریقای جنوبی منعقد کرد که به آن کشور برای تولید این هواپیما تحت نام «سیمبا» کمک نماید. تکنسین های اسرائیلی پروژه لاوی از خدمت برکنار شدند و به افریقای جنوبی رفتند و در پروژه سیمبا مشغول کار شدند.(۱۲)

با اینکه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۷ بعلت سیاست های تبعیض نژادی آفریقای جنوبی تحریم تسلیحاتی را درباره آن کشور برقرار کرد ولی اسرائیل بدون توجه به چنان

همکاری های نظامی و تسلیحاتی خود ادامه داد. این امر خشم اعضای کنگره سیاهان را برانگیخت. هنگامی که اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل در سال ۱۹۸۸ از واشنگتن دیدار داشت اعضای کنگره سیاهان نامه‌ای را تسلیم وی کردند که در آن خاطر نشان شده بود:«ایالات متحده یک کمک ۱/۵ میلیارد دلاری را در اختیار اسرائیل قرار داد تا برای پروژه تولید جنگنده های لاوی هزینه شود. اینک ما دریافتیم که مهندسین و تکنسین های اسرائیلی که در پروژه لاوی کار می‌کردند مزایای حاصله از کمک های خارجی ایالات متحده را با خود به آفریقای جنوبی برده‌اند. ما این اقدام را رفتاری نامعقول در استفاده از کمک های دولت خود می‌دانیم.» شامیر این نامه را نادیده گرفت و پس از آن نیز هیچ اقدامی بعمل نیاورد.(۱۳)

در نوامبر ۱۹۹۱ «دکلرک» رئیس جمهور آفریقای جنوبی یک دیدار رسمی چهار روزه از اسرائیل، داشت و در خلال آن این اطمینان خاطر را داد که:«آفریقای جنوبی همان دوست ارزشمندی که همواره بوده است، باقی خواهد ماند.» دو کشور یک یادداشت تفاهم امضاء کردند که بموجب آن همکاری آنها در امور اقتصادی، علمی و فرهنگی- و طبق نوشته جروزالم پست- در سایر زمینه ها ارتقاء خواهد یافت. گزارش هایی که در همان زمان فاش شد حاکی از آن بود که دو کشور در سال ۱۹۹۰ معادل ۳۱۷میلیون دلار در زمینه های غیر نظامی مبادلات تجاری داشتند. اسرائیل از آفریقای جنوبی مواد خام وارد می‌کرد و متقابلاً کالاهای ساخته شده به آن کشور می‌فروخت. در سال ۱۹۸۷ که اسرائیل رسماً متعهد شد قرار داد جدید نظامی با آفریقای جنوبی منعقد نکند حجم بازرگانی نظامی بین دو کشور سالیانه به ۸۰۰ میلیون دلار بالغ می‌شد. ولی گزارش ها حاکی از آن بود که حجم مبادلات نظامی از این مبلغ بسیار فراتر رفته است.(۱۴)

سفسطه

«علی‌رغم داستانهای مهیج و احساس برانگیز پیرامون همکاری هسته‌ای بین آفریقای جنوبی و اسرائیل هیچ مدرکی برای اثبات چنین ادعایی ارائه نشده است.»

آیپاک ۱۹۹۲(۱۵)

واقعیت

هر دو کشور آفریقای جنوبی و اسرائیل از امضای پیمان منع تولید و گسترش تسلیحات هسته‌ای خودداری کردند در نتیجه تأسیسات هسته‌ای این دو کشور برای دهها سال از سوی مقامات بین المللی بازرسی نشده است. سازمان سیا در سال ۱۹۶۸ به این نتیجه رسید که اسرائیل سلاح هسته‌ای در اختیار دارد و در اواسط دهه ۷۰ همگان به این باور رسیدند که آفریقای جنوبی قادر به تولید این نوع سلاح می‌باشد.[۱۶]

مدتها قبل از آن تاریخ آفریقای جنوبی سرگرم فروش اورانیوم به اسرائیل به منظور تأمین سوخت راکتور اتمی دیمونا بود.[۱۷] در واقع وجود ذخیره عظیم اورانیوم در آفریقای جنوبی این کشور را به متحد طبیعی اسرائیل مبدّل ساخت. «سیمون هرش» در گزارش خود می‌نویسد «اسرائیل متخصصان فیزیک هسته‌ای خود را برای خدمت به آفریقای جنوبی می‌فرستاد و در مقابل اورانیوم و سایر مواد معدنی استراتژیک را که در آن کشور بوفور وجود داشت دریافت می‌کرد.»[۱۸] ماهواره آمریکایی«ولا» در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹ نور منحصر به فردی راکه نشان دهنده یک انفجار اتمی بود در محلی بین آفریقای جنوبی و قطب جنوب ردیابی کرد که این خود مدرکی دال بر وجود همکاری هسته‌ای بین اسرائیل و آفریقای جنوبی بود. کمیته‌ای که برای بررسی موضوع در کاخ سفید تشکیل شد به این نتیجه رسید که: «دریافت های "ولا" احتمالاً از یک انفجار هسته‌ای نبوده است.» این گزارش با اعتراض بسیار شدید منقدین سیاسی مواجه شد و تهیه کنندگان آن متهم شدند که ملاحظات سیاسی را مد نظر داشته‌اند.[۱۹] انتقاد کنندگان بر این عقیده بودند که اطلاعات بسیار کمی در اختیار آن کمیته قرار داده شده و اعضای آن برای بررسی موضوع کاملاً محدودیت داشتند. به هر حال سیا با بررسی همه جانبه تمام منابع اطلاعاتی در سال ۱۹۷۹ به یک نتیجه منحصر به فرد دست یافت. «تجزیه و تحلیل اطلاعات فنی مشخص می‌کند که انفجاری ناشی از متلاشی شدن یک ابزار هسته‌ای در جوّ و در نزدیکی سطح زمین رخ داده است.»[۲۰] «استانسفیلد ترنر» رئیس سازمان سیا بعدها خاطر نشان کرد که هیچ مقامی در کاخ سفید خواستار اطلاعاتی از سیا نشده بود و بدون اطلاعات گزارش مورد بحث بکلی «بی معنا» بود.[۲۱]

همکاری‌های اسرائیل و آفریقای جنوبی تنها به تسلیحات هسته‌ای محدود نشد و به طرح و تولید سیستم های موشکی بمنظور خمل این سلاح ها گسترش یافت.[۲۲] در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۹ شبکه خبری تلویزیون NBC گزارش کاملاً مستندی در مورد همکاری هسته‌ای اسرائیل و آفریقای جنوبی پخش کرد. گزارش گر تلویزیون گفت:«منابع اطلاعاتی به شبکه خبری NBC اظهار داشتند که بیت‌المقدس یک مشارکت همه جانبه‌ای را با پورتریا برای تولید موشک هایی با کلاهک هسته‌ای برای آفریقای جنوبی آغاز کرده است.» گزارش گر اضافه کرد موشکی که با برد نهصد مایل در پنجم ژوئیه به طور محرمانه توسط آفریقای جنوبی پرتاب شد در کارخانجات صنعتی دولتی «آرمسکوپ» آن کشور و با استفاده از تکنولوژی داده شده توسط اسرائیلی‌ها ساخته شده بود.[۲۳] اگر چه اسرائیل گزارش NBC را تکذیب کرد ولی واشنگتن پست از قول یک مقام رسمی ایالات متحده، بدون ذکر نام، قسمت عمده این گزارش مخصوصاً کمک های اسرائیل به آفریقای جنوبی را در مورد برنامه های موشکی آن کشور تأیید نمود. یک مقام رسمی آمریکایی اظهار داشت به سفیر آمریکا در اسرائیل و سایر مقامات آمریکایی که کوشیدند موضوع را در اسرائیل تعقیب نمایند بدون پرده پوشی و تعارف گفته شده است که این مطلب به آمریکا مربوط نیست.[۲۴]

دو سال بعد در اکتبر ۱۹۹۱ منابع اطلاعاتی ایالات متحده با قاطعیت به این نتیجه رسیدند که اسرائیل در سال قبل قطعات اصلی موشک بالستیک را با تکنولوژی آمریکایی آن به آفریقای جنوبی فرستاده است. پرزیدنت بوش تصمیم گرفت تحریمی را که در قوانین آمریکا برای این موضوع پیش بینی شده است در مورد اسرائیل اعمال نماید. این تحریم، در صورت عملی شدن می‌توانست تمام مبادلات بازرگانی با اسرائیل را در برگیرد.[۲۵]

فصل نوزدهم

اسرائیل و جهان سوّم

اسرائیل روابط فعالی با بیشتر کشورهای جهان سوم دارد. علت این امر فروش مقادیر زیاد تسلیحات از سوی اسرائیل و روابط بسیار نزدیک آن کشور با ایالات متحده است که کشورهای کوچک تر را بر آن می‌دارد تا از این امتیازات بهره برداری کنند.

سفسطه

«کشورهای آفریقای سیاه روابط خود را با اسرائیل به دلیل ملاحظات نژاد پرستانه قطع نکردند بلکه این روابط به علت فشارهای وارده از سوی کشورهای عرب تولید کننده نفت در سال ۱۹۷۳ گسسته شده است.»

آیپاک، ۱۹۹۲ [1]

واقعیت

دوران خوش روابط دوستانه اسرائیل با کشورهای آفریقای سیاه بسیار کوتاه بود و در قطع این روابط سیاست های تجاوزکارانه اسرائیل اقلاً به همان اندازه پول کشورهای عرب تولید کننده نفت مؤثر بوده است.

استقرار روابط دیپلماتیک با اتیوپی در سال ۱۹۵۶ سرآغاز این روابط دوستانه بود که بزودی به برقراری روابط رسمی اسرائیل با اغلب کشورهای تازه استقلال یافته قاره سیاه انجامید. اما در اواسط دهه ۶۰ سیاست های تجاوزکارانه اسرائیل علیه همسایگان عرب و همدستی آشکار آن کشور با سیا در قاره آفریقا این کشورها را دچار سرخوردگی شدید کرد. براساس برخی

گزارش‌ها سیا در خلال سال‌های ۶۰ مبلغ هشتاد میلیون دلار به منظور «نفوذ سیاسی در کشورهای جدیدالاستقلال آفریقای سیاه» در اختیار اسرائیل گذاشت.[۲] در سال ۱۹۶۶ کنفرانس همبستگی سه قاره ـ آسیا، آفریقا، امریکای لاتین ـ در هاوانا قطعنامه شدیداللحنی را علیه اسرائیل از تصویب گذراند که در آن از کمک های فنی اسرائیل که توسط سیا پشتیبانی می‌شد، به عنوان شکلی از امپریالیسم یاد شده بود.[۳]

تا سال ۱۹۷۶ تمام کشورهای آفریقایی به استثنای سه کشور روابط خود را با اسرائیل قطع کردند.[۴] مالاوی، سوازیلند و لسوتو همچنان روابط خود را حفظ کردند که از میان آنها تنها مالاوی مستقل بود و دو کشور دیگر اصولاً تحت الحمایه آفریقای جنوبی بودند.[۵]

قطع رابطه با اسرائیل قبل از تحریم نفتی اعراب در سال ۱۹۷۳، و در واقع در سال ۱۹۷۲ آغاز شد. در آن زمان دیپلمات های اسرائیلی بدرستی دلیل این امر را «تغییرات ریشه‌ای در قاره آفریقا و رشد فزاینده سرخوردگی از غرب در بین رهبران آفریقایی» ارزیابی کردند.[۶] برای این موضوع دلایل مشخص بیشتری نیز وجود داشت. کشورهای جهان سوم بتدریج ماهیت رفتار سرکوبگرانه اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها را درک می‌کردند. پس از جنگ ۱۹۶۷ چهره اسرائیل به عنوان یک قدرت اشغال گر بسیار شبیه به چهره دولت های غربی استعمارگر قاره آفریقا آشکار شد. به علاوه روابط دوستانه اسرائیل با رژیم های نژادپرست رودزیا و آفریقای جنوبی و همچنین حمایت اسرائیل از تلاش های پرتقال برای ادامه حضور در مستعمرات خود مانند آنگولا، گینه بیسائو و موزامبیک از دیگر نکات مورد توجه رهبران کشورهای آفریقای سیاه بود.[۷] به همه اینها باید سوابق آرای اسرائیل در سازمان ملل متحد در حمایت از غرب و سرخوردگی آفریقایی‌ها را از پشتیبانی اسرائیل از شریرانه ترین رژیم ها در آفریقا مانند ایدی امین در اُوگاندا، موبوتو در زئیر و بوکاسا در جمهوری آفریقای مرکزی افزود.[۸]

سفسطه

«اکنون که توان الزام کننده کشورهای عرب تولید کننده نفت رو به کاستی گذاشته است کشورهای آفریقایی برقراری روابط با اسرائیل را آغاز کرده و در طلب انجام پروژه های مشترک نوینی هستند.»

آیپاک، ۱۹۹۲ [۹]

واقعیت

با توجه به نفوذ اسرائیل در کنگره ایالات متحده کشورهای آفریقایی با این چشمداشت که اقدام آنها در از سرگیری روابط با اسرائیل بی‌اجر و مزد نخواهد بود با اسرائیل تجدید رابطه کردند و این نکته علت اصلی ایجاد روابط مجدد می‌باشد. این یک باور همگانی در بین تمام رهبران جهان، نه تنها آفریقایی‌ها، است که روابط حسنه با اسرائیل خود بخود روابط حسنه با آمریکا را در پی خواهد داشت.[۱۰]

به عنوان مثال زئیر در سال ۱۹۸۲ روابط خود را با اسرائیل مجدداً برقرار کرد.[۱۱] اگر چه موبوتوسه سکو دیکتاتور سابق زئیر یکی از فاسدترین رهبران آفریقایی بشمار می‌آمد ولی برقراری رابطه با اسرائیل بلافاصله نتایج خود را برای او آشکار نمود. کلیه کمک های آمریکا به زئیر قبلاً قطع شده بود ولی بمحض برقراری مجدد رابطه با اسرائیل کنگره ایالات متحده یک برنامه کمک به زئیر را تصویب کرد.[۱۲] یک روزنامه اسرائیلی گزارش داد که یکی از شاخص ترین درخواست های موبوتو برای تجدید رابطه با اسرائیل این بود که اسرائیل چهره او را در ایالات متحده بهبود بخشد.[۱۳] گفته شده است که اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل قول داد:« اسرائیل با استفاده از نفوذ خود در تشکیلات یهودیان آمریکا به زئیر کمک خواهد کرد تا چهره آن کشور در ایالات متحده بهبود یابد.»[۱۴]

خارج از قاره آفریقا، رومانی مثال بارز دیگری است. علی‌رغم خصوصیت شریرانه حکومت نیکولا چائوشسکو، دیکتاتور سابق رومانی به علت عدم دنباله روی از اتحاد شوروی

و سایر کشورهای اروپای شرقی در قطع رابطه با اسرائیل در خلال جنگ ۱۹۶۷، از شهرت مطلوبی در ایالات متحده برخوردار بود و به همین دلیل کنگره و رسانه های گروهی آمریکا برخورد ملاطفت آمیز و مهربانانه‌ای با چائوشسکو داشتند. اسرائیل و دوستان آن کشور در دوران حکومت چائوشسکو کنگره را ترغیب می‌کردند که رومانی را همچنان در ردیف مطلوب ترین کشورها بداند. این طبقه بندی سالانه میلیونها دلار برای رومانی ارزش داشت.[۱۵]

یکی از سرّی‌ترین روابط اسرائیل با رومانی یک سلسله عملیات پنهانی بود که طی آن اسرائیل به رومانی مبالغی پرداخت کرد تا آن کشور به یهودیان خود اجازه مهاجرت به اسرائیل را بدهد. این عملیات حدوداً اواسط دهه ۵۰ آغاز شد و بیش از سی‌سال ادامه یافت. برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که اسرائیل بیش از یک میلیارد دلار پرداخت کرد تا اجازه مهاجرت سیصد هزار یهودی رومانیایی را کسب کند. در این معامله همچنین اسرائیل تعهد کرد که گروه فشاری برای تأمین منافع رومانی در کنگره آمریکا ایجاد نماید که این امر اقدامی در جهت تغییر نظریات آمریکا در قبال دیکتاتور رومانی بود.[۱۶]

ایملدامارکوس همسر دیکتاتور سابق فیلیپین در سال ۱۹۸۱ داوطلبانه به یک روزنامه اسرائیلی گفت که شوهرش فردیناند مارکوس می‌خواست روابط خود را با اسرائیل و جامعه یهودیان آمریکا بهبود بخشد تا از این طریق تصویر زشت و فاسد فیلیپین را در رسانه های گروهی آمریکا اصلاح کند و با وجهه نامطلوب و عدم محبوبیت خود در کنگره آمریکا به ستیز برخیزد.[۱۷]

سفسطه

«گسترش فعالیت هاس اسرائیل در جهان سوم هر دو گروه دشمنان و دوستان اسرائیل را متحیر و مضطرب می‌کند.»

بنجامین بیت ـ هالاهایی، محقق اسرائیلی[۱۸]

واقعیت

هیچ کس نباید از وسعت دامنه درگیری اسرائیل در جهان سوم شگفت زده شود. به هر حال محافل اطلاعاتی مطمئناً شگفت زده نخواهند شد. آنها بخوبی آگاه هستند که قسمتی از اعتبار و ارزش مشهود اسرائیل نزد ایالات متحده ناشی از اشتیاق آن کشور در ایفای نقش قائم مقام آمریکا است. این امر آنچنان اعتباری به اسرائیل می‌بخشد که می‌تواند تمام درها را در کشورهایی که چند برابر اسرائیل وسعت دارند بروی آن بگشاید.[۱۹]

کشورهای آمریکای مرکزی و آمریکای لاتین و همچنین آفریقایی مثال بارزی در این مورد هستند. بر هیچ کس پوشیده نیست هنگامی که دولت ریگان تصمیم گرفت مصوبات کنگره را مبتی بر ممنوعیت کمک به شورشیان نیکاراگوئه(کنتراها) نادیده بگیرد روی همکاری و کمک اسرائیلی‌ها حساب می‌کرد.[۲۰] همان که ژنرال سابق اسرائیلی «ماتیاهو پلد» در اواسط دهه ۸۰ گفت: «در آمریکای مرکزی اسرائیل واسطه‌ای برای کارهای کثیف حکومت آمریکاست. اسرائیل بمثابه شریک جرم و بازوی ایالات متحده عمل می‌کند.»[۲۱]

رهبران آمریکای لاتین نیز مانند رهبران سایر کشورها اهمیت نفوذ اسرائیل برکنگره را درک می‌کنند. «ادوارد کودی»[۱] خبرنگار واشنگتن پست در سال ۱۹۸۳ گزارش داد که در بین مقامات حکومتی السالوادور این امیدواری وجود دارد که نفوذ«گروه‌های فشار طرفدار اسرائیل در ایالات متحده بر مباحث کنگره پیرامون سیاست های دولت آن کشور در آمریکای مرکزی تأثیر گذارد.»[۲۲]

تلاش های حکومت ریگان در نادیده گرفتن« اصلاحیه بولاند» مبنی بر غیر قانونی بودن کمک به شورشیان نیکاراگوئه یکی از عواملی بود که اسرائیل را برانگیخت تا پیشنهاد نماید سود حاصله از فروش سلاح به برخی کشورها به خرید تسلیحات برای کنتراها تخصیص داده شود.[۲۳] این قضیه اصل مطلب آن افتضاحی بود که سرهنگ اولیور نورث و دریادار جان پویندکستر در آن درگیر شده بودند.

1. Edward Cody

شیمون پرز وزیر خارجه اسرائیل در همان زمان اعلام کرد:«اسرائیل حتی یک سنت هم از این معامله بدست نیاورده است. این یک عملیات اسرائیلی نبود بلکه موضوع کلاً به ایالات متحده مربوط می‌شود. هدف ما کمک به یک کشور دوست بود تا جان انسان ها نجات داده شود. این کمک از اسرائیل درخواست شده بود و ما نیز آن را اجابت کردیم.»(۲۴)

بهرحال گزارش نهایی کمیسیون تحقیق تاور خاطر نشان می‌کند:«کاملاً آشکار است که اسرائیل در واداشتن ایالات متحده به ادامه این عملیات منافع خود را در نظر داشته است و البته در برخی موارد این امر در تعارض مستقیم با منافع ایالات متحده بوده است. به همین دلیل اسرائیل انگیزه‌ای داشت که موضوع را همواره زنده نگه دارد و درصدد بود با مداخلاتی که از سوی شبکه NSC، مشاور امنیت ملی و شخص رئیس جمهور انجام می‌شد به این هدف دست یابد.»(۲۵)

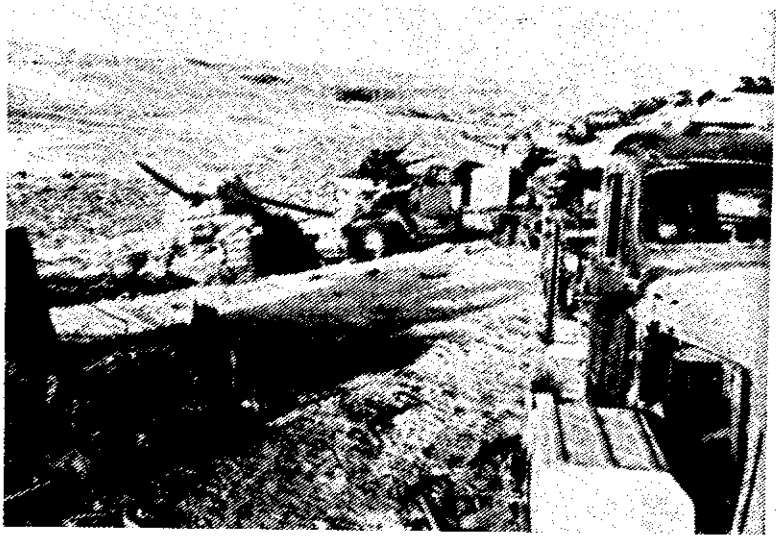
پژوهشگر اسرائیلی «آرون کلیمان»[1] این نکته را مورد توجه قرار می‌دهد که آمریکای مرکزی بازار عمده‌ای برای تسلیحات و خدمات سرویس های امنیتی اسرائیل می‌باشد:«اسرائیل سلاح هایی را که در لبنان به غنیمت گرفته است برای فروش ارائه می‌دهد.... به فعالیت های اطلاعاتی در کستاریکا و گواتمالا کمک می‌کند و نیروهای دولتی این کشورها و همچنین هندوراس و السالوادور را برای مقابله با شورشیان ضد دولتی آموزش می‌دهد..... بر اساس گزارش های موثق اسرائیل یکی از بزرگ ترین تأمین کنندگان تسلیحات دست دوم در آمریکای مرکزی است.»(۲۶)

اسرائیلی‌ها همچنین بعنوان مشاور در خدمت نفرت انگیزترین چهره ها در آمریکای جنوبی مشغول کار هستند و از این راه سود هنگفتی به جیب می‌زنند. هنگامی‌که در دسامبر ۱۹۸۹ نیروهای آمریکایی برای دستگیری نوریه گا دیکتاتور پاناما به آن کشور هجوم بردند، «مایک هاراری»[2] عامل سابق موساد و مشاور نوریه‌گا، موفق شد بگریزد.«هاراری» پس از بازنشستگی در سال ۱۹۸۰ به معاملات اسلحه و سایر داد و ستدهای غیر قانونی در پاناما روی

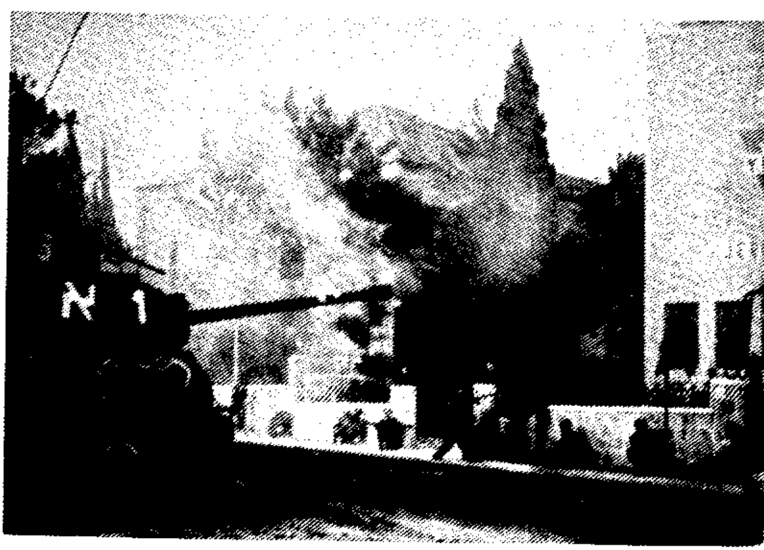
آورد و بتدریج به محرم ترین مشاور نوریه گا تبدیل گردید. پس‌از دستگیری و زندانی شدن نوریه گا، سروکله «هاراری» مجدداً در اسرائیل پیدا شد.[۲۷]

در کلمبیا سرتیپ«یائیر کلین» اسرائیلی صاحب شرکت «اسپرهد» در معرض این اتهام ثابت شده قرار گرفت که به اعضای باندهای تهیه و توزیع مواد مخدر- مشهور به سیکاریوس (آدم کش ها)- تاکتیک های پیشرفته نظامی و بکارگیری انواع مواد منفجره را آموزش می‌دهد. کلین پس از این اتهام به اسرائیل گریخت و مدعی شد که تصور می‌کرده است به کشاورزان کلمبیایی آموزش می‌دهد تا بتوانند از خود در برابر شورشیان دفاع کنند.[۲۸] کلین بعداً بااتهام صدور غیر قانونی اسلحه در اسرائیل تحت تعقیب قرا گرفت و به سه مورد فروش تسلیحات و همچنین در اختیار گذاشتن تجربیات نظامی خود اعتراف کرد.[۲۹] در سوم ژانویه ۱۹۹۱ وی به پرداخت ۷۵۰۰۰دلار جریمه و یک سال حبس تعلیقی محکوم شد. وزیر امور خارجه کلمبیا نسبت به خفیف بودن این مجازات اعتراض کرد.[۳۰]

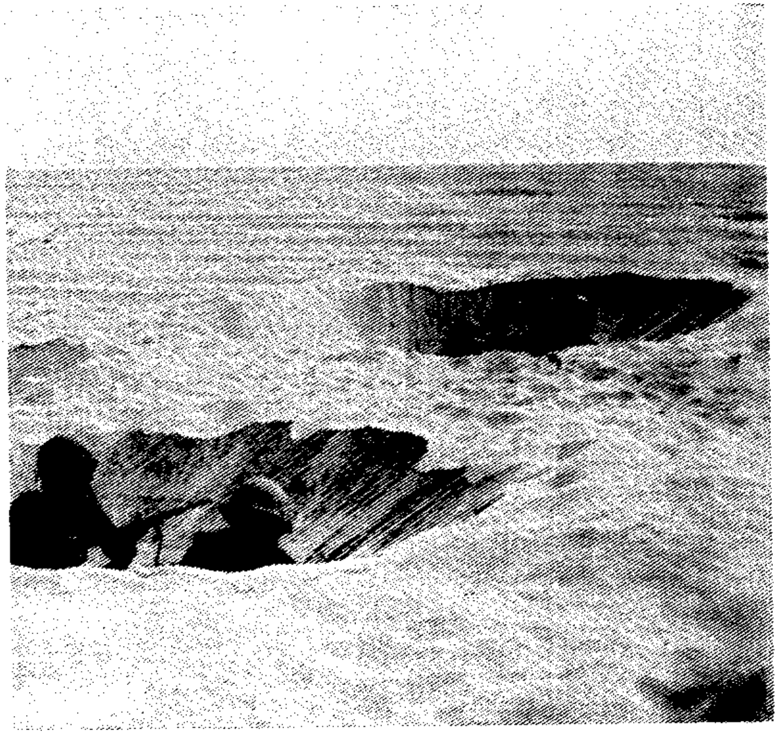
اسرائیل علاوه بر همکاری و مساعدت با توزیع کنندگان مواد مخدر و کلاهبرداران کم اقبالی مانند نوریه گایا با دیکتاتوران سفاکی مانند پینوشه در شیلی، آبیوسیون در السالوادور ژنرال لوکاس گارسیا در گواتمالا، خوان دووالیه در هائیتی، آناستاسیوسوموزا در نیکاراگوئه و آلفردو استراسنر در پاراگوئه روابطی دوستانه و مستحکم داشت و متأسفانه باید یادآور شد که ایالات متحده نیز با این چهره های نفرت آور همگام و همراه بوده است.



جنگ شش روزه (۱۹۶۷): تجهیزات جنگی منهدم‌شدهٔ مصری در گذرگاه «میتلا»



[illegible]



جنگ اکتبر (۱۹۷۳): نیروهای اسرائیلی در صحرای سینا





انتفاضه، رام‌اللّه، ۱۱ مارس ۱۹۸۸



انتفاضه، رام‌اللّه، ۱۱ مارس ۱۹۸۸

فصل بیستم

دولت اسحاق رابین[1]

باتوجه به سوابق اسحاق رابین هیچ گونه نشانه خوش بینانه‌ای مبنی بر اینکه دولت وی در کوتاه مدت بتواند حصول صلح را ممکن سازد مشاهده نمی‌شد. رابین یکی از باتجربه ترین مقامات اسرائیل بود. رابین اولین رهبر اسرائیلی متولد اسرائیل بود که در ۱۹۷۴ قدرت را بدست گرفت و تا ۱۹۷۷ در مسند نخست وزیری باقی ماند. در این سال حزب لیکود برهبری مناخیم بگین در انتخابات پیروز شد. برای پانزده سال صحنه سیاسی اسرائیل در اختیار بگین بود. پس‌از شکست حزب لیکود در سال ۱۹۹۲، اسحاق رابین مجدداً نخست وزیر اسرائیل شد.

رابین در اول مارس ۱۹۲۰ در بیت‌المقدس متولد شد و جزء اولین داوطلبانی بود که در ۱۹۴۱ به واحدهای نظامی زیرزمینی یهودی بنام «پالماچ = حمله»، پیوست. در مقام فرماندهی پالماچ او هزاران تن از فلسطینی‌ها را از خانه هایشان بیرون راند. انتصاب وی به ریاست ستاد ارتش در سال ۱۹۶۴ نقطه اوج دوران خدمت نظامی‌گری او بود. قوای اسرائیلی در ۱۹۶۷ با هدایت و فرماندهی او به جنگ دست یازیدند که در نتیجه این جنگ علاوه بر تصرف کرانه باختری، نوار غزه، بلندیهای جولان و شبه جزیره سینا توسط اسرائیل صدها هزار فلسطینی دیگر را از خانه و کاشانه‌اشان آواره شدند. رابین در ۱۹۶۸ خدمت در ارتش را ترک کرد و برای یک دوره پنج ساله به سمت سفیر اسرائیل در ایالات متحده منصوب شد. رابین در حکومت ائتلافی بگین در سال ۱۹۸۴ وزیر دفاع اسرائیل شد و در همین دوران بود که سرکوبی وحشیانه

۱. این کتاب در هنگام نخست وزیری اسحاق رابین تألیف شده است. لذا ضرورتاً در هنگام ترجمهٔ کتاب به فراخور گذشت زمان، حذف و اضافاتی در برخی از عبارات این فصل بعمل آمده است که با متن اصلی منطبق

انتفاضه را رهبری کرد. وی در ژوئن ۱۹۹۰ مجدداً به وزارت دفاع منصوب شد. اسحاق رابین در سال ۱۹۹۵ در حالیکه دومین دوره نخست وزیری خود را طی می‌گرد به دست یک شهروند اسرائیلی ترور شد و به قتل رسید.

سفسطه

«من مشتاقانه مایلم که همین امروز یا فردا برای دستیابی به صلح بـه امـان، دمشـق و بیروت سفر کنم زیرا هیچ پیروزی بزرگ تر از پیروزی صلح نیست.»

اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۹۲(۱)

واقعیت

اگر سوابق رابین مورد توجه قرار گیرد سخنان او که می‌خواست از خود چهره یک صلح طلب را تصویر کند باید با احتیاط تلقی گردد. رابین بدفعات علناً اعلام کرده بود که با استراد تمام و یا بیشتر سرزمین های اشغالی و همچنین تأسیس یک دولت فلسطینی مخالف است. او در سخنرانی آغاز زمامداریش آشکارا امکان هر گونه گفتگویی را درباره وضعیت بیت‌المـقدس رد کرد. وی با تأکید بر ادامه سیاست ایجاد مناطق یهودی نشین «امنیتی» در مناطق اشغالی کرانه باختری، بلندی‌های جولان و نوار غزه تلویحاً دعاوی اسرائیل را بر مناطق مزبور تکرار کرد. او هیچ اشاره‌ای به قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت که فرمول صلح در برابر زمین را ارائه داده است و یا به سازمان آزادی بخش فلسطین به عنوان تنها نماینده مشروع و قانونی فلسطینیان نکرد. تمام اینها نمونه‌هایی از موضع سرسختانه رابین بودند، سوابقی که هیچگونه امیدی را در ایـنکه او توانسته باشد اعتماد فلسطینی‌ها را جلب کند بوجود نمی‌آورد. تمام اقدامات سـرکوبگرانـه و وحشیانه‌ای که نظامیان اسرائیلی از آغاز نهضت انتفاضه در ۱۹۸۷ علیه فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی اعمال می‌کردند، مورد تأیید رابین به عنوان وزیر دفاع بوده است که از جمله آنها می‌توان از منع عبور و مرور بیست و چهار ساعته صدها هزار تن از فلسطینی‌ها، قطع برق و تلفن اردوگاه

پناهندگان و جلوگیری از ورود مواد غذایی مورد نیاز برای آنان نام برد.[۲] هنگامی که از رابین سئوال شد آیا همچنان از پذیرفتن کمک های غذایی برای فلسطینی‌ها خودداری خواهد شد پاسخ داد« بدون تردید هیچ گونه کمک غذایی را چه از سوی کشورها و چه از سوی سازمانها اجازه نخواهیم داد.»[۳]

رابین همچنین یک مقام رسمی بود که سیاست شرم آور «استخوان های شکسته» را اعلام کرد و گفت اسرائیل برای سرکوبی انتفاضه از قوای قهریه و وارد آوردن ضربه استفاده خواهد کرد.[۴] کمی بعد مطبوعات اسرائیل گزارش دادند که ۱۹۷ فلسطینی به علت شکستگی‌های ناشی از ضرب و شتم در نوار غزه تحت درمان قرا گرفته‌اند. نیویورک تایمز در همین زمینه اضافه کرد که شمار مصدومان در تمام مناطق اشغالی به صدها نفر و شاید هم بیشتر بالغ می‌شود.[۵] اخراج فلسطینی‌ها توسط رابین بشدت افزایش یافت و برخی مراحل قضایی را در مورد بازداشت ها به تعلیق درآورد تا آسان تر بتواند مظنونین را به زندان افکند. به این ترتیب می‌تونستند متهمین را بدون تفهیم اتهام و یا محاکمه برای مدت نامحدود در بازداشت نگه دارند.[۶] در میان مظنونین از همه طبقات، پزشکان، وکلای دادگستری، روزنامه نگاران، رهبران اتحادیه‌ها، مقامات دانشگاهی و دانشجویان و دانش آموزان دیده می‌شدند.[۷] در حکومت رابین تمام مدارس فلسطینی‌ها بسته شدند و نوجوانان فلسطینی از تحصیل محروم گردیدند.[۸] نیویورک تایمز در این مورد تفسیری را به چاپ رساند که عنوان آن «برای اعراب کرانه باختری تحصیل یک عمل جنائی تلقی می‌شود.»[۹]، بود.

رابین مسافرت ساکنان مناطق اشغالی را بداخل اسرائیل و یا بین شهرهای عمده کرانه باختری ممنوع کرد. خبرنگاران نیز از مناطق اشغالی دور نگه داشته شدند. تنها مهاجرین یهودی آن مناطق اجازه جابجایی داشتند.[۱۰] رابین برای کسانی که با پرتاب سنگ باعث وارد آمدن خسارات جدّی می‌شدند پنج سال زندان مقرر کرد و والدین نوجوانان زیر چهارده سال که در هنگام پرتاب سنگ بازداشت می‌شدند باید جریمه‌ای معادل یکهزار دلار پرداخت می‌کردند.[۱۱]

با ادامه ناآرامی‌ها رابین گفت غیر نظامیان اسرائیلی مجاز هستند بروی هر کس که کوکتل

مولوتف حمل می‌کند شلیک کنند. وزارت خارجه ایالات متحده به این سیاست اعتراض کرد.[۱۲] تخریب و مهر و موم خانه های مظنونین توسط رابین بنحو چشمگیری افزایش یافت.[۱۳]

هنگامی که در نتیجه استفاده از گلوله های پلاستیکی توسط نیروهای اسرائیلی صدمات وارده به فلسطینی‌ها بنحو دردناکی شدت یافت رابین گفت « این دقیقاً هدف می‌باشد... منظور ما این است که تعداد مجروحین در میان کسانی که به اقدامات خشونت بار دست می‌زنند افزایش یابد اما کسی بقتل نرسد.» یک مقام سازمان ملل این تاکتیک جدید را به « شکار بدون محدودیت» در بین فلسطینی‌ها تشبیه کرد.[۱۴]

این چنین درنده خوئی برای رابین چیز جدیدی نبود. در ۱۹۸۴ او فرمانده دسته‌ای از اسرائیلی ها بود که مأموریت داشت شهرهای فلسطینی لیدا و رام اله را تصرف کند. این دو شهر کلاً عرب نشین بوده و در طرح تقسیم سازمان ملل جزء کشور عربی فلسطین بودند. در اجرای فرامین صادره از سوی بن گوریون، رابین بین پنجاه تا شصت هزار فلسطینی را مجبور کرد که خانه های خود را ترک کنند و به خیل آوارگان بپیوندند.[۱۵]

در جنگ ۱۹۶۷ رابین وزیر دفاع بود و در این مقام بر تخریب تعداد زیادی از دهکده‌های فلسطینی‌ها و آواره شدن بیش از ۳۲۳۰۰۰ تن از آنان نظارت کرد. از این تعداد ۱۱۳۰۰۰ تن برای بار دوم آواره می‌شدند آنها جزء ۷۲۶۰۰۰ نفری بودند که یک بار در نتیجه جنگ ۱۹۴۸ بی‌خانمان شده بودند.[۱۶]

هنگامیکه رابین در ۱۹۷۴ برای اولین بار نخست وزیر شد سیاست تلافی جویانه جدیدی را علیه پایگاه های چریک های فلسطینی در جنوب لبنان بکار گرفت که استفاده فراوان از هواپیماهای جنگی قسمتی از آن بود. در اولین حمله هوایی ناشی از این روش جدید رابین، دست کم یک صد تن از اعراب کشته و دویست تن دیگر زخمی شدند.[۱۷] سیاست اسرائیل تحت حکومت رابین در مذاکره با مصر پیرامون شبه جزیره سینا در سال ۱۹۷۵ بحدی غیر قابل انعطاف بود که جرالدفورد رئیس جمهور آمریکا احساس کرد لازم است ارزیابی مجددی را در

مورد سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده اعلام نماید. این تنها یک تلاش اندک و در لفافه برای وارد آوردن فشار به اسرائیل بود تا آن کشور را وادار به قبول استراتژی هنری کسینجر وزیر خارجه آمریکا برای دستیابی به دومین توافق بین اسرائیل و مصر بنماید.[۱۸] امّا رابین به هیچ وجه زیر بار نرفت و هنگامی که گروه فشار اسرائیلی موفق شد نامه اعتراضیه‌ای را درباره سیاست جدید ایالات متحده بامضای هفتاد و شش تن از سناتورها برساند جرالدفورد از برنامه ارزیابی مجدد دست برداشت. تنهاهنگامی که هنری کسینجر قول بی‌سابقه ترین کمک های مالی، فنی و دیپلماتیک را به رابین داد اسرائیل سرانجام با تخلیه قسمتی از شبه جزیره سینا(توافق نامه دوم سینا) موافقت کرد.[۱۹]

با در نظر گرفتن آن سابقه می‌توان دریافت که «پیشنهادهای صلح» رابین به چه بهایی برای ایالات متحده تمام شد. توافق نامه دوم سینا یکی ازگرانترین موافقت نامه‌هایی بود که واشنگتن انجام آنرا تعهد کرد. کیسینجر پرداخت یک کمک مالی سالانه دو میلیارد دلاری را برای پنج سال بعد به اسرائیل متعهد شد که این مبلغ بعداً به سه میلیارد دلار افزایش یافت. این تازه آغازی برای سرازیر شدن سیلی از ثروت و مایملک ایالات متحده بسوی اسرائیل بود.[۲۰] در یک یادداشت تفاهم محرمانه‌ای که در سپتامبر ۱۹۷۵ امضاء شد کیسینجر ایالات متحده را متعهد کرد که« هرگونه تلاش لازم را بعمل آورد تا بصورت تام و تمام به درخواست های اسرائیل برای تأمین نیازهای دفاعی و تجهیزات نظامی و همچنین تأمین مواد نفتی و احتیاجات اقتصادی آن کشور پاسخ مثبت دهد.»[۲۱] این یادداشت تفاهم همچنین ایالات متحده را متعهد می‌کرد که از اسرائیل در قبال هر گونه تهدید از سوی یک قدرت جهانی حمایت کند که این خود اشاره‌ای به اتحاد شوروی بود. سایر تعهدات ایالات متحده به رابین عبارت بودند از:

■ ایالات متحده به مدت پنج سال تضمین می‌نماید که اسرائیل در صورت لزوم می‌تواند نیازهای نفتی خود را از آمریکا تأمین کند.

■ ایالات متحده هزینه ساخت تأسیسات لازم را برای ذخیره سازی یک سال مصرف مواد نفتی اسرائیل پرداخت خواهد کرد.

■ ایالات متحده طرح های لازم را برای انتقال تجهیزات نظامی به اسرائیل در موارد فوریت های احتمالی تهیه خواهد کرد.

■ ایالات متحده در این مورد موضعی مشابه با موضع اسرائیل داردکه هرگونه مذاکراتی با اُردن باید با هدف دستیابی به صلح کامل انجام گیرد و این بدان معناست که هیچ گونه تلاشی برای اجرای دیپلماسی گام به گام درکرانه باختری صورت نخواهد گرفت.

■ ایالات متحده در این یادداشت تفاهم بطور محرمانه متعهد شد که هر ساله لایحه کمکهای نظامی و اقتصادی به اسرائیل را به کنگره تقدیم کند. همچنین موافقت شد که ایالات متحده با دادن پیشرفته ترین تجهیزات نظامی به اسرائیل از جمله هواپیماهای اف ۱۶ قدرت دفاعی اسرائیل را تقویت نماید. ایالات متحده موافقت کرد موضوع انتقال دانش فنی بالا و اقلام کاملاً پیشرفته نظامی مانند موشک زمین به زمین پرشینگ راکه معمولاً از آن برای حمل کلاهک اتمی استفاده می‌شود، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. بعدها هنگامی که این توافق علنی شد واشنگتن موضوع انتقال موشک پرشینگ راکنار گذاشت.

■ در یک یادداشت تفاهم دیگر کیسینجر ایالات متحده را متعهد کرد که:«تا هنگامی که سازمان آزادی بخش فلسطین حق موجودیت اسرائیل را برسمیت نشناخته و قطعنامه های ۲۴۹ و ۳۳۸ شورای امنیت را نپذیرفته است آن سازمان را برسمیت نخواهد شناخت و با آن هیچ گونه مذاکره‌ای انجام نخواهد داد.»[۲۲] باتصویب کنگره در سال ۱۹۸۵ این عبارت بصورت قانون درآمد. ایالات متحده همچنین قول داد که در نشست های احتمالی آتی کنفرانس ژنو خط مشی کاملاً هماهنگی با اسرائیل داشته باشد. به این ترتیب با امتناع اسرائیل از شناسایی سازمان آزادی بخش فلسطین و وجود گروه های قدرتمند در سازمان مزبور در آن زمان که از قبول قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ امتناع داشتند دستیابی به هرگونه توافق درکرانه باختری غیر ممکن می‌نمود.

■ پرزیدنت فورد نامه‌ای را خطاب به رابین امضاء نمود که در آن قول داده شده بود که ایالات متحده هیچ گونه طرح صلحی را قبل از آنکه آن را با اسرائیل به بحث بگذارد، ارائه نخواهد کرد.

این امتیاز بسیار چشمگیری بود زیرا به اسرائیل این توانایی را می‌داد که مستقیماً در شکل‌گیری سیاست خاور میانه‌ای ایالات متحده اثر بگذارد.[۲۳]

■ پرزیدنت فورد با امضای نامه دیگری قول داد که ایالات متحده « برای این موضع اسرائیل که هر گونه قرارداد صلحی با سوریه باید بر مبنای باقی ماندن اسرائیل در بلندی‌های جولان باشد، اهمیت بسزایی قائل خواهد بود.»[۲۴]

در قبال این چنین تعهدات مالی، فنی، حیثیتی و حمایت دیپلماتیک ایالات متحده بود که رابین سرانجام پذیرفت قوای اسرائیل را بیست تا چهل مایل از شرق کانال سوئز به عقب بکشد با وجود این هنوز بیش از نیمی از شبه جزیره سینا در تصرف اسرائیل بود.[۲۵]

زمانی کیسینجر این توصیف را درباره رابین بکار برد:« اگر تمام نیروی هوایی استراتژیک ایالات متحده به عنوان هدیه در اختیار رابین گذاشته شود وی در ابتدا چنین وانمود خواهد کرد که اسرائیل حق خود را بدست آورده است و سپس با پیدا کردن برخی کمبودهای فنی در هواپیماها پذیرفتن آنها را لطف و مرحمتی نسبت به ما تلقی خواهد نمود.»[۲۶]

سفسطه

«باتوجه به اهمیت امنیتی وجود شهرکهای یهودی نشین در مناطق مورد منازعه با اعراب مایلم تأکید کنم که دولت همچنان به ساخت و ساز اینگونه شهرک ها ادامه خواهد داد.»

اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۹۲[۲۷]

واقعیت

شمار زیادی از ژنرالهای اسرائیلی و سایر مقامات آن کشور در خلال سال ها بدفعات این نکته را خاطر نشان کرده‌اند که شهرک های یهودی نشین در مناطق اشغالی به هیچ وجه ارزش امنیتی برای اسرائیل ندارد. حتی نظریه پردازان برجسته‌ای مانند «بنیامین زیوبگین» فرزند مناخیم بگین نخست وزیر سابق و چهره شاخص حزب لیکود در سال ۱۹۹۱ نوشت:«از جنبه

استراتژیکی شهرک‌های یهودی‌نشین اصلاً اهمیتی ندارند. اما آنچه باعث می‌شود آنها مهم تلقی شوند این است که وجود شهرک ها مانع غیر قابل نفوذی در راه استقرار یک دولت عربی مستقل در کرانه باختری رود اردن می‌باشد.»[۲۸]

دادگاه عالی اسرائیل در سال ۱۹۷۹ رأی داد که دلایل امنیتی نمی‌تواند توجیه کننده تصرف زمین های فلسطینی ها برای استقرار یک شهرک یهودی نشین مشرف بر نابلس در کرانه باختری باشد. رأی دادگاه اساساً بدان معنا بود که شهرکهای مهاجر نشین از نظر ایجاد امنیت به آن اندازه ارزش ندارند که مصادره زمینهای فلسطینی‌ها راتوجیه کند. مبنای اصلی رأی دادگاه مطالبی بود که هنگام ادای شهادت توسط «حییم بارلو» رئیس پیشین ستاد ارتش اسرائیل بیان شده بود. وی خاطر نشان کرد که:«شهرک های یهودی نشین در نواحی پرجمعیت یهودیه و سامریه هیچگونه تأثیری بر امنیت جاری ندارد و بر عکس با آن در تعارض می‌باشد. دادن انگیزه های امنیتی به این مهاجرنشین ها بکلی گمراه کننده و وارونه جلوه دادن واقعیت است. این مهاجر نشین ها برای ما دردسر آفرین خواهد بود.»[۲۹]

اسحاق رابین در این دوره بین مهاجرنشین«امنیتی» و مهاجرنشین «سیاسی» تفاوت قائل شد. منظور وی از مهاجر نشین‌های امنیتی ایجاد پست های نظامی در سرتاسر دره اردن، مرز با اردن و ارتفاعات جولان سوریه بود. اما هدف از ایجاد مهاجر نشین های سیاسی، ساخت شهرک‌های یهودی نشین در مراکز پرجمعیت فلسطین به استثنای شرق بیت المقدس می‌باشد. هنگام انتخاب مجدد اسحاق رابین در مهاجر نشین های امنیتی کرانه باختری حدود ۵۱۰۰۰ نفر ساکن بودند که این تعداد تقریباً نیمی از جمعیت ۱۸۰ شهرک یهودی نشین ایجاد شده در آن ناحیه را تشکیل می‌دادند.[۳۰]

«عزروایزمن» وزیر دفاع پیشین اسرئیل از ایجاد شهرک‌های یهودی نشین حمایت می‌کرد ولی این صراحت را داشت که بگوید: «اصطلاح دلایل امنیتی در کشور اسرائیل یک واژه قابل بحث و گفتگو می‌باشد. درسی که تمام جنگهایی که در آن گرفتار شدیم به ما می‌آموزد این است که شهرک های مهاجرنشین مرزی هرگز نمی‌تواند جایگزین ارتش شود. حتی مهاجرنشین‌هایی

که به منظور مقابله با ارتش های عربی در سال ۱۹۴۸ ایجاد شدند تنها با کمک ارتش اسرائیل توانستند وظیفه خود را انجام دهند. به علاوه اسرائیل در خلال جنگ یوم کیپور مجبور شد مهاجرنشین های مستقر در بلندیهای جولان را که یکباره در وسط معرکه جنگ گرفتار شده بودند تخلیه کند. در زمان فعالیت های نظامی مهاجر نشین های ضعیف و منزوی دردسرآفرین و یک بار تحمیلی اضافی هستند.»[۳۱]

رابین در مورد شهرکهای مهاجر نشین در داخل و اطراف بیت المقدس به هیچ دستاویز امنیتی متوسل نشد. زیرا هدف اصلی از ایجاد شهرکهای یهودی نشین در آن ناحیه مطرح ساختن ادعای مالکیت اسرائیل بر تمام شهر به عنوان پایتخت دولت یهود بوده و هست. رابین در سخنرانی آغازکار خود در سال ۱۹۹۲ گفت:« این دولت همانند اسلاف خود بر این باور است که در این مجلس (کنشت) هیچگونه اختلاف نظری درباره این نکته که بیت‌المقدس پایتخت ابدی اسرائیل است وجود ندارد. بیت‌المقدس یکپارچه و متحد همواره پایتخت اسرائیلیان بوده و پایتخت آنان تحت حاکمیت اسرائیل باقی خواهد ماند. بیت‌المقدس مکانی است که هر یهودی در آرزوی آن است و آن را همواره در رؤیاهای خود می‌بیند. این دولت در موضع خود مبنی بر اینکه وضعیت بیت‌المقدس اصولاً قابل مذاکره نمی‌باشد، راسخ است. سالهای آینده شاهد توسعه و گسترش ساخت و ساز در بیت‌المقدس بزرگ خواهیم بود. هر یهودی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی سوگند می‌خورد که (دست راستم خشک شود اگر تو را ای بیت‌المقدس فراموش کنم) این عهد و سوگند تمام ما را با یکدیگر متحد می‌کند و در مورد شخص من به عنوان بومی و زاده بیت‌المقدس نیز مصداق دارد.»[۳۲]

سفسطه

«به عنوان اولین قدم در راه دستیابی به یک راه حل همیشگی در مورد شکل گیری و استقرار یک خود مختاری در یهودیه، سامریه و ناحیه غزه به بحث و گفتگو خواهیم پرداخت.»

اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۹۲[۳۳]

واقعیت

هنگامیکه رابین در سخنرانی آغاز کار خود در سال ۱۹۹۲ با اعلام اشتیاق اسرائیل به اعطای خود مختاری به فلسطینی‌ها دورنمایی از آینده را ترسیم کرد، هیچ گونه شور و هیجانی در بین فلسطینی‌ها بوجود نیامد. چرا؟ زیرا رابین همان طرح قدیمی خودمختاری را که پانزده سال قبل توسط بگین مطرح شده بود مجدداً ارائه می‌داد. مدتها بود که این طرح ارزش و اعتبار خود را از دست داده و به عنوان یک تاکتیک تأخیری اسرائیل برای تقویت حضور خود در مناطق اشغالی شناخته شده بود.

طرح بگین خود مختاری کاملاً محدود و اندکی را به فلسطینی‌ها می‌داد. آنها این حاکمیت را به دست می‌آوردند که در مورد جمع آوری زباله ها و یا تعمیر و اصلاح اسفالت خیابان ها تصمیم بگیرند ولی حق هیچ گونه تصمیم گیری را در مورد مسائل اساسی مانند تأمین آب و یا زمینی را که روی آن زندگی می‌کردند، نداشتند. بر اساس این طرح حضور نیروهای اسرائیلی در سرزمینهای اشغالی همچنان ادامه می‌یافت و هیچ گونه ضرب الاجلی برای حل این مسئله اصلی که چه کسی حاکمیت سرزمین های اشغالی را عهده دار خواهد شد، تعیین نشده بود.(۳۴)

همانطور که عزروایزمن وزیر دفاع خاطر نشان کرد: «دلبستگی غیر قابل تزلزل بگین برای دائمی کردن حکم رانی اسرائیل بر کرانه باختری و نوار غزه عاملی شد تا اولین طرح خود مختاری را ارائه دهد.»(۳۵) به عبارت دیگر این طرح بلوف هوشمندانه‌ای برای ابقای حضور اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی بود در حالیکه تظاهر می‌شد که اسرائیل امتیازات عمده‌ای به فلسطینی‌ها داده است. «دان مریدور» وزیر دادگستری دولت اسحاق شامیر آشکارا روی این نکته انگشت گذاشت و گفت: «در حال حاضر طرح خود مختاری مؤثرترین وسیله‌ای است که می‌تواند ادامه کنترل اسرائیل را بر یهودیه، سامریه و غزه تضمین کند.»(۳۶)

طرح بگین حتی در میان برخی از اسرائیلی‌ها با انتقاد و اعتراض مواجه شد. از جمله

بیت‌المقدس و یکی از معتبر ترین نظریه پردازان صهیونیزم و ناسیونالیزم در اسرائیل نام برد. پروفسور تالمون ضمن نامه مفصلی به بگین نوشت: «آقای نخست وزیر، طرح خود مختاری که شما ارائه داده‌اید طرحی کهنه و قدیمی و حیله‌ای برای بستن دهان غیر یهودیان است. هر کس که اطلاعی از تاریخ امپراطوری‌های چند ملیتی در اواخر قرن گذشته داشته باشد فقط می‌تواند سرش را با تأسف در برابر چنین کالای بی ارزشی که از این زباله دانی تاریخی به دست آمده، تکان دهد.

آقای نخست وزیر با تمام احترامی که برای شما به عنوان رئیس دولت و همکار تاریخ شناس خود قائل هستم اجازه دهید بر اساس دهها سال پژوهش در تاریخ ناسیونالیزم توجه شما را به این نکته جلب نمایم که با وجود قدمت، برجستگی، خصوصیت و منحصر به فرد بودن انگیزه‌های ما در طول تاریخ، اینک در اواخر قرن بیستم، تلاش و کوشش برای سلطه و حکومت بر مردمی که رفتار خصمانه با ما دارند و از نظر تاریخ، زبان، فرهنگ، مذهب، خواست‌ها و تمایلات ملی و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی به کلی با ما متفاوت هستند عیناً مانند تلاشی است که برای احیای مجدد فئودالیزم به کار گرفته شود.»(۳۷)

سفسطه

«دولت در یک اقدام اساسی، احتمالاً با همکاری سایر کشورها، تمام توجه خود را به از بین بردن هر گونه امکان دستیابی دشمنان اسرائیل به تسلیحات هسته‌ای معطوف خواهد کرد.»

اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۹۲ (۳۸)

واقعیت

در حال که اسرائیل تنها کشور منطقه است که تسلیحات هسته‌ای در اختیار دارد موضعی که آن کشور همانند ژاندارم منطقه برای جلوگیری از توسعه و گسترش این گونه سلاح‌ها اتخاذ

ممکن است در این راستا به اسرائیل ملحق شوند. به طور قطع و یقین منظور رابین از «سایر کشورها» ایالت متحده بوده است. این بدان معنا بود که یک تبانی و همدستی دیگری بین دو کشور علیه اعراب در حال شکل گرفتن است. این موضوع چند هفته پس از به قدرت رسیدن رابین از سوی پرزیدنت بوش مورد تأیید قرار گرفت. رابین و رئیس جمهور آمریکا پس از ملاقات با یکدیگر در تاریخ یازدهم اوت ۱۹۹۲ در یک کنفرانس مطبوعاتی مشترک شرکت کردند. پرزیدنت بوش در این کنفرانس مطبوعاتی اظهار داشت: «.......... بنابراین ما خود را متعهد کردیم که در زمینه جلوگیری از توسعه و گسترش تسلیحات متداول و همچنین سلاح‌های کشتار جمعی کار کنیم.»(۳۹)

این خود نمونه بارز دیگری از در هم آمیختن سیاست ایالات متحده و اسرائیل بود.

فصل بیست و یکم

سرنوشت فلسطینی‌ها

سال‌های متوالی درک صحیحی از ماهیت اصلی منازعه اعراب و اسرائیل وجود نداشت زیرا اسرائیل همواره کوشیده است آن را منازعه و جنگ بین عرب و یهود جلوه دهد و در این کار نیز موفق بوده است. ولی حقیقت امر این است که علت اصلی این درگیری و مخاصمه بسیار محدود تر از آن می‌باشد که بتوان آن را اختلاف بین عرب و یهود دانست. مرکز ثقل و علت اساسی تمام درگیری‌های اعراب و اسرائیل در این نکته نهفته است که صهیونیست‌ها همواره کوشیده‌اند خانه و کاشانه و سرزمین مردم بومی فلسطین را با توسل به زور از آنها بگیرند و این روش را تا به امروز نیز همچنان ادامه می‌دهند. عربی کردن این قضیه که به آن بعد بزرگتری می‌دهد یک مسأله جنبی می‌باشد. تا هنگامی که ماهیت اصلی این منازعه به شکل صحیح درک نشده و در ایالات متحده پذیرفته نشود تمام تلاش‌هائی که برای استقرار طلح به عمل می‌آید، به نتیجه نخواهد رسید.

سفسطه

«مسئله اعراب فلسطین زائیده جنگی است که علت اصلی آن عدم تمایل اعراب نسبت به قبول موجودیت یک کشور یهودی در خاورمیانه می‌باشد.»

آیپاک، ۱۹۹۲ (۱)

واقعیت

جنگ ۱۹۴۸ و بار دیگر در جنگ ۱۹۶۷ خانه و زمین، کار وکسب، کشتزارها و باغهای زیتون و لیموی خود را از دست دادند و اسرائیلی‌ها آنها را تصاحب کردند.(۲) بسیاری از این مردم و فرزندانشان امروزه آواره و سرگردان می‌باشند.

این مردم سرخورده و خشمگین هسته اصلی «مشکل» اسرائیل در خاورمیانه هستند. دو میلیون فلسطینی دیگر که از ۱۹۶۷ تحت سیطره نظامی اسرائیل زندگی می‌کنند در این درد و رنج و خشم با آوارگان همگام و همسو می‌باشند.(۳)

مرکزیت فلسطین در این منازعه از همان اوایل توسط پیشگامان صهیونیزم درک شده بود. دیوید بن گوریون، اولین نخست وزیر اسرائیل، در سال ۱۹۳۶، دوازده سال قبل از اعلام موجودیت آن کشور اظهار داشت: «ما و آنها [فلسطینی‌ها] هر دو یک چیز را می‌خواهیم، هر دو فلسطین را می‌خواهیم و این یک منازعه اساسی است.»(۴)

سفسطه

«انحطاط و تباهی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به حدی رسیده است که هر گونه پیشنهادی ولو بی معنی ترین آنها براحتی مورد پذیرش آن مجمع قرار می‌گیرد......
هنگامی که آرای اعراب و بلوک اتحاد شوروی برای تصویب پیشنهادی کافی نباشد آرای کشورهائی که می‌کوشند از اعراب چاپلوسی کنند و یاکشورهائی که تسلیم باج خواهی نفتی اعراب می‌شونئ تصویب آن را امکان پذیر می‌سازد.»

ایگال آلون، وزیر خارجه اسرائیل ۱۹۷۴.(۵)

واقعیت

در خلال سال‌ها اسرائیل سر سختانه تلاش کرده است تا اعتبار سازمان ملل را خدشه دار کند زیرا سازمان ملل در تشخیص و درک ماهیت اساسی منازعه اسرائیل ـ فلسطین پیشگام بوده

این منازعه در سال ۱۹۶۹ برداشت. مجمع عمومی قطعنامه‌ای را از تصویب گذراند که در آن فلسطینی‌ها ملت جداگانه‌ای شناخته شده و بر «حقوق غیر قابل واگذاری» آنان تأکید شده بود. در قطعنامه شماره ۲۵۳۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد آمده است که «مشکل آوارگان عرب فلسطین را ناشی از انکار حقوق غیر قابل واگذاری آنان مندرج در منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر» می‌داند. ایالات متحده یکی از بیست و دو کشوری بود که به این قطعنامه رأی مخالف داد.[۶]

تصویب این قطعنامه سر آغاز شناسائی جهانی فلسطینی‌ها به عنوان ملتی محروم از حقوق اساسی شناخته شده در قوانین بین‌المللی بود.[۷] قبل از آن مجمع عمومی و بسیاری از کشورهای غیر عرب به فلسطینی‌ها فقط به عنوان افرادی که قربانی و آواره جنگ‌ها بودند، نگاه می‌کردند.این طرز برخورد با مسئله فلسطین همان چیزی بود که اسرائیلی‌ها آن را به شدت تبلیغ کرده و به دنبال آن بودند. همان طور که در آغاز قرن حاضر از شناسائی یهودیان به عنوان یک جامعه مشخص در کشورهای اروپای شرقی امتناع شده بود آنها نیز می‌کوشیدند فلسطینی‌ها را به صورت افرادی پراکنده، و نه به عنوان قسمتی از جامعه، قلمداد کنند.[۸]

در خلال سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ تمام قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد بر حقوق اساسی فلسطینی‌ها تأکید داشته است که از آن میان می‌توان به قطعنامه‌های ذیل اشاره کرد:

«مردم فلسطین سزاواز برخورداری از حقوق مساوی و حق تعیین سرنوشت بر اساس منشور سازمان ملل متحد هستند.» (قطعنامه ۲۶۷۲)[۹]، تأکید بر «حقانیت مبارزه مردمی که تحت سلطه استعمار و بیگانگان بوده و برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت می‌توانند به هر وسیله‌ای متوسل شوند.» (قطعنامه ۲۶۴۹)[۱۰] و بالاخره اعلام این نکته که حقوق غیر قابل واگذاری فلسطینی‌ها شامل حق تعیین سرنوشت و حق آوارگان برای بازگشت به وطنشان می‌باشد. (قطعنامه ۳۰۸۹)[۱۱]

تصویب این قطعنامه‌ها یک اساس قانونی و اخلاقی برای مبارزه فلسطینی‌ها، به آن

شکل که ما امروز آن را می‌شناسیم بوجود آورد. طبق گفته «غیاث آرمانزی» پژوهشگر فلسطینی: «فلسطینی‌ها اکنون با برخورداری از چهار حق عمده از سوی جامعه جهانی پشتیبانی می‌شوند: حق بازگشت به وطن، حق تعیین سرنوشت، حق مبارزه و حق دریافت هر گونه کمکی برای ادامه این مبارزه.»(۱۲)

ایالات متحده در دادن رأی مخالف به تمام قطعنامه‌های قبلی با اسرائیل همگام بود. البته واشنگتن از قطعنامه‌هائی که در آنها بازگشت فلسطینی‌ها و یا پرداخت غرامت به آنها پیشنهاد شده بود به طور عادی حمایت می‌کرد. اولین بار در قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ فرمولی برای این کار ارائه شد. این قطعنامه مقرر می‌داشت: «به آوارگانی که مایلند به خانه‌هایشان بازگردند و با همسایگان خود در صلح و صفا زندگی کنند باید در اولین فرصت ممکن اجازه بازگشت داده شود و به آنهائی که نمی‌خواهند بازگردند باید برای اموال و املاکی که از دست داده‌اند، غرامت پرداخت گردد.(۱۳)» ایالات متحده از فرمول بازگشت و یا پرداخت غرامت تا دوازدهم مه ۱۹۹۲ حمایت می‌کرد.(۱۴) تفاوت بین این فرمول و آنچه در قطعنامه ۳۰۸۹ ارائه شد این بود که در قطعنامه مزبور به فلسطینی‌ها «حق» بازگشت داده شده بود.

حمایت نهائی از موضع فلسطینی‌ها، شناسائی سازمان آزادی بخش فلسطین به عنوان «نماینده مردم فلسطین» از سوی مجمع عمومی در سال ۱۹۷۴ بود.(۱۵) ایالات متحده با این قطعنامه نیز مخالفت کرد.(۱۶) دوهفته بعد کشورهای عرب درگردهمائی رباط ـ مراکش، سازمان آزادی بخش فلسطین را به عنوان «تنها نماینده قانونی و صدای مردم فلسطین» برسمیت شناختند.(۱۷)

سرانجام در دوازدهم نوامبر ۱۹۷۵ وزارت خارجه ایالات متحده با اعلام رسمی اینکه «از بسیاری جهات بعد فلسطینی منازعه اعراب و اسرائیل اصل و اساس این منازعه است لذا دستیابی به یک راه حل نهائی امکان پذیر نخواهد بود مگر اینکه توافقی حاصل شود که در آن تعریف وضعیتی دائمی و عادلانه برای اعرابی که خود را فلسطینی می‌دانند، ارائه گردد.»، راه

خود را از اسرائیل جدا کرد.[۱۸] این بیانیه که توسط «هارولد ساندرز» معاون وزیر خارجه ایالات متحده در امور خاور نزدیک صادر شد اولین بیانیه رسمی جامع ایالات متحده درباره فلسطینی‌ها بود.[۱۹]

کابینه اسرائیل ضمن انتقاد شدید از بیانیه ساندرز آن را به عنوان این که حاوی «تحریفات و خلاف گوئی‌های متعدد» است مورد حمله قرار داد.[۲۰] اعتراض به این بیانیه در اسرائیل به حدی شدت گرفت که هنری کیسینجر وزیر امور خارجه با اینکه خود شخصاً آن بیانیه را به دقت مورد بررسی قرار داده بود، با اعلام این که بیانیه مزبور «کاری آکادمیک و تئوری» می‌باشد آن را بی اعتبار کرد.[۲۱] با صدور این بیانیه اعراب در ابتدا امیدوار شدند ولی بزودی دریافتند که هیچ تغییر اساسی در سیاست ایالات متحده رخ نداده است.[۲۲]

البته بیانیه ساندرز یک حادثه برجسته در جریان منازعه اعراب و اسرائیل بود. پس از صدور این بیانیه تحلیلگران آمریکائی برای اولین بار از فلسطینی‌ها به عنوان یک قوم یک ملت و نه با اصطلاحاتی بر اساس وضعیت و کاری که انجام می‌دهند، مانند آوارگان، تروریست‌ها و یا اعراب مزدور گفتگو کردند.

سفسطه

«اتهام [ضد عرب نژاد پرست] اتهامی زشت و واهی می‌باشد.»

هایمن بوکبایندر، نماینده سابق کمیته یهودیان آمریکائی، ۱۹۸۷ [۲۳]

واقعیت

با آغاز درک این نکته از سوی جهانیان که فلسطینی‌ها اصل و اساس منازعه اعراب و اسرائیل هستند رهبران و تبلیغات‌چی‌های اسرائیل کوشیدند فلسطینی‌ها را به حاشیه رانده و شایستگی‌های انسانی آنان را کنار بگذارند. با روی کار آمدن حزب دست راستی لیکود در سال ۱۹۷۷ این تلاش به اوج خود رسید. در این زمان دیگر رهبران اسرائیل علناً با واژه‌های نژاد

پرستانه درباره فلسطینی‌ها سخن می‌گفتند. مناخیم بگین نخست وزیر، فلسطینی‌ها را به «حیوانات دو پا» تشبیه کرد.(۲۴) جانشین او اسحاق شامیر یک فلسطینی را با «مگس»(۲۵) و «ملخ»(۲۶) مقایسه نمود. شامیر تا آنجا پیش رفت که فلسطین‌ها، مردمی که قرن‌ها در سرزمین فلسطین زیست کرده بودند، را «مهاجمینی دد منش، وحشی و بیگانه در سرزمین اسرائیل که به فرزندان اسرائیل و تنها به آنان تعلق داشت» دانست.(۲۷) رافائل‌ایتان رئیس ستاد ارتش اسرائیل هنگام حمله به لبنان در سال ۱۹۸۲ گفت: «وقتی ما زمین را آباد کردیم عرب‌ها مانند سوسک‌های مسموم شده‌ای که درون بطری گیر افتاده باشند، با دستپاچگی در اطراف آن بالا و پائین می‌روند.»(۲۸)

ایتان بعدها حزب افراطی راستگرای «تسومت[1]» راکه جابجائی فلسطینی‌ها را در دستور کار خود داشت پایه‌گذاری کرد. وی فلسطینی‌ها را به دو گروه خوب و بد تقسیم کرده بود: بدها را باید کشت و خوب‌ها را باید اخراج کرد.(۲۹) حزب «تسومت» در انتخابات سال ۱۹۹۲ توانست مقبولیت قابل توجهی کسب کند و با به دست آوردن هشت کرسی در کنشت نتیجه خیره‌کننده‌ای به دست آورد.

رهبران حزب با نفوذ کارگر نیز مکرراً تلاش کرده‌اند که موجودیت فلسطینی‌ها را انکار کنند. لوی اشکول نخست وزیر در سال ۱۹۶۹ اظهار داشت: «فلسطینی‌ها چه هستند؟ وقتی که من به اینجا آمدم تنها ۲۵۰۰۰۰ نفر غیر یهودی، عرب و بدو، در این سرزمین زندگی می‌کردند همه جا بیابان بود و هیچ چیز وجود نداشت.»(۳۰)

چند ماه بعد گلدا مایر، جانشین اشکول، اظهار داشت: «چه زمانی در اینجا ملت مستقل فلسطین و کشور فلسطین وجود داشته است؟ اینجا قبل از جنگ جهانی اول سوریه جنوبی و سپس فلسطین ـ اردن بود. این طور نبود که ملتی به نام فلسطین وجود داشته و ما آمده باشیم آنها را بیرون کرده و کشورشان را تصرف کنیم. چنین ملتی هرگز وجود نداشته است.»(۳۱)

شیمون پرز نخست وزیر دهه ۸۰، در کتابی که در سال ۱۹۷۰ منتشر شد، نظر مشابهی

ابراز کرده است: «این کشور یک بیابان خالی از سکنه بود و تنها تعداد انگشت شماری نواحی کوچک عرب نشین در آن وجود داشت.»[۳۲]

برخی از اسرائیلی‌ها هنوز مواضع مشابهی دارند. خاخام تندرو «میرکاهان» که اینک درگذشته است در سال ۱۹۸۸ در نیویورک تایمز نوشت: «چیزی به نام ملت فلسطین وجود ندارد. فلسطینی‌ای وجود ندارد.»[۳۳]

آنها با وانمود کردن فلسطینی‌ها به مثابه چیزی کمتر از حیوانات تلویحاً به این نکته اشاره دارند که رفتار خشونت بار با آنها اصلاً اهمیتی ندارد زیرا شایسته رفتار بهتری نیستند.[۳۴]

فصل بیست و دوم

دعاوی اسرائیل بر بیت‌المقدس

مناقشه بر سر وضعیت بیت‌المقدس یک مانع عمده در راه دستیابی به صلح است. این واقعیت که بیت‌المقدس مورد احترام پیروان ادیان عمده جهان یعنی مسیحیان، یهودیان و مسلمانان می‌باشد بدان معنی است که وضعیت آن شهر مورد علاقه و توجه جامعه بین‌المللی است. طرح تقسیم ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد این علاقمندی جهانی را مورد شناسائی قرار داد و مقرر داشت که این شهر موقعیتی جداگانه داشته و اداره آن نه توسط اعراب و یهودیان بلکه با برقراری یک رژیم بین‌المللی تحت نظارت سازمان ملل متحد انجام خواهد شد. اسرائیل هنگام قبول طرح تقسیم این ترتیبات را پذیرفت و بار دیگر هنگام پذیرفته شدن به عضویت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۹ آن را تأیید کرد. ولی همواره بر خلاف عمل کرده و دائماً مدعی شده‌است که بیت‌المقدس پایتخت ابدی یهودیان است. از سال ۱۹۶۷ اسرائیل بر تمام بیت‌المقدس حکمروائی می‌کند. در ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۰ تمام شهر را رسماً به اسرائیل ضمیمه کرد و اعلام داشت: «بیت‌المقدس یکپارچه کلاً پایتخت اسرائیل است.»[1] و این موضع را تا به امروز همچنان حفظ کرده است.

سفسطه

«بیت‌المقدس یهودی قسمت اصلی و غیر قابل تفکیک کشور اسرائیل است.»

(۲)

واقعیت

با قبول طرح تقسیم ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد، یهودیان پذیرفتند که این سازمان جهانی بیت‌المقدس را به عنوان منطقه دارای «وضعیت جداگانه» شناخته و کنترل بین‌المللی بر آن اعمال خواهد شد. و هیچکدام از اعراب و یهودیان مدعی حکومت بر آن نخواهند بود. این موضع هنگامی‌که سرانجام اسرائیل پس از سه بار درخواست عضویت، در یازدهم مه ۱۹۴۹ به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد مجدداً مورد تأیید آن کشور قرار گرفت. علت عمده رد درخواست‌های قبلی اسرائیل برای عضویت در این سازمان جهانی آن بود که در جامعه بین‌المللی نسبت به مقاصد اسرائیل در مورد بیت‌المقدس تردید وجود داشت.[۳]

اسرائیل در همان سال ۱۹۴۹ با ادعای مالکیت بر بیت‌المقدس نسبت به جامعه جهانی بی‌اعتنائی کرد.[۴] در تاریخ پنجم دسامبر ۱۹۴۹ دیوید بن گوریون رهبر اسرائیل اعلام داشت: «بیت‌المقدس قلب قلبهای کشور اسرائیل است...... ما تصور نمی‌کنیم که سازمان ملل متحد بیت‌المقدس را از کشور اسرائیل جدا کند و یا به حاکمیت اسرائیل بر پایتخت ابدی آن کشور لطمه بزنند.»[۵]

در عکس‌العمل به این موضع گیری، مجمع عمومی سازمان ملل متحد چهار روز بعد از ضمن رد ادعای اسرائیل بر «وضعیت جداگانه» بیت‌المقدس تأکید کرد. اما پاسخ اسرائیل بسیار جسورنه بود و در یازدهم دسامبر با نادیده انگاشتن این سازمان جهانی رسماً اعلام کرد که بیت‌المقدس از اولین روز موجودیت اسرائیل پایتخت این کشور بوده است.[۶]

در شانزدهم دسامبر بن‌گوریون با انتقال دفتر نخست وزیری به بیت‌المقدس سازمان ملل متحد را مورد بی اعتنائی قرار داد. وی اعلام کرد با آغاز سال ۱۹۵۰ تمام ادارات دولتی به استثنای وزارت خارجه، وزارت دفاع و فرماندهی پلیس به بیت‌المقدس منتقل خواهند شد.[۷] انتقال ادارات دولتی اسرائیل به بیت‌المقدس بدون دغدغه خاطر از درخواست بیستم دسامبر شورای قیومیت سازمان ملل متحد که در آن گفته شده بود انتقال ادارات دولتی اسرائیل به بیت‌المقدس با تعهدات آن کشور به سازمان ملل متحد ناسازگار است، همچنان ادامه یافت[۸] و

در ۳۱ دسامبر اسرائیل رسماً به آن شورا اطلاع داد که مقرر دولت همچنان در بیت‌المقدس خواهد بود.[۹]

اسرائیل از مبارزه طلبی با سازمان ملل متحد موفق بیرون آمد. از دسامبر ۱۹۴۹ تاکنون خط مشی اسرائیل چنان است که بیت‌المقدس پایتخت قانونی و شناخته شده آن کشور می‌باشد.

سفسطه

«واژه [الحاق] بی معناست ...... اقدامات پذیرفته شده در پایان جنگ ۱۹۶۷ حوزه قلمرو امور اداری و شهرداری را به تمام بیت‌المقدس تسری می‌دهد و یک اساس حقوقی برای حمایت از اماکن مقدس در آن شهر بوجود آورده است.»

اباابان، وزیر امور خارجه اسرائیل، ۱۹۶۷ [۱۰]

واقعیت

در پایان جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل محدوده خود را در بیت‌المقدس گسترش داد و تمام شهر را به عنوان «پایتخت ابدی» به خود ملحق کرد.[۱۱] تا سال ۱۹۶۷ در مرکز بیت‌المقدس شهر قدیمی و تاریخی قرار داشت که با دیوار محصور شده و به چهار قسمت بین ارامنه، مسیحیان، یهودیان و مسلمانان تقسیم گردیده بود و در اطراف آن شهر جدید بنا شده بود که اعراب در شرق و اسرائیلی‌ها در غرب آن سکونت داشتند.

صبحگاه یازدهم ژوئن، روز بعد از خاتمه جنگ ۱۹۶۷، قبل از طلوع آفتاب نیروهای اسرائیلی به فلسطینی‌هائی که در شهر قدیمی و در غرب دیوار ندبه سکونت داشتند یک ضرب‌الاجل سه ساعته دادند تا خانه‌های خود را تخلیه کنند. سپس اسرائیلی‌ها با استفاده از بولدوزر خانه‌های آنان و همچنین دو باب مسجد را تخریب کردند که در نتیجه ۱۳۵ خانوار شامل ۶۵۰ زن و

یک هفته بعد، روز هیجدهم ژوئن سربازان اسرائیلی به فلسطینی‌هائی که در قسمت یهودی شهر قدیمی ساکن بودند دستور دادند آن قسمت را ترک کنند. در ابتدا این برنامه فقط شامل چند صد نفر از فلسطینی‌ها بود ولی پس از گذشت چند سال تمام فلسطینی‌های آن منطقه یعنی ۶۵۰۰ نفر بی‌خانمان گردیده و از آن منطقه رانده شدند و از اکتبر ۱۹۶۷ یهودیان را جایگزین فلسطین‌ها کردند.[۱۳]

دو هفته بعد از تصویب دو لایحه در کنشت، اسرائیل دست اندازی خود را به شرق عربی بیت‌المقدس قاطعانه مستحکم تر کرد. این دو لایحه که در هفتم ژوئن از تصویب گذشت حقوق و آئین نامه اداری و آئین نامه همکاریهای شهرداری بود. آئین نامه‌های همکاری‌های شهرداری به وزیر کشور اختیار می‌داد که محدوده بیت‌المقدس را تغییر دهد و آئین نامه اداری به وی اجازه می‌داد که قوانین اسرائیل را در محدوده گسترش یافته آن شهر لازم‌الاجرا اعلام کند.[۱۴] در ۲۸ ژوئن، یک روز پس از تصویب این دو لایحه، وزیر کشور هر دو کار را انجام داد و با گسترش شهر بیت‌المقدس به وسعت نه مایل از شمال و ده مایل از جنوب، محدوده استحفاظی شهرداری بیت‌المقدس را در آن شهر از چهل کیلومتر مربع به یکصد کیلومتر مربع رساند.[۱۵]

محدوده جدید شهر بیت‌المقدس آنچنان با دقت تعیین شده بود که طبق گفته بعدی معاون شهرداری آن شهر، اسرائیل مطمئن شد در این محدوده یهودیان اکثریت قاطع دارند.[۱۶] مناطق پر جمعیت فلسطینی‌ها خارج از این محدوده بود ولی زمین‌های مجاور دهکده‌های عربی در داخل این محدوده قرار داشت.[۱۷] نتیجه آن که در محدوده گسترش یافته شهر بیت‌المقدس ۱۹۷۰۰۰ یهودی و ۶۸۰۰۰ فلسطینی سکونت داشتند.[۱۸] در حالی که تا قبل از تقسیم در تمامی این شهر ۱۰۵۰۰۰ فلسطینی و یکصد هزار یهودی ساکن بودند.[۱۹]

در تاریخ چهاردهم ژوئیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد نسبت به امتناع اسرائیل از قبول مفاد قطعنامه مورخ چهارم ژوئیه آن مجمع اظهار تأسف کرد. در آن قطعنامه از اسرائیل خواسته شده بود که تمام اقدامات را برای تغییر وضعیت بیت‌المقدس متوقف سازد و تمامی آن اقداماتی [illegible] اعلام شده بود [illegible] قطعنامه همچنین از دبیر کل [illegible] گزارش

درباره وضعیت قدس تهیه و به مجمع ارائه نماید.[۲۰]

در اجرای بند آخر قطعنامه، دبیر کل آقای «ارنستو تالمان» از سویس را به عنوان نماینده مخصوص خود تعیین کرد. وی گزارش داد: «بدون هیچ تردیدی کاملاً مشخص است که اسرائیل تمام اقدامات لازم را به عمل آورده است تا آن قسمت‌هائی از شهر را که تا قبل از ژوئن ۱۹۶۷ توسط آن دولت کنترل نمی‌شد تحت حاکمیت خود درآورد. . . . . مقامات‌اسرائیلی‌صریحاً خاطر نشان کردند که روند اجرای یک پارچه کردن قدس غیر قابل بازگشت و غیر قابل مذاکره است.»[۲۱]

اگر چه ابابان وزیر خارجه اسرائیل سازمان ملل را مطمئن کرد که اسرائیل درصدد الحاق قسمت عربی شرق بیت‌المقدس نیست ولی نتیجه عملی این گونه اقدامات همان الحاق بود. آب ناحیه عربی شرق بیت‌المقدس از منابع اسرائیلی تأمین می‌شد و اسرائیلی‌ها تمام شهر را به عنوان قسمتی از کشور یهود اداره می‌کردند.

در ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۰ دولت اسرائیل رسماً و علناً الحاق بیت‌المقدس را به عنوان «پایتخت یک پارچه و ابدی» اسرائیل اعلام کرد.[۲۲] این اقدام تنها یک روز پس از آن که مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نفع تشکیل یک دولت فلسطینی و عقب نشینی اسرائیل از تمام مناطق اشغالی از جمله شرق عربی بیت‌المقدس رأی داد، صورت گرفت.[۲۳]

اعلام رسمی الحاق قدس نقطه اوج مبارزه طلبی اسرائیل علیه مخالفت‌های جامعه بین‌المللی نسبت به شناسائی آن شهر به عنوان شهر یک پارچه تحت کنترل اسرائیل می‌باشد. اگر چه الحاق اعتراض‌های فوری بین‌المللی را بر انگیخت ولی اسرائیل از موضع خود عقب ننشست و هنوز نیز سیطره خود را بر این شهر مقدس حفظ کرده است.[۲۴]

سفسطه

«سال ۱۹۶۷ سرآغاز یک سیاست جدید آمریکائی بود که تا امروز اصولاً بدون تغییر باقی مانده است. مشخصه اصلی این سیاست پذیرفتن تلویحی کنترل اسرائیل بر بیت‌المقدس به

عنوان شهری یک پارچه می‌باشد.»

یوسی فین تاج[۱]، پژوهشگر اسرائیلی، ۱۹۸۷ (۲۵)

واقعیت

ایالات متحده در ابتدا همواره با ادعاهای حاکمیت اسرائیل بر تمام شهر بیت‌المقدس مخالفت می‌کرد. آمریکا همراه با بسیاری از کشورها، به عنوان سمبل مخالفت با اظهارات جسورانه مقامات اسرائیلی مبنی بر حق حاکمیت اسرائیل بر کل شهر بیت‌المقدس سفارت خانه خود را در تل آویو نگه داشت و از انتقال آن به بیت‌المقدس خودداری کرد.

در اوایل دهه پنجاه دولت آیزنهاور تا آنجا پیش رفت که تماس‌های دیپلمات‌های آمریکائی را با مقامات اسرائیلی در شهر بیت‌المقدس ممنوع کرد. اقدام مؤثر و اساسی در این باب هنگامی صورت گرفت که دولت اسرائیل در سیزدهم ژوئیه ۱۹۵۳ مقر وزارت خارجه خود را از تل آویو به بیت‌المقدس منتقل کرد. در پاسخ به این اقدام ایالات متحده، انگلستان و سایر کشورها با توجه به اینکه این اقدام را تلاشی از سوی اسرائیل برای تحکیم ادعای آن کشور بر بیت‌المقدس به عنوان پایتخت تلقی کردند هر گونه تماس و مراجعه به وزارت خارجه اسرائیل را تحریم نمودند.(۲۶) جان فاستر دالس وزیر امور خارجه دولت آیزنهاور حدود یک سال و نیم بر این تحریم پای فشرد ولی سرانجام به علت ناهنجاری‌های عملی حاصل از آن به تصمیم دولت اسرائیل گردن نهاد. در تاریخ دوازدهم نوامبر ۱۹۵۴ به «ادوارد لاوسون» سفیر جدید ایالات متحده در اسرائیل اجازه داده شد که استوار نامه خود را در بیت‌المقدس به مقامات اسرائیلی تسلیم کند و به این ترتیب عملاً به این تحریم خاتمه داده شد.(۲۷)

علی رغم این جریانات وزارت خارجه ایالات متحده بر اساس مفاد یک دستورالعمل داخلی، مصمم بود که «موضوع بیت‌المقدس را همچنان باز نگه داشته و از حل و فصل آن به وسیله اقدامات فرسایشی و قرار گرفتن در مقابل عمل انجام شده جلوگیری نماید.»(۲۸) به همین

دلیل با وجود اینکه هنگام مراسم گشایش ساختمان جدید کنشت در قدس گروهی از نمایندگان کنگره آمریکا حضور داشتند ولی هیچیک از دیپلماتهای آمریکائی مقیم اسرائیل در آن مراسم شرکت نکردند.[۲۹]

با وجود تمام این نکات سیاست ایالات متحده در قبال مسئله بیت‌المقدس طی سالهای بعد از استقلال اسرائیل به تدریج کم رنگ تر شد. در سال ۱۹۴۹ دولت ایالات متحده موضوع بین‌المللی بودن شهر بیت‌المقدس را آنچنان که در طرح تقسیم ۱۹۴۷ عنوان شده بود کنار گذاشت و به جای آن پیشنهاد کرد که شهر به دو ناحیه عربی و اسرائیلی دارای حکومت محلی تقسیم شده و کمیساریای سازمان ملل متحد مسؤولیت اماکن مقدسه و امور بین المللی را به عهده داشته باشد و در عین حال قدس به عنوان پایتخت هیچ کشوری شناخته نشود.[۳۰]

در دوران حکومت نیکسون در سال ۱۹۶۹ سیاست ایالات متحده باز هم گامی دیگر به عقب نهاد. دولت آمریکا با ارائه این فرمول ساده که بیت‌المقدس به صورت یک شهر غیر قابل تقسیم باقی خواهد ماند و آینده آن توسط طرفهای ذینفع رقم خواهد خورد، موضع ضعیف تری اتخاذ کرد. به این ترتیب دولت آمریکا بدون آنکه از کمیساریای سازمان ملل متحد نامی برده باشد از تأکید همیشگی آن سازمان مبنی بر بین‌المللی بودن شهر قدس دست برداشت.[۳۱]

با تمام این احوال دولت آمریکا در سال ۱۹۶۹ اعلام کرد شرق عربی بیت‌المقدس که اسرائیل آن را در جنگ ۱۹۶۷ اشغال کرده است «یک سرزمین اشغالی همانند سایر سرزمین‌های اشغالی توسط اسرائیل در آن جنگ می‌باشد.»[۳۲]

پرزیدنت بوش نیز در سوم مارس ۱۹۹۰ علناً بر اجرای این سیاست و همچنین اعلام ناحیه شرق عربی بیت‌المقدس به عنوان سرزمین اشغالی مجدداً تأکید کرد.[۳۳]

سفسطه

«بیت‌المقدس پایتخت اسرائیل است و باید پایتخت آن کشور باقی بماند.»

قطعنامه کنگره ایالات متحده، ۱۹۹۰ [۳۴]

واقعیت

در حالیکه سیاست رسمی ایالات متحده همواره با ادعای اسرائیل مبنی بر پایتخت بودن بیت‌المقدس مخالفت می‌کرد کنگره مرتباً قطعنامه‌هائی را به تصویب می‌رساند که در آنها خواستار شناسائی بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل می‌شد. بدیهی است هیچ کدام از این قطعنامه‌ها برای دولت الزام آور نبودند. در سال ۱۹۸۸ سناتور جمهوری خواه «جس هلمز[1]» تا آنجا پیش رفت که الحاقیه‌ای را به تصویب نامه اختصاصی وزارت امور خارجه اضافه نمود که در آن خواهان بنای تأسیسات دیپلماتیک جداگانه در اسرائیل، یکی در تل آویو و یکی در بیت‌المقدس برای ایالات متحده شده بود. منتقدان بر این باورند که آن الحاقیه تلاش دیگری از سوی حامیان اسرائیل برای انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به قدس می‌باشد.[(۳۵)] «رابرت دال» رهبر اقلیت جمهوری خواه در سال ۱۹۹۰ شکوه کرد که کنگره با تصویب چنین قطعنامه‌ای که «در مدت پانزده ثانیه و بدون هیچگونه بحثی به تصویب رسید» کاملاً غیر مسؤولانه عمل کرده است. دال خاطر نشان کرد که قطعنامه ۱۹۹۰ کنگره که قدس را به عنوان پایتخت اسرائیل اعلام می‌کند در واقع همان موضع رسمی دولت اسرائیل را اتخاذ کرده که صد و هشتاد درجه با نظریات دولت‌های عرب و فلسطینی‌ها اختلاف دارد. مهمتر آنکه این قطعنامه درباره موضوعی اعلام نظر کرده است که دولت ما و بسیاری از ناظران خارج از دولت معتقدند به جای اینکه با اقدامی کورکورانه در مورد آن تصمیمی اتخاذ شود بهتر است به مذاکره و گفتگو بین طرف‌های ذینفع محول گردد.[(۳۶)]

در همین دوران حزب دموکرات در برنامه سیاسی سالیانه خود موضع دولت اسرائیل را مورد تأیید قرار داد و خواستار انتقال سفارت آمریکا به قدس شد. برنامه سیاسی ۱۹۸۴ حزب دموکرات می‌گوید: «حزب دموکرات وضعیت حقوقی بیت‌المقدس را به عنوان پایتخت اسرائیل مورد شناسائی و حمایت قرار می‌دهد و به عنوان سمبل این موضع گیری سفارت آمریکا باید از تل آویو به قدس منتقل گردد.»[(۳۷)]

در همین سال کمیته‌های فرعی روابط خارجی مجلس نمایندگان در عملیات بین‌المللی، اروپا و خاور میانه قطعنامه غیر الزام آوری را به تصویب رساندند که در آن گفته شده بود: «کنگره خواستار آن است که سفارت آمریکا در اولین فرصت ممکن به قدس منتقل شود.»[۳۸] این در واقع یکی از اهداف عمده کمیته روابط عمومی اسرائیل آمریکا (آیپاک)، بازوی گروه فشار رسمی اسرائیل، بود.[۳۹]

حتی جورج شولتز وزیر امور خارجه و یکی از پر حرارت ترین حامیان اسرائیل به کنگره خاطر نشان کرد که انتقال سفارت کار عاقلانه‌ای نخواهد بود.[۴۰]

با وجود این حزب دموکرات همچنان به حمایت خود از موضع اسرائیل در قبال بیت‌المقدس ادامه داد. در سال ۱۹۸۸ «مایکل دوکاکسی» کاندیدای حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری از اشتیاق خود برای انتقال سفارت آمریکا به قدس سخن گفت و این موضع گیری در سال ۱۹۹۲ توسط بیل کلینتون تکرار شد. خط مشی سیاسی سالیانه حزب دموکرات در سال ۱۹۹۲ مجدداً بیت‌المقدس را پایتخت اسرائیل خواند ولی این بار دیگر برای انتقال سفارت آمریکا به آن شهر پا فشاری نکرده بود.

فصل بیست و سوم

شهرک‌های یهودی نشین

شهرک‌های یهودی نشین که در مناطق اشغالی سرزمین فلسطین بنا شده‌اند یک مانع جدی در راه دستیابی به صلح به شمار می‌آید. در منشور سازمان ملل متحد مشخصاً تصرف سرزمین‌های دیگران با توسل به زور غیر قانونی اعلام شده است. کنوانسیون چهارم ژنو در ارتباط با حمایت از غیر نظامیان در زمان جنگ نیز بدون هیچ گونه ابهامی قوای اشغالگر را از جابجائی ساکنین نواحی اشغالی و جایگزین کردن اتباع خود در آن نواحی بر حذر می‌دارد. اسرائیل به دفعات این دو پیمان بین‌المللی را نقض کرده است. این کشور از سال ۱۹۶۷ با توسل به زور شرق عربی بیت‌المقدس، کرانه باختری، بلندیهای جولان و نوار غزه را تصرف نموده و از همان زمان به ایجاد شهرک‌های یهودی نشین در تمام مناطق اشغالی ادامه می‌دهد.(۱)

ایالات متحده به علت تبانی و همسوئی با اسرائیل در اشغال نظامی سرزمین فلسطین و حمایت از اعمال جنایت کارانه آن کشور به همان اندازه مقصر و گناهکار می‌باشد. اگر چه به صورت ظاهر سیاست رسمی ایالات متحده با ایجاد شهرک‌های یهودی نشین مخالف است ولی هیچ گونه تلاشی برای تعلیق کمک‌های اقتصادی و نظامی سالیانه که بالغ بر سه میلیارد دلار می‌باشد به عمل نیامده است تا شاید بدینوسیله دولت یهود وادار شود از استعمار سرزمین‌های اشغالی دست بردارد. بدون کمک ایالات متحده دولت اسرائیل هیچ گاه توانائی ایجاد و نگهداری شهرک‌های یهودی نشین را نداشته و نمی‌توانست اشغال نظامی آن مناطق را ادامه دهد.

سفسطه

«در مورد حق ما بر سرزمین‌های اشغالی هیچ گونه چون و چرائی نمی‌تواند وجود داشته

واقعیت

تا دوران ریاست جمهوری ریگان که قویاً از اسرائیل حمایت می‌کرد تمام کابینه‌های ایالات متحده اعم از دموکرات‌ها و جمهوری خواه، با دعاوی اسرأئیل نسبت به سرزمین‌های اشغالی در جنگ ۱۹۷۶ مقابله کردند و سیاست اشغال گرانه اسرائیل را در تعارض با مفاد منشور ملل متحد و کنوانسیون چهارم ژنو در ارتباط با حمایت از غیر نظامیان در زمان جنگ دانسته و آن را غیر قانونی اعلام می‌کردند. سازمان ملل متحد نیز موضع مشابهی اتخاذ کرده بود.

سیاست ایالات متحده در مورد سرزمین‌های اشغالی اول بار توسط «چارلز یوست[1]» نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد در زمان ریاست جمهوری نیکسون به سال ۱۹۶۹ اعلام شد. وی اظهار داشت: «آن قسمت از بیت‌المقدس که در نتیجه جنگ ژوئن تحت کنترل اسرائیل درآمده است، مانند سایر نواحی اشغالی توسط اسرائیل منطقه اشغالی محسوب می‌شود و بنابراین تابع قوانین بین‌المللی ناظر به تعهدات و حقوق یک قدرت اشغال‌گر می‌باشد.»(۳)

«ویلیام اسکرانتون[2]» نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد در دوران ریاست جمهوری جرالد فورد در جلسه ۲۳ مارس ۱۹۷۶ شورای امنیت اعلام کرد شهرک سازی اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی غیر قانونی است و همچنین دعاوی آن دولت برای حاکمیت بر تمام بیت‌المقدس بی اعتبار می‌باشد.(۴) اسکرانتون اظهار داشت: «دولت متبوع من معتقد است که قوانین بین‌المللی استانداردهای مشخصی را تعیین کرده است. یک قدرت اشغال گر باید تا جائی که ممکن است نواحی اشغالی را دست نخورده و بدون تغییر نگه داشته و در روال زندگی عادی منطقه دخالت ننماید. هرگونه تغییری که انجام آن به علت اشغال ایجاد گردد باید با قوانین بین‌المللی مطابقت داشته باشد. ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو صراحتاً ناظر بر موضوع جابجائی جمعیت است: [قدرت اشغال گر سکنه نواحی اشغالی را اخراج نخواهد کرد و یا اتباع غیر نظامی خود را به مناطقی که اشغال کرده است انتقال نخواهد داد] لذا واضح است که بر اساس مفاد این کنوانسیون استقرار غیر نظامیان اسرائیلی در مناطق اشغالی از جمله شرق عربی

بیت‌المقدس عملی غیر قانونی است و نمی‌تواند در مذاکرات آتی بین طرف‌های درگیر و یا تعیین مرزهای کشورهای خاورمیانه مورد توجه قرارگیرد. در واقع از نظر دولت متبوع من وجود این شهرک‌ها مانعی در راه موفقیت مذاکرات بین اسرائیل و همسایگانش برای دستیابی به یک صلح عادلانه و نهائی به شمار می‌آید.»(۵)

دولت اسرائیل رسماً به این سخنان اعتراض کرد ولی وزارت خارجه ایالات متحده در پاسخ اظهار داشت که اسکرانتون تنها بیان گر سیاست قدیمی و مستمر ایالات متحده بوده است.(۶)

دولت کارتر به دفعات بیانیه‌هائی مبنی بر مخالفت آمریکا با ایجاد شهرک‌های یهودی نشین صادر کرد. هم شخص رئیس جمهور کارتر و هم وزیر خارجه او «سایروس ونس» علناً در اظهارات خود وجود شهرک‌ها را غیر قانونی اعلام کردند.(۷) در ۲۱ آوریل ۱۹۷۸ «هربرت هانسل[۱]» مشاور حقوقی وزارت خارجه آمریکا با اظهار این مطلب که ایجاد شهرک‌ها با «قوانین بین‌المللی مغایرت دارد» موضع حقوقی ایالات متحده را در این مورد آشکار کرد. در این موضع گیری مفاد کنوانسیون چهارم ژنو به کرانه باختری و نوار غزه تسری داده شده بود که این امر بر خلاف نظر اسرائیل بود که ادعا داشت چون حاکمیت بر مناطق مزبور مورد اختلاف می‌باشد لذا این دو منطقه از شمول مفاد کنوانسیون مزبور خارج است.(۸)

با آغاز کار کابینه ریگان در ابتدای سال ۱۹۸۱ این سیاست واشنگتن ناگهان تغییر جهت یافت. رئیس جمهور آمریکا در بیانیه شگفت آور مورخ دوم فوریه اعلام کرد: «من همواره با نظر کابینه قبلی مبنی بر غیر قانونی بودن ایجاد شهرک‌ها مخالف بودم. این شهرک‌ها غیر قانونی نیستند.»(۹) البته این نکته که مبنای قانونی بودن شهرک‌ها در سیاست ریگان چه بوده است هرگز روشن نشد ولی با گذشت زمان این مطلب برای خود او بیش از پیش آشکار گردید که وجود شهرک‌ها مانع اساسی برای دستیابی به صلح است. ریگان بارها تأکید کرد که تعجیل اسرائیل در ایجاد شهرک‌ها یک عامل «تحریک کننده غیر ضروری» است.(۱۰)

در این خلال بقیه کشورهای جهان ایجاد شهرک‌ها را غیر قانونی دانسته و نظر خود را در این باب آشکارا اعلام می‌کردند. جامعه اروپائی همواره خاطر نشان می‌کرد که «بر اسا حقوق بین‌المللی ایجاد شهرک‌های یهودی نشین در مناطق اشغالی اسرائیل از سال ۱۹۶۷ از جمله شرق بیت‌المقدس غیر قانونی است.» و اینکه سیاست شهرک سازی اسرائیل «یک مانع فزاینده برای استقرار صلح در منطقه ایجاد می‌کند.»[۱۱]

جرج بوش نیز در دوران ریاست جمهوری خود ترجیح داد همچنان موضع اعلام شده توسط ریگان را مبنی بر «غیر قانونی نبودن» ایجاد شهرک‌ها حفظ کند. ولی مقامات رسمی دولت بوش تلویحاً خاطر نشان می‌کردند که دولت وجود این شهرک‌ها را نه تنها مانعی برای دسترسی به صلح بلکه حتی غیر قانونی می‌داند. جیمز بیکر وزیر امور خارجه در ۱۹۹۱ اظهار داشت: «ما قبلاً شهرک‌های اسرائیلی را غیر قانونی توصیف می‌کردیم ولی اینک دیدگاه معتدل‌تری داریم و آنها را فقط مانعی برای استقرار صلح می‌دانیم.»[۱۲]

اسحاق شامیر نخست وزیر در این باب از فلسفه دیگری پیروی می‌کرد. شامیر کمی پس از شکست در انتخابات ۱۹۹۲ اظهار داشت: «حزب لیکود در خلال مذاکرات برای تعیین وضعیت نهائی یهودیه و سامریه، هرگز درخواست خود را برای اعمال حاکمیت کامل بر این نواحی پنهان نکرده است. در تمام مذاکرات همواره بر اصل حقوق یهودیان برای استقرار در سراسر سرزمین اسرائیل تأکید شده است. تنها تضمین در قبال حاکمیت اعراب در شرق رود اردن ایجاد مناطق یهودی نشین شهری و روستائی در سرتاسر یهودیه و سامریه می‌باشد.»[۱۳]

سفسطه

«یهودیان این [حق] را دارند که در مناطق اشغالی مستقر شوند.»

مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، ۱۹۸۰ [۱۴]

واقعیت

همانطور که سازمان ملل متحد و ایالات متحده بارها اعلام کرده‌اند یهودیان «حق» ایجاد شهرک‌های مسکونی را در مناطق اشغالی ندارند ولی با وجود این اسرائیل تقریباً از روز بعد از پایان جنگ ۱۹۶۷ با بی اعتنائی به افکار جهانی استقرار در مناطق اشغالی را آغاز کرد. اسرائیل تنها سه هفته پس از خاتمه جنگ، در تاریخ ۲۷ ژوئن، شرق عربی بیت‌المقدس را ضمیمه خود کرد و در تاریخ پانزدهم ژوئیه اولین شهرک اسرائیلی را در مناطق اشغالی به نام «کیبودتص هرم هاگولان» نزدیک قنیطره در بلندی‌های جولان ایجاد نمود.[۱۵]

لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل کمی تأمل کرد ولی سرانجام در تاریخ ۲۴ سپتامبر اولین بیانیه رسمی را در مورد طرح‌های اسرائیل برای شهرک سازی در مناطق اشغالی منتشر ساخت اما تأکید کرد که این اقدامی کاملاً محدود خواهد بود.[۱۶] این بیانیه معتدل انتقاد تندی را از سوی ایالات متحده به دنبال داشت که می‌گفت بیانیه اشکول یک تغییر عمده در مواضع قبلی اسرائیل مبنی بر مخالفت با شهرک سازی در مناطق اشغالی بوجود آورده است. در بیانیه واشنگتن همچنین خاطر نشان شده بود که اسرائیل قبلاً واشنگتن را از این تغییر موضع آگاه نکرده است. یک سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در توضیح درباره این بیانیه اظهار داشت که سیاست جدید اسرائیل در تضاد کامل با بیانیه ۱۹ ژوئن پرزیدنت جانسون مبنی بر حمایت آمریکا از تمامیت ارضی کلیه کشورها در سراسر منطقه خاور میانه می‌باشد.

در طی چهار روز این دومین انتقاد و سرزنش علنی واشنگتن نسبت به اسرائیل بود. آرتورگلدبرگ سفیر آمریکا در سازمان ملل گفته بود: «اگر موفقیت‌های نظامی چشمان یکی از دولت‌های عضو سازمان ملل را بر روی واقعیت ببندد که همسایگان او حقوق و منافعی مشابه با آن دولت را دارند مسلماً این نکته در راستای خدمت به صلح نخواهد بود.»[۱۷]

با تمام این احوال اسرائیل تا پایان سال ۱۹۶۷ شهرک‌های یهودی نشین متعددی در تمام سرزمین‌های اشغالی مصر، اردن و سوریه ایجاد کرد.[۱۸] ایجاد این شهرک‌ها از سال ۱۹۶۷ تا کنون با رشد فزاینده‌ای همچنان ادامه دارد.[۱۹]

تا قبل از سال ۱۹۴۸ در مناطقی که در جنگ ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمد فقط هفت

منطقه یهودی نشین وجود داشت و یهودیان تنها مالک یک درصد از زمین‌های آن مناطق بودند.[۲۰] یک ربع قرن پس از جنگ ۱۹۶۷، گزارش وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۲ حاکی از آن بود که در شرق عربی بیت‌المقدس ۱۲۹۰۰۰ نفر یهودی سکنی گزیده‌اند. در کرانه غربی ۹۷۰۰۰ نفر یهودی در ۱۸۰ شهرک ساکن هستند و نیمی از زمین‌های آن منطقه در کنترل انحصاری یهودیان می‌باشد. ۳۶۰۰ نفر یهودی در بیست شهرک نوار غزه و ۱۴۰۰۰ نفر یهودی در ۳۰ شهرک ایجاد شده در بلندی‌های جولان سکونت دارند.[۲۱] بر اساس گزارش دیگری اسرائیل در خلال این یک ربع قرن ۵۵ درصد از زمین‌های کرانه غربی، ۴۴ درصد از زمین‌های نوار غزه و تمام زمین‌های بلندی‌های جولان راکه فلسطینی‌ها مالک آن بودند مصادره کرده و یا به نحو دیگری از مالکین اصلی آن خلع مالکیت شده و این مناطق را به انضمام شرق عربی بیت‌المقدس به اسرائیل ملحق نموده است. تمام منابع آب این مناطق تحت کنترل اسرائیل می‌باشد و حدود ۳۰ درصد از آب جاری در کرانه باختری به سوی اسرائیل و یا شهرک‌های یهودی نشین منحرف شده است.[۲۲]

علاوه بر اینها، یهودیان متعصب مانند اعضای گروه «آترت کوهانیم[۱]» که به دنبال دستیابی و تصرف معبد سلیمان و حرم شریف در شهر قدیمی بیت‌المقدس می‌باشند به شکلی تجاوزکارانه در شهر قدیمی مستقر شدند. در سال ۱۹۹۲ با تشویق‌های دولت شامیر حدود ۶۰۰ یهودی مهاجر که عمدتاً از طلبه‌های علوم دینی یهود بودند در ۵۵ منطقه خارج از محدوده سنتی یهودیان در بیت‌المقدس، یعنی در مناطق متعلق به مسلمانان، مسیحیان و ارمنیان، سکونت یافتند.[۲۳]

آریل شارون وزیر خانه سازی دولت شامیر و یکی از رهبران دست راستی افراطی اسرائیل در سال ۱۹۸۷ شخصاً مالک یک دستگاه آپارتمان در منطقه مسلمان نشین بیت‌المقدس شد.[۲۴] شارون گفته است: «ما یک هدفی را برای خود تعیین کرده‌ایم و آن این است که هیچ یک از مناطق همسایه ما در بیت‌المقدس شرقی نباید بدون سکنه یهودی باشد. این تنها راهی است که می‌تواند وجود یک شهر یک پارچه را تحت حاکمیت اسرائیل تضمین نماید.»[۲۵]

فصل بیست و چهارم

اسرائیل و سازمان ملل متحد

تا هنگامی که اسرائیل منشور سازمان ملل متحد را نقض کرده و به قطعنامه‌های این سازمان جهانی بی‌اعتنائی می‌کند هیچ گونه احتمالی برای استقرار صلح وجود ندارد. هیچ کشوری در جهان به اندازه اسرائیل در معرض انتقادات رسمی مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل قرار نگرفته است و ایالات متحده نیز از هیچ کشوری به اندازه اسرائیل دفاع، و نسبت به آن پرده پوشی نکرده است.

اسرائیل مانند تمام اعضای سازمان ملل متحد به ندرت در برابر منشور آن سازمان سر تسلیم فرود می‌آورد و در قبال مسائلی که در تناقض آشکار با قطعنامه‌های مجمع و شورای امنیت است بی‌اعتنائی نشان می‌دهد. با اینکه اسرائیل هیچ گونه پایبندی نسبت به تعهدات بین‌المللی ندارد ایالات متحده در تمام رأی‌گیری‌ها از آن کشور حمایت کرده و حتی تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۹۸۳ تهدید کرد اگر عضویت اسرائیل در سازمان ملل متحد به علت سرپیچی آن کشور از اجرای قطعنامه‌های آن سازمان تعلیق گردد از مجمع عمومی خارج خواهد شد.[۱]

سفسطه

«در همان حال که اسلام نغمه دیرینه را برای از بین رفتن اسرائیل سر می‌داد، سازمان ملل متحد به صورت مسجدی درآمده بود که ندای انکار حق حاکمیت و ادامه حیات اسرائیل از آن بر می‌خاست. با آن کشور همچون موجودی نجس رفتار می‌گردید و مشروعیت و حقانیت آن را منکر می‌شد.»

واقعیت

انزوای اسرائیل در جامعه جهانی ناشی از قطعنامه‌هائی است که در انتقاد و محکومیت اسرائیل در شورای امنیت به تصویب رسیده است. به علت مقررات حاکم بر رأی گیری در شورای امنیت برای تصویب هر قطعنامه‌ای ایالات متحده باید به آن رأی مثبت بدهد و یا اینکه با امتناع از شرکت در رأی گیری مخالفتی ابراز ننماید. این کشور به عنوان یکی از پنج عضو دائمی شورای امنیت حق دارد با وتو کردن هر قطعنامه‌ای از تصویب آن جلوگیری کند.

ایالات متحده علی رغم پشتیبانی تزلزل ناپذیرش از اسرائیل در خلال سال‌های گذشته به ۶۹ قطعنامه شورای امنیت در مورد محکومیت و یا انتقاد از اسرائیل رأی مثبت داده و یا با عدم شرکت در رأی گیری موجبات تصویب آنها را فراهم آورده است. این ۶۹ قطعنامه در بر گیرنده انواع قطعنامه‌ها از درخواست‌های آشتی جویانه از اسرائیل برای انجام و یا عدم انجام برخی اقدامات معین تا اخطارهای شدیداللحن و محکومیت رفتار آن کشور می‌باشد. (فهرستی از این قطعنامه‌ها در پایان همین فصل ذکر شده است.)

بررسی سوابق رسمی این قطعنامه‌ها خود بیانگر عمق رسوائی بین‌المللی رفتار دولت اسرائیل می‌باشد و تازه در این بررسی مواردی را که ایالات متحده با رأی منفی خود قطعنامه‌های متعددی را خنثی کرده در نظر گرفته نشده است. واشنگتن برای حمایت از اسرائیل بیست و نه بار قطعنامه‌های شورای امنیت را وتو کرده است.

اما در مجمع عمومی که هیچ کشوری حق وتو ندارد و قطعنامه‌ها تنها با اکثریت ساده به تصویب می‌رسد تعداد قطعنامه‌های صادره علیه اسرائیل به مراتب بیشتر است. مجمع عمومی بارها و بارها اسرائیل را به خاطر اشغال سرزمین‌های اعراب، تجاوز به لبنان، عدم رعایت موازین حقوق بشر در مورد فلسطینی‌های ساکن در سرزمین‌های اشغالی، نقض مفاد کنوانسیون چهارم ژنو، ادعای حاکمیت بر بیت‌المقدس به عنوان پایتخت یک پارچه آن کشور، روابط با آفریقای جنوبی و برنامه‌های هسته‌ای محکوم کرده است. در عین حال مجمع عمومی رسماً

حقوقی غیر قابل انتقال می‌داند که این حقوق شامل حق خود مختاری، حقی که نسبت به سرزمین مادری خود دارند، بازگشت به منازل خویش و یا دریافت غرامت و بالاخره حق اساسی «مبارزه با هر وسیله‌ای که در اختیار خواهند داشت» می‌باشد.(۳)

سفسطه

«سازمان ملل متحد به علت ادامه رفتار ضد اسرائیلی نمی‌تواند نقش ارزنده‌ای در رفع اختلافات اعراب و اسرائیل ایفا نماید.»

آیپاک، ۱۹۹۲(۴)

واقعیت

سازمان ملل متحد نقشی اساسی برای رفع منازعات اعراب و اسرائیل داشته است. این سازمان بود که برای اولین بار در سال ۱۹۴۷ طرح تقسیم سرزمین فلسطین را پیشنهاد کرد و اینک نیز مسؤولیت هماهنگی تلاش‌های بشر دوستانه را برای مراقبت از فلسطینی‌هائی که در نتیجه جنگ‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ از خانه و کاشانه خود آواره شده‌اند، به عهده دارد.

سازمان ملل متحد کامل‌ترین و غنی‌ترین منبع اطلاعات آشکار و قابل دسترسی درباره منازعات خاورمیانه می‌باشد و در بایگانی آن تمام اسناد مربوط به این درگیری‌ها از نخستین روز آن تا زمان حاضر وجود دارد. سازمان ملل متحد تنها مؤسسه‌ای بود که رسماً تعداد اولین آوارگان فلسطینی را که در نتیجه جنگ ۱۹۴۸ از خانه و کاشانه خود رانده شده بودند، اعلام کرد (۷۷۶۰۰۰ نفر) و نیز تقریباً به طور روزانه موارد نقض حقوق بشر را که توسط سربازان اسرائیلی نسبت به فلسطینی‌های ساکن مناطق اشغالی اعمال می‌شود ثبت و ضبط کرده است. اسرائیل، با کمک واشنگتن، در خلال دهه‌های متوالی این توفیق را داشت که سازمان ملل را از تلاش‌هائی که برای دستیابی به صلح به عمل می‌آید دور نگه داشته و آن را به صورت ناظر و تماشاچی در آورد.

مخالفت‌های مکرر و پیاپی کشورهای جهان با سیاست‌های اشغالگرانه اسرائیل علت اصلی جبهه گیری اسرائیل در مقابل سازمان ملل می‌باشد. در قطعنامه شماره ES - 9/1 مصوبه ۱۹۸۲ تصریح شده است: «سوابق و اقدامات دولت اسرائیل صراحتاً بیانگر آن است که این دولت خواهان صلح نیست و به هیچ وجه پای بند تعهدات مندرج در منشور سازمان ملل متحد نمی‌باشد.»[۵] اگر به سازمان ملل متحد اجازه داده می‌شد برای حل نهائی منازعه نقش اصلی را ایفا کند آنگاه اسرائیل ملزم بود که به منشور ملل متحد و قطعنامه‌های شورای امنیت گردن نهد. به عبارت دیگر در آن صورت اسرائیل مجبور می‌شد به اشغال سرزمین‌ها پایان دهد، با بازگشت آوارگان موافقت کرده و یا به آنان غرامت بپردازد و بالاخره از دعاوی خود برای حاکمیت بر بیت‌المقدس دست بردارد.

سفسطه

«آنچه که در شورای امنیت رخ می‌دهد به جای آنکه یک مباحثه سیاسی و یا تلاشی برای حل مشکل باشد بیشتر شباهت به ادا و اصول درآوردن و دهن کجی کردن دارد.»

جین پاتریک، سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد، ۱۹۸۳ [۶]

واقعیت

علی رغم تلاش‌های اسرائیل و حامیان آن برای بی‌اعتبار کردن سازمان ملل متحد، در خلال سال‌ها اتفاق نظر فوق‌العاده‌ای در این سازمان جهانی درباره منازعات اعراب و اسرائیل وجود داشته و این اتفاق نظر در شورای امنیت کاملاً به چشم می‌خورد. اولین قطعنامه شورای امنیت در مورد اسرائیل در ۱۹ اکتبر ۱۹۴۸ صادر شد. (قطعنامه شماره ۵۹). اعضای شورای امنیت در این قطعنامه به اتفاق آراء نگرانی خود را در مورد «عدم ارائه گزارش از سوی اسرائیل به شورای امنیت و یا کفیل میانجی‌گری درباره پیشرفت تحقیقات درباره ترور کنت برنادوت نماینده ویژه سازمان ملل متحد» ابراز داشتند.[۷] [illegible] قطعنامه شماره ۹۳ که در تاریخ

۱۸ مه ۱۹۵۱، با ده رأی موافق بدون رأی مخالف و یک رأی ممتنع (اتحاد شوروی) تصویب شد از اسرائیل خواسته شد که اقدامات مربوط به خشک کردن مرداب‌ها و دریاچه هوله در جلیلیه علیا را متوقف کرده و اجازه دهد فلسطینی‌هائی که توسط نیروهای اسرائیلی از منطقه غیر نظامی بین سوریه و اسرائیل تخلیه شده‌اند به خانه و کاشانه خود بازگردند.(۸)

قطعنامه شماره ۱۰۱ مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۵۳ شورای امنیت اولین قطعنامه‌ای است که در آن اسرائیل صراحتاً محکوم شده است. در این قطعنامه اعضای شورای امنیت، اسرائیل را به خاطر حمله به دهکده فلسطینی «غیبیا» که طی آن ۶۶ نفر کشته و ۷۵ نفر زخمی به جای گذاشته شد، با «شدیدترین لحن» نکوهش کردند.

علاوه بر این سه قطعنامه اولیه، فهرستی از ۶۶ قطعنامه دیگر شورای امنیت در انتقاد و محکومیت دولت اسرائیل در اینجا ذکر می‌شود. تمام این قطعنامه‌ها با رأی موافق ایالات متحده و یا با پذیرفتن تاکتیکی آن دولت (رأی ممتنع) از تصویب شورای امنیت گذشته است:

قطعنامه ۱۰۶، ۲۶ مارس ۱۹۵۵ (محکومیت اسرائیل در یورش به نوار غزه)

قطعنامه ۱۹،۱۱۱ ژانویه ۱۹۵۶ (محکومیت اسرائیل به خاطر حمله به سوریه که ۵۶ کشته بر جای گذاشت)

قطعنامه ۱۲۷، ۲۲ ژانویه ۱۹۵۸ (به اسرائیل پیشنهاد می‌کند که اقدامات خود را در بیت‌المقدس به تعویق اندازد)

قطعنامه ۱۶۲، ۱۱ آوریل ۱۹۶۱ (از اسرائیل می‌خواهد که تصمیمات سازمان ملل متحد را اجرا نماید)

قطعنامه ۱۷۱، ۹ آوریل ۱۹۶۲ (حمله اسرائیل به سوریه را تجاوزی آشکار می‌داند)

قطعنامه ۲۲۸، ۲۵ آوریل ۱۹۶۶ (حمله اسرائیل به سامو در کرانه باختری را که در آن زمان تحت حاکمیت اردن بود نکوهش می‌کند)

قطعنامه ۲۳۷، ۱۴ ژوئن ۱۹۶۷ (از اسرائیل مصرانه می‌خواهد به فلسطینی‌هائی که در جنگ ۱۹۶۷ آواره شده‌اند اجازه بازگشت داده شود)

قطعنامه ۲۴۸، ۲۴ مارس ۱۹۶۸ (اسرائیل را به خاطر حمله سنگین به کرامه در اردن محکوم می‌کند)

قطعنامه ۲۵۰، ۲۷ آوریل ۱۹۶۸ (از اسرائیل می‌خواهد از انجام رژه نظامی در بیت‌المقدس خودداری کند)

قطعنامه ۲۵۱، ۲ مه ۱۹۶۸ (تأسف عمیق خود را از انجام رژه نظامی اسرائیل در بیت‌المقدس و بی اعتنائی آن کشور به مفاد قطعنامه ۲۵۰ ابراز می‌دارد)

قطعنامه ۲۵۲، ۲۱ مه ۱۹۶۸ (اقدامات اسرائیل را برای یکپارچه کردن بیت‌المقدس به عنوان پایتخت کشور یهود بی اعتبار اعلام می‌کند)

قطعنامه ۲۵۶، ۱۶ اوت ۱۹۶۸ (حملات اسرائیل به اردن را به عنوان تجاوزی آشکار محکوم می‌کند)

قطعنامه ۲۵۹، ۲۷ سپتامبر ۱۹۶۸ (تأسف خود را از عدم قبول نمایندگان سازمان ملل برای بازرسی کار ابراز می‌دارد)

قطعنامه ۲۶۲، ۳۱ دسامبر ۱۹۶۸ (اسرائیل را برای حمله به فرودگاه بیروت محکوم می‌کند)

قطعنامه ۲۶۵، اول آوریل ۱۹۶۹ (اسرائیل را برای حمله به سَلْتِ اردن محکوم می‌کند)

قطعنامه ۲۶۷، سوم ژوئیه ۱۹۶۹ (اسرائیل را به خاطر انجام اقدامات اداری به منظور تغییر وضعیت بیت‌المقدس مورد سرزنش قرار می‌دهد)

قطعنامه ۲۷۰، ۲۶ اوت ۱۹۶۹ (اسرائیل را برای حمله به دهکده‌های جنوب لبنان محکوم می‌کند)

قطعنامه ۲۷۱، ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۹ (اسرائیل را برای عدم اطاعت از مفاد قطعنامه‌های سازمان ملل متحد در مورد بیت‌المقدس محکوم می‌کند)

قطعنامه ۲۷۹، ۱۲ مه ۱۹۷۰ (خواهان خروج نیروهای اسرائیل از لبنان است)

قطعنامه ۲۸۵، پنجم سپتامبر ۱۹۷۰ (خواستار خروج فوری اسرائیل از لبنان می‌شود)

قطعنامه ۲۹۸، ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۰ (تأسف خود را از اقدامات اسرائیل برای تغییر وضعیت بیت‌المقدس ابراز می‌دارد)

قطعنامه ۳۱۳، ۲۸ فوریه ۱۹۷۲ (خواستار توقف حملات اسرائیل علیه لبنان می‌شود)

قطعنامه ۳۱۶، ۲۶ ژوئن ۱۹۷۲ (حملات مکرر اسرائیل به لبنان را محکوم می‌کند)

قطعنامه ۳۱۷، ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۲ (تأسف خود را از امتناع اسرائیل برای آزادی اعراب ربوده شده در لبنان ابراز می‌دارد)

قطعنامه ۳۳۲، ۲۱ آوریل ۱۹۷۳ (حملات مکرر اسرائیل به لبنان را مجدداً محکوم می‌کند)

قطعنامه ۳۳۷، ۱۵ آوریل ۱۹۷۳ (اسرائیل را به خاطر نقض حاکمیت لبنان محکوم می‌کند)

قطعنامه ۳۴۷، ۲۴ آوریل ۱۹۷۴ (حملات اسرائیل را به لبنان محکوم می‌کند)

قطعنامه ۴۲۵، ۱۹ مارس ۱۹۷۸ (از اسرائیل می‌خواهد نیروهای خود را از لبنان خارج کند)

قطعنامه ۴۲۷، سوم مه ۱۹۷۸ (از اسرائیل می‌خواهد خروج خود را از لبنان به طور کامل انجام دهد)

قطعنامه ۴۴۴، ۱۹ ژانویه ۱۹۷۹ (تأسف خود را از عدم همکاری اسرائیل با نیروهای حافظ صلح سازمان ملل اعلام می‌دارد)

قطعنامه ۴۴۶، ۲۲ مارس ۱۹۷۹ (شهرک سازی اسرائیل را در مناطق اشغالی یک مانع جدی برای دستیابی به صلح می‌داند و از اسرائیل می‌خواهد که مفاد کنوانسیون چهارم ژنو را رعایت نماید)

قطعنامه ۴۵۰، ۱۴ ژوئن ۱۹۷۹ (از اسرائیل می‌خواهد حملات خود را علیه لبنان

قطعنامه ۴۵۲، ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۹ (از اسرائیل می‌خواهد به عملیات ساختمانی در مناطق اشغالی پایان دهد)

قطعنامه ۴۶۵، اول مارس ۱۹۸۰ (از ادامه شهرک سازی اسرائیل اظهار تأسف کرده و از تمام کشورهای عضو می‌خواهد که به برنامه‌های شهرک سازی اسرائیل کمک نکنند.)

قطعنامه ۴۶۷، ۲۴ آوریل ۱۹۸۰ (تأسف شدید خود را از مداخلات نظامی اسرائیل در لبنان اعلام می‌دارد)

قطعنامه ۴۶۸، ۸ مه ۱۹۸۰ (از اسرائیل می‌خواهد اخراج غیر قانونی دو تن از شهرداران و یک قاضی فلسطینی را لغو نموده و تسهیلات لازم را برای بازگشت آنان فراهم آورد)

قطعنامه ۴۶۹، ۲۰ مه ۱۹۸۰ (تأسف عمیق خود را در مورد اطاعت نکردن اسرائیل از دستورات شورای امنیت مبنی بر عدم اخراج فلسطینی‌ها اعلام می‌دارد)

قطعنامه ۴۷۱، پنجم ژوین ۱۹۸۰ (نگرانی عمیق خود را از عدم رعایت مفاد کنوانسیون چهارم ژنو توسط اسرائیل اعلام می‌کند)

قطعنامه ۴۷۶، ۳۰ ژوئن ۱۹۸۰ (بار دیگر دعاوی اسرائیل را نسبت به بیت‌المقدس باطل و فاقد ارزش می‌داند)

قطعنامه ۴۷۸، ۲۰ اوت ۱۹۸۰ (دعاوی اسرائیل را بر بیت‌المقدس که در قاون اساسی آن کشور آمده است با شدیدترین لحن مورد نکوهش قرار می دهد)

قطعنامه ۴۸۴، ۱۹ دسامبر ۱۹۸۰ (آمرانه از اسرائیل می‌خواهد که دو شهردار فلسطینی تبعید شده را بازگرداند)

قطعنامه ۴۸۷، ۱۹ ژوئن ۱۹۸۰ (حمله اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای عراق را به شدت محکوم می‌کند)

قطعنامه ۴۹۷، ۱۷ دسامبر ۱۹۸۱ (تصمیم اسرائیل مبنی بر الحاق بلندی‌های جولان را باطل و فاقد ارزش اعلام کرده و از آن کشور می‌خواهد این تصمیم را بی درنگ لغو نماید)

قطعنامه ۴۹۸، ۱۸ دسامبر ۱۹۸۱ (از اسرائیل می‌خواهد از لبنان خارج شود)

قطعنامه ۵۰۱، ۲۵ فوریه ۱۹۸۲ (از اسرائیل می‌خواهد به حملات خود علیه لبنان پایان داده و نیروهای خود را از آن کشور خارج نماید)

قطعنامه ۵۰۹، ۶ ژوئن ۱۹۸۲ (خواهان خروج فوری و بدون قید و شرط نیروهای اسرائیل از لبنان است)

قطعنامه ۵۱۵، ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۲ (از اسرائیل می‌خواهد که به محاصره بیروت پایان داده و اجازه دهد مواد غذائی به شهر وارد شود)

قطعنامه ۵۱۷، ۴ اوت ۱۹۸۲ (اسرائیل را به خاطر عدم اطاعت از قطعنامه‌های سازمان ملل مورد نکوهش قرار داده و از آن کشور می‌خواهد نیروهای خود را از لبنان خارج کند)

قطعنامه ۵۱۸، ۱۲ اوت ۱۹۸۲ (خواستار همکاری کامل اسرائیل با نیروهای سازمان ملل در لبنان است)

قطعنامه ۵۲۰، ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۲ (حمله اسرائیل به قلب بیروت را محکوم می‌کند)

قطعنامه ۵۷۳، ۴ اکتبر ۱۹۸۵ (اسرائیل را به خاطر بمب باران تونس در خلال حمله به مقر فرماندهی ساف در آن کشور به شدت محکوم می‌کند)

قطعنامه ۵۸۷، ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۶ (درخواست‌های قبلی شورای امنیت از اسرائیل برای خروج از لبنان را مورد تأکید قرار داده و از تمام طرف‌های درگیر می‌خواهد که از آن کشور خارج شوند)

قطعنامه ۵۹۲، ۸ دسامبر ۱۹۸۶ (از کشتار دانشجویان فلسطینی در دانشگاه بئرزیت به دست سربازان اسرائیلی به شدت اظهار تأسف می‌کند)

قطعنامه ۶۰۵، ۲۲ دسامبر ۱۹۸۷ (از روش‌ها و اقدامات اسرائیل که ناقض حقوق بشر در رفتار با فلسطینی‌ها می‌باشد به شدت اظهار تأسف می‌کند)

قطعنامه ۶۰۷، ۵ ژانویه ۱۹۸۸ (اسرائیل را به متوقف کردن اخراج فلسطینی‌ها فرا خوانده و از آن کشور مصرانه می‌خواهد که مفاد کنوانسیون چهارم ژنو را مراعات نماید)

قطعنامه ۶۰۸، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۸ [illegible]

همچنان به اخراج فلسطینی‌ها ادامه می‌دهد عمیقاً اظهار تأسف می‌کند)

قطعنامه ۶۳۶، ۶ ژوئیه ۱۹۸۹ (تأسف عمیق خود را از اخراج فلسطینی‌ها توسط اسرائیل ابراز می‌کند)

قطعنامه ۶۴۱، ۳۰ اوت ۱۹۸۹ (ادامه اخراج فلسطینی‌ها توسط اسرائیل را تقبیح می‌کند)

قطعنامه ۶۷۲، ۱۲ اکتبر ۱۹۹۰ (بکارگیری قوه قهریه علیه فلسطینی‌ها در حرم شریف توسط اسرائیل را محکوم می‌کند)

قطعنامه ۶۷۳، ۲۴ اکتبر ۱۹۹۰ (از امتناع اسرائیل در همکاری با سازمان ملل اظهار تأسف می‌کند)

قطعنامه ۶۸۱، ۲۰ دسامبر ۱۹۹۰ (در مورد از سرگیری اخراج فلسطینی‌هااظهار تأسف می‌کند)

قطعنامه ۶۹۴، ۲۴ مه ۱۹۹۱ (از اخراج فلسطینی‌ها اظهار تأسف کرده و از اسرائیل می‌خواهد امنیت و بازگشت فوری آنها را تأمین نماید)

قطعنامه ۷۲۶، ۶ ژانویه ۱۹۹۲ (اخراج فلسطینی‌ها توسط اسرائیل را به شدت محکوم می‌کند)

قطعنامه ۷۹۹، ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ (اخراج ۴۱۳ فلسطینی توسط اسرائیل را شدیداً محکوم کرده و خواهان بازگشت فوری آنها می‌شود)

در خلال همین مدت که واشنگتن با رأی موافق و یا ممتنع خود موجبات تصویب این ۶۹ قطعنامه را فراهم آورد با استفاده از حق وتو از تصویب ۲۹ قطعنامه دیگر شورای امنیت علیه اسرائیل جلوگیری کرد.

قطعنامه‌های وتو شده توسط ایالات متحده (تا آخر مه ۱۹۹۰) به شرح زیر است:

دهم سپتامبر ۱۹۷۲، محکومیت حمله اسرائیل به جنوب لبنان و سوریه (موافق ۱۳، مخالف ۱، ممتنع ۱)

۲۶ ژوئیه ۱۹۷۳، تأکید بر حقوق مردم فلسطین در برخورداری از حق تعیین سرنوشت و داشتن کشور مستقل (موافق ۱۳، مخالف ۱، غایب ۱: چین)

۸ دسامبر ۱۹۷۵ محکومیت حملات هوائی و یورش اسرائیل به جنوب لبنان و کشتار غیر نظامیان بی گناه (موافق ۱۳، مخالف ۱، ممتنع ۱)

۲۶ ژانویه ۱۹۷۶ خود مختاری برای مردم فلسطین (۹ موافق، ۱ مخالف، ۳ ممتنع)

۲۵ مارس ۱۹۷۶ اظهار تأسف از تغییر وضعیت حقوقی شهر بیت‌المقدس که اغلب کشورهای جهان و سازمان ملل متحد آن را یک شهر بین‌المللی شناخته‌اند (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۲۹ ژوئن ۱۹۷۶ تأکید بر حقوق غیر قابل واگذاری مردم فلسطین (موافق ۱۰، مخالف ۱، ممتنع ۴)

۳۰ آوریل ۱۹۸۰ تأکید بر حق تعیین سرنوشت برای مردم فلسطین (موافق ۱۰، مخالف ۱، ممتنع ۴)

۲۰ ژانویه ۱۹۸۲ از اسرائیل می‌خواهد از بلندی‌های جولان خارج شود (موافق ۹، مخالف ۱، ممتنع ۴)

۲ آوریل ۱۹۸۲ بد رفتاری اسرائیل را با فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی کرانه باختری و نوار غزه محکوم می‌کند و خواستار رعایت مفاد کنوانسیون چهارم ژنو از سوی آن کشور می‌گردد (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۲۰ آوریل ۱۹۸۲ اقدام سرباز اسرائیلی را در کشتار یازده تن از مسلمانان در حال عبادت در حرم شریف محکوم می‌کند (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۸ ژوئن ۱۹۸۲ خواهان اعمال تحریم و مجازات علیه اسرائیل در صورت عدم عقب نشینی و توقف تهاجمات آن کشور به لبنان می‌شود (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۲۶ ژوئن ۱۹۸۲ مصرانه خواهان اعمال مجازات علیه اسرائیل در صورت عدم توقف حملات آن کشور [illegible] می‌گردد (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۶ اوت ۱۹۸۲ خواستار قطع کمک‌های اقتصادی به اسرائیل در صورت عدم عقب نشینی از مناطق اشغالی لبنان می‌گردد (موافق ۱۱، مخالف ۱، ممتنع ۳)

۲ اوت ۱۹۸۳ محکومیت ادامه شهرک سازی اسرائیل در مناطق اشغالی کرانه باختری و نوار غزه و اعلام این اقدامات به منزله سدی برای دستیابی به صلح (موافق ۱۳، مخالف ۱، ممتنع ۱)

۶ سپتامبر ۱۹۸۴ اظهار تأسف از قتل عام اعراب در لبنان توسط اسرائیل و پافشاری بر خروج آن کشور از لبنان (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۱۲ مارس ۱۹۸۵ محکومیت اسرائیل به خاطر رفتار وحشیانه و اعمال سیاست سرکوب گرانه (مشت آهنین) در جنوب لبنان (موافق ۱۱، مخالف ۱، ممتنع ۳)

۱۳ سپتامبر ۱۹۸۵ تقبیح اسرائیل به خاطر نقض حقوق بشر در مناطق اشغالی (موافق ۱۰، مخالف ۱، ممتنع ۴)

۱۷ ژانویه ۱۹۸۶ اظهار تأسف از رفتار وحشیانه اسرائیل در جنوب لبنان (موافق ۱۱، مخالف ۱، ممتنع ۳)

۳۰ ژانویه ۱۹۸۶ اظهار تأسف از اقدامات اسرائیل در منطقه اشغالی شرق عربی بیت‌المقدس که حرمت اماکن مقدسه مسلمانان را در معرض مخاطره قرار می‌دهد (موافق ۱۳، مخالف ۱، ممتنع ۱)

۶ فوریه ۱۹۸۶ محکومیت اسرائیل به خاطر ربودن هواپیمای مسافر بری لیبیایی در چهارم فوریه (موافق ۱۰، مخالف ۱، ممتنع ۱)

۱۸ ژانویه ۱۹۸۸ اظهار تأسف از حمله اسرائیل به لبنان و قتل عام غیر نظامیان در آن کشور (موافق ۱۳، مخالف ۱، ممتنع ۱)

اول فوریه ۱۹۸۸، از اسرائیل می‌خواهد از روش‌های خصمانه علیه انتفاضه که حقوق بشر را در فلسطین اشغالی نقض می‌کند دست بردارد، به مفاد کنوانسیون چهارم ژنو گردن نهد و نقش سازنده‌ای برای سازمان ملل متحد در مذاکرات آتی صلح بپذیرد (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۱۵ آوریل ۱۹۸۸ از اسرائیل مصرانه می‌خواهد بازگشت فلسطینی‌های اخراجی را قبول کند تیراندازی سربازان آن کشور به سوی غیر نظامیان را محکوم می‌کند، رعایت مفاد کنوانسیون چهارم ژنو را خواستار می شود و از اسرائیل برای استقرار یک صلح پایدار تحت سرپرستی سازمان ملل متحد دعوت می‌کند (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۱۰ مه ۱۹۸۸ محکومیت اسرائیل به خاطر هجوم به لبنان در تاریخ دوم مه (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۱۴ دسامبر ۱۹۸۸ اظهار تأسف از هجوم کماندوهای اسرائیلی به لبنان در نهم دسامبر (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۱۷ فوریه ۱۹۸۹ اظهار تأسف از اعمال سرکوب گرانه اسرائیل علیه انتفاضه و دعوت آن کشور به رعایت حقوق بشر (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۹ ژوئن ۱۹۸۹ اظهار تأسف از نقض حقوق بشر در رفتار با فلسطینی‌ها توسط اسرائیل (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۷ نوامبر ۱۹۸۹ از اسرائیل می‌خواهد املاکی که از فلسطینی‌ها به خاطر اعتراض آن ها به وضع مالیات مصادره شده است، بازگردانده شود و به یک هیأت حقیقت یاب برای نظارت بر رفتارهای تأدیبی اسرائیل در قبال انتفاضه فلسطین اجازه عزیمت به آن کشور داده شود. (موافق ۱۴، مخالف ۱)

۳۱ مه ۱۹۹۰ خواستار اعزام هیأت حقیقت یاب به اسرائیل به منظور تخقیق درباره سوء رفتار با فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی می‌گردد (موافق ۱۴، مخالف ۱)

فصل بیست و پنجم

اسرائیل و روند صلح

جیمز بیکر وزیر خارجه سابق آمریکا بر این نکته تأکید داشت که صلح هنگامی در خاور میانه بر قرار خواهد شد که تمام طرف‌های درگیر خواهان آن باشند. سابقه اقدامات اسرائیل بیانگر آن است که این کشور همواره زمین را به صلح ترجیح می‌دهد. دیوید بن گورین نخست وزیر اسرائیل در سال ۱۹۴۹ در خاطرات خود نوشت: «صلح بسیار حیاتی است ولی نه به هر قیمتی»[1] و از آن زمان به بعد تمام رهبران اسرائیل از این اصل پیروی کرده‌اند.

در خلال سال‌های گذشته چندین طرح صلح که با حسن نیت تمام تهیه شده بود به اسرائیل ارائه گردید ولی آن کشور هر کدام از آنها را به بهانه‌ای واهی رد کرد و اشغال سرزمین‌هایی را که بازور متصرف شده بود بر استقرار صلح ترجیح داد. از جمله این موارد می‌توان از امتناع اسرائیل برای بازگشت آوارگان فلسطینی جنگ ۱۹۴۸، رد پیشنهادهای معروف به صلح در مقابل زمین که پس از پیروزی اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ ارائه شد و بالاخره پافشاری اسرائیل در ادامه اشغال قسمت‌هائی از اردن، لبنان و سوریه و همچنین تسلط نظامی بر یک میلیون و هفتصد هزار فلسطینی نام برد. در طی یک ربع قرن اسرائیل تنها به صلح با مصر رضایت داد و بدین وسیله توانست توانمند ترین نیروی نظامی همسایه خود را خنثی نماید.

سفسطه

«اسرائیل خواهان صلح است و بیش از هر کشور دیگری آن را طلب می‌کند.»

واقعیت

هیچ یک از دوستان اسرائیل مانند هنری کیسینجر به این حقیقت اعتراف نکرده‌اند که اسرائیل زمین را بر صلح ترجیح می‌دهد. وزیر خارجه سابق آمریکا در سال ۱۹۹۲ نوشت: «اسرائیل سیاست مسامحه و تعلل را بهترین استراتژی می‌داند....... به نظر می‌رسد مسیری که برای روند صلح طی می‌شود این سیاست را تائید می‌کند. در سال ۱۹۴۸ همسایگان عرب اسرائیل دست یازیدن به جنگ را بر قبول یک دولت یهود درهمسایگی خود ترجیح دادند. در دهه ۵۰ و ۶۰ برخی کشورهای عرب به سوی این موضع حرکت کردند که مرزهای ۱۹۴۷ را، ولی نه دقیقاً آنچه را که وجود داشت، بپذیرند. به عنوان مثال در سال ۱۹۵۴ پرزیدنت ناصر رئیس جمهور مصر درخواست کرد که اسرائیل به مرزهای تعیین شده در طرح تقسیم ۱۹۴۷ سازمان ملل عقب نشینی کند و این به معنای آن بود که وسعت اسرائیل به ۴۰ درصد از آنچه که بود تقلیل می‌یافت و بیت‌المقدس به عنوان شهری بین‌المللی که از هر سو توسط قلمرو اعراب احاطه می‌شد تبدیل می‌گردید. به همین نحو آنتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا که نظر ایالات متحده را نیز منعکس می‌کرد پیشنهاد کرد طرف‌های درگیر بین مرزهای ۱۹۴۷ و آنچه که وجود داشت به توافق و سازشی دست یابند. دهه‌های ۷۰ و ۸۰ ایالات متحده و برخی دولت‌های میانه روی عرب مرزهای ۱۹۶۷ را پذیرفتند ولی بار دیگر آنچه که وجود داشت مانع حصول توافق بود.

در قبال چنین پیشنهادهایی که همواره به سود اسرائیل تعدیل می‌شد اسرائیل نه تنها چیزی از دست نمی‌داد بلکه از این سیاست تعلل و مسامحه هر چه بیشتر بهره مند می‌شد.»[۳]

ابابان وزیر خارجه اسرائیل نیز یک بار اعتراف کرد در سال‌های قبل از جنگ ۱۹۷۳ مرجح بودن زمین برای اسرائیل کاملاً محسوس بود. «من صادقانه می‌گویم دیپلماسی اسرائیل در دوران حزب کارگر و نه حزب لیکود به قهقرا گرائید... این یک واقعیت است که خط مشی دولت کارگر آن بود که سرزمین‌های اشغالی کارت برنده‌ای برای چانه زدن‌های مذاکرات صلح [illegible]

مهم تر از صلح می‌باشد و کرانه باختری نیز چنین وضعیتی را دارد. هر کس که این روش ما را در سالهای قبل از جنگ یوم کیپور مشاهده می‌کرد به این نتیجه می‌رسید که ما علاقه‌ای به صلح نداریم و ملتی هستیم که بدون صلح می‌توانیم راضی و خوشنود باشیم. ما احساس می‌کردیم کارت برنده را در دست داریم و به صرف داشتن آن خوشحال بودیم. هر چه زمان بیشتر می‌گذشت بیشتر از داشتن چنین کارتی خوشحال می‌شدیم ولی حاضر نبودیم با آن بازی کنیم.»(۴)

سفسطه

«ما کاملاً آماده‌ایم درباره صلح، هر روز و در مورد تمام نکات، با همسایگان عرب خود مذاکره کنیم.»

گلدامایر، نخست وزیر اسرائیل ۱۹۷۵ (۵)

واقعیت

رهبران اسرائیل به تمام رؤسای جمهور ایالات متحده اطمینان می‌دادند که اسرائیل خواهان صلح است ولی هرگاه رؤسای جمهور درصدد بر می‌آمدند فرمولی برای صلح پیدا کنند در می‌یافتند اسرائیل اولویت‌های دیگری را در نظر دارد.

پرزیدنت هاری ترومن اولین رئیس جمهور آمریکا بود که به نظریات واقعی اسرائیل در مورد صلح و زمین پی برد.(۶) در خلال مذاکرات صلح لوزان ـ سویس در سال ۱۹۴۹ ترومن دریافت که اسرائیل «دعاوی مبالغه آمیزی» را در مورد قلمرو خود مطرح می‌کند. وی طی پیامی به اسرائیل اخطار کرد که: «ایالات متحده از برخورد اسرائیل با مسأله حل و فصل مرزها در فلسطین و موضوع آوارگان فلسطینی به شدت سر خورده شده است. دولت ایالات متحده عمیقاً نگران آن است که مبادا اسرائیل امکان دستیابی به راه حلی برای مشکل فلسطین و استقرار روابط

باید به این نکته توجه داشته باشد که دولت آمریکا امیدوار است آن دولت با قبول مسؤلیت در مورد آوارگان فلسطین اقدامی مثبت به عمل آورد. ایالات متحده بدون آنکه از دعاوی مبالغه‌آمیز اسرائیل در مورد مناطق داخل قلمرو فلسطین حمایت کند بر این باور است که اسرائیل بـرای زمین‌هائی که خارج از محدوده طرح تقسیم سازمان ملل قرار داشته و آن کشور می‌خواهد بـه خاک خود ضمیمه نماید باید غرامت بپردازد.»(۷)

پرزیدنت آیزنهاور نیز با سخت گیری مشابهی از سوی اسرائیل مواجه بود. آیزنهاور برای ترغیب اسرائیل به صلح با مصر در اوایل سال ۱۹۶۰ محرمانه نمایندگانی را به خاور میانه اعزام کرد. ولی با کمال تعجب دریافت که مقامات اسرائیلی بر مواضع خود مبنی بر ندادن هر گونه امتیازی در قبال صلح سرسختانه پافشاری می‌کنند.(۸)

آیزنهاور در خاطرات خود از ملاقات با دو جوان اسرائیلی یاد می‌کند که طی آن تا حدی به تکبر و خودبینی اسرائیل پی برده است: «این دو نفر اعراب را از همه جهت تحقیر می‌کردند. آنها مغرورانه ادعا می‌کردند که اسرائیل چیزی غیر از چند قلم سلاح دفاعی نمی‌خواهد و اینکه آنها می‌توانند برای همیشه بدون دریافت هیچ نوع کمکی از سوی ایالات متحده از خود دفاع کنند. به آنها گفتم در اشتباه هستید. من با بسیاری از رهبران عرب صحبت کرده‌ام و کاملاً مطمئنم که اسرائیل دست در لانه زنبور می‌کند. اگر اسرائیل بتواند بدون تجاوز غیر ضروری و احترام به منافع اعراب مسائل اولیه را حل کند در دراز مدت از منافع بی حد و حصری برخوردار خواهد شد.»(۹)

کابینه آیزنهاور تا آن اندازه از رفتار تجاوزکارانه اسرائیل نگران بود که رسماً به آن دولت اخطار کرد: «از رفتار یک فاتح و از سیاست کشتار تلافی جویانه به این دستاویز که این سیاست تنها زبانی است که همسایگان ما می‌فهمند دست بردارید رفتار شما باید با سخن شما که همواره دم از صلح خواهی می‌زنند یکسان باشد.»(۱۰)

پرزیدنت کندی و پرزیدنت جانسون هیچ تلاش جدی بـرای اسـتقرار صـلح بـه عـمل نیاوردند و این عمدتاً به خاطر

که مانع می‌شد کوچکترین درگیری و برخوردی با آن کشور پیدا نماید.

پرزیدنت ریچارد نیکسون در اوایل سال ۱۹۷۳ طی یادداشتی خطاب به هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی شکوه می‌کند: «ما عمده‌ترین دوست اسرائیل در جهان هستیم. با فرض اینکه اردن و مصر هنوز به اندازه کافی جلو نیامده‌اند ولی اسرائیل تاکنون کوچکترین قدمی برنداشته است. زمان آن فرا رسیده که از واسطه بودن در موضع گیری سر سختانه اسرائیل دست برداریم. اقدامات ما در گذشته این توهم را برای اسرائیلی‌ها بوجود آورده است که ما بدون توجه به غیر موجه بودن رفتار و کردارشان در کنار آنها خواهیم بود.»(۱۱)

در موقعیتی دیگر نیکسون پیشنهاد اقدام مشترک با اتحاد شوروی را برای استقرار صلح در منطقه ارائه داد. طبق گفته کیسینجر، که در این زمان دیگر وزیر خارجه شده بود، نیکسون برای او که در کشاکش جنگ ۱۹۷۳ درمسکو بسر می‌برد پیامی فرستاد. کیسینجر که در خاطرات خود قسمت‌هائی از این پیام را عیناً نقل کرده است می‌نویسد نیکسون پیشنهاد کرد: «اگر اکنون هر گونه فشاری راکه لازم است وارد بیاوریم تا به یک راه حل منطقی برسیم در واقع بـه مـنافع خـود اسرائیل خدمت کرده‌ایم. برای این هدف می‌توانیم از روس‌ها بخواهیم که به اعراب فشار لازم را وارد آورند.» نیکسون در پیام خود سپس از برخی موانع که تا آن هنگام برای دستیابی به یک راه حل وجود داشته است چنین یاد می‌کند: سرسختی اسرائیل، امتناع اعراب از مذاکـرات واقـع بینانه، و دلمشغولی خود ما با سایر ابتکارات صلح. نیکسون سپس اضافه کرده است: «مـایلم بدانی که خود را آماده کرده‌ام تا جائی که لازم باشد اسرائیل را تحت فشار قرار دهم صرفنظر از آنکه این امر چه پیامدهائی را ممکن است از نظر سیاست داخلی داشته باشد.»(۱۲)

پرزیدنت فورد آنچنان از امتناع اسرائیل برای دادن هرگونه امتیازی برای به سامان رساندن توافقنامه دوم سینا خشمگین شد که در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۷۵ نامه شدید الحنی برای اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل فرستاد: «از دانستن این نکته که اسـرائـیل تـحرک لازم را بـه عـمل نمی‌آورد کاملاً مأیوس شده‌ام.» فورد در این نامه اضافه کرد اگر اسرائیل از خود انعطاف بیشتری

قبال اسرائیل نیز خواهد بود» تجدید نظر کند.(۱۳)

از این نامه نه تنها نتیجه‌ای حاصل نشد بلکه اسرائیل رفتار سرسختانه تری در پیش گرفت و دولت رابین دو روز بعد گفت و گوهای مربوط به توافق نامه دوم سینا را قطع کرد. فورد زبان به شکوه گشود که «ایالات متحده به اسرائیل کمک کرده است تا از نظر نظامی برتر و قوی تر از مجموع کشورهای عرب همسایه‌اش باشد به این امید که انعطاف پذیری بیشتری پیدا کند ولی در واقع سرسخت تر شده است و اینک صلح قابل دسترس تر از گذشته نیست.»(۱۴)

کیسینجر چنین اظهار عقیده می‌کند: «از رابین خواستم امتیازاتی بدهد و گذشت داشته باشد او گفت چون اسرائیل ضعیف است نمی‌تواند چنین کند. ما تسلیحات معتنابهی در اختیار آن کشور گذاشتیم ولی این بار رابین گفت اسرائیل هیچ گونه امتیازی نمی‌دهد زیرا به اندازه کافی قوی و قدرتمند است.»(۱۵)

تلاش‌های پرزیدنت کارتر برای امضای قرار داد صلح بین مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ باعث بروز کشمکش‌های پایان ناپذیری بین او و اسرائیل شد.(۱۶) کارتر در خاطرات خود می‌نویسد: «مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل اصلاً تمایل نداشت کوچکترین اقدامی برای عقب نشینی سیاسی یا نظامی در کرانه باختری به عمل آورد، او نمی‌خواست ایجاد شهرک‌های یهودی نشین جدید و یا توسعه شهرک‌های قدیمی را متوقف کند، مایل نبود مهاجرین اسرائیلی را از شبه جزیره سینا تخلیه کرده و یا آنها را تحت حمایت سازمان ملل متحد و یا مصر قرار دهد، از قبول قطعنامه ۲۴۲ در ارتباط با کرانه باختری و منطقه غزه امتناع می‌کرد، از اعطای خود مختاری واقعی به اعراب فلسطین سر باز می‌زند و حاضر نبود به هیچ اظهار نظری در مورد آینده آنان گوش فرا دهد.»(۱۷)

کارتر در جای دیگر می‌گوید: «هرگاه به نظر می‌رسید ما با اعراب به توافقی رسیده‌ایم بگین با اعلام ایجاد شهرک‌های جدید و یا صدور بیانیه‌های تحریک آمیز مانع جدیدی ایجاد می‌کرد. این گونه رفتارها دور نمای صلح را به طور جدی به مخاطره می‌انداخت.»(۱۸)

پرزیدنت ریگان نیز گر چه بیش از تمام رؤسای جمهور ایالات متحده دوستدار اسرائیل

بود برخوردهای تند و زننده‌ای با اسرائیلی‌ها داشت.[۱۹] هنگامی که در سپتامبر ۱۹۸۲ ریگان طرح صلح خود را ارائه داد بگین بلافاصله آن را رد کرد. هنگامی که در ۱۹۸۷ صحبت‌هائی در مورد یک کنفرانس صلح بین‌المللی مطرح شد. اسحاق شامیر نخست وزیر اسارئیل با «مجرمانه و خودسرانه» خواندن این فکر گفت: «ما آن را به کلی رد می‌کنیم.»[۲۰]

پرزیدنت بوش در اول ژوئیه ۱۹۹۱ رسماً اظهار داشت که شهرک‌های اسرائیلی بی‌حاصل و بی نتیجه بودند: «بهترین کار برای اسرائیل آن است که به تعهدات خود پای بند باشد نه اینکه به راه خود ادامه داده و شهرکهای جدیدی بنا کند.» روز بعد از این اظهارات کابینه اسرائیل تسهیلات لازم را برای ایجاد دو شهرک جدید در کرانه باختری اختصاص داد.[۲۱] هنگامی‌که در اواسط سال ۱۹۹۱ جیمز بیکر وزیر خارجه دولت بوش کنفرانس بین‌المللی صلح را پیشنهاد کرد شامیر با حضور در تلویزیون اسرائیل این پیشنهاد را قاطعانه رد کرد و با اظهار اینکه او هیچ اعتقادی به بازگرداندن سرزمین‌های اشغالی ندارد گفت: «آیا شما در میان تمام ملل جهان ملتی را سراغ دارید که حاضر باشند از سرزمین مادری خود دست بردارند.»[۲۲]

سفسطه

«دولت‌های اسرائیل همیشه از یک توافق جامع استقبال کرده‌اند و اشتیاق خود را برای مذاکرات صلح با رهبران یک یا تمام کشورهای عرب همسایه ابراز داشته‌اند.»

آیپاک، ۱۹۸۹ [۲۳]

واقعیت

اسرائیل تمام طرح‌های صلحی را که توسط اعراب و یا ایالات متحده پیشنهاد شده، رد کرده است. (قرار داد صلح دو جانبه با مصر استثنا است). عمده‌ترین پیشنهادهای صلح و عکس‌العمل اسرائیل در قبال آنها به شرح زیر است:

امنیت که خواستار مبادله زمین در برابر صلح بود گوناریارینگ دیپلمات سوئدی به عنوان میانجی مخصوص سازمان ملل متحد برگزیده شد. وظیفه یارینگ «برقراری و تسهیل تماس‌ها با دولت‌های درگیر در مناقشه خاور میانه به منظور ایجاد توافق و کمک به تلاشهایی که برای حصول به یک توافق قابل قبول و صلح آمیز بر اساس نقطه نظرات و اصول مندرج در این قطعنامه به عمل می‌آید، بود. یارینگ در طول سال ۱۹۶۸ فعالانه تلاش کرد ولی کوچکترین توفیقی نصیب او نشد. وی در سال ۱۹۷۱ و در آخرین تلاش‌های خود از اسرائیل خواست حمایت خود را از قطعنامه ۲۴۲ که اسرائیل را به تخلیه سرزمین‌هائی که در جنگ ۱۹۶۷ اشغال کرده بود فراخواند، اعلام کند. پاسخ اسرائیل این بود: «اسرائیل هرگز به مرزهای قبل از پنجم ژوئن ۱۹۶۷ عقب نشینی نخواهد کرد.» با این پاسخ مأموریت یارینگ خاتمه یافت و سازمان ملل متحد برای اجرای قطعنامه ۲۴۲ تلاش بیشتری به عمل نیاورد.[۲۴]

■ طرح راجرز، ۱۹۶۹ ـ ویلیام راجرز وزیر خارجه ایالات متحده در نهم دسامبر ۱۹۶۹ طرحی را برای اجرای قطعنامه ۲۴۲ ارائه داد. این طرح شامل عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از مناطق اشغالی در جنگ ۱۹۶۷، پذیرفتن صلح دائمی با اسرائیل توسط اعراب و «حل و فصل عادلانه» مسأله آوارگان فلسطین بود.[۲۵] این طرح معتدلانه باعث شد کابینه اسرائیل یک جلسه پر تشنج و بحرانی را برگزار نماید. کابینه اسرائیل در صبحگاه یازدهم دسامبر پس از پایان جلسه‌ای که تمام شب به طول انجامید، با انتشار بیانیه‌ای صراحتاً این طرح را رد کرد.[۲۶]

■ طرح صلح جامع کارتر، ۱۹۷۷ ـ جیمی کارتر پنج ماه پس از رسیدن به قدرت طرح خود را برای یک صلح جامع ارائه داد. کابینه کارتر در ۲۷ ژوئن نظریات خود را درباره اصول طرح جامع صلح که بر اساس مفاد قطعنامه ۲۴۲ تنظیم شده بود، منتشر کرد.[۲۷] در بیانیه صادره در این باب گفته شده بود: «ما بر این باوریم که این قطعنامه هر سه جبهه سینا، جولان، کرانه باختری و غزه را شامل می‌شود، هیچ یک از مناطق مزبور از جمله کرانه باختری نمی‌تواند بخودی خود از دستور مذاکره کنار گذاشته شود.»[۲۸] و اضافه می‌کرد: «ایجاد یک کشور مستقل برای فلسطینی‌ها ضروری می‌باشد.»[۲۹]

مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل در ملاقات با کارتر صریحاً اعلام کرد: «اسرائیل به هیچ وجه حاکمیت بیگانه را بر یهودیه و سامریه نخواهد پذیرفت». بگین همچنین تفسیر به عمل آمده از قطعنامه ۲۴۲ مبنی بر عقب نشینی از تمام جبهه‌ها را قبول نکرد.[۳۰] کارتر در این ملاقات امتیاز عمده‌ای به بگین داد و تسلیم این خواست نخست وزیر اسرائیل شد که ایالات متحده علناً عبارت «عقب نشینی با اصلاحات اندک» را به کار نبرد. بگین چنین استدلال می‌کرد که واشنگتن با بکارگیری چنین فرمولی بر مذاکرات آتی تأثیر خواهد گذاشت. با اینکه عقب نشینی با اصلاحات اندک سیاست اصلی ایالات متحده بود، کارتر با این خواست بگین موافقت کرد.[۳۱]

سفر فاجعه آمیز پرزیدنت سادات به بیت‌المقدس در اواخر سال ۱۹۷۷ اقدامی سخاوتمندانه از سوی رئیس جمهور مصر بود که هیچ عکس‌العمل مثبتی را از سوی بگین در پی نداشت و این امر باعث سرخوردگی شدید کارتر شد. پس از گذشت تقریباً یک سال از توقف کامل مذاکرات سرانجام کارتر، سادات و بگین در کمپ دیوید با یکدیگر دیدار کردند و در خلال سیزده روز مذاکره کوشیدند فرمولی برای صلح پیدا کنند. هنگامی‌که این مذاکرات در هفدهم سپتامبر ۱۹۷۸ به پایان رسید آنچه راکه کارتر از صلح جامع و فراگیر در نظر داشت به کلی از بین رفته بود. فلسطینی‌ها با عرضه دروغین «خودمختاری» مورد تحقیر و توهین قرار گرفتند، از بیت‌المقدس نامی برده نشده بود و انور سادات تنها توانست مناطق متعلق به مصر را مجدداً به دست آورد.[۳۲] کمپ دیوید فقط یک توافق دو جانبه بود و چیزی بیش از آنچه که مصر احتمالاً در هر زمانی از هنگام از دست دادن شبه جزیره سینا در سال ۱۹۶۷ می‌توانست به دست آورد، نصیب آن کشور نکرد.[۳۳]

اسرائیل سرانجام در سال ۱۹۷۹ قرارداد صلح با مصر را پذیرفت. موافقت اسرائیل با این قرارداد پس از آن بود که مصر و ایالات متحده به طور اصولی موافقت کردند که مسأله فلسطینی‌ها را نادیده بگیرند. ایالات متحده قول یک کمک سه میلیارد دلاری را علاوه بر کمک

جدید از جمله هواپیماهای اف ۱۶ را که جدیدترین انواع هواپیما در نیروی هوائی آمریکا بود، برای نوسازی نیروهای مسلح اسرائیل در اختیار آن کشور قرار دهد.[۳۴]

■ طرح صلح شاهزاده فهد، ۱۹۸۱ ـ شاهزاده فهد که در سال ۱۹۸۱ ولیعهد عربستان سعودی بود در هشتم اوت طرح صلحی را ارائه داد که در آن مشخصاً بر «حق تمام کشورهای منطقه برای زندگی در صلح» تأکید شده بود.[۳۵] طرح فهد خواستار عقب نسینی اسرائیل از تمام سرزمین‌های اشغالی در جنگ ۱۹۶۷ از جمله شرق عربی بیت‌المقدس، از بین بردن تمام شهرک‌هایی که از سال ۱۹۶۷ در مناطق اشغالی بر پا شده و ایجاد دولت مستقل فلسطینی به مرکزیت شرق بیت‌المقدس بود.

اسرائیل بلافاصله این طرح را رد کرد و اسحاق شامیر که در آن هنگام وزیر خارجه آن کشور بود گفت: «این طرح مانند یک دشنه سمی است که قلب موجودیت اسرائیل را نشانه گرفته است.»[۳۶] اسرائیل اعلام کرد با ایجاد شهرک‌های بیشتری در کرانه باختری با این طرح مقابله خواهد کرد.[۳۷]

■ طرح صلح ریگان، ۱۹۸۲ ـ دولت ریگان در اول سپتامبر ۱۹۸۲ طرح صلحی را پیشنهاد کرد که در آن خواستار عقب نشینی اسرائیل از تمام جبهه‌ها بر اساس توصیه‌های مندرج در قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل شده بود. این طرح توقف کامل شهرک سازی اسرائیلی‌ها و خود مختاری کامل فلسطینی‌ها را پیشنهاد می‌کرد. ـ البته فکر ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی رد شده بود ـ همچنین بر غیر قابل تقسیم بودن بیت‌المقدس تأکید داشت و آینده آن شهر را به مذاکره بین طرف‌های ذینفع موکول می‌کرد در این طرح بر تعهدات آمریکا نسبت به اسرائیل با کلمه «پولادین» تأکید شده بود. علی رغم قول رسمی دائر بر تعهد خلل ناپذیر نسبت به امنیت اسرائیل و عقب نشینی از موضع کارتر در مورد «سرزمین مادری» برای فلسطینی‌ها، مناخیم بگین نخست‌وزیر اسرائیل بلافاصله طرح ریگان را به عنوان یک «خطر جدی» برای اسرائیل رد کرد و به هر اسرائیلی که بخواهد آن را بپذیرد برچسب «خیانت» زد.[۳۸] بگین اضافه کرد: «دلیلی وجود ندارد که به زانو درآئیم. هیچ کس نمی‌تواند مرزهای اسرائیل را برای ما تعیین کند.»[۳۹] روز بعد

کابینه اسرائیل نیز طرح ریگان را رسماً رد کرد و در همان حال از قصد ایجاد ۴۲ شهرک جدید و همچنین برنامه سی ساله برای اسکان یک میلیون و چهارصد هزار یهودی در مناطق اشغالی پرده برداشت.(۴۰) بگین گفت: «این شهرک‌ها حق انتقال ناپذیر یهودیان و جزء لاینفک امنیت ملی می‌باشد. بنابراین چیزی به عنوان توقف شهرک سازی وجود نخواهد داشت.»(۴۱)

■ طرح صلح کنفرانس فاس، مراکش ۱۹۸۲ ـ در پنجم سپتامبر سران اعراب در شهرفاس مراکش در اجلاس خود طرح صلح فاس را تصویب کردند. این طرح عمدتاً بر اساس طرح صلح فهد تهیه شده بود، با این تفاوت که با عبارات محکمی از سازمان آزادی بخش فلسطین حمایت می‌کرد و آن را به عنوان تنها نماینده قانونی فلسطینی‌ها برسمیت شناخت.(۴۲) این طرح با درخواست از سازمان ملل در مورد «تضمین صلح برای تمام کشورهای منطقه(۴۳)» تلویحاً اسرائیل را برسمیت می‌شناخت. یک روز بعد اسحاق شامیر وزیر خارجه آن کشور با اظهار اینکه: «این طرح اعلام جنگ تازه‌ای به اسرائیل است........ هیچ وزن و ارزشی ندارد» آن را از سوی دولت اسرائیل رد کرد.(۴۴)

■ طرح صلح ساف، ۱۹۸۸ ـ شورای ملی سازمان آزادی بخش فلسطین در پانزدهم نوامبر ۱۹۸۸ ضمن محکوم کردن تروریسم و پذیرفتن قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد خواهان برقراری کنفرانس بین‌المللی صلح شد. شورا «تصمیم سازمان آزادی بخش فلسطین را برای دستیابی به یک راه حل جامع و مسالمت آمیز در مورد مخاصمات اعراب و اسرائیل و علت‌العلل آن یعنی مشکل فلسطینی‌ها، در چهارچوب منشور ملل متحد، اصول و قواعد بین‌المللی، قطعنامه‌های سازمان ملل (آخرین آنها قطعنامه‌های ۶۰۵،۶۰۷ و ۶۰۸ شوارى امنیت) و قطعنامه‌های نشست‌های سران عرب، بنحوی که در برگیرنده حقوق فلسطینی‌ها برای بازگشت به سرزمین مادری، اعمال حق تعیین سرنوشت و تشکیل کشور مستقل ملی و بوجود آوردن ترتیبات لازم در مورد صلح و امنیت برای تمامی کشورهای منطقه باشد» اعلام کرد.(۴۵)

فلسطین است ثابت کرد از درک واقعیات عاجز می‌باشد. در بیانیه جدید ابهام و دو پهلوئی بخوبی به کار گرفته شده است تا پوششی برای دفاع از دست زدن به روش‌های خشونت آمیز، توسل به تروریسم و اتخاذ مواضع افراطی باشد. شناسائی و قانونی دانستن این بیانیه به هیچ وجه منجر به برقرای صلح در خاور میانه نخواهد شد».(۴۶)

عکس‌العمل ایالات متحده سرد بود. چارلز رادمان سخنگوی وزارت خارجه اظهار داشت اگر چه بیانیه ساف «دلگرم کننده» است ولی اقدامات عملی بیشتری از سوی آن سازمان ضرورت دارد.(۴۷) به هر حال سرانجام بر اساس این بیانیه ایالات متحده موافقت کرد برای اولین بار گفتگوهای رسمی دو جانبه را با سازمان آزادی بخش فلسطین داشته باشد. این گفتگوها بدون دست یابی به یک نتیجه قابل توجه به مدت دو سال ادامه داشت و بالاخره در نتیجه پافشاری اسرائیل، آمریکا آن را در مه ۱۹۹۰ متوقف کرد.(۴۸)

■ طرح صلح بوش ۱۹۸۹ ـ دولت بوش که قطعنامه ۲۴۲ را به عنوان پایه و اساس صلح در نظر داشت در تاریخ بیستم ۱۹۸۹ از تمام طرف‌های درگیر خواست که مواضع معتدل‌تری اتخاذ کنند تا امکان آغاز مجدد روند صلح بوجود آید. جیمز بیکر وزیر امور خارجه به اسرائیلی‌ها توصیه کرد که «اینک زمانی فرا رسیده است که یک بار و برای همیشه نظریه غیر واقع بینانه (اسرائیل بزرگ) کنار گذاشته شود. منافع اسرائیل در کرانه باختری، امنیت و سایر نکات می‌تواند در توافقی بر مبنای قطعنامه ۲۴۲ گنجانیده شود. از الحاق سرزمین‌های دیگران دست بردارید، شهرک سازی را متوقف کنید، اجازه دهید مدارس کار خود را آغاز کنند و دست خود را به سوی فلسطینی‌ها به عنوان همسایگانی که سزاوار داشتن حقوق سیاسی هستند دراز کنید.»(۴۹) اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل بلافاصله با زدن برچسب «بی فایده» به این سخنان عکس‌العمل نشان داد.(۵۰)

با توسعه فعالیت‌های شهرک سازی اسرائیل در سال ۱۹۹۰، عجز و ناتوانی دولت بوش بیشتر شد. در سیزدهم ژوئن بیکر علناً از برنامه‌های شهرک سازی اسرائیل اظهار تأسف کرد و گفت: «مجبورم خاطر نشان کنم که هر کسی در اسرائیل باید شماره تلفن کاخ سفید را

(۱-۲۰۲-۴۵۶۱۴۱۴) بداند هر وقت احساس کردید در مورد صلح جدی هستید به ما زنگ بزنید.»[۵۱]

اسرائیل این کنایه بیکر را نادیده گرفت و به برنامه‌های بلند پروازانه خود برای ایجاد شهرک‌ها در بقیه مدت سال ۱۹۹۰ ادامه داد.

در سال ۱۹۹۱ بیکر با انجام یک سلسله سفرهای دشوار به اسرائیل و کشورهای عربی منطقه شخصاً در موضوع مداخله کرد. وزیر خارجه ایالات متحده در این سفرها درصدد پیدا کردن راهی به منظور توافق طرف‌های درگیر برای ملاقات با یکدیگر بود. وی در ۲۲ مه پس از انجام چهارمین سفر خود به خاورمیانه به کمیته روابط خارجی نمایندگان چنین گزارش داد: «هر بار که وارد اسرائیل می‌شدم با ایجاد یک شهرک جدید به من خوشامد گفته می‌شد و هیچ عاملی بیشتر از این کار مرا در مورد یافتن طرف‌های عرب و فلسطینی به منظور ملاقات و مذاکره با اسرائیل مشکل نمی‌کرد. فکر نمی‌کنم برای صلح هیچ مانعی بزرگ‌تر از شهرک سازی اسرائیلی‌ها وجود داشته باشد. این فعالیت‌ها نه تنها متوقف نشده بلکه در مقیاس بزرگ‌تری همچنان ادامه دارد. این روش به سیاست ایالات متحده صدمه می‌زند. من در هر فرصتی این مطلب را با رهبران دولت اسرائیل در میان گذاشته‌ام ولی تمام تلاش‌هایم بی‌فایده بوده است.»[۵۲]

با اینکه در ۲۲ ژوئیه ۱۹۹۱ بیکر موافقت غیر منتظره مصر، اردن، لبنان، عربستان سعودی و سوریه را برای ملاقات رو در رو با اسرائیل به دست آورد ولی شامیر این ایده را رد کرد.[۵۳] بیکر گفت: «اسرائیل در ۴۳ سال گذشته همواره درصدد مذاکره مستقیم با همسایگانش بوده است اینک که یک فرصت واقعی برای دستیابی به این مذاکره رو در رو بوجود آمده ما با امیدواری تمام منتظر پاسخ مثبت نخست وزیر شامیر و همکارانش هستیم.»[۵۴] پاسخ شامیر چنین بود: «من به سازش در مورد زمین اعتقاد ندارم.»[۵۵]

بیکر مجبور شد سه بار دیگر به اسرائیل سفر کند تا بالاخره موافقت شامیر را برای ملاقات با فلسطینی‌ها و دولت‌های عرب همسایه به دست آورد. البته این موافقت پس از قبول

که از زمان جنگ ۱۹۶۷ قطع شده بود، حاصل گردید.(۵۶)

دیدارهای مقامات رسمی اعراب و اسرائیل از ۳۰ اکتبر در مادرید آغاز شد ولی بعداً شامیر در گفتگوهای دو جانبه در واشنگتن این نکته را صریحاً روشن کرد که او به ایجاد شهرک‌ها بیشتر از گفتگو درباره صلح علاقمند است. چون اسرائیل حاضر نبود در هر ماه بیش از چند جلسه ملاقات داشته باشد لذا مذاکرات صلح مادرید روند بسیار کندی یافت و از حالت قطعیت بدر آمد.

شامیر پس از برکناری از مقام نخست وزیر در ژوئن ۱۹۹۲ اذعان کرد که او عملاً باعث عدم پیشرفت مذاکرات صلح مادرید شده بود و حاضر بود این تاکتیک تأخیری را برای ده سال دیگر نیز ادامه دهد تا وقت کافی برای الحاق کامل و بهره برداری از سرزمین‌های اشغالی را داشته باشد.(۵۷)

اسحاق رابین نخست وزیر جدید با برقراری جلسات مذاکره در تمام طول ماه موافقت کرد ولی هیچ گونه تغییر اساسی در سیاست‌های اعمال شده از سوی شامیر بوجود نیاورد. در نتیجه پس از گفتگوهای سپتامبر، اکتبر و نوامبر ۱۹۹۲ هیچ پیشرفتی در هیچ یک از گفتگوهای دو جانبه به استثنای مورد اردن، گزارش نشد. در مورد اردن هم اسرائیل بالاخره با یک دستور جلسه برای مذاکرات آینده موافقت کرد. گفتگو با سوریه و لبنان به علت پافشاری اسرائیل برای باقی ماندن نیروهایش در جنوب لبنان به منظور حمایت از مرزهای شمالی آن کشور در قبال حملات چریک‌ها و امتناع اسرائیل از پذیرفتن عقب نشینی کامل از بلندی‌های جولان به بن بست رسید. ادامه گفتگو با فلسطینی‌ها نیز به علت امتناع از قبول قطعنامه ۲۴۲ دچار درد سر و بی انجامی شد.(۵۸) اسرائیل در دسامبر ۱۹۹۲ تعداد ۴۱۳ نفر فلسطینی ساکن مناطق اشغالی را به ارتفاعات تحت کنترل خود در جنوب لبنان تبعید کرد و این اقدام باعث شد تا طرف‌های عرب تمام مذاکرات اعم از چند جانبه و دو جانبه را متوقف کنند. اگر چه دولت بوش به قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد که اقدام دولت اسرائیل را محکوم می‌کرد و بر اساس حقوقی بین‌المللی خواستار بازگشت فوری تبعید شدگان به خانه‌هایشان شده بود رأی موافق داد ولی

جانشین او به محض استقرار در کاخ سفید سیاست سنتی ایالات متحده را در همدستی با اسرائیل برای نقض قوانین بین‌المللی احیاء کرد. وارن کریستوفر وزیر امور خارجه دولت کلینتون با استقبال از پیشنهاد اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل مبنی بر بازگرداندن فوری یک صد تن از تبعید شدگان و موافقت با معاودت بقیه آنها در خلال یک سال، تأکید کرد که این پیشنهاد ضرورت قطعنامه شورای امنیت و اعمال تحریم‌ها علیه اسرائیل را از میان برداشته است ولی نکته‌ای که در اظهارات کریستوفر به آن اشاره نشد و توسط رسانه‌های آمریکائی نیز نادیده گرفته شد این بود که در بیانیه دولت اسرائیل گفته شده بود که آن یکصد نفر به خانه‌هایشان باز نمی‌گردند بلکه زندانی می‌شوند و بقیه نیز پس از گذشت یک سال و بازگشت سرنوشت مشابهی در انتظارشان می‌بود.

حتی در صورت عدم وقوع چنین حادثه‌ای (تبعید ۴۱۳ فلسطینی) باز هم آینده مذاکرات صلح کاملاً تیره و تار بود. این واقعیت هنوز پا برجاست که هیچ گونه پیشرفتی حاصل نخواهد شد مگر آنکه ایالات متحده در موارد اساسی و مهم مستقیماً دخالت نماید.

فصل بیست و ششم

سایر هزینه‌های اسرائیل برای آمریکا

آمریکا برای حمایت از اسرائیل هزینه‌های هنگفت و گوناگون می‌پردازد. این هزینه‌ها بیش از سیل دلارهائی که از خزانه داری به سوی اسرائیل سرازیر می‌شود و آنچه که مردم آمریکا اخلاقاً و در نتیجه تبانی ما در سرکوب حقوق بشر توسط اسرائیل می‌پردازند، می‌باشد. لطمات دیگری نیز در نتیجه اقدامات تعمدی و مستقیم اسرائیل به ملت ما وارد می‌آید. در این مورد می‌توان از به ستوه درآوردن و کشتار پرسنل نظامی ایالات متحده، عملیات جاسوسی گسترده، به فساد کشانیدن مؤسسات و تشکیلات دولتی ما و اعمال فشارهای سیاسی نام برد که هر یک به تنهائی میلیاردها دلار به اقتصاد ما ضربه می‌زنند. به تمام اینها باید هزینه‌های دیگری از جمله سوء قصد به جان اتباع آمریکائی توسط دشمنان اسرائیل که از پافشاری آمریکا در حمایت از اسرائیل رنجیده خاطرند، افزوده شود.

سفسطه

«سیاست‌های خاورمیانه‌ای ما به خوبی در خدمت منافع خود آمریکا می‌باشد.»

هایمن بوکبایندر، نماینده پیشین کمیته یهودیان آمریکائی، ۱۹۸۷[1]

واقعیت

همگامی نزدیک و همراهی با اسرائیل به ایالات متحده آسیب جدی رسانده است. به علت این همکاری آمریکائیان به صورت اهدافی مشروع و بر حق برای دشمنان اسرائیل

تروریستی در جریان هواپیما ربائی‌های متعدد مسافرین آمریکائی به مخاطره افتاده، کشته و مجروح شده‌اند. در خود ایالات متحده، سر حان بشاره سرحان فلسطینی ادعا کرد به خاطر تنفر از سیاست حمایت از اسرائیل سناتور رابرت کندی او را به قتل رسانده است.(۲) آلکس عوده آمریکائی عرب تبار و مسئول ناحیه غربی کمیته اعراب ـ آمریکائی ضد تبعیض با بمبی که در دفتر کارش در سانتا آنا ـ کالیفرنیا کار گذاشته شده بود، به قتل رسید. عاملین این اقدام از اعضای مجمع دفاع یهود بودند.(۳)

تعداد زیادی از خبرنگاران و دانشگاهیان آمریکائی سالها بـه عـنوان گـروگان در دست گروه‌هایی اسیر بودند که به سیاست‌های آمریکا اعتراض داشتند ۲۶۳ کشته و ۱۵۱ مجروح حاصل حملات مختلف گروه‌های مسلمان به تفنگداران دریائی آمریکا بود که طی سال‌های ۸۴-۱۹۸۲ به منظور فراهم آوردن زمینه‌های عقب نشینی نیروهای اسرائیل و سوریه از قلمرو لبنان در آن کشور مشغول انجام وظیفه بودند.(۴) در واقع تنفر و خشم مسلمان‌ها نسبت به آمریکا به علت حمایت این کشور از اسرائیل باعث شد که در نیمه دوم دهه ۸۰ تمام آمریکائی‌ها لبنان، کشوری را که طی قرن حاضر دستاوردهای چشمگیری در آن داشتند، ترک کنند.

اسرائیل نیز با اقدامات خود آمریکائی‌ها را به مخاطره افکند است. چندین مورد مستند وجود دارد که نشان می‌دهد در نتیجه اقدامات اسرائیل به تأسیسات متعلق به آمریکا خسارت جدی وارد شده، اتباع آمریکائی مجروح و کشته شده‌اند. یکی از این مـوارد حـمله مأمـورین مخفی اسرائیل به تأسیسات آمریکائی در مصر به سال ۱۹۵۴ با هدف تخریب روابط مصر ـ آمریکا بود.(۵) مورد دیگر حمله اسرائیل به کشتی آمریکائی لیبرتی در سال ۱۹۶۷ می‌باشد که طی آن ۳۴ ملوان آمریکائی کشته و ۱۷۱ نفر دیگر مجروح شدند.(۶) اقدامات برنامه ریزی شده اسرائیل در لبنان طی سال‌های ۸۴-۱۹۸۲ جان تفنگداران دریائی آمریکائی نیروهای پاسدار صلح در آن کشور را به شدت در معرض خطر قرار می‌داد.

اقدامات اسرائیل به حدی تحریک آمیز بود که ژنرال «بارو[1]» فرمانده تفنگداران دریائی

طی نامه‌ای خطاب به کاسپروراینبرگر وزیر دفاع زبان به شکوه گشود و نوشت: «برای من و تمام فرماندهان نیروی دریائی در این منطقه کاملاً روشن است تصادماتی که بین تفنگداران دریائی آمریکا و نیروهای دفاعی اسرائیل رخ می‌دهد کلاً زمان‌بندی شده و هماهنگ در راستای اغراض سیاسی اسرائیل اجرا می‌گردد.» در این نامه «بارو» مشخصاً از هشت مورد برخورد بین تفنگداران دریائی آمریکا و نیروهای دفاعی اسرائیل یاد می‌کند که در آنها وضعیت تهدیدآمیزی نسبت به جان آمریکائی‌ها بوجود آمده و به افسران و یونیفرم آنها و پرچم کشورشان توهین فراوانی شده است. وی در این نامه میافزاید: «برای من غیر قابل توجیه است که چرا افراد آمریکائی مأمور خدمت در نیروهای پاسدار صلح باید از سوی نیروهای دولت متحد ما در معرض مخاطره و آزار و اذیت قرار گیرند.»(۷)

سفسطه

«هرگز نباید فراموش کنیم که اسرائیل یک دوست قدرتمند و قابل اعتماد و یک متحد پا بر جا و استراتژیک برای ما می‌باشد.»

بیل کلینتون، نامزد ریاست جمهوری حزب دموکرات، ۱۹۹۲ (۸)

واقعیت

علاوه بر قضیه جاسوسی جاناتان پولارد که در سال ۱۹۸۵ فاش شد قضایای دیگری در مورد اقدامات اسرائیل و حامیان آن کشور علیه منافع ایالات متحده وجود دارد که بخوبی روی آنها سرپوش گذاشته است. از جمله این قضایا می‌توان از حمل غیر قانونی تجهیزات لازم برای تولید سلاح‌های هسته‌ای به اسرائیل، کوشش عوامل اسرائیل برای دستیابی به تکنولوژی مورد نیاز برای ساخت بمب‌های خوشه‌ای و دستگیری تعدادی از افراد که با دولت یهود مرتبط بوده و قصد فروش تجهیزات پیشرفته نظامی به ارزش ۲/۵ میلیارد دلار را به یک کشور خاورمیانه‌ای را داشتند که جزء در فهرست کشورهای تحریم شده از سوی ایالات متحده بود، نام برد. مورد مشخص

دیگر کلاهبرداری یک ژنرال هوائی اسرائیلی با همدستی شرکت جنرال الکتریک در یک توطئه اختلاس چهل میلیون دلاری از کمک‌های نظامی به اسرائیل می‌باشد.(۹) با کشف این توطئه «رامی دوتان[1]» ژنرال اسرائیلی به سی سال زندان محکوم شد و جنرال الکتریک نیز در سال ۱۹۹۲ طبق رأی دادگاه فدرال ناحیه سین سیناتی باتهام کلاهبرداری، تطهیر پول و دست زدن به معاملات مشکوک به پرداخت جریمه‌ای معادل ۶۹ میلیون دلار محکوم گردید.(۱۰)

در نتیجه تحقیقات بیشتر روشن شد که در این توطئه کلاهبرداری شرکت‌های آمریکائی دیگری مانند پرات ـ ویتنی، تکسترون، جنرال موتورز، آلیسون و همچنین کمپانی معروف سویسی اِلیس آ.گ دست داشته‌اند. همچنین افرادی نظیر هارولد کاتز که تابعیت دوگانه آمریکائی ـ اسرائیلی داشت و در ارتباط نزدیک با کمپانی اِلیس آ.گ بود و مردی که در جریان عملیات جاسوسی پولاردها از آپارتمان او در واشنگتن برای عکس برداری از اسناد محرمانه و سری ایالات متحده استفاده شده بود مورد بازجوئی قرارگرفتند. در این جریان حتی «دوتان» متهم شد که در ایالات متحده به فرد مزدوری پنجاه هزار دلار پرداخت کرده است تا یکی از شهود را وادار به سکوت کرده و یا به قتل برساند.(۱۱)

کمیته بازرگانی و انرژی مجلس نمایندگان به ریاست «جان دینگل[2]» از حزب دموکرات، تحقیقات را در این زمینه آغاز کرد ولی دولت اسرائیل نه تنها در این باب کوچکترین همکاری را به عمل نیاورد بلکه به بهانه تابعیت اسرائیلی کاتز اجازه نداد بازجوئی از وی ادامه یابد. «دینگل» زبان به شکوه گشود که اسرائیل «بشکل قابل ملاحظه‌ای از همکاری خودداری می‌کند»(۱۲) و اضافه کرد: «در حالیکه ما سلاح‌های مورد نیاز آنها را تأمین می‌کنیم، کمک‌های فنی به آنها می‌دهیم و برنامه فشرده برای تأمین کمک‌های مالی آنان داریم، ادعا می‌کنند که جنبه‌های امنیت ملی اسرائیل ما را از رسیدگی به اعمالی که خود آنها به مجرمانه بودن آن اذعان دارند، منع می‌کند.»(۱۳)

فساد حتی سطوح بالای پنتاگون را نیز در بر می‌گرفت. در سال ۱۹۹۱ «ملوین پایسلی[1]» معاون سابق وزیر دریاداری در دادگاه فدرال ناحیه الکساندریا (ویرجینیا) به جرم خود در یک توطئه کلاهبرداری با همکاری کمپانی اسرائیلی «مازلات لیمیتد» اعتراف کرد. وی پذیرفت که در قبال وعده دریافت دو میلیون دلار رشوه ترتیبی داده بود که کمپانی مزبور برنده چند قرارداد دفاعی از جمله قرار داد ساخت هواپیماهای شناسائی بدون خلبان مورد استفاده در میادین جنگ شود. طبق گفته «ویکتور استراوسکی» جاسوس سابق موساد کمپانی مازلات یک شرکت فرعی وابسته به کمپانی دولتی صنایع هوانوردی اسرائیل می‌باشد و کارهای تحقیقاتی ساخت هواپیماهای بدون خلبان توسط جاسوسان موساد از شرکت‌های آمریکائی دزدیده‌شده بود.(۱۴) در هیجدهم اکتبر «پایسلی» به چهار سال زندان، دو سال حبس تعلیقی و پرداخت پنجاه هزار دلار جریمه محکوم شد.(۱۵)

به همه اینها باید رسوائی ایران ـ کنترا را افزود که طی آن اسرائیل دولت ریگان را به فروش سلاح به ایران تشویق کرد تا شاید به این وسیله موجبات رهائی گروگان‌های آمریکائی در لبنان فراهم شود و در عین حال علیرغم مصوبات کنگره از این طریق وجوه لازم برای کمک به کنتراها فراهم آید. سناتور «دیوید دورنبرگ[2]» رئیس کمیته اطلاعاتی سنای آمریکا بعداً به این نتیجه رسید که «سیاست خارجی دولت ثالث و آزمندی سوداگران اسلحه» از حکومت ایالات متحده سوء استفاده کرده‌اند.(۱۶) این نکته که در مورد سهم دستگاه حکومت در این ماجرا نمی‌توان بدرستی داوری نمود بیانگر اهمیت نقش اسرائیل در آن قضیه است.

سفسطه

«بیش از هشتاد درصد از کمک‌های نظامی ایالات متحده به اسرائیل در داخل آمریکا هزینه می‌شود به این ترتیب علاوه بر ایجاد شغل برای اتباع آمریکا منافع عمده‌ای نصیب شرکت‌های آمریکائی می‌گردد.»

آیپاک، ۱۹۹۲ (۱۷)

واقعیت

مصوبات قانونی دولتهای خارجی را مکلف می‌کند که حداقل ۸۰ درصد از کمک‌های نظامی را که از ایالات متحده دریافت می‌کنند در آمریکا هزینه نمایند. این قانون برای اسرائیل اجرا نمی‌شود و به اسرائیل اجازه داده شده است که مبلغ ۴۷۵ میلیون دلار یعنی معادل ۲۶ درصد از ۱/۸ میلیارد دلار کمک‌های سالیانه نظامی را به جای هزینه کردن در ایالات متحده «برای ایجاد شغل و تأمین منافع» در اسرائیل خرج نماید.[۱۸] هزینه‌ای را که واشنگتن برای تمایلاتش نسبت به اسرائیل می‌پردازد تنها به همین جا ختم نمی‌شود. حامیان اسرائیل در ایالات متحده به طور منظم و سیستماتیک به کنگره فشار وارد می‌کنند که مانع فروش تسلیحات حتی به دولتهای میانه روی عرب شود، دولت‌هایی که بهای اقلام خریداری شده را نقد می‌پردازند و متعهد می‌شوند از آن فقط برای مقاصد دفاعی استفاده کنند. در سال ۱۹۸۵ عربستان سعودی برای خرید میزان بی سابقه‌ای هواپیمای جنگی اف ۱۵ از ایالات متحده اظهار تمایل کرد. هنگامی که پنجاه و یک تن از سناتورها، اکثریت سنا، با امضای نامه‌ای خطاب به ریگان با این معامله مخالفت کردند عربستان سعودی بلافاصله به انگلستان روی آورد. مبلغی که سعودی‌ها در مرحله اول این معامله پرداختند بالغ بر هفت میلیارد دلار می‌شد و به تدریج به سی میلیارد دلار می‌رسید. این بزرگ ترین معامله تسلیحاتی در تاریخ بود.[۱۹]

از دست دادن چنین معامله‌ای باعث شد که حتی «فرانک کارلوچی» وزیر دفاع در سال ۱۹۸۸ از «گروه‌های ذی نفع و بسیاری از اعضای کنگره» به علت مخالفتشان برای فروش تسلیحات به کشورهای عربی به شدت انتقاد کند. وی گفت چنین مخالفتی باعث شده است تا ایالات متحده نفوذ سیاسی خود را در جهان عرب به نفع سایر کشورها مانند اتحاد شوروی، چین، انگلیس و فرانسه از دست بدهد. کارلوچی اضافه کرد: «این نظریه که همکاری‌های دفاعی ایالات متحده با کشورهای میانه روی عرب برای اسرائیل خطر آخرین است به کلی بی اساس و غیر واقع بینانه می‌باشد.»[۲۰]

سخنان کارلوچی نظریاتی را در ایالات متحده درباره مخالفت اسرائیل با فروش

تسلیحات آمریکائی به دولت‌های عرب برانگیخت و اغراض اسرائیل را زیر سؤال برد. اسرائیل همواره با چنین معاملاتی مخالفت می‌کند زیرا مدعی است فروش تسلیحات به اعراب امنیت اسرائیل را در معرض مخاطره قرار می‌دهد ولی وقتی که واشنگتن محدودیت‌های سخت و محکمی برای عربستان سعودی در مورد استفاده از تسلیحات خریداری شده قائل شد باز هم اسرائیل دست از مخالفت برنداشت. برای مثال در قضیه خرید هواپیمای اف ۱۵ سعودی‌ها متعهد شدند که به هیچ وجه این هواپیماها را در مناطق نزدیک به اسرائیل مستقر نکنند.[۲۱] با خرید هواپیما از انگلیس چنین محدودیتی اصلاً اعمال نشد. واقعیت این است که اسرائیل با جلوگیری از انجام معامله تسلیحاتی با عربستان سعودی بیش از آنکه نگران مسئله امنیت خود باشد می‌خواست به اعراب نشان دهد که می‌تواند سیاست خود را به ایالات متحده دیکته نماید.[۲۲]

سفسطه

«روابط ما با اسرائیل در راستای منافع متقابل است.»

پرزیدنت رونالد ریگان، ۱۹۸۸ [۲۳]

واقعیت

پروژه هواپیمای لاوی در دهه ۸۰ مثال بارز و آشکاری است که چگونه اسرائیل کمک‌های ایالات متحده را علیه منافع آمریکا به کار گرفته است. هدف از این پروژه وسیع و پر هزینه که از طرف دولت ریگان تأمین مالی می‌شد این بود که اسرائیل هواپیماهای جنگی مورد نیاز خود را در داخل طراحی و تولید نماید. البته دولت آمریکا متعهد شده بود نود درصد از هزینه‌های آن را بپردازد و نیمی از تکنولوژی پیشرفته مربوطه را نیز در اختیار اسرائیل بگذارد. در مقابل اسرائیل قول داد که از هواپیماهای لاوی برای رقابت با ایالات متحده در فروش هواپیمای جنگی به کشورهای جهان سوم استفاده نخواهد کرد و این نکته‌ای است که حتی تا به امروز نیز

حامیان اسرائیل به آن تظاهر می‌کنند. در بیانیه سال ۱۹۹۲ آیپاک آمده است: «هواپیمای لاوی هرگز در مقام رقابت با هواپیماهای ساخت آمریکا نمی‌باشد.»[۲۴] با وجود این روزنامه واشنگتن پست پی برد که در همان روزهای اولیه آغاز کار پروژه، شرکت صنایع هواپیماسازی اسرائیل، کمپانی دولتی اسرائیلی سازنده هواپیمای لاوی، یک بروشور بازاریابی را تحت عنوان «لاوی: جنگنده باصرفه» منتشر و توزیع نموده است. در این بروشور آمده بود که اسرائیل در نظر دارد ۴۰۷ فروند از این هواپیمای جنگی را به کشورهای خارجی بفروشد.[۲۵]

این جریان ایالات متحده را در موضع بغرنجی قرار داد. آمریکا به دست خود منابع مالی لازم و تکنولوژی مورد نیاز ساخت هواپیمای جنگی خارجی را فراهم کرده و کشور سازنده آن مستقیماً با سازندگان آمریکائی که به هیچ وجه از چنین کمک‌هایی برخوردار نیستند، رقابت خواهد کرد. البته سرانجام عدم توانائی اسرائیل باعث نجات سازندگان آمریکائی شد. علیرغم تمام کمک‌های ایالات متحده اسرائیل نتوانست هواپیمای مورد نظر را تولید کند و انجام پروژه اجباراً لغو شد. آمریکا مبلغ ۱/۵ میلیارد دلار را در این راه به باد داد.[۲۶]

سازمان ممیزی دولتی اسرائیل یک گزارش انتقادی در مورد اقدام دولت اسرائیل برای اجرای پروژه لاوی منتشر کرد. در این گزارش چهل صفحه‌ای آمده است: «بسیاری از تصمیمات مهم و اساسی بر مبنای اطلاعات بی پایه، نامناسب، مغرضانه و بدون برآورد واقعی هزینه‌ها اتخاذ شده است.» در تفسیری که درباره این گزارش در روزنامه «جروزالم پست» به چاپ رسید از این گزارش چنین نقل شده است که: «مقامات اسرائیلی موارد استفاده از این هواپیماها تعداد و هزینه آن را مورد بررسی قرار ندادند و از جزئیات هزینه‌ها، توانائی صادرات و سایر جنبه‌های این برنامه اطلاعی نداشتند.»[۲۷]

با تمام این احوال، پس از لغو پروژه لاوی جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا به اسرائیل اجازه داد که مبلغ ۴۵۰ میلیون دلار از کمک‌های نظامی آمریکا را بابت جریمه لغو قراردادهای مربوطه هزینه نماید. همچنین اسرائیل مجاز شد که به معاملات پایاپای خود با آمریکا ادامه دهد و شرکت‌های آمریکائی مجبور شدند به جای دریافت پول نقد برای اجرای قراردادهائی که

با اسرائیل داشتند تا مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار محصولات اسرائیل را خریداری نمایند در حالی که اصولاً هزینه این قراردادها از طریق کمک‌های آمریکا تأمین می‌شد.[۲۸]

پس از لغو پروژه لاوی بسیاری از اعضای کادر فنی آن رهسپار آفریقای جنوبی شدند[۲۹] و به این ترتیب علی رغم تحریم آفریقای جنوبی تکنولوژی پیشرفته ایالات متحده در اختیار آن کشور قرار گرفت. در اوت ۱۹۸۸ آفریقای جنوبی موفق شد هواپیمای جنگی «چیتاE» را تولید نماید که مشخصات آن دقیقاً همان مشخصات هواپیمائی بود که باید در اسرائیل ساخته می‌شد.[۳۰]

سفسطه

«اصل قضیه این است که افراد بی نام و نشانی که چنین شایعات غرض آلودی را در مورد صدور تکنولوژی آمریکا توسط اسرائیل دامن می‌زنند چه کسانی هستند؟»

موشه آرنز، وزیر دفاع اسرائیل ۱۹۹۲[۳۱]

واقعیت

در ماه مارس ۱۹۹۲ روزنامه «وال استریت ژورنال» طی گزارشی نوشت: «دست اندرکاران مسائل اطلاعاتی در ایالات متحده تردید ندارند که اسرائیل بدفعات طرح‌ها و برنامه‌های فنی را به سایر کشورها منتقل کرده است.[۳۲]» در تاریخ اول آوریل ۱۹۹۲ بازرس کل وزارت خارجه آمریکا اسرائیل را، بدون ذکر نام و با عنوان «بزرگ ترین دریافت کننده کمک‌های نظامی آمریکا»، متهم کرد که به اقدامات برنامه ریزی شده و رو به رشدی برای فروش مخفیانه تکنولوژی ایالات متحده اشتغال دارد و به این ترتیب قرانین آمریکا را نقض می‌کند. بر مبنای این گزارش اسرائیل از سال ۱۹۸۳ این کار را آغاز کرده و همواره برای مخفی نگه داشتن آن اهتمام داشته است.[۳۳]

یکی از مهمترین اتهامات علیه اسرائیل فروش مخفیانه اسرار موشک ضد موشک

«پاتریوت» به چین بود.[۳۴] یک تیم هفده نفره از بازرسان آمریکائی برای تحقیق درباره این موضوع به اسرائیل اعزام شدند ولی موفق نشدند دلیل متقنی درباره ارسال موشک پاتریوت و یا تکنولوژی آن به چین پیدا کنند.[۳۵] علی رغم این امر «دیک چینی» وزیر دفاع ایالات متحده گفت: «دلیل قانع کننده‌ای داشتیم که یک جابجائی در مورد موشک‌های پاتریوت صورت گرفته است.»[۳۶]

این اتهامات باعث بروز شوک جدیدی در رابطه با اسرائیل شد. صادرات تسلیحات اسرائیلی که کلاً بر اساس تکنولوژی دریافتی از ایالات متحده تولید می‌شود سالانه بالغ بر ۱/۵ میلیارد دلار یعنی معادل چهل درصد کل صادرات آن کشور می‌باشد.[۳۷] دو نفر از روزنامه نگاران آمریکائی به نام آندره ولسلی کوک بورن در سال ۱۹۹۱ با انتشار کتابی تحت عنوان «رابطه خطرناک» از جزئیات سود جوئی اسرائیلی‌ها از تکنولوژی محرمانه آمریکا پرده برداشتند. یک سال قبل از آن روزنامه لس آنجلس تامیز طی مقاله‌ای نوشت اسرائیل راه مخفی تأمین تکنولوژی تسلیحات آمریکائی برای چین می‌باشد.[۳۸]

انتقال تکنولوژی آمریکائی به اسرائیل در سال ۱۹۷۰ و به دنبال امضای موافقت نامه بسیار گسترده مبادله اطلاعات دفاعی بین ایالات متحده و اسرائیل آغاز شد. این موافقت نامه بزرگ‌ترین موافقت نامه انتقال تکنولوژی بود که تا آن هنگام با اسرائیل و یا هر کشور دیگری منعقد گردیده بود.[۳۹] انتقال تکنولوژی در این سطح وسیع اقتصاد اسرائیل را یک باره زیر و رومی‌کرد. با بهره‌گیری از این موافقت نامه اسرائیل که کشوری با تکنولوژی عقب مانده و وارد کننده تسلیحات بود با صدور سالیانه ۱/۳ میلیارد دلار اسلحه به هفتمین کشور صادرکننده سلاح در جهان تبدیل شد.[۴۰]

یک مورخ اسرائیلی می‌گوید: «آمریکائی‌ها پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و تکنولوژی خود، بهترین هواپیماهای جنگی، موشک‌های مختلف، رادار، توپخانه و تسلیحات زرهی را در اختیار اسرائیل قرار دادند. اسرائیل نیز به نوبه خود با استفاده از دانش فنی دریافتی توان تکنولوژی خود را افزایش داد [illegible][۴۱]

سفسطه

«وابستگی عربستان سعودی به ایالات متحده به مراتب بیش از وابستگی آمریکا به آن کشور است.»

آیپاک، ۱۹۸۹ [۴۲]

واقعیت

پس از آنکه عربستان سعودی در سال ۱۹۷۳ تحریم نفتی گسترده‌ای را اعمال کرد هنری کیسینجر وزیر خارجه خیلی دیر اعتراف کرد: «من اشتباه کردم.»[۴۳]

تحریم نفتی اعراب در سال ۷۴-۱۹۷۳ هنگامی صورت گرفت که پرزیدنت ریچارد نیکسون اخطارهای مکرر کشورهای تولید کننده نفت را مبنی بر اینکه آمریکا باید موضع منصفانه‌تری در جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل اتخاذ کند، نادیده انگاشت.[۴۴] در نتیجه پافشاری و اصرار کیسینجر، پرزیدنت نیکسون به درخواست‌های عربستان سعودی توجه نکرده و در بحبوحه جنگ اکتبر با ایجاد یک پل هوائی علناً تسلیحات نظامی معتنابهی به اسرائیل فرستاد.[۴۵]

ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی و سایر رهبران عرب چیزی بیش از آنچه که در قطعنامه مصوبه شش سال قبل شورای امنیت از اسرائیل خواسته شده بود، نمی خواستند و آن بازگشت اسرائیل به مرزهای سال ۱۹۶۷ بود. ملک فیصل از بهار همان سال چند بار برای واشنگتن پیام فرستاد ولی گوش شنوائی درکار نبود.[۴۶]

نیکسون که اینک به علت افتضاح واترگیت کاملاً تضعیف شده بود. به جای هر گونه اقدامی در ۱۹ اکتبر یک کمک فوری ۲/۲ میلیارد دلار به اسرائیل اعطاء کرد.[۴۷] عربستان سعودی روز بعد به تلافی حمایت آمریکا از اسرائیل تحریم نفتی همه جانبه‌ای را علیه ایالات متحده اعلام کرد و سایر کشورهای عرب تولید کننده نفت نیز سریعاً موضع مشابهی اتخاذ کردند.[۴۸]

فصل بیست و هفتم

اسرائیل: متحد استراتژیک

از اسرائیل اغلب به عنوان متحد استراتژیک ایالات متحده نام برده می‌شود. این عنوان و مشخصه کاملاً نادرستی است که به کشورها و جنبش‌های سیاسی که معمولاً همکاری با آنها برای صلح مخاطره انگیز است اطلاق می‌گردد. اسرائیل، از هر دو جنبه حقوقی و عملی، به هیچ وجه متحد آمریکا نمی‌باشد. هیچ نوع قرارداد اتحادی تا کنون بین دو کشور منعقد نشده است. یادداشت تفاهم همکاری استراتژیکی که در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۸۳ در دوران حکومت ریگان با اسرائیل امضاء شد، قرار داد نیست و در حقوق بین‌الملل جایگاهی ندارد. این یادداشت تفاهم تنها برای حکومتی که آن را امضاء کرده است الزام آور می‌باشد.

کوچکی قلمرو اسرائیل و جمعیت اندک آن اجازه نمی‌دهد که آن کشور به عنوان متحد استراتژیک ایالات متحده نقشی ایفا کند. حتی با در نظر گرفتن این نکته که اسرائیل از لحاظ نظامی در خاورمیانه یک ابر قدرت است، باز هم سوابق دشمنی‌ها و روابط خصمانه آن کشور با همسایگانش، آن را به یک دردسر جدی برای منافع ایالات متحده تبدیل کرده است. ایالات متحده برای اسرائیل یک حامی بسیار مهم و استراتژیک می‌باشد ولی عکس این قضیه اصلاً صادق نیست.

سفسطه

«آمریکائیان سرانجام به اهمیت والای اسرائیل به عنوان شریک و همراهی با ما در پیگیری آزادی و دموکراسی، سهیم در آمال ارزشمند ما و بالاخره به عنوان یک متحد استراتژیک حیاتی پی بردند.»

(۱)

واقعیت

این ادعا که اسرائیل یک «متحد استراتژیک» برای ایالات متحده می‌باشد در خلال سال‌های ۸۰ توسط گروه‌های فشار اسرائیلی به سرکردگی آیپاک، به شکلی موفقیت آمیز جا افتاده است. چکیده بحث‌های آیپاک این بود که اسرائیل به علت ثبات سیاسی، توانائی‌های نظامی و داشتن سرویس‌های اطلاعاتی کار آمد می‌تواند در برابر تهاجم اتحاد شوروی به منطقه به مثابه متحد استراتژیک ایالات متحده عمل کند. برای تقویت این نظریه آیپاک رسالات و جزواتی را منتشر کرد که هدف آن نشان دادن مزایای روابط نزدیک ایالات متحده اسرائیل در زمینه امنیتی بود.(۲)

روسای جمهور پیشین و وزرای خارجه قبلی آمریکا از برقرای یک اتحاد رسمی با اسرائیل طفره رفته‌اند اگر چه همواره به نحوی رفتار می‌کردند که گوئی چنین اتحادی وجود دارد. به هر حال در سطح رسمی واشنگتن دائماً به تلاش‌های اسرائیل برای برقراری اتحاد رسمی جواب رد داده است. به عنوان مثال در اواسط دهه پنجاه اسرائیل درصد برآمد که یک رابطه رسمی امنیتی با ایالات متحده برقرار نماید ولی جان فاستر دالس وزیر خارجه آمریکا با این دستاویز که ایالات متحده فقط می‌تواند مرزهای دائمی توافق شده برای صلح را تضمین نماید و نمی‌توان از این کشور توقع تضمین خطوط آتش بس را داشت، با این امر مخالفت کرد.(۳) به عبارت دیگر دالس به اسرائیلی‌ها می‌گفت که خودشان باید از مرزهائی که می‌خواهند در داخل آن زندگی کنند، دفاع نمایند.

هارولد براون وزیر دفاع کابینه کارتر این نظریه را که اسرائیل بتواند متحد استراتژیک ایالات متحده باشد به کلی دور از دسترس و غیر عملی می‌دانست وی گفت: «از نظر من این فکر کلاً مسخره است. اسرائیلی‌ها خواهند گفت (اجازه دهید به شما کمک کنیم) و به دنبال آن بازیچه دست آنها خواهیم شد. اسرائیلی‌ها و ما هر کدام منافع امنیتی خودمان را داریم که با یکدیگر مشابه و یکسان نیستند.»(۴)

در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان این سیاست دستخوش تغییرات عمده‌ای شد.

با پافشاری آلکساندر هیگ وزیر امور خارجه ایالات متحده در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ یادداشت تفاهمی در مورد همکاری استراتژیکی اسرائیل و آمریکا به امضاء رسید. بر اساس مفاد این یادداشت تفاهم اسرائیل و ایالات متحده در مقابل هر گونه تهدیدی که از سوی اتحاد شوروی و یا نیروهای تحت کنترل اتحاد شوروی در خاورمیانه اعمال شود، با یکدیگر همکاری نزدیک خواهند داشت.(۵)

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه‌ای نسبت به این توافق عکس‌العمل نشان داد. بر اساس قطعنامه مزبور: «این موافقت‌نامه اسرائیل را به ادامه سیاست‌های تجاوزکارانه و اقدامات توسعه طلبانه در مناطق اشغالی تشویق خواهد کرد و بر تلاش‌های به عمل آمده برای استقرار یک صلح عادلانه و پایدار و همه جانبه در خاور میانه تأثیر سوئی خواهد گذاشت و بالاخره امنیت کل منطقه را به مخاطره خواهد افکند.»(۶)

در ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱ اسرائیل با بی‌اعتنائی به افکار جهانی بلندی‌های جولان را رسماً به خاک خود منضم کرد. شورای امنیت با صدور قطعنامه‌ای ضمن محکوم کردن این اقدام آن را باطل و بی اعتبار دانست.(۷) ایالات متحده به این قطعنامه رأی موافق داد. واشنگتن همچنین موافقت‌نامه همکاری استراتژیکی با اسرائیل را به حال تعلیق درآورد.(۸) با وجود این در ۲۹ نوامبر ۱۹۸۳ دولت ریگان این موافقت نامه را مجدداً نافذ و معتبر اعلام کرد. در این زمان ایالات متحده و اسرائیل بار دیگر بر عزم خود برای مقابله با تهاجم کمونیست‌ها در خاورمیانه تأکید کردند.(۹)

جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا بدون توجه به مخالفت‌های گاسپروانبرگر وزیر دفاع و سایر مقامات برجسته در وزارت خارجه و سازمان سیا به شدت از این سیاست حمایت می‌کرد. تمام مخالفین برای نادیده گرفتن روابط دوستانه ایالات متحده باکشورهای عربی هشدار دادند و بر این اعتقاد بودند که این روش ایالات متحده را به «گروگان دست و پا بسته سیاست اسرائیل» تبدیل خواهد کرد.(۱۰)

سفسطه

«اسرائیل نه تنها در منطقه خاور میانه بلکه در هر جای دیگر دنیا قدرتمند ترین متحد و بهترین دوست ایالات متحده است.»

اِل گور، کاندیدای معاونت ریاست جمهوری از حزب دموکرات ۱۹۹۲ (۱۱)

واقعیت

چارلی رابنبرگ در بررسی روابط اسرائیل و آمریکا به این نکته اشاره می‌کند که: «در روابط آمریکا و اسرائیل این ایالات متحده است که همواره از اسرائیل در بالاترین حد ممکن حمایت می‌کند ولی اسرائیل مکرراً به اقداماتی دست زده است که نه تنها مغایر با منافع ایالات متحده می‌باشد بلکه در اغلب موارد به آن لطمه زده است.»(۱۲) جرج بال وزیر خارجه پیشین آمریکا نیز می‌گوید: «اسرائیل هرگز آمادگی آن را نداشته است که به آنچه که از یک متحد انتظار می‌رود عمل کند. آن کشور هرگز با ما برای استقرار یک صلح پایدار در منطقه، به عنوان هدف اصلی و اولیه، به جز مواردی که اهداف توسعه طلبانه آن را تأمین می‌کرده است، همگام و همراه نبوده است. اسرائیل هرگز تمایل ندارد که با ایالات متحده برای اتخاذ یک سیاست هماهنگ مشورت نماید. آن کشور برای وصول به اهداف خود با ایالات متحده از در فریبکاری درآمده و در اغلب موارد به زیان طرح‌ها و منافع ما عمل کرده است.»(۱۳)

آنچه که این روابط را پیچیده‌تر می‌کند این است که حکومت‌های ایالات متحده اغلب با زیر پا گذاشتن سیاست رسمی دولت آمریکا در نهان علیه اعراب با اسرائیل همدستی و تبانی کرده‌اند ولی در مقابل اسرائیل مکرراً از پذیرفتن توصیه‌های ایالات متحده امتناع کرده است، از سیاست‌ها و خط مشی آمریکا عدول کرده و هرگز در هنگام انجام اقدامات مخاطره آمیز مانند الحاق بیت‌المقدس با آمریکا مشورت نکرده، و بالاخره، همانطور که قبلاً اشاره شد در داخل آمریکا به انجام عملیات جاسوسی اقدام نموده است. سیاست‌ها و اقدامات اسرائیل مانند تداوم بمباران، ادامه اشغال سرزمین‌ها با توسل به زور و نقض منشور ملل متحد و کنوانسیون

چهارم ژنو مستقیماً در تضاد با سیاست‌های ایالات متحده می‌باشد. با تمام این احوال و علیرغم این گونه اقدامات که اسرائیل را به عنوان یک متحد واقعی بی‌اعتبار می‌کند حکومت ریگان تا آنجا پیش رفت که به اعطای یک سلسله امتیازات فوق‌العاده به مراتب فراتر از آنچه که برای دولت یهود به عنوان یک متحد استراتژیک ضرورت داشت، آن کشور را مورد لطف و مرحمت خاص قرار داد.

حکومت ریگان در سال ۱۹۸۵ طی قراردادی یک منطقه منحصر به فرد تجارت آزاد با اسرائیل را ایجاد کرد. این قرارداد بازارهای ایالات متحده را بر روی کالاهای اسرائیلی، بدون دریافت عوارض گمرکی می‌گشود که این امر رقابت مستقیم تولیدات اسرائیلی را با محصولات آمریکائی مخصوصاً منسوجات و مرکبات ایجاد می‌کرد. به این ترتیب ایالات متحده برای اولین بار امتیازاتی چنین بزرگ و با اهمیت را به یک دولت خارجی برای دستیابی به بازارهای داخلی خود اعطاء کرد.(۱۴)

در سال ۱۹۸۶ به اسرائیل اجازه داده شد که در برنامه تحقیقاتی پیچیده طرح‌های دفاعی استراتژیکی پرزیدنت ریگان موسوم به جنگ ستارگان شرکت کند. اسرائیل سومین کشور پس از انگلستان و آلمان بود که چنین امتیازی نصیبش می‌شد.(۱۵) تا به حال، (زمان تدوین کتاب)، اسرائیل مبلغ ۱۲۶ میلیون دلار به صورت نقد برای توسعه و تقویت سیستم دفاع ضد موشکی خود در چهار چوب برنامه جنگ ستارگان دریافت کرده و برای سال مالی ۱۹۹۲ نیز ۶۰ میلیون دلار کمک دیگر برای این منظور اختصاص داده شده است. طبق گفته سناتور رابرت بیرد چند صد میلیون دلار دیگر نیز در آینده برای این امر منظور خواهد شد.(۱۶)

در سال ۱۹۸۷ اسرائیل مانند استرالیا و ژاپن به عنوان (متحد غیر ناتو) ایالات متحده شناخته شد و این بدان معنا بود که این کشور می‌تواند در تولید تسلیحات همکاری داشته باشد، در قراردادهای مربوط به سرویس و نگه داری تجهیزات نظامی آمریکائی شرکت نماید. برای تحقیق و انجام پروژه‌های نظامی از کمک‌های نقدی ایالات متحده بهره‌مند شود و سیستم‌های تسلیحاتی مورد نیاز را به نیروهای مسلح ایالات متحده معرفی شد.(۱۷)

توماس داین مدیر اجرائی آیپاک در سال ۱۹۸۶ چنین اظهار نظر کرد: «ما اینک در بحبوحه تحولی هستیم که روابط ایالات متحده و اسرائیل را به نقطه اوج جدیدی خواهد برد .... در دوران گذشته به اسرائیل مانند یک بچه شیطان شلوغ کن نگریسته می‌شد که آمریکا نسبت به آن احساس مسؤولیت می‌کرد و مزاحم روابط آمریکا و اعراب بود. آن دوره سپری شده است. به جای آن روابط جدیدی بنا شده که در آن با اسرائیل نه تنها به عنوان یک دوست بلکه به عنوان یک متحد رفتار می‌شود؛ بیش از آنکه بار خاطر باشد یار شاطر است. اسرائیل یک کشور دست نشانده گوش به فرمان نیست بلکه کشوری است که به حد کمال رسیده و شریک لایقی برای ایالات متحده می‌باشد.» (۱۸)

سفسطه

«روابط ایالات متحده و اسرائیل طی سال‌های متمادی خیلی بیشتر از همکاری‌های استراتژیکی، اطلاعات امنیتی ارزشمندی را برای ملت ما به ارمغان آورده است.»

هایمن بوکبایندر، نماینده سابق کمیته یهودیان آمریکائی، ۱۹۸۷ (۱۹)

واقعیت

طبق گفته «استانفلید ترنر» رئیس پیشین سازمان سیا: «سازمان اطلاعاتی اسرائیل موفق نبوده است. بیش از نود درصد از بیانیه‌هائی که درباره سهم اسرائیل در امنیت آمریکا صادر می‌شود، خوراک تبلیغاتی است.» وی که در مصاحبه‌ای با یک روزنامه نگار اسرائیلی سخن می‌گفت اضافه کرد: «شما در اقدامات خود برای مقابله با تروریسم شکست خورده‌اید، قبل از تهاجم ۱۹۸۲ به لبنان از درک ابتدائی واقعیات در آن کشور عاجز بودید؛ سما تصور می‌کردید می‌توانید یک حکومت مسیحی را در لبنان مستقر کنید، فکر می‌کردید بتوانید سوری‌ها را از آن جا بیرون برانید. شما حتی در مقابله با تروریسم در داخل اسرائیل نیز موفق نبودید. ساختار اطلاعاتی اسرائیل خوب است ولی در تمام مناطق کارآئی ندارد. البته اسرائیل برای نشان دادن

مبالغه آمیز قابلیت‌های اطلاعاتی خود خوب عمل می‌کند.»[۲۰]

سفسطه

«اسرائیل متحدی مؤثر و منحصر به فرد است.»

پرفسور اسیتون اشپیگل، ۱۹۸۳ [۲۱]

واقعیت

در جریان تحاجم عراق به کویت و جنگ متعاقب آن در حالی که نیروهای آمریکائی می‌جنگید بیشترین سهم اسرائیل آن بود که از جای خود تکان نخورد. مقامات آمریکائی سریعاً به این نتیجه رسیدند که اسرائیل به جای آنکه بتواند کمک و مفید باشد مانع بزرگی برای اقدامات نیروهای متحدین خواهد بود. مقامات عالیرتبه ایالات متحده به اسرائیل اعزام شدند تا برای دولتمردان آن کشور روشن کنند به علت وجود سوء ظن مبنی بر اینکه اسرائیل از جنگ برای دستیابی به اهداف توسعه طلبانه خود استفاده خواهد کرد و با توجه به اینکه مشارکت اسرائیل در هرگونه اقدام بین‌المللی بدون تردید اتحاد کشورهای عربی راکه واشنگتن موفق به ایجاد آن شده است به مخاطره خواهد افکند لذا دولتهای غربی توقع هیچ گونه همکاری را از سوی اسرائیل ندارند.[۲۲]

بهائی راکه ایالات متحده برای جلوگیری از مداخله اسرائیل پرداخت عبارت بود از: ۶۵۰ میلیون دلار کمک اضافی علاوه بر سه میلیارد دلار کمک معمول سالیانه، ارسال تسلیحاتی که از اروپا به منطقه فرستاده شده بود به ارزش حدود ۷۰۰ میلیون دلار به اسرائیل به صورت بلاعوض، ارسال موشک‌های پاتریوت به ارزش ۱۱۷ میلیون دلار و بالاخره تضمین وام خانه سازی برای اسرائیل به مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار.[۲۳]

اسرائیل هم اکنون نیز درصدد یافتن توجیهات جدیدی برای ادامه اتحاد با ایالات متحده است جدیدترین توجیه و قابل قبول ترین آن، احیاء همان فکر قدیمی است که معتقد است

اسرائیل به عنوان پایگاه مقدم غرب در منطقه می‌تواند در خدمت منافع ایالات متحده باشد. همان طورکه یک اسرائیلی در اواسط سال ۱۹۹۲ طی مقاله‌ای در واشنگتن پست خاطر نشان کرد: «اسرائیل می‌تواند به عنوان بزرگ‌ترین پایگاه ناو هواپیمابر در مدیترانه به کار گرفته شود.»[۲۴] در این سناریو بندر حیفا از مرکزیت قابل توجهی برخوردار است. در این بندر هر ساله حدود بیست و پنج فروند از کشتی‌های جنگی متعلق به ناوگان ششم آمریکا تحت تعمیر قرار می‌گرفتند و سرویس‌های لازم به آنها داده می‌شد. علاوه بر اینکه شناورهای مختلف ناوگان مزبور دیدارهای مرتبی از این بندر داشتند طبق برنامه‌های مصوبه طی سال ۱۹۹۲ حدود ۴۵۰۰۰ نفر از پرسنل نیروی دریائی آمریکا تعطیلات خود را در بندر حیفا گذراندند. اضافه بر این، صنایع هوائی اسرائیل سرویس‌های لازم را به هواپیماهای اف ۱۵ آمریکائی مستقر در اروپا می‌دهد. ایالات متحده و اسرائیل برای توسعه و بهبود سیستم موشک‌های هوا به هوای «آرو» نیز همکاری تنگاتنگی دارند.

فصل بیست و هشتم

سراب ارزشهای مشترک

یکی از خطرناکترین سفسطه‌هائی که به نحوی گسترده در مورد روابط ایالات متحده با اسرائیل به آن دامن زده می‌شود این است که هر دو کشور دارای اهدافی مشترک و ساختاری دموکراتیک بوده و برای حقوق بشر احترام زیادی قائل هستند. این یک تصور واهی است که تلاشهای ما را برای دستیابی به صلح دچار پیچیدگی می‌کند. دموکراسی جائی در اسرائیل ندارد. این کشور حتی فاقد یک قانون اساسی مدون است. کشوری است که به طور کلی بر اساس تبعیض مذهبی اداره می‌شود و با اقلیتها رفتاری خشن و در اغلب موارد دد منشانه دارد. پنجاه سال است که اقدامات دولت اسرائیل به عنوان نقض حقوق بین الملل مکرراً توسط جامعه جهانی محکوم شده است. با اینکه این اقدامات با قوانین داخلی آمریکا نیز مبانیت دارد ولی ایالات متحده با حمایت نامحدود از اسرائیل بدنامی خود را سبب شده است.

سفسطه

«ایالات متحده روابط خاصی با اسرائیل دارد که بر اساس ارزشهای مشترک، تعهد دو جانبه به دموکراسی و اتحاد استراتژیک بنا شده است.»

برنامه انتخاباتی حزب دموکرات، ۱۹۹۲[1]

واقعیت

اسرائیل نه یک قانون اساسی مدون و نه یک اعلامیه حقوق شهروندان [معادل اعلامیه ده ماده ای حقوق اتباع ایالات متحده] دارد و اصولاً حکومتی است که بر اساس قوانین مذهبی اداره

براساس مفاد قانون دادرسی دادگاه های خاخامی (دادگاه های شرع) مصوب ۱۹۵۳، روابط فردی و اجتماعی کلیه ساکنین یهودئ اسرائیل تابع مقررات این دادگاه ها می‌باشد. در اسرائیل فقط گوشت کاشر (ذبح مذهبی) می‌تواند عرضه گرددو تلاش برای تغییر آئین یهود توسط مسیحیان و یا دیگران جرمی است که مجازات آن پنج سال زندان است.[۳] حاکم شرع می‌تواند شوهری را مکلف کند که همسرش را طلاق دهد و یا از طلاق همسر خطاکارش خودداری کند. برادر شوهر می‌تواند مانع ازدواج مجدد بیوه برادرش شود.[۴] مسیحیان و مسلمانان نمی‌توانند در اسرائیل با یهودیان ازدواج کنند و در صورت وجود چنین ازدواجی در خارج از اسرائیل دادگاه های خاخامی اسرائیل آنها را به رسمیت نخواهد شناخت.

در دسامبر ۱۹۹۰ رهبران کلیساهای مسیحی در بیت‌المقدس از دست یازی یهودیان به مراسم سنتی مسیحی آنچنان نگران بودند که به پیروان خود توصیه کردند مراسم عید کریسمس و تولد عیسی مسیح را بدون تظاهر به هیچگونه جشن و شادمانی برگزار نمایند. مسیحیان همچنین نگران تلاشهای یهودیان مهاجر تازه وارد ساکن در قسمت مسیحی شهر قدیمی بیت‌المقدس و حذف تدریجی حقوق سنتی و مصونیت‌های چند صد ساله کلیسا در آن شهر بودند. از جمله این اقدامات می‌توان از وضع مالیات و عوارض شهر داری توسط اسرائیل بر ساختمانهای کلیسا نام برد. رهبران کلیسا در بیانیه ای که صادرکردند اظهار داشتند: «ما نگرانی عمیق خود را در مورد مشکلات جدیدی که برای کلیساهای محلی ایجاد شده است ابراز می‌داریم. این مشکلات برای انجام وظیفه کامل تشکیلات مذهبی مزاحمت ایجاد می‌کند. ما از مقامات صلاحیت دار کشور می‌خواهیم که حقوق تاریخی و وضعیت مذهبی ما راکه مورد احترام تمام دولتها می‌باشد پاس دارند.»[۵]

برای درک بی پایگی این ادعا که اسرائیل مانند آمریکا می‌باشد تنها کافی است مجسم کنید که اگر قرار بود آمریکا بر اساس مقررات اسرائیلی اداره می‌شد چه وضعیتی پیش می‌آمد: بر اساس چنین مقرراتی مسیحیان آمریکائی یعنی جامعه مذهبی غالب، از امتیازات بسیار بالائی برخوردار می شوند. آنها و فقط آنها می توانستند املاک غیر مسیحیان را مصادره کنند

حمل نمایند،املاک دولتی راخریده و یا اجاره کنند، از یارانه‌های اعطائی برای خانه سازی استفاده کرده و از مزایای اجتماعی بهره‌مند گردند. غیر مسیحیان تنها به صرف مظنون بودن به داشتن سلاح گرم و یاکوکتل مولوتف باید هدف گلوله قرار می‌گرفتند و استخوانهای آنها توسط پلیس در هم شکسته می‌شد تا نظم و انضباط را بیاموزند. بدون داشتن حکم قضائی میتوان با زور به خانه‌های آنها وارد شده و آن را مهر و موم کرده و یا منفجر نمود. بدون طی مراحل قانونی می‌توان غیر مسیحیان را بازداشت و برای مدت طولانی زندانی کرد. بر اساس مقررات اسرائیلی غیر مسیحیان ساکن در سرزمین هائی که سال ها قبل با اقدامات نظامی به تصرف ایالات متحده درآمده است هرگز نمی‌توانند تابعیت آمریکا راکسب کنند و بدون دخالت مقامات آمریکائی در مورد آینده سیاسی خود تصمیم بگیرند. همچنین غیر مسیحیانی که در خلال برخوردهای نظامی از خانه های خود گریخته اند حق بازگشت به مساکن خود را ندارند.

سفسطه

«این روابط بر اساس تعهدات دو جانبه نسبت به دموکراسی و ارزشهای مشترک بنا شده است.»

پرزیدنت جورج بوش، ۱۹۹۲[۶]

واقعیت

اسرائیل به عنوان سیاست رسمی خود اقداماتی را مرتکب می‌شود که در ایالات متحده و سایر کشورهای غربی غیر قانونی می‌باشد. سوء قصدهای متعدد،آدم ربائی، کار گذاشتن مواد منفجره و بازداشت‌های طولانی بدون اتهام و بدون محاکمه، مصادره زمین و انجام تنبیهات دسته جمعی نمونه ای از این گونه اعمال است. به این فهرست باید عملیات جاسوسی اسرائیل علیه ایالات متحده، متولی اصلی آن را نیز اضافه کرد. بعلاوه اسرائیل تنها کشوری است که

اسحاق شامیر و مناخیم بگین نخست وزیران اسرائیل که قبل از تشکیل دولت اسرائیل رهبری بزرگترین گروه‌های تروریستی یهودی را در فلسطین به عهده داشتند هرگز نسبت به فعالیتهای خونین خود ابراز پشیمانی نکرده‌اند. در کنفرانس مادرید ۱۹۹۱ اسحاق شامیر در پاسخ به اتهاماتی که به دوران اقدامات تروریستی او اشاره داشت گفت: «من همواره گفته‌ام و همیشه می‌گویم نسبت به هر آنچه در گذشته انجام داده‌ام افتخار می‌کنم...... به هر کاری که کرده‌ام مباهات می‌کنم و کوچکترین دینی به هیچکس ندارم.»[۸] چند سال قبل از آن اسحاق شامیر طی مصاحبه‌ای گفته بود: «افرادی هستند که معتقدند کشتن یک فرد اقدامی تروریستی است اما حمله به یک اردوگاه نظامی جنگ‌های پارتیزانی، و یا پرتاب بمب در بین غیر نظامیان کاری حرفه‌ای است. من فکر می‌کنم تمام این کارها از نظر اخلاقی یکسان است.......... اگر به دنبال هدف انتخاب شده‌ای باشیم بسیار مؤثرتر و اخلاقی است.»[۹]

چنین برداشتی باعث شد که اسرائیل برای ترور دشمنان خود اقدام نماید. برخی از اقدامات تروریستی که با دلیل و مدرک به اسرائیلی‌ها نسبت داده شده است: عملیات تروریستی اوایل دهه شصت علیه دانشمندان آلمانی که برای مصر کار می‌کردند. در این عملیات حداقل پنج نفر در نتیجه انفجار بسته‌های پستی کشته شدند.[۱۰] یک دانشمند مصری که برای عراق کار می‌کرد در سال ۱۹۷۹ توسط اسرائیلی‌ها ترور شد.[۱۱] در سال ۱۹۹۰ «جرالد وینسنت بول[۱]» کارشناس توپخانه که ارتباط او با برنامه‌های تسلیحاتی عراق افشاء شده بود در آپارتمانش در بروکسل به گلوله بسته شد. او قربانی سوء قصدی شد که توسط اسرائیلی‌ها انجام گردید.[۱۲]

در خلال دهه های گذشته اسرائیلی‌ها در موارد متعدد به ترور فلسطینی‌هائی که به سازمان آزادی بخش فلسطین تعلق داشتند اقدام کردند. در سال ۱۹۷۳ اشتباهاً یک پیشخدمت عرب را در شهر لیل‌هامر نروژ به قتل رساندند.[۱۳] در سال ۱۹۹۱ خلیل وزیر (ابوجهاد) رئیس شاخه نظامی ساف را در خانه‌اش در تونس ترور کردند.[۱۴]

سفسطه

«اساس روابط اسرائیل و ایالات متحده ارزش ها و آمال مشترکی است که شالوده‌ای غیر قابل تزلزل دارد. تعهد دو جانبه ما به آزادی و دموکراسی صخره پایداری است که روابط کاملاً استثنائی ما بر آن بنا شده است.»

اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل ۱۹۹۲[۱۵]

واقعیت

سیاست رسمی اسرائیل در نادیده گرفتن عواقب آدم ربائی به امنیت ایالات متحده لطمه زده و به بهای جان بسیاری از آمریکائیان تمام شده است. نمونه بارز و شناخته شده دزدیدن شیخ عبدالکریم عبید روحانی شیعی از خانه اش در جنوب لبنان (۱۹۸۹) و انتقال او به اسرائیل بود. برای تلافی این اقدامات یک گروگان آمریکائی، ناخدا دوم ویلیام هیگینز، که در دست گروه‌های شیعی لبنان اسیر بود به دار آویخته شد.[۱۶]

پس از اعدام هیگینز پریزیدنت بوش علناً اظهار داشت: «روز جمعه گفتم که گروگان گیری به هیچ وجه نمی‌تواند کمکی در روند صلح خاور میانه باشد. حوادث دردناک خون باری که امروز اتفاق افتاد تأکیدی است بر آنچه که آنروز اظهار داشتم. مایلم از آنچه که گفتم بسیار فراتر روم و با درخواست فوری از تمام طرف‌ها، از تمام آنها که در خاور میانه گروگان هائی در اختیار دارند، مؤکدانه می‌خواهم با آزاد کردن گروگان‌های خود یک حرکت انسانی از خود نشان داده و گردونه خشونت و شدت عمل را به عقب برانند.»[۱۷]

اسرائیل از آزاد کردن شیخ عبید و صدها تن از فلسطینی هائی که در گروگان خود داشت خودداری کرد. این امر انتقاداتی را از سوی سناتور «باب دال» رهبر جمهوری خواهان سنا برانگیخت. دال با ذکر این نکته که اقدامات اسرائیلیها جان آمریکائیان را به مخاطره افکنده است گفت: «نشان دادن کمی احساس مسؤلیت از سوی اسرائیلیها در یکی از این روزها می‌تواند امید بیشتری به وجود آورد.»[۱۸]

اسرائیل همچنین به طور معمول به اقدامات دد منشانه ای مانند تنبیهات دسته جمعی، بازداشت اداری، شکنجه و انفجار خانه های فلسطینی ها به منظور سرکوب قیام آنان دست می‌زند.[۱۹] اجرای برنامه های کتاب سوزان مشخصه دیگری از اشغالگری اسرائیلی‌ها است. «اسرائیل شاهاک» محقق اسرائیلی که خود از اردوگاه های مرگ نازی جان بدر برده است و اینک برای کسب حقوق فلسطینی ها مبارزه می‌کند می‌گوید: «سربازان اسرائیلی وارد کتابخانه‌های فلسطینی اعم از عمومی و خصوصی می‌شوند، کتابها را جمع آوری کرده و در خارج روی هم انباشته می‌کنند و به آتش می‌کشند. این سربازان چون به زبان عربی آشنائی ندارند می‌گویند برای اینکه مطمئن شویم کتب مضره نابود شده‌است تمام کتابها را به آتش می‌کشیم.»[۲۰]

سفسطه

«اسرائیل ثابت کرده است یکی از معدودترین دریافت کنندگان کمکهای خارجی ایالات متحده می‌باشد که به پیشنهادهای آمریکا برای انجام اصلاحات عمده در سیستم اقتصادی خود پاسخ مثبت داده است.»

آیپاک، ۱۹۹۲[۲۱]

واقعیت

اسرائیل یکی از چند کشور جهان است که نوعی اقتصاد سوسیالیستی را اجرا می‌کند.[۲۲] علی رغم تلاش های عمده واشنگتن برای اصلاح این سیستم اقتصادی کهنه و غیر مؤثر هنوز اقتصاد اسرائیل کلاً تحت تأثیر دخالت های شدید دولت قراردارد. بانک صادرات ـ واردات در سال ۱۹۹۲ در جریان بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که اسرائیل مدت دو دهه برای انجام اصلاحات بازار آزاد تعلل کرده و در نتیجه به شکل روزافزونی به کمکهای ایالات متحده متکی شده است.[۲۳]

گزارش دیگری که در همین سال توسط سرویس تحقیقاتی کنگره وابسته به کتابخانه

کنگره منتشر شد به این نتیجه می‌رسد که: «اسرائیل از نظر اقتصادی خودکفا نیست، این کشور برای اداره امور اقتصادی خود به کمکها و وام‌های خارجی متکی می‌باشد.» این گزارش اضافه می‌کند که اقتصاد اسرائیل به علت «هزینه های فزاینده، بدهی ها، مخارج رو به رشد تأمین خدمات اجتماعی توسط دولت، سطح بالای هزینه های مستمر دفاعی، رکود اقتصاد داخلی همراه با تورم جهانی و کاهش تقاضاهای بازارهای خارجی برای کالاهای اسرائیلی در آستانه یک بحران شدید می‌باشد.» در سالهای اخیر متوسط نرخ تورم در اسرائیل بیست درصد بوده است که در مقایسه با سایر کشورها نرخ بالائی است ولی نسبت به نرخ ۴۴/۵ درصد تورم در رکود بی‌سابقه اسرائیل در سال ۱۹۸۴ نرخ معقولی به حساب می‌آید.(۲۴)

دلیل اصلی این امر که دولت یهود قادر نبود هزینه های لازم را برای جذب مهاجرین یهودی از شوروی سابق تأمین نماید و این که مجبور شد ضمانت‌های وام چند میلیارد دلاری از ایالات متحده درخواست کند وجود همین اقتصاد از هم گسیخته و افراط کارانه می‌باشد. اوضاع و احوال آنچنان مغشوش و ناگوار بود که بانک مرکزی اسرائیل طی گزارشی پیش بینی کرد چنانچه مشاغل لازم ایجاد نشود بیش از دویست هزار تن از مهاجرین جدید طی چند سال آینده اسرائیل را ترک خواهند کرد. در گزارش سال ۱۹۹۱ بانک مرکزی آمده است که نرخ تورم دو رقمی بالا می‌باشد و نرخ بیکاری یازده درصد که می‌تواند به هیجده درصد برسد.(۲۵)

به عقیده «استیون پائولت»[۱] اقتصاددان اسرائیلی، «سیاست اقتصادی در اسرائیل یعنی صرف اعتبارات دولتی برای تسهیلات محلی بدلایل سیاسی. در حالیکه بیشتر کشورها سیاست سختگیرانه ضدتر است را اتخاذ کرده‌اند سیاست اقتصادی در اسرائیل به نحوی قاطعانه حامی تراست‌ها می‌باشد ....تولید، بازاریابی، سهمیه‌های صادراتی و واگذاری آب و زمین نه از طرق متداول بلکه به عنوان جایزه و تشویق در اختیار افراد موردنظر قرار گرفته است. هر کشور دیگری در جهان اگر فقط چند فقره از محدودیت هائی راکه اسرائیل استادانه برای واردات درنظر گرفته و ترفندهائی که برای انجام صادرات اعمال می‌کند،اجرا نماید به راحتی در معرض تحریم

های بین‌المللی قرار خواهد گرفت.» وی اضافه می‌کند: «تهیه کنندگان برنامه ها در اسرائیل نشان داده اند که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند برنامه‌ای برای اصلاحات جدی اقتصادی ارائه می‌دهند.» با وجود این «پایولت» نتیجه می‌گیرد که ایالات متحده تلاش نکرده است تا از کمکهای فراوان و حجیم خود به عنوان وسیله‌ای برای وارد کردن فشار به منظور انجام اصلاحات بهره بگیرد. بدون انجام چنین اصلاحاتی اسرائیل هر چه بیشتر وابسته تر خواهد شد.[۲۶]

سفسطه

«اسرائیل مدتهاست که به ضرورت انجام اصلاحات عمده اقتصادی پی برده است.»

آیپاک ۱۹۹۲[۲۷]

واقعیت

علی‌رغم تمام تلاشهای ایالات متحده در دهه هشتاد برای انجام اصلاحاتی در ساختار سوسیالیسم اسرائیلی در سال ۱۹۹۱ بیش از ۶۰ درصد فعالیت اقتصادی در اسرائیل براساس یارانه های دولتی و مصارف وابسته به دولت انجام می‌شد. یک بررسی انجام شده توسط انیستیتو مطالعات سیاسی و استراتژیکی مستقر در بیت‌المقدس به این نتیجه رسیده است که: «تصویر اسرائیل در آینده استمرار و حرکت در همان مسیر نومید کننده و ملالت انگیز دخالت بیشتر و وسیع تر دولت است.»[۲۸]

بانک صادرات ـ واردات در بررسی سال ۱۹۹۲ خود چنین نتیجه می‌گیرد که اسرائیل در برابر انجام هر گونه اصلاحاتی مقاومت می‌کند و به جای آن وام های دریافتی را برای تأمین هزینه های بالای دفاعی، ایجاد سیستم رفاه اجتماعی گسترده و به دنبال آن بالا بردن سطح زندگی شهروندان هزینه می‌نماید. «اگر سیستم وام دهی از طرف آمریکا به سرعت افزایش پیدا کند احتمالاً تا پایان این دهه دولت ایالات متحده در چنان وضعیتی قرار خواهد گرفت که

ترتیب به یک واردکننده صرف سرمایه از اسرائیل بدل خواهد شد.»[۲۹]

مطالعات انجام شده توسط کارشناسان اقتصادی ایالات متحده در سال ۱۹۸۹ نیز نشان دهنده نقائص مشابهی است که به اقتصاد کنترل شده دولتی اسرائیل فشار وارد می‌کند. سوء مدیریت دولتی، عدم وجود یک برنامه بلند مدت اقتصادی، وابستگی شدید به پرداخت های دولت که حدود دو سوم تولید ناخالص ملی برآورد شده است، تکفل سخاوتمندانه دولت از کسب و کارهای ور شکسته و ناموفق و تمایل روزافزون شهروندان اسرائیلی به بیکاری تا قبول مشاغلی با دستمزد کمتر برخی از این نقائص می‌باشد.[۳۰]

یکی از دلائل عمده عدم کارائی سیستم اقتصادی اسرائیل نفوذ بیش از حد تشکیلات قدرتمند و گسترده فدراسیون کارگران یهود، «هیستادرات[۱]»، در اقتصاد اسرائیل است.[۳۱] این فدراسیون از همان آغاز ایجاد دولت یهود اقتصاد اسرائیل را قبضه کرده است و بزرگترین کارفرما در اسرائیل می‌باشد. بزرگترین شرکتهای ساختمانی اسرائیل، بانک‌ها، شرکتهای بیمه و بازاریابی و همچنین تعاونی‌های مصرف به این فدراسیون تعلق دارد.[۳۲]

«هوارد ساکار[۲]» مورخ در اواسط دهه ۷۰ نوشت که اسرائیل از چیزی که او آن را سقوط اخلاق کار در نیروی کار آن کشور می‌خواند، رنج می‌برد که این عمدتاً به علت قدرت بیش از اندازه «هیستادرات» می‌باشد: «رهبران هیستادرات به هیچ وجه نمی‌توانند شانه از زیر بار مسؤلیت این سقوط اخلاق کار خالی کنند. با توجه به تضمین حقوق کارگران و گستردگی دامنه آن تا آخرین حد ممکن در سالهای اخیر برای کارفرمایان تقریباً غیر ممکن است که بتوانند بیکاره‌ها و تن پرورها را از کار اخراج کنند. کارگران کارخانه ها و همینطور کسانی که در مغازه ها و دفاتر کار می‌کنند تمایل دارند که کمتر تلاش کنند و وظیفه شناسی و وجدان کار در بین آنها به حداقل رسیده است. این مطلب در مورد کارمندان دولت نیز صادق است. در باره اثرات سوئی که این امر در جامعه به شکل وسیع و گسترده به بار خواهد آورد نمی‌توان تردید کرد.»[۳۳]

این تصویر ملالت بار بعد از بیست سال تغییر چندانی نکرده است و تقصیر اصلی

متوجه کمکهای بی حد و مرز ایالات متحده می‌باشد. این کمکها به اسرائیل اجازه می‌دهد که مشکلات اصلی خود را نادیده انگارد. این مشکلات نه تنها جریان لاک پشت وار کارهای اداری بلکه فساد رو به رشد و همه جانبه در جامعه می‌باشد.(۳۴) سناتور جمهوری خواه «مالکوم والوپ»[1] می‌گوید: «در حالی که امروزه دنیا از سوسیالیزم فاصله می‌گیرد ما از یک دولت سوسیالیست یعنی اسرائیل که هیچ تمایلی را به تغییر نشان نمی‌دهد، همچنان حمایت می‌کنیم.(۳۵)

«آلوین رابوشکا»[2] اقتصاددان اسرائیلی می‌گوید: «باید بینش مالیات دهندگان آمریکائی که به دولت اسرائیل کمک می‌کنند تا کمکهای دریافتی را در مسیر یک اقتصاد سوسیالیستی صرف کند زیر سؤال برده شود.»(۳۶)

سفسطه

«اسرائیلی‌ها شاهد پائین آمدن تدریجی سطح زندگی خود هستند و این امر عمدتاً به علت بار سنگین هزینه‌های سنگین دولت در امور دفاعی می‌باشد.»

آیپاک، ۱۹۹۲ (۳۷)

واقعیت

این روزها سطح زندگی اسرائیلی‌ها بسیار بالاتر از هر زمان دیگری است.(۳۸) علت این امر کمکهای گسترده ایالات متحده و همچنین اعانات و خرید اوراق قرضه از سوی حامیان یهودی در خارج از کشور، سالیانه بالغ بر یک میلیارد دلار، می‌باشد.(۳۹) قسمت عمده هزینه های دفاعی اسرائیل توسط ایالات متحده پرداخت می‌شود. بررسی بعمل آمده توسط اداره کل حسابرسی ایالات متحده نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۸۳ آمریکا ۳۷ درصد از بودجه نظامی اسرائیل را مستقیماً پرداخت کرده است.(۴۰) واشنگتن پست در اواسط سال ۱۹۹۲ بر اساس

گزارش «جاکسون دیهل[۱]» نوشت: «۲۵ سال پس از پیروزی در جنگ ۱۹۶۷، اسرائیل از یک کشور ساده سوسیالیست، منزوی و کاملاً نظامی به یک جامعه مصرفی مدرن تبدیل شده که فرهنگ غیر مذهبی غربی در آن رسوخ یافته است. مخصوصاً در دهه گذشته وفور کالا و تب مصرف بسیار چشمگیر بوده است.»[(۴۱)]

با تمام این احوال اساس اقتصاد سوسیالیستی اسرائیل متزلزل است . «مارتین بارال» یکی از بازماندگان اردوگاههای مرگ نازی که اینک از صاحبان صنعت آمریکا می‌باشد می‌گوید: «اسرائیل از همان بدو استقرار مرتکب یک خودکشی اقتصادی شده است.»[(۴۲)] او یادآوری می‌کند که بن گوریون و تمام مهاجرین اولیه صهیونیست در فلسطین از سوسیالیست‌های اروپای شرقی و کمونیست بودند که به اقتصاد کنترل شده دولتی اعتقاد داشتند. توصیه بارال، مانند سایر اقتصاد دانهائی که اقتصاد درهم برهم اسرائیل را مطالعه کرده‌اند، این است که با فروش برخی امکانات دولتی از قبیل سیستم مخابراتی و تلفن، تولیدات شیمیائی، صنایع هوائی و دفاعی و سایر صنایع به بخش خصوصی بوروکراسی گسترده موجود، که مانعی برای فعالیت بخش خصوصی و علت اصلی پائین بودن سطح مالیات‌ها است، به نحو چشمگیری کاهش خواهد یافت.

یکی از نتایج سیستم اداره دولتی اقتصاد آن است که در اسرائیل تعداد مشاغل موجود در کسب و کارهای کوچک به طور نسبی از آنچه که در کشورهای غربی وجود دارد، به مراتب کمتر است. «بارال» معتقد است: «اگر اجازه داده شود که کسب و کارهای کوچک گسترش یابد از بیکاری مزمن ده درصدی موجود باندازه قابل توجهی کاسته خواهد شد زیرا این گونه داد و ستدها سریع‌ترین راه ایجاد فوری مشاغل است.»

همان طور که اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل در سخنرانی آغاز کارش در سال ۱۹۹۲ اظهار کرد: «در این سیستم کاغذبازی بسیار زیادی وجود دارد ولی سطح تولید بسیار کم است.»[(۴۳)]

سفسطه

«آمریکا و اسرائیل در تعهدی خاص با هم شریک هستند. روابط ما در میان تمام ملت‌ها منحصر به فرد است.»

بیل کلینتون، نامزد ریاست جمهوری حزب دموکرات، ۱۹۹۲ (۴۴)

واقعیت

رهبران اسرائیل به طور مرتب و با خشونت تمام ایالات متحده را مورد انتقاد قرارداده‌اند. تعریفی که «اریک سیلور» نویسنده انگلیسی از این طرز برخورد ارائه می‌دهد مبین طرز رفتار رهبران اسرائیل می‌باشد: «زننده‌ترین حملاتی که تاکنون توسط شریک کوچک‌تر نسبت به یک حامی توانمند و ثروتمند انجام شده است.»(۴۵) سیلور در این تعریف به برخورد مناخیم بگین نخست‌وزیر با «ساموئل لویس» سفیر ایالات متحده در تل آویو اشاره دارد. پس از آنکه ایالات متحده در سال ۱۹۸۱ موقتاً انعقاد موافق نامه اتحاد استراتژیکی را با اسرائیل بتعویق افکند، بگین «ساموئل لویس» را که یکی از نزدیک ترین دوستان اسرائیل بود در منزل به حضور پذیرفت. در این دیدار بگین با داد و فریاد خطاب به سفیر آمریکا اظهار داشت: «شما اخلاقاً حق ندارید که ما را در مورد وارد کردن تلفات به غیر نظامیان موعظه کنید. ما تاریخ جنگ دوم جهانی را به خوبی مطالعه کرده‌ایم و می‌دانیم هنگام حمله شما به دشمن بر سر غیر نظامیان چه می‌آمد. ما همچنین با تاریخ جنگ ویتنام و اصطلاح (جسد شماری) که شما بکار می‌برید آشنا هستیم .... آیا ما یک دولت دست نشانده هستیم؟ یا یکی از جمهوری‌های موز آمریکای جنوبی؟ آیا ما یک بچه چهارده ساله هستیم که اگر درست رفتار نکند باید به کف دستش شلاق زد؟ مردم اسرائیل ۳۷۰۰ سال بدون داشتن یک یادداشت تفاهم با آمریکا زندگی کرده‌اند و بدون آن نیز برای ۳۷۰۰ سال دیگر زندگی خواهند کرد.»(۴۶)

برخی از منتقدین بر این باورند که آلکساندر هیگ وزیر خارجه آمریکا در سال ۱۹۸۲ محرمانه به اسرائیل برای تجاوز به لبنان چراغ سبز نشان داد ولی به طور رسمی از بگین خواست

از حمله خودداری کند.(۴۷) بگین بدرشتی پاسخ داد: «آقای وزیر، دوست عزیز من، هنوز کسی که بتواند موافقت مر اجلب کند که اجازه دهم یهودیان توسط دشمنان خون آشامشان به خاک و خون کشیده شوند و کسانی که مسؤول این خون ریزی هستند آزادانه بگردند، متولد نشده است.»(۴۸)

جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا که اسرائیلی‌ها او را یکی از بهترین دوستان خود در واشنگتن می‌دانستند در اواخر سال ۱۹۸۴ به اسرائیلی‌ها اخطار کرد که ۸۰۰ میلیون دلارکمک بلاعوض اضافی ـ علاوه بر ۲/۶ میلیارد دلار کمک بلاعوض داده شده در آن سال ـ پرداخت نخواهد شد مگر آنکه سیاست ریاضت اقتصادی را اعمال کند. در پاسخ به این توصیه «گادیاکووی[1]» وزیر هماهنگی اقتصادی اسرائیل گفت: «اسرائیل اصلاً به موعظه‌های اخلاقی ایالات متحده نیاز ندارد. مسؤولیت یهودیان فقط و فقط در دست یهودیان است.»(۴۹)

هنگامی که دولت کارتر از اسرائیل خواست که کرانه غربی را تخلیه کند موشه دایان وزیر خارجه اسرائیل در اسل ۱۹۷۹ مغرورانه اعلام کرد: «می‌دانم شما آمریکائی‌ها فکر می‌کنید ما را مجبور به خروج از کرانه باختری خواهید کرد اما ما اینجا هستیم و شما در واشنگتن. چه خواهید کرد اگر ما شهرک سازی را در این منطقه ادامه دهیم؟ مویه می‌کنید؟ چه خواهید کرد اگر ارتش خود را در آن‌جا نگه داریم؟ نیروی نظامی می‌فرستید؟»(۵۰)

این حملات به همین جا ختم نشد. «یوال نیمن[2]» وزیر علوم کابینه شامیر در سال ۱۹۹۲ ضمن اشاره به پرزیدنت بوش اظهار داشت: «ما هرگز در ایالات متحده یک رژیم ضد یهود و ضد اسرائیلی مانند آنچه که اکنون وجود دارد، نداشته‌ایم.»(۵۱)

فصل پایانی

به عقیده من (نویسنده) این کتاب تصویری متعادل و منصفانه از اسرائیل ارائه می‌دهد و حقایق کلی زیر را می‌توان از آن به دست آورد:

■ اسرائیل اصولاً یک دولت جنگ طلب است و این عمدتاً به علت پیشینه طولانی آن کشور در تجاوز و توسعه سرزمین خود به زیان اعراب و مخصوصاً فلسطینی‌ها می‌باشد.

■ به علت پافشاری و تعصبی که اسرائیل برای کنترل اعرابی که زمین‌هایشان را گرفته است نشان می‌دهد، آن کشور درگیر یک سلسله اقدامات ضد بشری، نقض مداوم حقوق بین‌الملل و بالاخره تعارض با برداشتهای آرمان‌خواهانه‌ای که در ابتدا اسرائیل را بوجود آورد، شده است.

■ حالت جنگ‌طلبی در اسرائیل همچنان باقی خواهد ماند مگر اینکه آن کشور از اشغال سرزمین‌های اعراب دست برداشته، سرکوب ساکنان اصلی آن مناطق را متوقف کند و به رفتار تبعیض‌آمیز نسبت به شهروندان عرب پایان دهد.

■ ایالات متحده چشم بسته از اسرائیل حمایت می‌کند. بدون چنین حمایتی اسرائیل نمی‌تواند به حقوق بشر تجاوز کرده و سیاست توسعه‌طلبانه خود را ادامه دهد. چنین ارتباط و ساخت و پاختی نفوذ جهانی ایالات متحده را به مخاطره می‌افکند. این امر باعث شده است که دولت ما مرتکب اقدامات شرم‌آوری شده و چشم خود را روی اعمال خلاف قوانین و حقوق بین‌الملل که اسرائیل مرتکب می‌شود، فرو بندد. این رفتاری است که از دید رهبران خارجی پوشیده نخواهد ماند.

■ نفوذ بیش از حد فعالان طرفدار اسرائیل بر درک همگانی در مورد اسرائیل و خاورمیانه

بهائی که برای این کار می‌پردازند بی‌خبر باشند.

با ذکر این واقعیات و حقایق من در مقام آن نیستم که اصولاً موقعیت حقوقی اسرائیل را به عنوان یک ملت زیر سؤال ببرم. اسرائیلی‌ها مانند سایر مردم از جمله فلسطینی‌ها حق دارند برای آینده سیاسی خود و انتخاب دولت خویش تصمیم بگیرند. در اینجا باید اضافه کنم که من نسبت به فعالان حامی اسرائیل که تصوری آرمانی و ایده‌آلیستی از اسرائیل دارند و واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرند احساس ترحم می‌کنم. نفوذ این افراد در آمریکا بسیار شدید و در اغلب موارد در تضاد با منافع ایالات متحده می‌باشد ولی باور ندارم که این یک توطئه چینی است. آنها خیلی ساده فقط می‌خواهند چیزهای خوب را درباره اسرائیل باور کنند اما مدافعات آنها از اسرائیل با تمام شدت و حدتی که دارد نباید سبب شود که اسرائیل یا ایالات متحده از تعهدات و پای‌بندی خود نسبت به حق و قانون دست بردارند. بحران فزاینده خاورمیانه رهبری جسورانه و پرتحرک آمریکا و اسرائیل را طلب می‌کند ولی هیچ یک از این دو کشور تاکنون شایستگی‌های لازم را از خود نشان نداده‌اند. هر دوی آنها اتخاذ تصمیماتی را که فوریت و غیر قابل اجتناب بودن آنها کاملاً بدیهی می‌باشد کنار گذاشته‌اند.

دیر یا زود اسرائیل باید عدالت و تساوی را در مورد تمام اعراب تحت حاکمیتش اعمال نماید و یا شاهد فساد بیشتر در بین ملتی باشد که اغلب یهودیان و بسیاری از مسیحیان آن را گرامی می‌دارند. به فلسطینی‌های محاصره شده در سرزمین‌های اشغالی باید اجازه داده شود که خود درباره آینده سیاسی خویش تصمیم بگیرند و اسرائیل به منظور شمول کامل حقوق و مزایای موجود به تمام شهروندانش، بدون توجه به مذهب و ملیت آنان، باید قوانین داخلی و روش‌های خود را اصلاح کند.

ایالات متحده لاجرم باید به همدستی خود در تجاوزات اسرائیلی‌ها پایان داده و رهبری مورد نیاز برای شکستن بن بست روابط اعراب ـ اسرائیل را ارائه دهد. تلاش‌های آمریکا برای انجام گفتگوهای دیپلماتیک بین دو طرف تاکنون محدود بوده است ولی تعهد برای اقدام به

باید به طور جدی خواستار پایان یافتن نقض حقوق بشر توسط اسرائیل شده و مؤکداً شرایط جدیدی راکه دولت اسرائیل باید فراهم آورد تاکمک‌های ایالات متحده ادامه یابد، اعلام نماید. بدون تردید در استقرار این شرایط آمریکا باید نیازهای امنیتی اسرائیل را مد نظر داشته باشد. اگر چه اسرائیل در منطقه یک ابر قدرت است ولی دلمشغولی‌های آن در مورد تمامیت مرزهایش قابل درک است. آن کشور یک تاریخ طولانی از مخاصمات را با فلسطینی‌ها و اعراب پُشت سر دارد و تمام همسایگانش، به استثنای مصر، در حالت جنگ با اسرائیل باقی مانده‌اند. قلمرو اسرائیل کوچک و ضربه پذیر است. بنابراین دلایل اسرائیل قبل از آنکه به اعطای خود مختاری سیاسی به ساکنین مناطق اشغالی رضایت دهد خواستار تضمین‌های فوق‌العاده‌ای برای تأمین امنیت ملی خود می‌باشد.

برای رفع این نگرانی‌ها ایالات متحده می‌تواند پیشنهاد کند که پس از تخلیه سرزمین‌های اشغالی این مناطق به صورت مناطق غیر نظامی تحت نظارت سازمان ملل متحد درخواهد آمد. اینکه نوع رژیم سیاسی ایجاد شده در آن سرزمین‌ها چه خواهد بود اهمیت چندانی ندارد. علاوه بر این ایالات متحده می‌تواند سیستم تأمین امنیت مرزی را در طول تمام مرزهای جدید اسرائیل پیشنهاد کند. این در واقع بسط همان سیستم امنیتی است که از سال ۱۹۷۶ در مرزهای اسرائیل با مصر به شکل موفقیت آمیزی به کارگرفته شده است که در آن بیش از یک هزار تن از نیروهای آمریکائی در قالب یک نیروی چند ملیتی پاسدار صلح، امنیت هر دو کشور، اسرائیل و مصر، را تأمین می‌کنند.[1] توسعه این سیستم امنیتی به طور یکسان در خدمت هر دو طرف بوده و مانعی برای تجاوزات مرزی متقابل اسرائیل و همسایگان عربش خواهد بود. اگر چه این امر تعهدات جدیدی برای ایالات متحده ایجاد خواهد کرد و در صورت بروز درگیری جان افراد آمریکائی مستقر در محل به مخاطره خواهد افتاد ولی این در مقایسه با آنچه که آمریکا در صورت پایان نیافتن مخاصمات اعراب و اسرائیل خواهد پرداخت، بهای اندکی می‌باشد.

آینده بیت‌المقدس یک چالش سیاسی پیچیده می‌باشد ولی در هر حال غیر قابل حل نیست. راه حل را می‌توان در مفهوم آنچه که «حاکمیت پیوسته و غیر قابل تقسیم» خوانده

می‌شود جست و جو کرد. اگر چه این یک ترتیب سیاسی غیر معمول است ولی بی سابقه نیست. در این فرض در عین حال که هر دو طرف اسرائیل و دولت جدید، مدعی حاکمیت بر این شهر مقدس هستند ولی اداره واقعی آن را به یک شورای محلی منتخب واگذار می‌کنند. بیت‌المقدس حتی می‌تواند پایتخت سیاسی هر دو کشور اسرائیل و فلسطین باشد. چند تن از مقامات رسمی عرب از این مفهوم تلقی مثبت داشته‌اند ولی اسرائیلی‌ها تا کنون از آن استقبال نکرده‌اند.(۲)

اما آن چیزی که بر همه این چالش‌ها با تمام اهمیتی که دارند سایه افکنده است نقض مستمر حقوق بشر اعراب توسط اسرائیل و تبانی ایالات متحده در این اقدامات می‌باشد. همان طور که «نوام چامسکی[1]» توصیه می‌کند: «خواه ما از استقرار اسرائیل بزرگ با تمام ابزارهائی که لازمه آن است پشتیبانی کرده و از محکوم کردن پیامدهای تلخ چنین تصمیمی خودداری کنیم و یا اینکه وسایل و مجوزهای لازم برای عملی شدن این طرح را کنار گذاشته و برای تضمین خواست‌های مشروع اسرائیلی‌ها وفلسطینی‌ها عمل کنیم» مشکل به همان شکل باقی خواهد ماند.(۳)

برای تأمین منافع خود آمریکا و همچنین تمام طرف‌های ذینفع، ایالات متحده باید به اسرائیل فشار آورد تا بیدرنگ به تجاوزات خود پایان دهد. دولت ایالات متحده باید موکداً به اسرائیل خاطر نشان کند تا هنگامی که از سرزمین‌های اشغالی خارج نشده و حقوق یکسان را برای تمامی شهروندانش اعمال نکند کلیه کمک‌های خود را به حالت تعلیق در خواهد آورد. تسلیم چنین اولتیماتومی عملاً به معنای پایان یافتن همگامی ایالات متحده در تجاوزات اسرائیل خواهد بود. این عمل همچنین مساعدت بزرگی در حق اسرائیل می‌باشد. همان طور که «جورج بال» معاون سابق وزارت خارجه ایالات متحده هنگام پیشنهاد یک سلسله اقدامات مشابه در سال ۱۹۷۷ اظهار داشت توقف کمک‌های ایالات متحده می‌توانند اسرائیل را از مخاطراتی که برای رفاه و ترقی آن کشور تهدید کننده است، نجات دهد.(۴) این توصیه عاقلانه

جورج بال هنوز هم گوش شنوائی پیدا نکرده است.

مشکل اصلی عدم وجود یک اراده قوی در بین مقامات کنگره و قوه مجریه ایالات متحده است بسیاری از این مقامات احمقانه بودن سیاست کنونی و لزوم رهبری توانمند ایالات متحده در خاورمیانه را درک می‌کنند ولی آنچنان مرعوب تهدیدات اسرائیل و حامیان آمریکائی آن هستند که واهمه دارند روش لازم را برای تأمین هر چه بیشتر منافع ایالات متحده اتخاذ کنند. باید به این تهدید و ارعاب که نه تنها برای ایالات متحده بلکه برای منافع اساسی خود اسرائیل نیز زیان آور است، بی درنگ خاتمه داده شود.

به هر حال امید اندکی وجود دارد که رهبران منتخب ما جرأت کوچکترین اقدامی را داشته باشند مگر اینکه مردم از گوشه و کنار کشور قویاً خواستار آن شوند. مردم آمریکا بیش از این نمی‌توانند تحمل کنند که راه حل مخاصمات اعراب و اسرائیل در دست گروه‌های ذینفع قدرتمندی در داخل و خارج از دولت باشد، گروه‌هائی که حدود نیم قرن به این همدستی و تبانی کثیف و پر هزینه ادامه داده‌اند.

مردمی فهیم و با استقامت در سطح جامعه، آنان که این نکته را باور دارند که دولت باید موضع قاطعی علیه فشار اتخاذ نموده و برای ارتقاء شأن و مقام بشری بکوشد، باید اصلاحات را آغاز کرده و با پشتکار و همدلی با یکدیگر آن را به انجام برسانند.

یادداشت‌ها

«مقدمه»

1. *U.S.A. Today*, 19 January 1993, 4A.
2. Art Stevens, *The Persuasion Explosion* (Washington, D.C.: Acropolis, 1985), 104–5.
3. Findley, *They Dare to Speak Out*, rev. ed. (Brooklyn: Lawrence Hill, 1989).
4. George W. Ball, remarks to a conference of the American-Arab Anti-Discrimination Committee, Washington, D.C., 5 September 1985.
5. Donald McHenry, interview with author, 24 April 1985.
6. Steven M. Cohen, "Attitudes of American Jews toward Israel and Israelis," 1983 Survey of American Jews and Jewish Communal Leaders, American Jewish Committee, 3.
7. Arthur Hertzberg, "Israel and American Jewry," *Commentary*, August 1967.
8. Quoted in Urofsky, *We Are One!*, 435.
9. Ralph Nurnberger, interview with author, 2 August 1991.
10. Grace Halsell, *Prophecy and Politics*, 22–24.

«فصل اول»

1. See, for instance, Genesis 15:18: "On that day the Lord made a covenant with Abram, saying, 'To your descendants I give this land, from the river of Egypt to the great river, the river Euphrates.'"
2. Ben-Gurion, *Israel*, 80. The text of the declaration is reprinted on pp. 79–81.
3. Bright, *A History of Israel*, 17–18. Also see Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 953–70.
4. Epp, *Whose Land Is Palestine?*, 39–40. Also see *The New Oxford Annotated Bible*, 1549–50; Beatty, *Arab and Jew in the Land of Canaan*, 85.
5. Grose, *Israel in the Mind of America*, 88–89. Excerpts from the King-Crane Commission report are in Khalidi, *From Haven to Conquest*, 213–18, and Laqueur and Rubin, *The Israel-Arab Reader*, 34–42.
6. Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 4.
7. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 1.

9. Guillaume, *Zionists and the Bible*, 25–30, reprinted in Khalidi, *From Haven to Conquest*. Also see Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 953–70.
10. Dewey Beegle, interview with author, 12 January 1984.
11. Ben-Gurion, *Israel*, 80.
12. Sanders, *The High Walls of Jerusalem*, 612–13.
13. Sachar, *A History of Israel*, 222.
14. Quoted in Elon, *The Israelis*, 149.
15. *Palestine: Blue Book, 1937* (Jerusalem: Government Printer, 1937), cited in Epp, *Whose Land Is Palestine?*, 144. Also see Khalidi, *From Haven to Conquest*, Appendix I.
16. United Nations, subcommittee report to the Special Committee on Palestine, A/AC 14/32, reprinted in Khalidi, *From Haven to Conquest*, 675.
17. Sachar, *A History of Israel*, 163.
18. Said et al., "A Profile of the Palestinian People," in Said and Hitchens, *Blaming the Victims*, 235–37.
19. Quigley, *Palestine and Israel*, 73. Also see Khalidi, *Before Their Diaspora*; Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, especially chaps. 1 and 2.
20. Ben-Gurion, *Israel*, 80.
21. Sheldon L. Richman, "'Ancient History': U.S. Conduct in the Middle East since World War II and the Folly of Intervention," Cato Institute pamphlet, 16 August 1991.
22. Welles, *We Need Not Fail*, quoted in ibid. Also see Muhammad Zafrulla Khan, "Thanksgiving Day at Lake Success, November 17, 1947"; Carlos P. Romulo, "The Philippines Changes Its Vote"; and Kermit Roosevelt, "The Partition of Palestine: A Lesson in Pressure Politics," all in Khalidi, *From Haven to Conquest*, 709–22, 723–26, 727–30, respectively.
23. The text of Resolution 181 (II) is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:4–14.
24. Mallison and Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 171.
25. Quigley, *Palestine and Israel*, 47.
26. Cattan, *Palestine, the Arabs, and Israel*, 29; John Ruedy, "Dynamics of Land Alienation," in Abu-Lughod, *Transformation of Palestine*, 125, 134; Said, *The Question of Palestine*, 98.
27. David Ben-Gurion, *War Diaries*, quoted in Flapan, *The Birth of Israel*, 13.
28. Findley, *They Dare to Speak Out*, 273.
29. Sharon, *Warrior*, 246.
30. Ibrahim Abu-Lughod, "Territorially-based Nationalism and the Politics of Negation" in Said and Hitchens, *Blaming the Victims*, 195.
31. Klieman, *Foundations of British Policy in the Arab World*, 68.

«فصل دوم»

1. Dupuy, *Elusive Victory*, 3–19; Flapan, *The Birth of Israel*, 192–93.
2. Meir, *My Life*, 211.
3. Quigley, *Palestine and Israel*, 39.
4. Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, 40.
5. Khalidi, *From Haven to Conquest*, lxxix. The text of the plan is in a special "1948 Palestine" issue of the *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1988, 20–38.
6. *New York Times*, 20 December 1947. Also see Quigley, *Palestine and Israel*, 41. The official British military report is WO 275/64 (London: Public Record Office), cited in Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 153.
7. Sykes, *Crossroads to Israel*, 337. Also see Green, *Taking Sides*, 69.
8. Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, 40.
9. Quoted in Flapan, *The Birth of Israel*, 121.
10. Khalidi, *From Haven to Conquest*, lxxix.
11. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 63.
12. Ibid., 128; Quigley, *Palestine and Israel*, 62.
13. Flapan, *The Birth of Israel*, 132–33.
14. Cable 513 from Cairo, 13 May 1948, cited in Flapan, *The Birth of Israel*, 192.
15. Quoted in Flapan, *The Birth of Israel*, 192. Also see Shlaim, *Collusion across the Jordan*, 197.
16. Khalidi, *From Haven to Conquest*, lxxxii.
17. Allon, *Shield of David*, 187.
18. Khalidi, *Before Their Diaspora*, 316. Also see Cockburn, *Dangerous Liaison*, 20–21; Peres, *David's Sling*, 32–33. In return for such favors, Israel passed on some secret U.S. military equipment to Czechoslovakia, including a mobile early approach radar system; see Green, *Living by the Sword*, 217–18.
19. Khalidi, *From Haven to Conquest*, 861–66.
20. Grose, *Israel in the Mind of America*, 210–11.
21. Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 326–30; Cockburn, *Dangerous Liaison*, 24–25.
22. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 24–25, 158.
23. Ibid., 24–25.
24. In a letter to President Truman, quoted in Flapan, *The Birth of Israel*, 189.
25. Khalidi, *From Haven to Conquest*, 867–71.
26. Green, *Taking Sides*, 71.
27. Flapan, *The Birth of Israel*, 195. Emphasis is in the original. For a discussion of various reasonable estimates reflecting all sides see Flapan, 194–97.
28. Quoted in Flapan, *The Birth of Israel*, 189.
29. Secret telegram "INFOTEL from Secretary of State," 14 May 1948,

30. Cable 513 from Cairo, 13 May 1948, quoted in Flapan, *The Birth of Israel*, 192.
31. Glubb, *A Soldier with the Arabs*, 152.
32. Shlaim, *Collusion across the Jordan*, 271–72.
33. Flapan, *The Birth of Israel*, 123.
34. el-Edroos, *The Hashemite Arab Army*, 244.
35. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 7.
36. Fallaci, *Interview with History*, 100.
37. Ben-Gurion, *Israel*, 63.
38. Michael C. Hudson, "The Transformation of Jerusalem: 1917–1987 A.D.," in Asali, *Jerusalem in History*, 257.
39. Quigley, *Palestine and Israel*, 41. Also see Flapan, *The Birth of Israel*, 90–91.
40. Bethell, *The Palestine Triangle*, 263; Sachar, *A History of Israel*, 267. For details on the bombing and reaction of British officials, see Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 269–70.
41. Silver, *Begin*, 78–80.
42. CO 537/3855 (London: Public Record Office), cited in Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 270–71; Tannous, *The Palestinians*, 474. The British government publicly condemned the Semiramis bombing as a "dastardly and wholesale murder of innocent people." When the Jewish Agency complained that Great Britain did not condemn killings by Arabs, British officials rejoined that Arabs had not carried out organized attacks on buildings containing women and children; see Quigley, *Palestine and Israel*, 43.
43. Khalidi, *From Haven to Conquest*, 761–78, contains Jacques de Reynier's moving firsthand account, "Deir Yassin," as well as accounts of attacks on other Palestinian centers. Many writers have discussed the massacre, perhaps none better than Silver, *Begin*, 88–96. Also see details in Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 271–72.
44. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 222. Also see Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, xii–xiv; Quigley, *Palestine and Israel*, 85; Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 272.
45. Persson, *Mediation and Assassination*, 204. Also see Kurzman, *Genesis 1948*, 555–56; Avishai Margalit, "The Violent Life of Yitzhak Shamir," *New York Review of Books*, 14 May 1992; Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, 36.
46. Teveth, *Ben-Gurion and the Palestinian Arabs*, 27.
47. Segev, *1949*, 69–72.
48. Thomas J. Hamilton, *New York Times*, 19 November 1949; "Report of the Special Representative's Mission to the Occupied Territories, 15 Sept. 1967," UN report No. A/6797*.
49. Walid Khalidi, "The Palestine Problem: An Overview," *Journal of*

50. Anne O'Hare McCormick, *New York Times*, 18 January 1949. Also see Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 135–36; Cattan, *Jerusalem*, 61; Segev, *1949*, 95.
51. Israel Shahak, "Arab Villages Destroyed in Israel," in Davis and Mezvinsky, *Documents from Israel*, 43–54. Also see Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, xiv–xviii, who did a study similar to Shahak's in the 1980s and lists by name, date, and cause the abandonment of 369 Arab villages in 1948–1949. Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, reproduces the list of all cities, towns, and villages in Palestine in 1945 as published in the *Palestine Gazette* (295–306) and also lists the fate of all those political units after 1948 (315–32).
52. A study completed in 1991 under scholar Walid Khalidi reported that 418 villages had been destroyed; see Khalidi, *All That Remains*.
53. Israel Shahak, "Arab Villages Destroyed in Israel," in Davis and Mezvinsky, *Documents from Israel*, 43.
54. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 84.
55. Shlaim, *Collusion across the Jordan*, 289. An abbreviated paperback version of Shlaim's important book was published in 1990 by Columbia University Press under the title *The Politics of Partition: King Abdullah, the Zionists, and Palestine*.
56. Sachar, *A History of Israel*, 350; Epp, *Whose Land Is Palestine?*, 195. For details of Israel's plans for occupying Palestinian territory, see Khalidi, *From Haven to Conquest*, lxxv–lxxxiii, 755–61. For an excellent study of Jewish land ownership, see Ruedy, "Dynamics of Land Alienation," in Abu-Lughod, *Transformation of Palestine*, 119–38. Also see Davis and Mezvinsky, *Documents from Israel*, 43–54; Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 155, 179; Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 305–45; Nyrop, *Israel*, 52; Shipler, *Arab and Jew*, 32–36; Segev, *1949*, 69–71.
57. McDowall, *Palestine and Israel*, 193. The text of the declaration is in Ben-Gurion, *Israel*, 79–81.
58. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 155, 179.
59. Quoted in Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 310, from *Ha'aretz* (Tel Aviv), 4 April 1969.
60. Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 369.
61. Don Peretz, "The Arab Refugee Dilemma," *Foreign Affairs*, October 1954.
62. Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, 146.
63. Lustick, *Arabs in the Jewish State*, 59.
64. Nyrop, *Israel*, xix; Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, Special Report, July 1991.
65. Ahmad Beydoun, "The South Lebanon Border Zone: A Local

67. Israel attempted to retain a 250-acre patch of Sinai shorefront south of Eilat called Taba. However, a group of five arbitrators ruled in 1988 that the land rightfully belonged to Egypt, and Israel was finally forced to give it up ten years after the treaty; Edward Cody, *Washington Post*, 30 September 1988.

«فصل سوم»

1. "Report of the Special Representative's Mission to the Occupied Territories, 15 Sept. 1967," UN report no. A/6797*.
2. Ben-Gurion, *Diaries*, 29 May 1959, quoted in Segev, *1949*, 35.
3. Glubb, *A Soldier with the Arabs*, 162.
4. U.S. Department of State, *A Decade of American Foreign Policy: 1940–1949*, 850–51. For a touching personal story of the plight of the refugees, see Turki, *The Disinherited*.
5. "The Special Representative of the United States in Israel (McDonald) to President Truman," 17 October 1948, 4 PM, *Foreign Relations of the United States 1948* (hereafter referred to as *FRUS*), 5:1486.
6. *New York Times*, 17 February 1949.
7. Ibid. Also see Beryl Cheal, "Refugees in the Gaza Strip, December 1948–May 1950," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1988, 138–57.
8. *FRUS 1949*, "Palestine Refugees" (secret), 15 March 1949, 6:828–42.
9. Ibid.
10. Davis, *Myths and Facts (1989)*, 114.
11. Thomas J. Hamilton, *New York Times*, 19 November 1949; "Report of the Special Representative's Mission to the Occupied Territories, 15 Sept. 1967," UN report no. A/6797*. Also see Janet L. Abu-Lughod, "The Demographic Transformation of Palestine," in Abu-Lughod, *Transformation of Palestine*, 139–64. The State Department estimate, which apparently was not made public at the time, was around 820,000; see *FRUS 1949*, "Editorial Note," 6:688.
12. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 297.
13. Ibid., 297.
14. "Report on the Mission of the Special Representative to the Occupied Territories," UN report no. A/6797*. Also see Davis, *The Evasive Peace*, 69; Neff, *Warriors for Jerusalem*, 320. Davis puts the second-time refugees at 145,000.
15. Aronson, *Creating Facts*, 19. For a poignant eyewitness account of the destruction of the Latrun villages, see the article by Israeli reporter Amos Kenen, "Report on the Razing of Villages and the Expulsion of Refugees," in Davis and Mezvinsky, *Documents from Israel*, 148–51. Also see Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine*

17. Israeli scholars have thoroughly documented the causes of the flight of the refugees; see in particular Flapan, *The Birth of Israel*, 84–87; Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 58; Segev, *1949*, 25–29. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 29–30, 35–36. The issue also received close attention in a special fortieth anniversary edition called "Palestine 1948" published by the *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1988: see especially Appendix D, "Maps: Arab Villages Emptied and Jewish Settlements Established in Palestine, 1948–49," 38–50; Donald Neff, "U.S. Policy and the Palestinian Refugees," 96–111; Nur-eldeen Masalha, "On Recent Hebrew and Israeli Sources for the Palestinian Exodus, 1947–49," 120–37.
18. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 292.
19. *FRUS 1949*, "Palestine Refugees" (secret), 15 March 1949, 6:831, 837.
20. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 281.
21. Ibid., 63.
22. Flapan, *The Birth of Israel*, 42.
23. Ibid., 89.
24. Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, 18, 115.
25. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 218. Also see Alexander Cockburn, "Beat the Devil," *The Nation*, 31 August–7 September 1992, 198.
26. Segev, *1949*, 28.
27. Flapan, *The Birth of Israel*, 90.
28. MacDonald, *My Mission in Israel*, 176.
29. Patai, *The Complete Diaries of Theodor Herzl*, 88.
30. Aronson, *Creating Facts*, 18.
31. McDowall, *Palestine and Israel*, 164–69.
32. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem, 1947–1949*, 24–26.
33. McDowall, *Palestine and Israel*, 165.
34. Yossi Melman and Dan Raviv, "Expelling Palestinians," *Washington Post*, Outlook section, 7 February 1988. The writers are Israeli reporters who wrote the Hebrew-language book *A Hostile Partnership: Israelis, Jordanians and Palestinians*.
35. The figures do not include Jerusalem, which was to have a Jewish population of 100,000 alongside 105,000 Arabs; see Muhammad Zafrulla Khan, "Thanksgiving Day at Lake Success," in Khalidi, *From Haven to Conquest*, 714.
36. Epp, *Whose Land Is Palestine?*, 185.
37. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 136.
38. Ben-Gurion, *Israel*, 150.
39. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 135–36.
40. Ibid., 140.
41. Ben-Gurion, *Israel*, 361.
42. McDowall, *Palestine and Israel*, 165.

44. Quoted in Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, xv.
45. Erskine B. Childers, "The Other Exodus," in Khalidi, *From Haven to Conquest*.
46. Glubb, *A Soldier with the Arabs*, 251.
47. Flapan, *The Birth of Israel*, 84–87; Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 58; Segev, *1949*, 25–29.
48. Flapan, *The Birth of Israel*, 85.
49. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 290.
50. Christopher Hitchens, "Broadcasts," in Said and Hitchens, *Blaming the Victims*.
51. Joel Himelfarb, "And You Thought Peter Jennings Was Bad," *Near East Report*, 27 May 1991.
52. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 290.
53. Speech in the United Nations, 19 November 1955; this text is in Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 1:405.
54. Resolution 194(III). The text is in *New York Times*, 12 December 1948; U.S. State Department, *A Decade of American Foreign Policy 1940–1949*, 851–53; Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:15–16; Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 1:116–18. The General Assembly repeated the right of Palestinians to return or to receive compensation nineteen times in subsequent resolutions between 1950 and 1973: 394, 818, 916, 1018, 1191, 1215, 1465, 1604, 1725, 1865, 2052, 2154, 2341, 2452, 2535, 2672, 2792, 2963, and 3089. The State Department publicly reaffirmed U.S. support of the formula of return-or-compensate in a 1992 resolution, but spokesperson Margaret Tutwiler added that the issue must be negotiated directly between Israel and the Palestinians; see *Washington Times*, 14 May 1992.
55. See Medzini, "The Arab Refugees," in *Israel's Foreign Relations*, 1:365–467.
56. *FRUS*, 1949, "Editorial Note," 6:688.
57. Quigley, *Palestine and Israel*, 105.
58. *FRUS 1949*, "Palestinian Refugees," 6:836–37. The DP immigration figure is on p. 831.
59. Anne O'Hare McCormick, *New York Times*, 18 January 1949.
60. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 143.

«فصل چهارم»

1. Neff, *Warriors at Suez*, 342–46. Also see Ben-Gurion's diary entries in S. I. Troen and M. Shemesh, eds., *The Suez-Sinai Crisis: Retrospective and Reappraisal* (London: Frank Cass, 1990), 305–15.
2. Neff, *Warriors at Suez*, 364.
3. Ibid.
4. Love, *Suez*, 503.
5. Eisenhower, *Waging Peace*, 74.

8. Ibid.
9. Love, *Suez*, 639.
10. Neff, *Warriors at Suez*, 416.
11. Resolution 1002 (ES-I); the text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:34.
12. Resolution 1124 (XI); the text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:39.
13. Neff, *Warriors at Suez*, 416.
14. Love, *Suez*, 666.
15. Ibid.
16. Kissinger, *White House Years*, 347.
17. Ambrose, *Eisenhower*, 361.
18. Neff, *Warriors at Suez*, 417.

«فصل پنجم»

1. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 145.
2. Eban, "Statement to the General Assembly by Foreign Minister Eban, 19 June 1967," quoted in Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 2:803.
3. William B. Quandt, "Lyndon Johnson and the June 1967 War: What Color Was the Light?" *The Middle East Journal*, Spring 1992.
4. John Law, "A New Improved Myth," *Middle East International*, 12 July 1991.
5. All the quotations in this paragraph are from Cockburn, *Dangerous Liaison*, 153–54. Also see Richard B. Parker, "The June War: Whose Conspiracy?," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1992; Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 897.
6. Rabin, *The Rabin Memoirs*, 75. Also see Sheldon L. Richman, "'Ancient History': U.S. Conduct in the Middle East since World War II and the Folly of Intervention," Cato Institute pamphlet, 16 August 1991, 20.
7. Neff, *Warriors for Jerusalem*, 140.
8. Quigley, *Palestine and Israel*, 170.
9. Embassy Tel Aviv to Secretary of State, telegram 3928 (secret), 5 June 1967 (declassified 13 December 1982), quoted in Green, *Taking Sides*, 218–19.
10. Moskin, *Among Lions*, 308.
11. Neff, *Warriors for Jerusalem*, 233.
12. Nyrop, *Israel*, xix. Also see Epp, *Whose Land Is Palestine?*, 185; Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, July 1991.
13. Halabi, *The West Bank Story*, 35–36. Also see Hirst, "Rush to Annexation: Israel in Jerusalem," *Journal of Palestine Studies*,

15. Neff, *Warriors for Jerusalem*, 213.
16. Roche to the President, "EYES ONLY memorandum," 6 June 1967, Johnson Library, quoted in Neff, *Warriors for Jerusalem*, 222.
17. Neff, *Warriors for Jerusalem*, 213. Also see Cockburn, *Dangerous Liaison*, 145–47; Green, *Taking Sides*, 204–11; Quandt, "Lyndon Johnson and the June 1967 War."
18. Rostow to the President, 5 June 1967 (secret).
19. Bundy to the President, memorandum, "The 6:30 Meeting," 6:15 PM, 9 June 1967, Johnson Library, quoted in Neff, *Warriors for Jerusalem*, 273.
20. Quandt, "Lyndon Johnson and the June 1967 War."
21. Moskin, *Among Lions*, 117–19.
22. Ibid., 119.
23. Ennes, *Assault on the* Liberty, 156–57.
24. Ibid., 52–53.
25. Johnson, *The Vantage Point*, 300.
26. James M. Ennes, Jr., "Victims of 1967 Attack Honored, Israeli Motives Still Uninvestigated," *Washington Report on Middle East Affairs*, May/June 1991.
27. Bill McAllister, *Washington Post*, 15 June 1991.
28. Rowland Evans and Robert Novak, *Washington Post*, 6 November 1991.

«فصل ششم»

1. The text of the resolution is in Tomeh, *United Nations Resolutions*, 1:143. Also see Rafael, *Destination Peace*, 198; Brecher, *Decisions in Israel's Foreign Policy*, 487–90.
2. Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 4:14. A U.S. State Department study said of Begin's comment: "In an Israeli television interview on June 23, [1977], Begin stated there was no contradiction between Israel's insistence on its right to retain the West Bank permanently and Resolution 242." Noring and Smith, "The Withdrawal Clause in UN Security Council Resolution 242 of 1967" (February 1978): 47. The Noring and Smith study remains classified secret/NODIS ("no distribution") but is widely quoted in Neff, *Warriors for Jerusalem*, Chapter 25, "Passage of U.N. Resolution 242." The text is in Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 4:15–16.
3. Noring and Smith, "The Withdrawal Clause," 47.
4. Ibid., 53–54.
5. Lord Caradon et al., *UN Security Council Resolution 242* (Washington, D.C.: Georgetown University, 1981), 9.
6. The text is in U.S. Department of State, *American Foreign Policy 1977–1980*, 617–18, and *New York Times*, 28 June 1977. Also see Quandt, *Camp David*, 73.

7. Boudrealt et al., *U.S. Official Statements Regarding UN Resolution 242* (Washington, D.C.: The Institute for Palestine Studies, 1992), 129.
8. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 67.
9. See Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 220.
10. Noring and Smith, "The Withdrawal Clause," 12–13, quoted in Neff, *Warriors for Jerusalem*, 342.
11. Neff, *Warriors for Jerusalem*, 349.
12. *New York Times*, 25 February 1992.
13. Rabin, *The Rabin Memoirs*, 137.
14. See "Saunders to W. W. Rostow, secret memorandum, 'Eshkol's Knesset Speech Yesterday,' 31 October 1967," and other documents cited in Neff, *Warriors for Jerusalem*, 338–39.
15. Boudrealt et al., *U.S. Official Statements Regarding UN Resolution 242*, 122.
16. The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions*, 1:151.

«فصل هفتم»

1. Ball, *The Passionate Attachment*, 68–72. The war raged from March 8, 1969, to August 7, 1970.
2. Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 2: 869.
3. Ibid., 1: 799.
4. Eric Pace, *New York Times*, 10 July 1968; Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 438.
5. Neff, *Warriors against Israel*, 80; Bar-Siman-Tov, *The Israeli-Egyptian War of Attrition*, 44, 46.
6. Ibid., 44.
7. Heikal, *The Road to Ramadan*, 86; Ro'i, *From Encroachment to Involvement*, 528–29.
8. Bar-Siman-Tov, *The Israeli-Egyptian War of Attrition*, 171–72.
9. Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 2: 884.
10. Bar-Siman-Tov, *The Israeli-Egyptian War of Attrition*, 92–97. Also see Neff, *Warriors against Israel*, 23.
11. Whetten, *The Canal War*, 60.
12. Rubinstein, *Red Star on the Nile*, 88.
13. O'Ballance, *The Electronic War in the Middle East*, 108.
14. Ibid., 113. Original reports said thirty were killed but many of the wounded later died.
15. The remark was in an article published in February 1970, quoted in Whetten, *The Canal War*, 89.
16. Bar-Siman-Tov, *The Israeli-Egyptian War of Attrition*, 200.
17. Dupuy, *Elusive Victory*, 369.

«فصل هشتم»

1. Statement to the Knesset, 26 July 1972; see Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 998.
2. Quandt, *Decade of Decisions*, 133–34. Also see Rubinstein, ***Red*** *Star on the Nile*, 135.
3. Neff, *Warriors against Israel*, 42.
4. Quandt, *Decade of Decisions*, 136.
5. Kissinger, *White House Years*, 1296.
6. Kissinger, *Years of Upheaval*, 220.
7. Ibid., 221.
8. Kissinger, *White House Years*, 354.
9. Quandt, *Decade of Decision*, 147, 164.
10. Published on June 4, 1973; see Eban, *An Autobiography*, 489.
11. Dupuy, *Elusive Victory*, 406.
12. Eban, *An Autobiography*, 488.
13. *Facts on File 1973*, 654.
14. Neff, *Warriors against Israel*, 107.
15. *Facts on File 1973*, 267.
16. Ibid., 346.
17. *Newsweek*, 9 April 1973.
18. Meir, *My Life*, 420.
19. Neff, *Warriors Against Israel*, 116.
20. O'Brien, *The Siege*, 530–31.
21. See, for instance, Henry Kissinger, "The Path to Peaceful Coexistence in the Middle East," *Washington Post* Outlook section, 2 August 1992. Kissinger traces what he calls a half century of Israeli "procrastination" in the peace process.
22. Viorst, *Sands of Sorrow*, 170.
23. Rubinstein, *Red Star on the Nile*, 283.

«فصل نهم»

1. Bookbinder and Abourezk, *Through Different Eyes*, 52.
2. Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 35; Khouri, *The Arab-Israeli Dilemma*, 429; Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 69–70.
3. Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 98. Three Palestinians were sentenced in London on 5 March 1983, to sentences of thirty to thirty-five years for the attempt; the radical Abu Nidal group later admitted the men belonged to it.
4. *New York Times*, 5 June 1982. The Lebanese Information Ministry put the casualties at 60 killed and 270 wounded; see Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 795.
5. Benziman, *Sharon*, 269.
6. *New York Times*, 22 June 1982.

7. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 22 September 1986; Ahmad Beydoun, "The South Lebanon Border Zone: A Local Perspective," *Journal of Palestine Studies*, Spring 1992, 48.
8. Augustus Richard Norton, *Washington Post*, 1 March 1988.
9. Paraphrase of Dayan's comments in Moshe Sharett's diary, quoted in Rokach, *Israel's Sacred Terrorism*, 28.
10. Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 105.
11. Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 25–29.
12. Claudia A. Wright, "The Israeli War Machine," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1983, 39; also see Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 56.
13. *New York Times*, 7 June 1985.
14. Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 105.
15. Randal, *Going All the Way*, 249. Also see Cheryl Rubenberg, "Beirut under Fire," *Journal of Palestine Studies*, Summer/Fall 1982, 62–68.
16. Friedman, *From Beirut to Jerusalem*, 145; Edward Walsh, *Washington Post*, 5 June 1983.
17. MacBride, *Israel in Lebanon*, 209.
18. Green, *Living by the Sword*, 168.
19. *New York Times*, 2 October 1982.
20. Ball, *The Passionate Attachment*, 132–34.
21. Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 259–60.
22. "Final Report of the Israeli Commission of Inquiry into the Events at the Refugee Camps in Beirut," *Journal of Palestine Studies*, Spring 1983, 97.
23. Silver, *Begin*, 236.
24. Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 58.
25. The text of the letter is in *New York Times*, 2 October 1982.
26. *New York Times*, 6 March 1987.
27. Excerpts from the report are in *New York Times*, 9 February 1983, and in "Final Report of the Israeli Commission of Inquiry," *Journal of Palestine Studies*, Spring 1983, 89–116.
28. Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 237.
29. Friedman, *From Beirut to Jerusalem*, 164.
30. "Final Report of the Israeli Commission of Inquiry," *Journal of Palestine Studies*, Spring 1983, 105.
31. Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 57. Also see Jack Redden, United Press International, 13 October 1982; Carol Collins, "Chronology of the Israeli War in Lebanon," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1983, 116.
32. MacBride, *Israel in Lebanon*, 57.
33. For a study of the question, see chap. 8, "Civilian Population," in MacBride, *Israel in Lebanon*, 49–65.
34. Carol Collins, "Chronology of the Israeli War in Lebanon," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1983, 113.

37. Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, 69, reporting on 1948; Dayan, *Diary of the Sinai Campaign 1956*, 164; *Facts on File 1973*, 248, reporting on looting in 1967. There was no looting in the War of Attrition or the 1973 war since they were confined to barren territory.
38. *Washington Post*, 29 September 1982; Ihsan A. Hijazi, *New York Times*, 30 September 1982.
39. Friedman, *From Beirut to Jerusalem*, 159.
40. Resolution A/38/180. The text is in Simpson, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 3:73–80.
41. In all, the act has been invoked against Israel five times: by the Reagan administration in July 1982, on June 10, 1981, and on March 31, 1983; and by President Carter on April 5, 1978, and August 6, 1979. In none of the five cases did Congress take any action, which could have included a halt to military aid.
42. London *Sunday Times*, 8 August 1982.
43. Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 195–229. Also see Fisk, *Pity the Nation*, 395; Chomsky, *The Fateful Triangle*, 267–68.
44. Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 45.
45. Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 225.
46. "Chronology of the Israeli Invasion of Lebanon," *Journal of Palestine Studies*, Summer/Fall 1982, 189.
47. Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 46.
48. Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 226.
49. The text of the statement is in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Summer/Fall 1982, 339–40.
50. MacBride, *Israel in Lebanon*, 53–54.
51. Sharon, *Warrior*, 494.
52. Fisk, *Pity the Nation*, 391–93. Excerpts are in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Summer/Fall 1982, 318–19.
53. Quoted in Chomsky, *The Fateful Triangle*, 281.
54. *Washington Post*, 16 June 1982.
55. *New York Times*, 15 August 1982. See Chomsky, *The Fateful Triangle*, 203, who calls these optimistic forecasts about the invasion "naiveté or cynicism."
56. Fisk, *Pity the Nation*, 395. Also see Chomsky, *The Fateful Triangle*, 267–68.
57. Fisk, *Pity the Nation*, 408–9, 421–22.
58. Morris B. Abrams, *New York Times*, 24 August 1982. Also see Chomsky, *The Fateful Triangle*, 264.
59. Norman Podhoretz, *New York Times*, 15 June 1982. Also see Chomsky, *The Fateful Triangle*, 269–71.
60. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 339.
61. Fisk, *Pity the Nation*, 407.

«فصل دهم»

1. Elfi Pallis, "The Likud Party: A Primer," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1992, 42.
2. Silver, *Begin*, 16, 120; Bar-Zohar, *Ben-Gurion*, 303.
3. Pallis, "The Likud Party," 42–43.
4. Bethell, *The Palestine Triangle*, 294–95.
5. Silver, *Begin*, 113. For the genesis of the Irgun and its aims, see Bethell, *The Palestine Triangle*, 121, and Sachar, *A History of Israel*, 265–67. For some of Irgun's more dramatic and bloody deeds, see, among others, Hirst, *The Gun and the Olive Branch*; Bell, *Terror out of Zion*.
6. Silver, *Begin*, 145.
7. Pallis, "The Likud Party," 42–43.
8. Foundation for Middle East Understanding, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, Special Report, July 1991.
9. Silver, *Begin*, 254.
10. David K. Shipler, *New York Times*, 16 September 1983.
11. Silver, *Begin*, 254–58.
12. Davis, *Myths and Facts 1989*, 241–42.
13. Quigley, *Palestine and Israel*, 176.
14. U.S. State Department, *Israeli Settlement in the Occupied Territories*, May 1991, cited in Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, July 1992.
15. Jackson Diehl, *Washington Post*, 27 January 1992, 29 January 1992. See Peace Now, "Report Number Four of the Settlements Watch Committee" (Jerusalem and Washington, D.C.), 22 January 1992.
16. Jackson Diehl, *Washington Post*, 29 January 1992.
17. Jackson Diehl, *Washington Post*, 27 January 1992.
18. Clyde Haberman, *New York Times*, 27 June 1992.
19. Jackson Diehl, *Washington Post*, 21 January 1992.

«فصل یازدهم»

1. John Kifner, *New York Times*, 15 December 1987; Strum, *The Women Are Marching*, 17.
2. David B. Ottaway, *Washington Post*, 30 March 1988. The text of Schifter's remarks is in *American-Arab Affairs*, Spring 1988, 156–58, and *Journal of Palestine Studies*, Summer 1988, 197–200.
3. Cited in *Washington Report on Middle East Affairs* (American Educational Trust, Washington, D.C.), February 1992, 15.
4. See U.S. Department of State, *Country Reports on Human Rights Practices* (Washington, D.C.: Government Printing Office), for the years starting in 1988.

5. John Kifner, *New York Times*, 20 January 1988. Also see Jonathan C. Randal, *Washington Post*, 21 January 1988; Glenn Frankel, *Washington Post*, 23 January 1988.
6. *Time*, 8 February 1988, 39.
7. Robert D. McFadden, *New York Times*, 5 March 1988. Kissinger's remarks were contained in a three-page, single-spaced memorandum written by one of the leaders of the group, Julius Berman, former head of the Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations. The American-Arab Anti-Discrimination Committee of Washington, D.C., obtained a copy of the memo and circulated it among its membership. The text of the memo is in *American-Arab Affairs*, Spring 1988, 158–61, and *Journal of Palestine Studies*, Summer 1988, 184–87. Kissinger later denied he made the remarks, saying they were a "gross distortion of the truth." See Barbara Vobejda, *Washington Post*, 6 March 1988.
8. John Kifner, *New York Times*, 23 January 1988.
9. Jackson Diehl, *Washington Post*, 17 May 1990. Excerpts from the thousand-page, three-volume report, "The Status of Palestinian Children during the Uprising in the Occupied Territories," appear in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1990, 136–49.
10. Thomas L. Friedman, "The Week in Review," *New York Times*, 27 December 1987.
11. UN Document S/19443, 21 January 1988. The text is in "Special Document," *Journal for Palestine Studies*, Spring 1988, 66–79.
12. Davis, *Myths and Facts 1089*, 194.
13. Dani Rubinstein, *Ha'aretz* (Tel Aviv), 7 February 1992.
14. Jackson Diehl, *Washington Post*, 19 October 1990.
15. Ibid.
16. Amnesty International was particularly alert in reporting Israel's conduct; the *Journal for Palestine Studies*, starting in its Spring 1988 issue, reprinted the texts of many reports from various groups condemning Israel over the following years.
17. UN Document S/19443, 21 January 1988.
18. Karen DeYoung, *Washington Post*, 9 February 1988; Shadda Islam, "Weighing Their Words," *Middle East International*, 20 February 1988.
19. Excerpts from the report are in *American-Arab Affairs*, Summer 1988, 178–83. The members of the visiting team, all medical doctors, were H. Jack Geiger, City University of New York Medical School; Jennifer Leaning, Harvard Medical School; Leon A. Shapiro, Harvard Medical School; and Bennett Simon, Harvard Medical School.
20. Glenn Frankel, *Washington Post*, 31 May 1988. Also see Amnesty International, "Israel and the Occupied Territories: The Misuse of Tear-Gas by Israeli Army Personnel in the Israeli Occupied Terri-

1988, 183–87, and *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1988, 259–63.

21. The text is in *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1988, 263–71.
22. Paul Lewis, *New York Times*, 4 November 1988.
23. Reuters, *New York Times*, 21 April 1989.
24. Martin Rubenberg, "Medical Care as a Political Weapon in Gaza," *Middle East International*, 2 March 1990.
25. Associated Press, 19 March 1990, 19:11 EST, V0368.
26. *New York Times*, 20 March 1990.
27. The report was titled "The Israeli Army and the Intifada: Policies That Contribute to the Killings." See Daoud Kuttab, *Middle East International*, 3 August 1990. For some sharp comment on Israel's human rights abuses, see Anthony Lewis, *New York Times*, 31 July 1990; Colman McCarthy, *Washington Post*, Style section, 15 July 1990.
28. Javier Perez de Cuellar, "Report Submitted to the Security Council by the Secretary-General in Accordance with Resolution 672 (1990)," UN Document S/21919, 31 October 1990. Also see Resolution 33/113 A. For a detailed discussion, see Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, chap. 6.
29. Perez de Cuellar, "Report Submitted to the Security Council."
30. Associated Press, *Washington Post*, 5 November 1990.
31. Resolution 726; the text is in *New York Times*, 7 January 1992.
32. Trevor Rowe, *Washington Post*, 7 January 1992. The U.S. abstentions were on Resolutions 608 of 14 January 1988, 636 of 6 July 1989, and 641 of 30 August 1989.
33. John M. Goshko and Nora Boustany, *Washington Post*, 10 May 1990.
34. Ibid.
35. *ADC Times* (Washington, D.C.), March 1990. For a critique of the report, see George Moses, "What Does the Human Rights Report Say about Its Author?," *Washington Report on Middle East Affairs*, April 1990. A critique of earlier reports is in Rabbi Elmer Berger, "A Critique of the Department of State's 1981 Country Report on Human Rights Practices in the State of Israel," Americans for Middle East Understanding (New York, undated). Schifter retired in 1992 and became a senior foreign policy adviser for Bill Clinton's presidential campaign.
36. U.S. Department of State, *Country Reports on Human Rights Practices for 1988* (Washington, D.C.: Government Printing Office, February 1989): 1376–87. The text is reproduced in *Journal of Palestine Studies*, Spring 1989, 110–25.
37. U.S. Department of State, *Country Reports on Human Rights Practices for 1989* (Washington, D.C.: Government Printing Office, February 1990): 1432–45. The text is reproduced in *Journal*

38. For details, see Palestine Human Rights Information Center, *Targeting to Kill: Israel's Undercover Units* (Jerusalem, May 1992).
39. U.S. Department of State, *Country Reports on Human Rights Practices for 1990* (Washington, D.C.: Government Printing Office, February 1991): 1477–96. The text is reproduced in *Journal of Palestine Studies*, Spring 1991, 98–111.
40. See Palestine Human Rights Information Center, *Targeting to Kill*.
41. U.S. Department of State, *Country Reports on Human Rights Practices for 1991* (Washington, D.C.: Government Printing Office, February 1992): 1440–55. The text is reproduced in *Journal of Palestine Studies*, Spring 1992, 114–24.

«فصل دوازدهم»

1. McDowall, *Palestine and Israel*, 124.
2. See, for instance, Ball, *The Passionate Attachment*, 163–67; Keller, *Terrible Days*, 89–111; McDowall, *Palestine and Israel*, 123–45; Quigley, *Palestine and Israel*, 97–150.
3. Testimony before the UN Special Committee on Palestine in 1947, quoted in Lustick, *Arabs in the Jewish State*, 38. The Jewish Agency acted as the Zionist quasi-government for the Jews in Palestine prior to the establishment of Israel.
4. McDowall, *Palestine and Israel*, 123–24, 145. Under Yitzhak Rabin's new government in 1992, two Palestinian Israelis became deputy ministers.
5. Lustick, *Arabs in the Jewish State*, 49.
6. Quigley, *Palestine and Israel*, 97.
7. Ibid., 145. For a review of Israel's use of town arrests, see Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 683–92.
8. James Feron, *New York Times*, 1 December 1966; Quigley, *Palestine and Israel*, 145. Also see Ze'ev Chafets, "Arab Rage inside Israel," *New York Times Magazine*, 3 April 1988.
9. Said, *The Question of Palestine*, 103. Also see Zogby, *Palestinians: The Invisible Victims*, American-Arab Anti-Discrimination Committee (Washington, DC, 1981): 32.
10. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 206.
11. U.S. Department of State, *Country Reports on Human Rights Practices for 1989* (Washington, D.C.: Government Printing Office, February 1990), 1428.
12. Said, *The Question of Palestine*, 105. Also see Lustick, *Arabs in the Jewish State*. A number of works have been written by Palestinians who suffered Israeli rule; see, for instance, El-Asmar, *To Be an Arab in Israel*; Jiryis, *The Arabs in Israel*. Also see *Journal of Palestine Studies*, Winter 1985, a special edition devoted to Palestinians in Israel.
13. Quigley, *Palestine and Israel*, 126.

Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 165; Quigley, *Palestine and Israel*, 126–30.

15. Said, *The Question of Palestine*, 48. Also see Nyrop, *Israel*, 53, 101; Ben-Gurion, *Israel*, 408–9. The text is in Mallison and Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 431–33; a discussion of the law is on 106–16.
16. Davis, *The Evasive Peace*, 74–75.
17. Dana Adams Schmidt, *New York Times*, 15 August 1953.
18. Lustick, *Arabs in the Jewish State*, 175–76. A dunam is roughly equal to one-quarter of an acre.
19. Quigley, *Palestine and Israel*, 124.
20. Lustick, *Arabs in the Jewish State*, 68.
21. The text is in Ben-Gurion, *Israel*, 79–81.
22. Quigley, *Palestine and Israel*, 116.
23. Ibid.
24. David Shipler, *New York Times*, 29 December 1983.
25. Allon, *A Curtain of Sand*, (Hebrew) 337, quoted in Lustick, *Arabs in the Jewish State*, 65.
26. McDowall, *Palestine and Israel*, 231–32. For the text of the report see "The Koenig Report: 'Memorandum Proposal—Handling the Arabs of Israel,'" *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1976, 190–200. Also see Lustick, *Arabs in the Jewish State*, 68–69.
27. Nyrop, *Israel*, 102.
28. Lustick, *Arabs in the Jewish State*, 68.
29. The text of Rabin's 1992 inaugural address is in Foreign Broadcast Information Service, 14 July 1992, 23–27.

«فصل سیزدهم»

1. The lobby was first called the American Zionist Council for Public Affairs and changed its name in 1959. For the history of the American Zionist Council and its evolution into AIPAC, see Kenen, *Israel's Defense Line*, 106–7. In 1962–1963, the Senate Foreign Relations Committee under Chairman J. W. Fulbright investigated AIPAC and its various associated groups to see whether it should be required to register as a foreign agent; no action was taken. See Kenen, *Israel's Defense Line*, 109.
2. There are a number of excellent studies on the Israeli lobby, among them Ball, *The Passionate Attachment*; Bookbinder and Abourezk, *Through Different Eyes*; Curtiss, *A Changing Image* and *Stealth Pacs*; Feuerlicht, *The Fate of the Jews*; Halsell, *Prophecy and Politics*; Isaacs, *Jews and American Politics*; Lilienthal, *The Zionist Connection*; Neff, *Warriors for Jerusalem*; O'Brien, *American Jewish Organizations and Israel*; Rubenberg, *Israel and the American National Interest*; Saba, *The Armageddon Network*; Smith

3. Robert I. Friedman, Washington Post, Outlook section, 1 November 1992.
4. *Washington Jewish Week*, 18 July 1985.
5. David K. Shipler, *New York Times*, 6 July 1987.
6. Eric Alterman, "Pumping Iron," *Regardie's*, March 1988.
7. Kathleen Christison, "Blind Spots: Official U.S. Myths about the Middle East," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1988.
8. Kenen, *Israel's Defense Line*, 2–3.
9. Smith, *The Power Game*, 216.
10. The text of Dine's speech, "The Revolution in U.S.-Israel Relations," is in "Special Document," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1986, 134–43. Also see Robert G. Neumann, "1992: A Year of Stalemate in the Peace Process?," *Middle East Policy*, 1, no. 2 (1992).
11. Dine, "The Revolution in U.S.-Israel Relations."
12. Richard B. Straus, *Washington Post*, 27 April 1986.
13. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 345–46; Smith, *The Power Game*, 221; *New York Times*, 24 March 1984; John M. Goshko and John E. Yang, *Washington Post*, 7 September 1991.
14. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 346.
15. Bernard Gwertzman, *New York Times*, 22 March 1984.
16. John M. Goshko and John E. Yang, *Washington Post*, 7 September 1991.
17. Davis, *Myths and Facts*, 266.
18. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 258; Smith, *The Power Game*, 220–24; Tivnan, *The Lobby*, 135–61.
19. Tillman, *The United States in the Middle East*, 121.
20. A. Craig Murphy, "Congressional Opposition to Arms Sales to Saudi Arabia," *American-Arab Affairs*, Spring 1988, 106. A good analysis of the incident is in Smith, *The Power Game*, 215–20.
21. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 258; also see Smith, *The Power Game*, 220–24.
22. Findley, *They Dare to Speak Out*, 113.
23. Smith, *The Power Game*, 216.
24. Tivnan, *The Lobby*, 163.
25. From AIPAC promotional letter, 1982, quoted in O'Brien, *American Jewish Organizations and Israel*, 170.
26. Charles McC. Mathias, Jr., "Ethnic Groups and Foreign Policy," *Foreign Affairs*, Summer 1981.
27. Gregory D. Slabodkin, "The Secret Section in Israel's U.S. Lobby That Stifles American Debate," *Washington Report on Middle East Affairs*, July 1992.
28. Amy Kaufman Goott and Steven J. Rosen, *The Campaign to Discredit Israel* (Washington, D.C.: American Israel Public Affairs Committee, 1983). Another AIPAC publication was *The AIPAC*

29. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 338.
30. Slabodkin, "The Secret Section in Israel's U.S. Lobby."
31. Robert I. Friedman, "The Israel Lobby's Blacklist," *Village Voice*, 4 August 1992.
32. Slabodkin, "The Secret Section in Israel's U.S. Lobby."
33. Bookbinder and Abourezk, *Through Different Eyes*, 81.
34. Transcript of David Steiner's remarks, 22 October 1992; available through the American-Arab Anti-Discrimination Committee (Washington, D.C.).
35. Nixon, *Memoirs*, 481.
36. Transcripts of Dulles telephone conversations, quoted in Neff, *Warriors at Suez*, 416.
37. *New York Times*, 31 October 1954.
38. Tivnan, *The Lobby*, 253.
39. Charles R. Babcock, *Washington Post*, 26 September 1991.
40. John J. Fialka, *Wall Street Journal*, 24 June 1987.
41. Edward Roeder, *News/Sun-Sentinel* (Fort Lauderdale, Florida): 28 June 1987.
42. Tivnan, *The Lobby*, 242.
43. John M. Goshko, *Washington Post*, 8 April 1992.
44. Findley, *They Dare to Speak Out*, 161.
45. Kalb, *Kissinger*, 475.
46. Quandt, *Camp David*, 129.
47. Brzezinski, *Power and Principle*, 108.
48. Rabin, *The Rabin Memoirs*, 232; Slater, *Rabin of Israel*, 186.
49. *Washington Post*, 11 June 1972.
50. Richard C. Gross, *Washington Times*, 8 April 1992. Excerpts are in *Near East Report*, 18 May 1992.
51. *The Economist*, 12 November 1992, 28.
52. *Village Voice*, 7 November 1992, 30.

«فصل چهاردهم»

1. The best single report on the U.S. aid program to Israel is in Robert Byrd, *Congressional Record*, 102d Cong., 2d sess., 1 April 1992, and "Special Document," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1992, 130–39. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 255–61; Clyde Mark, "Israel: U.S. Foreign Assistance Facts," Foreign Affairs and National Defense Division, Congressional Research Service (Washington, D.C.), updated 5 July 1991; Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 330; U.S. General Accounting Office, "US Assistance to the State of Israel, Report by the Comptroller General of the United States," GAO/ID-83-51, 24 June 1983.
2. U.S. Senate and House of Representatives, *Legislation on Foreign*

Printing Office, Washington, D.C.), July 1992, 4:44–45, 160–61, 167.

3. Amy Kaufman Goott and Steven J. Rosen, eds., *The Campaign to Discredit Israel* (Washington, D.C.: AIPAC, 1983), 22.
4. *Congressional Record*, 1 April 1992. Also see Clyde Mark, "Israel: U.S. Foreign Assistance Fact," Foreign Affairs and National Defense Division, Congressional Research Service, updated 5 July 1991.
5. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 330.
6. The text of Byrd's speech is in *Congressional Record*, 1 April 1992, and "Special Document," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1992, 130–39.
7. Davis, *Myths and Facts 1989*, 226.
8. David R. Francis, *Christian Science Monitor*, 23 October 1984. Also see Chomsky, *The Fateful Triangle*, 10.
9. Quoted in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Spring 1992, 178.
10. Davis, *Myths and Facts 1989*, 220.
11. U.S. Senate and U.S. House of Representatives, *Legislation on Foreign Relations through 1986*, 1032.
12. Jackson Diehl, *Washington Post*, 2 June 1990.

«فصل پانزدهم»

1. Keith Brasher, *New York Times*, 23 September 1991. Israel's credit rating is a low BBB minus—compared with AAA for top borrowers. It is thus forced to pay a 2 percent premium on loans and is restricted in the amount of money it can borrow.
2. *Near East Report*, 2 March 1992.
3. Title VI under the Foreign Aid Bill of 1 October 1992.
4. Rowland Evans and Robert Novak, *Washington Post*, 2 September 1991.
5. Keith Brasher, *New York Times*, 23 September 1991.
6. *Washington Times*, 28 February 1992.
7. Michael Lerner, quoted in Fox Butterfield, *New York Times*, 16 September 1991.
8. Nehama Duek and Gideon Eshet, *Yediot Aharonot* (Tel Aviv), 10 January 1992.
9. Jackson Diehl, *Washington Post*, 9 September 1991.
10. Ball, *The Passionate Attachment*, 298.
11. Joel Brinkley, *New York Times*, 19 June 1988; John M. Goshko, *Washington Post*, 24 October 1988.
12. Robert Pear, *New York Times*, 24 September 1989.
13. *Near East Report*, 13 January 1992.
14. Clyde Haberman, *New York Times*, 14 February 1992.
15. John Asfour, "Soviet Immigration to Israel Continues to Plummet," *Washington Report on Middle East Affairs*, July 1992. Also see

Need Loan Guarantees?," *Washington Report on Middle East Affairs*, August/September 1992.

16. Sheldon L. Richman, *USA Today*, 11 August 1992.
17. *Hadashot* (Tel Aviv), 29 September 1991.
18. *Near East Report*, 2 March 1992.
19. U.S. General Accounting Office, "Israel: U.S. Loan Guaranties for Immigrant Absorption," GAO/NSIAD-92-119, 12 February 1992, 5.
20. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 244.
21. General Accounting Office, "Israel: U.S. Loan Guaranties," 4.
22. Ibid., 5.
23. John M. Goshko, *Washington Post*, 20 February 1992.
24. *Congressional Record*, 102d Cong., 2d sess., 1 April 1992.
25. Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, Special Report, Winter 1991–1992.
26. Clyde Haberman, *New York Times*, 23 January 1992. Haberman rounded the figure off to 13,000 but Jackson Diehl reported the specific figure in *Washington Post*, 27 January 1992 and 29 January 1992. See Peace Now (Jerusalem and Washington, D.C.), "Report Number Four of the Settlements Watch Committee," 22 January 1992.
27. Jackson Diehl, *Washington Post*, 29 January 1992.
28. Jackson Diehl, *Washington Post*, 27 January 1992.
29. Jackson Diehl, *Washington Post*, 29 January 1992.
30. *Congressional Record*, 102d Cong., 2d sess., 1 April 1992.
31. Rabin's 1992 inaugural address, text in Foreign Broadcast Information Service, 14 July 1992, 23–27.

«فصل شانزدهم»

1. Scott Armstrong, *Washington Post*, 1 February 1982. For a survey of Israeli spying on the United States, see a three-part series in *The Wall Street Journal* by Edward T. Pound and David Rogers, 17 January, 20 January, 22 January 1992. Also see Jeff McConnell and Richard Higgins, "The Israeli Account," *Boston Globe Magazine*, 14 December 1986; Claudia Wright, *Spy, Steal and Smuggle: Israel's Special Relationship with the United States* (Belmont, Mass.: AAUG Press, 1986). For general stories on Israeli spying on the United States, see *Washington Post*, 5 January 1986; *Baltimore Sun*, 16 November 1986. Two stories detail efforts by the Reagan administration to play down the seriousness of Israeli espionage: *Los Angeles Times*, 11 June 1986; *New York Times*, 12 June 1986. Useful books include Cockburn, *Dangerous Liaison;* Hersh, *The Samson Option;* Ostrovsky and Hoy, *By Way of Deception.*
2. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 250.
3. Pound and Rogers, *Wall Street Journal*, 17 January 1992.

Ostrovsky as a liar and braggart, but some experts in a position to know tended to believe him; see, for instance, Black and Morris, *Israel's Secret Wars*, 493.

5. Wright, *Spy, Steal and Smuggle.*
6. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 250.
7. For background, see Cockburn, *Dangerous Liaison*, 203–9; Hersh, *The Samson Option*, 285–305; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 301–23. For early reaction see *New York Times*, 2 December 1985. The text of the government's case against Pollard is in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1986, 229–34.
8. Hersh, *The Samson Option*, 285, 297.
9. Ibid., 285, claims Pollard actually began spying for Israel three years earlier than he admitted, and that the total number of pages of classified documents he passed on to Israel was about 500,000; see 286.
10. "Government's Memorandum in Aid of Sentencing," U.S. District Court for the District of Columbia, Criminal No. 86-0207, 6 January 1987.
11. Hersh, *The Samson Option*, 295.
12. Specifics of the government's claims of the harm done by the Pollards are spelled out in documents filed with the U.S. District Court for the District of Columbia: "Government's Memorandum in Aid of Sentencing," Criminal Nos. 86-0207 and 86-0208, 6 January 1987, in the case of *USA v. Jonathan Jay Pollard and Anne Henderson Pollard*. The text of the lengthy sentencing memo on Jonathan Pollard can be found in *American-Arab Affairs*, Fall 1987, 123–46.
13. Robert I. Friedman, "The Secret Agent," *New York Review of Books*, 26 October 1989. Friedman reviews *Territory of Lies* (New York: Harper and Row, 1989), a book-length treatment of the case by *Jerusalem Post* reporter Wolf Blitzer. Friedman calls the book "sometimes apologetic."
14. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 251.
15. Ostrovsky and Hoy, *By Way of Deception*, 268.
16. He should not be confused with another Israeli by the same name who was chief of staff during Israel's 1982 invasion of Lebanon and later became head of the right-wing political faction called Tsomet.
17. Dan Raviv and Yossi Melman, *Washington Post*, Outlook section, 3 September 1989; *New York Times*, 9 January 1986.
18. David B. Ottaway, *Washington Post*, 30 October 1985. Also see Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 321–22.
19. Jack Anderson and Dale Van Atta, *Washington Post*, 9 May 1988.
20. Robert I. Friedman, *Washington Post*, Outlook section, 19 June 1988.

23. Howard Kurtz, *Washington Post*, 19 July 1990.
24. Neil A. Lewis, *New York Times*, 21 March 1992.
25. Linda Greenhouse, *New York Times*, 14 October 1992.
26. "The Week in Review," *New York Times*, 18 October 1992.
27. "An Open Letter to President George Bush Concerning Jonathan Pollard," *New York Times*, 23 October 1992.
28. Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 321–22.
29. *New York Times*, 10 June, 11 June 1986.

«فصل هفدهم»

1. For background on Israel's nuclear program see, among others, Geoffrey Aronson, "Hidden Agenda: US-Israeli Relations and the Nuclear Question," *Middle East Journal*, Autumn 1992; Frank Barnaby, "The Nuclear Arsenal in the Middle East," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1987; Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*; Cockburn, *Dangerous Liaison*; Gaffney, *Dimona: The Third Temple?*; Green, *Taking Sides*; Hersh, *The Samson Option*; Jabber, *Israel and Nuclear Weapons*; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*; Rogers and Cervenka, *The Nuclear Axis*; Spector, *Nuclear Proliferation Today*; Weissman and Krosney, *The Islamic Bomb*. Hersh's is the latest work, appearing in mid-1991, and is devoted entirely to Israel's nuclear program.
2. Dana Adams Schmidt, *New York Times*, 22 December 1960; U.S. Department of State, "Statement Issued by the Department of State, December 19, 1960," *American Foreign Policy: Current Documents, 1960*, 501.
3. Bar-Zohar, *Ben-Gurion*, 270–71.
4. *New York Times*, 22 December 1960.
5. Schmidt, *New York Times*, 22 December 1960.
6. Spector, *Nuclear Proliferation Today*, 121.
7. Hersh, *The Samson Option*, 111.
8. James Feron, *New York Times*, 19 May 1966. Also see Aronson, *Conflict and Bargaining in the Middle East*, 50–51.
9. Spector, *Nuclear Proliferation Today*, 117.
10. *New York Times*, 25 June 1981. The document was released in 1978 under a Freedom of Information Act request; the CIA later said the release had been a "mistake."
11. Ali A. Mazrui et al., *Study on Israeli Nuclear Armament* (United Nations, 1982), 16; Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 136.
12. Glenn Frankel, *Washington Post*, 20 September 1988; Thomas L. Friedman, *New York Times*, 24 March 1989.
13. Hersh, *The Samson Option*, 319.
14. Ibid.
15. Quoted in Israel Shahak, "Israel's Nuclear Weapons Strategy: Not for Discussion in English," *Washington Report on Middle East*

17. Tillman, *The United States in the Middle East*, 38. Also see Green, *Living by the Sword*, 135–52; Hersh, *The Samson Option*, 8–10; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 250–52; Woodward, *Veil*, 160.
18. Seale, *Asad of Syria*, 359–62; Donald Neff, "The U.S., Iraq, Israel and Iran: Backdrop to War," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1991.
19. *New York Times*, 9 June 1981.
20. Abu Nidal's May 15 group became especially active in 1982–1983, hitting Israeli, Jewish, and U.S. targets around the world; see Steven Emerson, "Capture of a Terrorist," *New York Times Magazine*, 21 April 1991.
21. Jeffrey Smith, *Washington Post*, 22–23 July 1992.
22. Ostrovsky and Hoy, *By Way of Deception*, 1–28; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 250–52.
23. In addition to Ostrovsky and Hoy, *By Way of Deception*, and Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, see Weissman and Krosney, *The Islamic Bomb*.
24. Spector, *Nuclear Proliferation Today*, 176–77.
25. Ostrovsky and Hoy, *By Way of Deception*, 23.
26. Judith Miller, *New York Times*, 9 December 1981.
27. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 292.
28. *Washington Post*, 2 March 1978; David Burnham, *New York Times*, 2 March 1978.
29. For instance, on July 31, 1975, *The Boston Globe* reported that Israel was believed by "senior American analysts in the American security community" to have more than ten nuclear bombs; on April 12, 1976, *Time* reported that Israel had thirteen bombs and for a time had considered using them in the 1973 war; in 1980 the former head of France's Atomic Energy Commission, Francis Perrin, said: "We are sure the Israelis have nuclear bombs. . . . They have sufficient facilities to produce one or two bombs a year." See Spector, *Nuclear Proliferation Today*, 132.

«فصل هجدهم»

1. Adams, *The Unnatural Alliance*, 3–15; Ball, *The Passionate Attachment*, 290–92; Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 117; Cockburn, *Dangerous Liaison*, 280–312; Hersh, *The Samson Option*, 263.
2. Bookbinder and Abourezk, *Through Different Eyes*, 214.
3. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 116.
4. Hersh, *The Samson Option*, 263; Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 117.
5. C. L. Sulzberger, *New York Times*, 30 April 1971.
6. Resolution 3411 G (XXX). The text is in Sherif, *United Nations*

8. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 281.
9. Terence Smith, *New York Times*, 18 April 1976.
10. Rogers and Cervenka, *The Nuclear Axis*, 326.
11. William E. Farrell, *New York Times*, 18 August 1976.
12. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 291.
13. Ibid.
14. Jane Hunter, "Burying Armscorp?," *Middle East International*, 22 November 1991; "Did de Klerk Discuss Transfer of Arms Firm to Israel?," *Israeli Foreign Affairs* (special double issue), 16 December 1991.
15. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 292.
16. *Washington Post*, 2 March 1978; David Burnham, *New York Times*, 2 March 1978; Spector, *Nuclear Proliferation Today*, 304.
17. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 133.
18. Hersh, *The Samson Option*, 264.
19. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 283–88; Green, *Living by the Sword*, 111–34; Hersh, *The Samson Option*, 271–83.
20. Interagency Intelligence Memorandum, "The 22 September 1979 Event," December 1979, quoted in Cockburn, *Dangerous Liaison*, 285.
21. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 287.
22. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 133; Cockburn, *Dangerous Liaison*, 282–83.
23. NBC-TV News with Tom Brokaw, 25–26 October 1989. For a summary of the two main reports, see "NBC Reports Israeli–South African Nuclear Missile Partnership," *Israeli Foreign Affairs*, November 1989.
24. David B. Ottaway and R. Jeffrey Smith, *Washington Post*, 27 October 1989.
25. David Hoffman and R. Jeffrey Smith, *Washington Post*, 27 October 1991. Also see "New Light on Israeli–South African Arms Trade," *Israeli Foreign Affairs*, 5 November 1991; Edward T. Pound, *Wall Street Journal*, 13 March 1992.

«فصل نوزدهم»

1. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 218.
2. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 40–41; Cockburn, *Dangerous Liaison*, 109–10.
3. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 41.
4. Ali A. Mazrui, "Black Africa and the Arabs," *Foreign Affairs*, July 1975.
5. Neff, *Warriors against Israel*, 131–32.
6. Terence Smith, *New York Times*, 12 January 1973.
7. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 43–44.

8. Chomsky, *The Fateful Triangle*, 21. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 284–94.
9. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 218.
10. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 11; Chomsky, *The Fateful Triangle*, 23–26.
11. David K. Shipler, *New York Times*, 19 May 1982.
12. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 327–28.
13. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 58.
14. Chomsky, *The Fateful Triangle*, 23.
15. Jack Anderson and Dale Van Atta, *Washington Post*, 20 October 1991.
16. Ibid. Also see Sachar, *A History of Israel*, 516, which reports a sudden surge in Jewish emigration from Romania starting in 1958.
17. *Al Hamishmar*, 29 December 1981, quoted in Chomsky, *The Fateful Triangle*, 23.
18. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, xii.
19. Ibid., 11; Chomsky, *The Fateful Triangle*, 23–26; Cockburn, *Dangerous Liaison*, 218.
20. Woodward, *Veil*, 355–57; Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 78.
21. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 218.
22. Edward Cody, *Washington Post*, 17 August 1983.
23. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 230.
24. *Washington Post*, 26 November 1986.
25. John Tower, "Report of the President's Special Review Board," 26 February 1987, IV-12.
26. Klieman, *Israel's Global Reach*, 133–34. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 285–89.
27. David Halevy and Neil C. Livingstone, *Washington Post* Outlook section, 7 January 1990. Also see Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 350–54. There are various negative references to Harari in Ostrovsky, *By Way of Deception*.
28. Douglas Farah, *Washington Post*, 17 July 1990. Also see Cockburn, *Dangerous Liaison*, 212–13; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 355.
29. Associated Press, *New York Times*, 30 November 1990.
30. *Israeli Foreign Affairs*, January 1991. Also see Cockburn, *Dangerous Liaison*, 290.
31. Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 78.

«فصل بیستم»

1. From Rabin's 1992 inaugural address. The text is in Foreign Broadcast Information Service, 14 July 1992, 23–27, while major excerpts are in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1992, 146–49.

2. Glenn Frankel, *Washington Post*, 20 January 1988.
3. John Kifner, *New York Times*, 20 January 1988. For an excellent report on the effects of the curfew, see Glenn Frankel, *Washington Post*, 20 January 1988.
4. Kifner, *New York Times*, 20 January 1988. Also see Jonathan C. Randal, *Washington Post*, 21 January 1988; Glenn Frankel, 23 January 1988.
5. John Kifner, *New York Times*, 23 January 1988.
6. John Kifner, *New York Times*, 23 March 1988.
7. Glenn Frankel, *Washington Post*, 13 May 1988.
8. Joel Brinkley, *New York Times*, 21 January 1989.
9. Joel Brinkley, *New York Times*, 8 May 1989.
10. Glenn Frankel, *Washington Post*, 29 March 1988.
11. Avishai Margalit, "Israel: The Rise of the Ultra-Orthodox," *New York Review of Books*, 9 November 1989.
12. Joel Brinkley, *New York Times*, 14 May 1988.
13. Joel Brinkley, *New York Times*, 20 June 1988.
14. Glenn Frankel, *Washington Post*, 28 September 1988.
15. Rabin candidly wrote about the incident in his memoirs in the late 1970s but the passage was censored by Israel. It was later published by both *The New York Times* (23 October 1979) and *Newsweek* (9 November 1979) and by Rabin's English translator, Peretz Kidron. See Kidron, "Truth Whereby Nations Live," in Said and Hitchens, *Blaming the Victims*. Also see Palumbo, *The Palestinian Catastrophe*, 127.
16. "Report on the Mission of the Special Representative to the Occupied Territories, 15 September 1967," UN Report no. A/6797*. Also see Davis, *The Evasive Peace*, 69; Neff, *Warriors for Jerusalem*, 320. Davis puts the second-time refugees at 145,000.
17. Terence Smith, *New York Times*, 21 June 1974; James F. Clarity, *New York Times*, 20 June 1974. Also see Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 791, 824.
18. Quandt, *Decade of Decisions*, 267; Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 165–68.
19. The text of the agreement and of the MOU and its secret addenda are in Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 3:281–90. Also see Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, Appendix Eight.
20. Over the next five years the State Department reported that total aid to Israel equaled $1.742 billion in 1977, $1.792 billion in 1978, $4.790 billion in 1979 (reflecting the costs to move Israel out of the Sinai), $1.786 billion in 1980, and $2.164 billion in 1981; see *New York Times*, 8 August 1982.
21. The text is in Yodfat and Arnon-Ohanna, *PLO*, 191, and Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 256–57.
22. Ibid.
23. Quandt, *Decade of Decisions*, 201.

24. The text is in *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1991, 183–84.
25. Neff, *Warriors against Israel*, 302–3; Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 190.
26. Kissinger, *White House Years*, 568.
27. From Rabin's 1992 inaugural address.
28. Elfi Pallis, "The Likud Party: A Primer," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1992, 45–46.
29. Quoted in Aronson, *Creating Facts*, 111. Also see Peter Edelman, cochair for Americans for Peace Now, testimony before the House Subcommittee on Foreign Operations, 21 February 1992.
30. Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, July 1992.
31. Weizman, *The Battle for Peace*, 226.
32. From Rabin's 1992 inaugural address.
33. Ibid.
34. Sicherman, *Palestinian Self-Government (Autonomy)*, 8–9. Also see Carter, *Keeping Faith*, 300; Quandt, *Camp David*, 156; Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 218–19; U.S. State Department, *American Foreign Policy 1977–1980*, 641–44.
35. Weizman, *The Battle for Peace*, 119.
36. *Ha'aretz* (Tel Aviv), 2 March 1992.
37. The text of the letter is in Aronson, *Creating Facts*, 132–37, and Thorpe, *Prescription for Conflict*, 167–82. It was published in *Dissent* in Fall 1980.
38. From Rabin's 1992 inaugural address.
39. News conference, broadcast by CNN, 11 August 1992.
40. Gary Milhollin and Gerard White, *Washington Post*, Outlook section, 16 August 1992.

«فصل بیست و یکم»

1. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 150.
2. Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, 155, 179; Don Peretz, "The Arab Refugee Dilemma," *Foreign Affairs*, October 1954. Also see Cattan, *Jerusalem*; Segev, *1949*; Khalidi, *All That Remains*.
3. Walid Khalidi, "The Palestine Problem: An Overview," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1991, 5–6.
4. Shlaim, *Collusion across the Jordan*, 16.
5. Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 3:133–34.
6. Resolution 2535B (XXIV). The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:74–75.
7. Mallison and Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 190.
8. McDowall, *Palestine and Israel*, 189.

9. Resolution 2672C (XXV). The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:80–81.
10. Resolution 2649 (XXV). The text is in ibid., 78–79. For a discussion of the right to self-defense, see Quigley, *Palestine and Israel*, 189–97.
11. Resolution 3089D (XXVIII). The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:102. Also see Hirst, *The Gun and the Olive Branch*, 332.
12. Ghayth Armanazi, "The Rights of the Palestinians: The International Definition," *Journal of Palestine Studies*, Spring 1974, 94–95.
13. Resolution 194 (III). The text is in *New York Times*, 12 December 1948; U.S. State Department, *A Decade of American Foreign Policy 1940–1949*, 851–53; Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:15–16; Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 1:116–18. The General Assembly repeated the formula for Palestinians to return or be compensated nineteen times in subsequent resolutions between 1950 and 1973, usually using the language "permit the return of displaced Palestinians"; see Resolutions 394, 818, 916, 1018, 1191, 1215, 1465, 1604, 1725, 1865, 2052, 2154, 2341, 2452, 2535, 2672, 2792, 2963, 3089.
14. *Washington Times*, 14 May 1992.
15. Resolution No. 3210 (XXIX). The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:109.
16. Paul Hofmann, *New York Times*, 15 October 1974. Also see Cobban, *The Palestinian Liberation Organization*, 62–63; Hart, *Arafat*, 408–13; Hirst, *The Gun and the Olive Branch*, 335; Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 151–53.
17. Abu Iyad, *My Home, My Land*, 146. The text of their statement is in "Arab Documents on Palestine and the Arab-Israeli Conflict," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1975, 177–78; Yodfat and Arnon-Ohanna, *PLO*, 180.
18. Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 213; Quandt, *Decade of Decisions*, 279. Also see Marwan R. Bubeiry, "The Saunders Document," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1978, 28–40. The text is in Lukacs, *The Israeli-Palestinian Conflict*, 61–65, and Yodfat and Arnon-Ohanna, *PLO*, 192–95.
19. Yodfat and Arnon-Ohanna, *PLO*, 109.
20. *New York Times*, 17 November 1975.
21. Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 213; Quandt, *Decade of Decisions*, 278.
22. Quandt, *Decade of Decisions*, 279.
23. Bookbinder and Abourezk, *Through Different Eyes*, 203.
24. Jansen, *The Battle of Beirut*, 126; Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 218.
25. Glenn Frankel, *Washington Post*, 29 March 1988.

26. Reuters, *New York Times*, 1 April 1988.
27. Associated Press, 6 February 1989.
28. David K. Shipler, *New York Times*, 14 April 1983; David K. Shipler, *Arab and Jew*, 235.
29. Peretz Kidron, "Rabin's Balancing Act Threatens His Commitment to Peace," *Middle East International*, 10 July 1992.
30. *Newsweek*, 17 February 1969, quoted in Said and Hitchens, *Blaming the Victims*, 241.
31. Hirst, *The Gun and the Olive Branch*, 264, quoting the *Sunday Times* (London), 15 June 1969. For an exegesis of Meir's position, see Aronson, *Conflict and Bargaining in the Middle East*, 108–9. Also see Cooley, *Green March, Black September*, chap. 9; Ibrahim Abu-Lughod, "Territorially-Based Nationalism and the Politics of Negation," in Said and Hitchens, *Blaming the Victims*.
32. Peres, *David's Sling*, 249.
33. Meir Kahane, "No Jewish Guilt!," *New York Times*, 2 February 1988.
34. See Tillman, *The United States in the Middle East*, chap. 5, for an insightful discussion of Israel's official attitude toward Palestinians.

«فصل بیست و دوم»

1. *New York Times*, 31 July 1980.
2. Benvenisti, *Jerusalem*, 11–12. The text of Ben-Gurion's speech is in Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 1:223–24.
3. George Barrett, *New York Times*, 30 April 1949; Bailey, *Four Arab-Israeli Wars*, 64.
4. Israeli forces had failed in their campaign to capture the Old City of Jerusalem during the 1948 war, and the Old City had remained under the control of Jordan's Arab Legion. Thus when Israelis mentioned Jerusalem between 1949 and 1967, when they finally captured the Old City, they were referring to Jewish West Jerusalem, the new part of the city.
5. Benvenisti, *Jerusalem*, 11–12. The text is in Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 1:223–24.
6. Brecher, *Decisions in Israel's Foreign Policy*, 12. Also see Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 210–14.
7. *New York Times*, 21 December 1949; Benvenisti, *Jerusalem*, 12; Feintuch, *U.S. Policy on Jerusalem*, 88. Also see Cattan, *Jerusalem*, 55–65; Mallison and Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 214.
8. Resolution 114 (S-2). The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:176.
9. *New York Times*, 1 January 1950.
10. Abba Eban letter to the United Nations, 10 July 1967, in Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 1:249.

11. Benvenisti, *Jerusalem*, 117; Brecher, *Decisions in Israel's Foreign Policy*, 39–40. Also see Henry Cattan, "The Status of Jerusalem under International Law and United Nations Resolutions," *Journal of Palestine Studies*, Spring 1981, 3–15, as well as Cattan's book *Jerusalem*; Ibrahim Dakkak, "The Transformation of Jerusalem: Juridical Status and Physical Change," in Aruri, *Occupation*, 67–96; Hirst, "Rush to Annexation: Israel in Jerusalem," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1974, 3–31; Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 207–39; Ghada Talhami, "Between Development and Preservation: Jerusalem under Three Regimes," *American-Arab Affairs*, Spring 1986, 93–107.
12. Halabi, *The West Bank Story*, 35–36. Also see Hirst, "Rush to Annexation: Israel in Jerusalem," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1974; Neff, *Warriors for Jerusalem*, 289–90. The text of East Jerusalem Mayor Rouhi Khatib's statement before the U.N. Security Council meeting of 3 May 1968, about Israel's actions in Jerusalem during the first two weeks of occupation, is in Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 374–77. Nakhleh also carries extensive quotations from other witnesses about Israel's actions in Jerusalem as stated in UN Document S/13450 and Addendum 1 of 12 July 1979. The commission was established by Security Council Resolution 446 on 22 March 1979 "to examine the situation relating to settlements in the Arab territories occupied since 1967 including Jerusalem."
13. Ann Lesch, "Israeli Settlements in the Occupied Territories," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1978. Also see Dayan, *Story of My Life*, 372.
14. Brecher, *Decisions in Israel's Foreign Policy*, 39–40. Also see Feintuch, *U.S. Policy on Jerusalem*, 127–29.
15. Cattan, *Jerusalem*, 72. Also see Joseph Judge, "This Year in Jerusalem," *National Geographic*, April 1983, 479–514. Jordan's East Jerusalem at the time had measured only six square kilometers; see Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, Winter 1991–1992.
16. Benvenisti, *Jerusalem*, 251.
17. Ibrahim Mattar, "From Palestinian to Israeli: Jerusalem 1948–1982," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1983, 57–63. Also see Neff, *Warriors for Jerusalem*, 312.
18. Benvenisti, *Jerusalem*, 251.
19. Michael C. Hudson, "The Transformation of Jerusalem: 1917–1987 AD," in Asali, *Jerusalem in History*, 259, 269.
20. Resolution 2254 (ES-V). The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:68. Also see Mallison and Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 215–16.

21. UN A/6793. Excerpts in "Documents Concerning the Status of Jerusalem," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1971, 178–82, and Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 1:251–53.
22. Aronson, *Creating Facts*, 137–39. The text is in *New York Times*, 31 July 1980. Also see Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 443; Quigley, *Palestine and Israel*, 172.
23. Khouri, *The Arab-Israeli Dilemma*, 418–19.
24. The background on Jerusalem is by David Shipler, *New York Times Magazine*, 14 December 1980. Also see Cattan, *Jerusalem*, 223. Lengthy excerpts of a letter from Egypt's Anwar Sadat to Israel's Menachem Begin protesting the annexation are in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1980, 202–4.
25. Feintuch, *U.S. Policy on Jerusalem*, xi.
26. Dana Adams Schmidt, *New York Times*, 11 July 1953; *New York Times*, 16 July 1953; the Israeli decision was announced on 10 July 1953. The U.S. position on the matter was spelled out in two State Department statements on July 28, 1953, and November 3, 1954; see U.S. State Department, *American Foreign Policy 1950–1955*, 2254–55. Also see Brecher, *Decisions in Israel's Foreign Policy*, 34; Feintuch, *U.S. Policy on Jerusalem*, 116; Neff, *Warriors at Suez*, 43. A valuable collection of historical documents touching on Jerusalem, particularly after 1967, can be found in "Documents concerning the Status of Jerusalem," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1971, 171–94.
27. Feintuch, *U.S. Policy on Jerusalem*, 116.
28. Ibid., 117.
29. James Feron, *New York Times*, 31 August 1966. The Feron story noted the attendance of a large number of international guests, but it made no mention of the fact that the United States officially boycotted the opening.
30. Feintuch, *U.S. Policy on Jerusalem*, 72.
31. Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, Appendix 2. Also see Brecher, *Decisions in Israel's Foreign Policy*, 479–80.
32. Feintuch, *U.S. Policy on Jerusalem*, 137. Also see Yodfat and Arnon-Ohanna, *PLO*, 136–37.
33. Transcript, president's remarks in Palm Springs, California, *New York Times*, 5 March 1990. The text is in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1990, 179. Also see John M. Goshko, *Washington Post*, 7 March 1990.
34. Concurrent resolution S.106 and H.290, 1990. The text is in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1990, 182–83.
35. See Francis A. Boyle memorandum to Representative Lee Hamilton, 21 July 1989, *Arab-American Affairs*, Fall 1989, 126. The text

of Helms's remarks about his amendment is in *Congressional Record*, SS9919, 26 July 1988.

36. Helen Dewar, *Washington Post*, 20 April 1990; Donald Neff, *Middle East International*, 27 April 1990. The text of Dole's remarks is in *Congressional Record*, 20 April 1990.
37. The text is in *New York Times*, 18 July 1984.
38. Bernard Gwertzman, *New York Times*, 3 October 1984.
39. See, for instance, excerpts of AIPAC's policy statement in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1985, 220–24.
40. Bernard Gwertzman, *New York Times*, 19 February 1984, 27 March 1984.

«فصل بیست و سوم»

1. Ball, *The Passionate Attachment*, 178–91; Mallison and Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 240–75; Quigley, *Palestine and Israel*, 216–17.
2. Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 3:58.
3. Bernard Gwertzman, *New York Times*, 13 March 1980; Yodfat and Arnon-Ohanna, *PLO*, 136–37.
4. See Bernard Gwertzman, *New York Times*, 13 March 1980, for a list of U.S. statements over the years of its position on Jerusalem. Also see Khouri, *The Arab-Israeli Dilemma*, 384; Lilienthal, *The Zionist Connection*, 646–49; Foundation for Middle East, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, Special Report, July 1991.
5. The text is in Lukacs, *The Israeli-Palestinian Conflict*, 67–69; excerpts are in *New York Times*, 25 March 1976.
6. *New York Times*, 25 March 1976.
7. See, for instance, *New York Times*, 29 July 1977; U.S. Department of State, *American Foreign Policy 1977–80*, 618, 650.
8. Office of the Legal Adviser, U.S. Department of State, *Digest of United States Practice in International Law 1978*, 1575–83. The text is in House Committee on International Relations, *Israeli Settlements in the Occupied Territories: Hearings before the Subcommittee on International Organizations and on Europe and the Middle East of the Committee on International Relations*, 95th Cong., 1st sess., 1978, 167–72, and in Thorpe, *Prescription for Conflict*, 153–58. Major excerpts are in Foundation for Middle East, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, Special Report, July 1991. For a detailed discussion, see Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, chap. 6.
9. *New York Times*, 3 February 1981; Tillman, *The United States in the Middle East*, 170. Unconfirmed rumors say Reagan made the

statement to redeem a pledge given to Israel's supporters during the 1980 presidential campaign. The statement caused consternation and confusion within the State Department since it directly contradicted thirteen years of policy that considered settlements illegal.

10. See, for instance, *New York Times*, 28 August 1983, and David A. Korn, letter, *New York Times*, 10 October 1991. Excerpts on Reagan's remarks about settlements being an obstacle to peace are in Lukacs, *The Israeli-Palestinian Conflict*, 80–81.
11. The text of the EC statement is in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1990, 147–88.
12. David Hoffman and Jackson Diehl, *Washington Post*, 18 September 1991.
13. Asher Wallfish and Dan Izenberg, *Jerusalem Post International Edition*, 25 July 1992.
14. Quigley, *Palestine and Israel*, 175.
15. Aronson, *Creating Facts*, 16. Also see Israel Shahak, "Memory of 1967 'Ethnic Cleansing' Fuels Ideology of Golan Settlers," *Washington Report on Middle East Affairs*, November 1992.
16. Terence Smith, *New York Times*, 25 September 1967.
17. Hedrick Smith, *New York Times*, 27 September 1967.
18. Anne Lesch, "Israeli Settlements in the Occupied Territories," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1978. Israeli Housing Minister Zeev Sharef revealed details of the Jerusalem settlements on 18 February 1971. See *Facts on File 1971*, 123.
19. There are a number of good studies on Israel's settlements, which in the early years after 1967 were often established surreptitiously as a way of avoiding world censure. This changed with the coming to power of Menachem Begin, who openly encouraged settlements. See, for instance, Aronson, *Creating Facts*, which has an excellent chronology since 1967 as well as maps and a list of Jewish settlements on the West Bank as of 1982; at the time they numbered 110. Also see the following in the *Journal of Palestine Studies*: Michael Adams, "Israel's Treatment of the Arabs in the Occupied Territories," Winter 1972, 19–40; Anne Mosley Lesch, "Israeli Settlements in the Occupied Territories, 1967–1977," Autumn 1977, 26–47; Ibrahim Matar, "Israeli Settlements in the West Bank and Gaza Strip," Autumn 1981, 93–110; Abu-Lughod, "Israeli Settlements in Occupied Arab Lands: Conquest to Colony," Winter 1982, 16–54.
20. Walid Khalidi, "The Palestine Problem: An Overview," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1991, 9–10.
21. U.S. Department of State, *Israeli Settlement in the Occupied Territories*, May 1991, cited in Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, July 1992.
22. Khalidi, "The Palestine Problem."
23. Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in*

the Occupied Territories, July 1992.
24. Robert I. Friedman, *Washington Post*, 10 January 1988. Also see Michael C. Hudson, "The Transformation of Jerusalem: 1917–1987 AD," in Asali, *Jerusalem in History*, 257; Stephen J. Sosebee, "Seeds of a Massacre: Israeli Violations at Haram al-Sharif," *American-Arab Affairs*, Spring 1991, 109.
25. Foundation for Middle East Peace, *Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories*, July 1992.

«فصل بیست و چهارم»

1. U.S. Senate and U.S. House of Representatives, *Legislation on Foreign Relations through 1986*, 1032.
2. Kenen, *Israel's Defense Line*, 331.
3. Resolution 2649 (XXV). The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:78–79. Also see Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 198; Ghayth Armanazi, "The Rights of the Palestinians: The International Definition," *Journal of Palestine Studies*, Spring 1974, 93–94. For a discussion of the right to self-defense, see Quigley, *Palestine and Israel*, 189–97.
4. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 113.
5. Resolution ES-9/1. The text is in *New York Times*, 6 February 1982, and Simpson, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 3:3–4.
6. *New York Times*, 31 March 1983, cited in Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 113.
7. Resolution No. 59. The text is in Tomeh, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 1:129.
8. Resolution 93. The text is in ibid., 133–34. For a history of the zone and Israeli-Syrian clashes over it, see Burns, *Between Arab and Israeli*, 108–15. Bull, *War and Peace in the Middle East*, 49, has the best description of the zone and its three sectors. Also see Laura Drake, "The Golan Belongs to Syria," *Middle East International*, 11 September 1992.
9. The first time the United States had ever invoked its veto came in 1970 when it blocked a resolution involving Southern Rhodesia. The second time the United States used its veto was two years later, when it began employing the veto to shield Israel. See Ball, *The Passionate Attachment*, 307.

«فصل بیست و پنجم»

1. Segev, *1949*, 6. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 298.
2. Begin press conference, 1 March 1979, quoted in Medzini, *Israel's Foreign Relations*, 5:644.

3. Henry Kissinger, "The Path to Peaceful Coexistence in the Middle East," *Washington Post* Outlook section, 2 August 1992.
4. Fred J. Khouri, "Major Obstacles to Peace: Ignorance, Myths and Misconceptions," *American-Arab Affairs*, Spring 1986, 60.
5. Meir, *My Life*, 383.
6. For reports on Israel's intransigence during this period, see such reports in U.S. Department of State, *Foreign Relations of the United States (FRUS) 1949*, "The Minister in Lebanon (Pinkerton) to the Secretary of State" (from Ethridge), 28 March 1949, 6:878; *FRUS 1949*, "The Minister in Lebanon (Pinkerton) to the Secretary of State" (from Ethridge), 28 March 1949, 6:876–77; *FRUS 1949*, "The Consul at Jerusalem (Burdett) to the Secretary of State," 28 February 1949, 9 AM, 6:775; *FRUS 1949*, "The Consul at Jerusalem (Burdett) to the Secretary of State," 20 April 1949, 4 PM, 6:928–30.
7. *FRUS 1949*, "The Acting Secretary of State to the Embassy in Israel," 28 May 1949, 11 AM, 6:1072–74. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 33–41.
8. Eisenhower diary, 13 March 1956, Eisenhower Library.
9. Eisenhower diary, 8 March 1956, Eisenhower Library, quoted in Neff, *Warriors at Suez*, 50–51.
10. Neff, *Warriors at Suez*, 44. Also see *New York Times*, 10 April 1954.
11. Kissinger, *Years of Upheaval*, 212.
12. Ibid., 550–51.
13. Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 159.
14. Ford, *A Time to Heal*, 245.
15. Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 199.
16. Ball, *The Passionate Attachment*, 84–107.
17. Carter, *Keeping Faith*, 312–13.
18. Khouri, "Major Obstacles to Peace," 60.
19. Ball, *The Passionate Attachment*, 108–30.
20. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 13 May 1987.
21. Linda Gradstein, *Washington Post*, 3 July 1991. Excerpts in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1991, 185–86.
22. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 25 July 1991.
23. Davis, *Myths and Facts, 1989*, 69.
24. Quandt, *Decade of Decisions*, 136. Also see Kissinger, *White House Years*, 1278–79; Neff, *Warriors against Israel*, 46; Whetten, *The Canal War*, 201.
25. The text of Roger's statement is in Lukacs, *The Israeli-Palestinian Conflict*, 55–60.
26. Brecher, *Decisions in Israel's Foreign Policy*, 479–83. The text of the cabinet statement is in Lukacs, *The Israeli-Palestinian Conflict*, 182–83.

27. The text is in U.S. Department of State, *American Foreign Policy 1977–1980*, 617–18, and *New York Times*, 28 June 1977.
28. Quandt, *Camp David*, 73.
29. Carter first publicly mentioned a homeland on 16 March 1977; see the text in Lukacs, *The Israeli-Palestinian Conflict*, 69–70. Reaction among Israel's supporters to Carter's homeland statement was so fierce that the White House quickly qualified the remarks, saying, "The exact definition of what that homeland might be, the degree of independence of the Palestinian entity, its relations with Jordan, or perhaps Syria and others, the geographical boundaries of it, all have to be worked out by the parties involved." See Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 210–11. The homeland issue was eventually dropped by Carter because of opposition by Israel's supporters, reported analyst William Quandt: "Before long, however, Carter was beginning to feel the political heat, and his statements on the Palestinians became more circumspect, first stressing his preference for a link between a Palestinian homeland and Jordan, then dropping all reference to a homeland, and eventually conveying his opposition to an independent Palestinian state"; see Quandt, *Camp David*, 60.
30. Quandt, *Camp David*, 84.
31. Ibid., 81.
32. Quandt, *Camp David*, is the best account of the negotiations and the meaning of the accords. Quandt was a member of the U.S. team and brings an insider's insight to the event.
33. As early as August 1967 Israel had secretly offered Egypt the return of the Sinai in exchange for demilitarization of the desert region, free navigation in the Suez Canal, internationalization of the Straits of Tiran, and a formal peace treaty; see Aronson, *Conflict and Bargaining in the Middle East*, 86. This Israeli offer was seen as a ploy to split its most powerful enemy from other Arab countries—and was brusquely rejected by Egypt's Gamal Abdel Nasser. Also see O'Brien, *The Siege*, 489, and texts of statements issued by the PLO, Saudi Arabia, Jordan, Lebanon, Syria, Kuwait, Tunisia, Morocco, Palestinians, and so on, in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1979, 177–204.
34. U.S. State Department, *American Foreign Policy 1977–1980*, 667.
35. The text is in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1981, 241–43. See Khouri, *The Arab-Israeli Dilemma*, 425.
36. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 259. Also see O'Brien, *The Siege*, 617–18, for speculation on how the peace plan worried Israel about warming relations between the United States and Saudi Arabia and contributed to its decision to invade Lebanon in 1982.
37. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 259.

38. The text is in *New York Times*, 2 September 1982, and "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Summer/Fall 1982, 340–43. Also see Khouri, *The Arab-Israeli Dilemma*, 436–41; Peck, *The Reagan Administration and the Palestinian Question*, 83–99.
39. Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 53, and Tom Wicker, *New York Times*, 24 September 1982.
40. Khouri, *The Arab-Israeli Dilemma*, 438. The text of Begin's letter to Reagan explaining Israel's position is in *New York Times*, 5 September 1982, and "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1983, 211–18.
41. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 309.
42. The text is in *New York Times*, 10 September 1982, and "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1983, 202–3. Also see Cobban, *The Palestine Liberation Organization*, 127.
43. Peck, *The Reagan Administration and the Palestinian Question*, 83–99.
44. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 313.
45. The text of the "Political Communiqué" is in Lukacs, *The Israeli-Palestinian Conflict*, 411–15. A study of the council meeting and U.S. policy is in Rashid Khalidi, "The 19th PNC Resolutions and American Policy," *Journal of Palestine Studies*, Winter 1990. Also see Muhammad Muslih, "Towards Coexistence: An Analysis of the Resolutions of the Palestine National Council," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1990, 3–29.
46. Joel Brinkley, *New York Times*, 16 November 1988. Text of Israel's statement is in Lukacs, *The Israeli-Palestinian Conflict*, 216–18.
47. Robert Pear, *New York Times*, 16 November 1988.
48. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 21 June 1990. Texts of official PLO statements on the issue in *Journal of Palestine Studies*, "Documents and Source Material," Autumn 1990, 159–63. Text of President Bush's comments in same journal, 186–90.
49. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 23 May 1989. The partial text of Baker's remarks is in the same issue. Full text is in *Department of State Bulletin*, July 1989, and "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1989, 172–76. Also see Ellen Fleischmann, "Image and Issues and the AIPAC Conference, 21–23 May 1989," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1989, 84–90.
50. David S. Broder, *Washington Post*, 24 May 1989; Thomas L. Friedman, *New York Times*, 24 May 1989. Also see James Morrison and Martin Sieff, *Washington Times*, 24 May 1989.
51. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 14 June 1990.
52. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 23 May 1991. The text is

in Sicherman, *Palestinian Self-Government (Autonomy)*, Appendix XVI.

53. The text of Syria's understanding of U.S. commitments on the conference is in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1991, 169.
54. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 23 July 1991. The text of the statement presented to Baker by Palestinians is in "Documents and Source Material," *Journal of Palestine Studies*, Autumn 1991, 168–69.
55. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 25 July 1991.
56. Jackson Diehl, *Washington Post*, 19 October 1991. Also see Thomas R. Mattair, "The Arab-Israeli Conflict: The Madrid Conference, and Beyond," *American-Arab Affairs*, Summer 1991.
57. Clyde Haberman, *New York Times*, 27 June 1992.
58. Muhammad Hallaj, "The Seventh Round of the Bilateral Peace Talks," *Middle East International*, 6 November 1992.

«فصل بیست و ششم»

1. Bookbinder and Abourezk, *Through Different Eyes*, 7.
2. United Press International, *New York Times*, 26 September 1980.
3. *New York Times*, 12 October 1985. Also see Robert I. Friedman, "Who Killed Alex Odeh?," *Village Voice*, 24 November 1987; U.S. Department of Energy, *Terrorism in the United States and the Potential Threat to Nuclear Facilities*, R-3351-DOE, January 1986, 11F–16, quoted in Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 863.
4. Frank, *U.S. Marines in Lebanon*, 140, Appendix F.
5. Neff, *Warriors at Suez*, 56–62.
6. Ennes, *Assault on the* Liberty, Appendix O.
7. *New York Times*, 18 March 1983. For a detailed review of these clashes, see Green, *Living by the Sword*, 177–92. Aside from Barrow's letter, see Clyde Mark, "The Multinational Force in Lebanon," Congressional Research Service, 19 May 1983, which contains many examples of IDF harassment of U.S. troops. Also see Frank, *U.S. Marines in Lebanon*, who tends to minimize the situation.
8. AIPAC, *Near East Report*, 13 July 1992.
9. See Jeff Gerth, *New York Times*, 2 August 1985; Mary Thornton, *Washington Post*, 23 April 1986; William Claiborne, *Washington Post*, 16 May 1986; Robert F. Howe, *Washington Post*, 15 June 1991, 19 October 1991; Edward T. Pound and David Rogers, *Wall Street Journal*, 20 January 1992.
10. Steven Pearlstein, *Washington Post*, 23 July 1992.
11. Opening statement by Chairman John D. Dingell (D-Mich.) of the

House oversight committee of the House Committee on Energy and Commerce hearings on the Dotan case, 29 July 1992; printed in *Washington Report on Middle East Affairs*, August/September 1992.

12. Frank Collins, "House Subcommittee Protests Stonewalling of U.S. Investigation," *The Washington Report on the Middle East*, August/September 1992.
13. Allison Kaplan, *Jerusalem Post International Edition*, 8 August 1992.
14. Ostrovsky and Hoy, *By Way of Deception*, 270.
15. Robert F. Howe, *Washington Post*, 15 June 1991, 19 October 1991.
16. It was clear that by "someone else" he meant Israel; see *New York Times*, 7 January 1987. Although congressional investigating committees tended to ignore Israel's involvement in the affair, Israeli officials played a pivotal role in the Reagan administration's relations with Iran from before the 1980 election. For an interesting examination of Israel's role in influencing U.S. relations with Iran, see Jane Hunter, "The Shadow Government," *The Link*, October–November 1987. Along the same lines, also see Christopher Hitchens, "Minority Report," *The Nation*, 24 October 1987, 21 November 1987.
17. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 246–47.
18. Robert Byrd, *Congressional Record*, 1 April 1992.
19. John Newhouse, "Politics and Weapon Sales," *The New Yorker*, 9 June 1986, 41–61. Also see Briget Bloom and Richard Johns, *Financial Times* (London), 19 February 1986; Molly Moore and David B. Ottaway, *Washington Post*, 22 October 1988; A. Craig Murphy, "Congressional Opposition to Arms Sales to Saudi Arabia," *American-Arab Affairs*, Spring 1988, 108.
20. Molly Moore and David B. Ottaway, *Washington Post*, 22 October 1988. The text is in Office of Assistant Secretary of Defense (Public Affairs), No. 525–88, 21 October 1988. Also see Donald Neff, "The Backlash against Israel's Washington Lobby," *Middle East International*, 18 November 1988.
21. A. Craig Murphy, "Congressional Opposition to Arms Sales to Saudi Arabia," *American-Arab Affairs*, Spring 1988, 111.
22. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 350–51.
23. Davis, *Myths and Facts 1989*, 229.
24. Ibid., 234.
25. Charles R. Babcock, *Washington Post*, 6 August 1986.
26. *New York Times*, 3 September 1987. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 264–68; Cockburn, *Dangerous Liaison*, 191; Clyde Mark, "Israel: U.S. Foreign Assistance Facts," Foreign Affairs and National Defense Division, Congressional Research Service, updated 5 July 1991; U.S. General Accounting Office, "Foreign

Assistance: Analysis of Cost Estimates for Israel's Lavi Aircraft," January 1987.

27. Joshua Brilliant, *Jerusalem Post International Edition*, 11 July 1987.
28. Charles R. Babcock, *Washington Post*, 11 September 1987.
29. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 191.
30. Ibid.
31. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 15 March 1992.
32. Edward T. Pound, *Wall Street Journal*, 13 March 1992. Also see David Hoffman and R. Jeffrey Smith, *Washington Post*, 14 March 1992.
33. David Hoffman, *Washington Post*, 2 April 1992.
34. Bill Gertz and Rowan Scarborough, *Washington Times*, 12–13 March 1992. For a survey of U.S. support of Israel's arms industry, see Bishara A. Bahbah, "The US Role in Israel's Arms Industry," *The Link*, December 1987.
35. David Hoffman, *Washington Post*, 3 April 1992.
36. Bill Gertz, *Washington Times*, 9 April 1992. Also see Richard H. Curtiss, *Washington Report on Middle East Affairs*, April/May 1992.
37. Cockburn, *Dangerous Liaison*, 7.
38. United Press International, #0543, 13 June 1990. Also see David B. Ottaway, *Washington Post*, 23 May 1988, 19 December 1988; C. L. Sulzberger, *New York Times*, 30 April 1971; Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 108–74; Robert D. Shuey, et al., "Missile Proliferation: Survey of Emerging Missile Forces," Congressional Research Center, 3 October 1988.
39. See U.S. Accounting Office, "US Assistance to the State of Israel, Report by the Comptroller General of the United States," GAO/ID-83-51, 24 June 1983, 43. The report was at the time the most comprehensive survey ever made of the extraordinary special arrangements provided for Israel's profit. When it was released, the report was heavily censored, but uncensored versions quickly leaked to such organizations as the American-Arab Anti-Discrimination Committee. An uncensored early draft of the report can be found in El-Khawas and Abed-Rabbo, *American Aid to Israel*, 114–91.
40. Drew Middleton, *New York Times*, 15 March 1981. For a report on the state of Israel's arms industry in 1986, see Thomas L. Friedman, *New York Times*, 7 December 1986.
41. Klieman, *Israel's Global Reach*, 175.
42. Davis, *Myths and Facts 1989*, 248.
43. Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 69.
44. Ball, *The Passionate Attachment*, 269–72; Kelly, *Arabia, the Gulf, and the West*, 396.
45. Kissinger, *Years of Upheaval*, 515; Nixon, *Memoirs*, 927.

46. Kelly, *Arabia, the Gulf, and the West*, 39.
47. Neff, *Warriors against Israel*, 112–14; Sheehan, *The Arabs, Israelis, and Kissinger*, 67.
48. Lacey, *The Kingdom*, 413; Nixon, *Memoirs*, 932.
49. Lacey, *The Kingdom*, 413; State Department Middle East Task Force, Situation Report #51, 21 October 1973 (secret, declassified 31 December 1981). Also see Neff, *Warriors against Israel*, 260.

«فصل بیست و هفتم»

1. Text in "Special Document," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1985, 122–28.
2. Titles of the monographs include *The Strategic Value of Israel; Israel and the US Air Force; Israel and the US Navy; Israeli Medical Support for the US Armed Forces; US Procurement of Israeli Defense Goods and Services*. For a review of the monographs, see Muhammed Hallaj, "Israel's Plans for Knotting Its US Ties," *Middle East International*, 26 October 1984. AIPAC's lobbying as one of the most effective in Washington is described in *New York Times*, 24 March 1984; David K. Shipler, *New York Times*, 6 July 1987.
3. Eban, *An Autobiography*, 184. Privately, Dulles had mentioned to President Eisenhower on 19 August 1955, that Israel wants "first of all a security treaty with the United States"; see *Foreign Relations of the United States 1955*, Letter from the Secretary of State to the President, 19 August 1955, 368–69. Dulles later indicated that he feared that Israel actually was interested in having the United States support Israel totally against the Arabs; see *Foreign Relations of the United States 1955*, Telegram from the Secretary of State to the Department of State, 8 November 1955, noon, 717.
4. Hersh, *The Samson Option*, 270.
5. Khouri, *The Arab-Israeli Dilemma*, 426–27. The text of the memorandum is in *New York Times*, 1 December 1981, and Institute for Palestine Studies, *International Documents on Palestine 1981*, 405–6. Also see Ball, *The Passionate Attachment*; Chomsky, *The Fateful Triangle;* McGovern, "The Future Role of the United States in the Middle East," *Middle East Policy*, 1, no. 3 (1992); Rubenberg, *Israel and the American National Interest;* Tivnan, *The Lobby*.
6. Resolution 36/266 A. The text is in Sherif, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 2:175–77.
7. Resolution 497. The text is in Sherif, *United Nations Resolutions on Palestine and the Arab-Israeli Conflict*, 2:200, and Mallison, *The Palestine Problem in International Law and World Order*, 476–77.

8. *New York Times*, 19 December 1981.
9. *New York Times*, 30 November 1983. Also see Bernard Gwertzman, "Reagan Turns to Israel," *New York Times Magazine*, 27 November 1983; Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 353; John M. Goshko, *Washington Post*, 22 November 1983; Charles R. Babcock, *Washington Post*, 5 August 1986; "Free Trade Area for Israel Proposed," *Mideast Observer*, 15 March 1984.
10. Smith, *The Power Game*, 619; Fred J. Khouri, "Major Obstacles to Peace: Ignorance, Myths, and Misconceptions," *American-Arab Affairs*, Spring 1986, 47. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 297–99.
11. *Near East Report*, 20 July 1992.
12. Rubenberg, *Israel and the American National Interest*, 330–31.
13. George W. Ball, "What Is an Ally?," *American-Arab Affairs*, Fall 1983.
14. Joseph C. Harsh, *Christian Science Monitor*, 30 October 1984. Also see Middle East Policy and Research Center, *Executive Report*, April 1985; "US, Israel Move toward Free Trade Pact," *Congressional Quarterly*, 29 December 1984. The text of the agreement is in *Journal of Palestine Studies*, Winter 1986, 119–31.
15. Fred Hiatt, *Washington Post*, 7 May 1986.
16. *Congressional Record*, 1 April 1992.
17. Middle East Policy and Research Center, February 1987.
18. From Dine's speech at the 27th Annual AIPAC Policy Conference, 6 April 1986. The text is in "Special Document," *Journal of Palestine Studies*, Summer 1986, 134–43.
19. Bookbinder and Abourezk, *Through Different Eyes*, 67.
20. Cheryl A. Rubenberg, "The Misguided Alliance," *The Link*, October/November 1986; Alexander Cockburn, "Beat the Devil," *The Nation*, 3 March 1986.
21. Steven L. Spiegel, "Israel as a Strategic Asset," *Commentary*, June 1983.
22. Michael R. Gordon, *New York Times*, 12 January 1991.
23. Thomas L. Friedman, *New York Times*, 6 March 1991; John E. Yang, *Washington Post*, 6 March 1991. Also see Clyde Mark, "Israel: U.S. Foreign Assistance Facts," Foreign Affairs and National Defense Division, Congressional Research Service, updated 5 July 1991.
24. David Hoffman, *Washington Post*, 28 July 1992.
25. Ibid.

«فصل بیست و هشتم»

1. The text is in *Near East Report*, 13 July 1992.
2. Ball, *The Passionate Attachment*, 153–54; Keller, *Terrible Days*, 78–86.

3. Nyrop, *Israel: A Country Study*, 105.
4. Sachar, *A History of Israel*, 379.
5. The text is in *Journal of Palestine Studies*, Spring 1991, 139.
6. News conference, broadcast by CNN, 11 August 1992.
7. Glenn Frankel, *Washington Post*, 31 October 1987. Also see Thomas L. Friedman, *New York Times*, 8 November 1987; Amnesty International, *Amnesty Report: 1988*, 239; Stanley Cohen, "Talking about Torture in Israel," *Tikkun*, November/December 1992.
8. Jack Redden, *Washington Times*, 5 November 1991.
9. Bethell, *The Palestine Triangle*, 277–78.
10. Steven, *The Spymasters of Israel*, 145–47. Also see Ball, *The Passionate Attachment*, 251–52; Bar-Zohar, *Ben-Gurion*, 301–2; Nakhleh, *Encyclopedia of the Palestine Problem*, 832; Neff, *Warriors for Jerusalem*, 101–2; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 122–25.
11. Ostrovsky and Hoy, *By Way of Deception*, 23.
12. William Scott Malone, David Halevy and Sam Hemingway, *Washington Post* Outlook section, 10 February 1991. Also see Glenn Frankel, *Washington Post*, 16 January 1992; Kevin Toolis, "The Man Behind Iraq's Supergun," *New York Times Magazine*, 26 August 1990; Cockburn, *Dangerous Liaison*, 301–6.
13. David Halevy and Neil C. Livingstone, "The Killing of Abu Jihad." *Washingtonian*, June 1988; Peter Kerr, *New York Times*, 17 April 1988.
14. Livingstone and Halevy, *Inside the PLO*, 43–58; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 397.
15. News conference, broadcast by CNN, 11 August 1992.
16. Nora Boustany, *Washington Post*, 1 August 1989. Also see Jackson Diehl, *Washington Post*, 29 July 1989; Ball, *The Passionate Attachment*, 251–52; Cooley, *Payback*, 155–56, 169.
17. David Hoffman and Ann Devroy, *Washington Post*, 1 August 1989.
18. Donald Lamboro, *Washington Times*, 7 August 1989.
19. U.S. Department of State, *Country Reports on Human Rights Practices for 1991*, February 1992, 1440–55; the text is reproduced in *Journal of Palestine Studies*, Spring 1992, 114–24. Also see the report for the preceding years, 1990, 1989, and 1988.
20. Capitol Hill luncheon address, Rayburn Building, 14 June 1989.
21. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 249.
22. Israeli economist Steven Pault, a senior lecturer at the University of Haifa, argues that Israel's economy is not socialist in the traditional sense but rather is "politicalist." By that he means "resources [are] allocated and prices determined through an extremely complex political process. . . . The process involves the political interplay of competing special interest groups and competing agencies within

the government sector." One result, says Pault, is that "the number of markets and economic decisions that is subordinated to pork barrel politics in Israel is without precedent in the democratic world." See Steven Pault, "Pork in Israel," *National Interest*, Summer 1992.

23. Jim McGee, *Washington Post*, 3 October 1991.
24. Clyde Mark, "Israel: U.S. Foreign Assistance Facts," Foreign Affairs and National Defense Division, Congressional Research Service, updated 5 July 1991.
25. Joel Brinkley, *New York Times*, 4 May 1991.
26. Steven Pault, "Pork in Israel," *National Interest*, Summer 1992.
27. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 248.
28. Joel Brinkley, *New York Times*, 4 May 1991.
29. Jim McGee, *Washington Post*, 3 October 1991.
30. Joel Brinkley, *New York Times*, 5 November 1989.
31. Keller, *Terrible Days*, 17–19.
32. Sachar, *A History of Israel*, 412. Also see Alvin Rabushka, *Scoreboard on the Israeli Economy: A Review of 1989*, Institute for Advance Strategic and Political Studies (Jerusalem), February 1990.
33. Sachar, *A History of Israel*, 833.
34. Ball, *The Passionate Attachment*, 302.
35. Ralph Z. Hallow, *Washington Times*, 15 February 1990.
36. Quoted in ibid.
37. Bard and Himelfarb, *Myths and Facts*, 249.
38. 1991 Export-Import Bank study, reported in Jim McGee, *Washington Post*, 3 October 1991.
39. Ball, *The Passionate Attachment*, 168.
40. U.S. General Accounting Office, "US Assistance to the State of Israel, Report by the Comptroller General of the United States," GAO/ID-83-51, 24 June 1983, 43. An uncensored early draft of the report can be found in El-Khawas and Abed-Rabbo, *American Aid to Israel*, 114–91. Also see Fred Hiatt, *Washington Post*, 25 June 1983. *The New York Times* printed a story on the study, 26 June 1983, as did Claudia Wright, "US Assistance to the State of Israel: US General Accounting Office Report," *Journal of Palestine Studies*, Fall 1983, 123–36.
41. Jackson Diehl, *Washington Post*, 8 June 1992.
42. Interview with the author, 22 March 1992.
43. From Rabin's 1992 inaugural address, text in Foreign Broadcast Information Service, 14 July 1992, 23–27.
44. From Clinton's remarks to the 1992 convention of B'nai B'rith, Washington, D.C., 9 September 1992.
45. Silver, *Begin*, 145.
46. The quotations are in *New York Times*, 21 December 1981, and Institute for Palestine Studies, *International Documents on Pales-*

tine 1981, 429–31. Also see Silver, *Begin*, 45–46.

47. See, for instance, Schiff and Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, 74, and Cockburn, *Dangerous Liaison*, 328.
48. Ball, *Error and Betrayal in Lebanon*, 35.
49. Editorial, *Washington Post*, 3 January 1985.
50. Tillman, *The United States in the Middle East*, 166.
51. Jackson Diehl, *Washington Post*, 20 January 1992.

«فصل پایانی»

1. The idea that both Arab nations and Israel would be protected from attack was proposed in 1970 in a major speech by Senator J. William Fulbright entitled "Old Myths and New Realities—the Middle East." See Tad Szulc, *New York Times*, 23 August 1970; major excerpts from the speech are in the same edition.
2. John Whitbeck, *Chicago Tribune*, 21 July 1992. A fuller version appears in the English-language edition of *Al-Fajr*, 13 July 1992.
3. Chomsky, *The Fateful Triangle*, 6.
4. George W. Ball, "How to Save Israel in Spite of Herself," *Foreign Affairs*, April 1977.

In the Name of God

Deliberate Deceptions

Facing the FACTS about the U.S.-ISRAELI RELATIONSHIP

PAUL FINDLEY

Translated By:

Mohammad Hossein Ahoui

The Institute for Political & International Studies